۱۸۰

صفحه اول جامع عباسی

هو

قد صحّ هذا السفر من حيث الورق

صفحه ۴۰۵ چاپ (ناصر آ) تبریز در اواخر ماه ربیع الاول ۱۳۲۱ هجری قمری

تألیف شیخ بهائی در عهد شاه عباس صفوی

صفحه ۹۷ رحلت شیخ بهاء الدین محمد عاملی ۱۲ شوال سال ۱۰۳۱ هجری قمری

نظام بن حسین ساوجی باقی کتاب را بپایان رسانده

حواشی

۱ سید محمد کاظم طباطبائی یزدی

۲ میرزا محمد علی نخجوانی

۳ سید اسمعیل صدر اصفهانی

خو

متر

عل

فهرست ابواب و فصول

و مطالب این کتاب که در کدام صفحه است

چاپ اواخر ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۱ هجری قمری (طاهره) در تبریز بصفحه ۳۰۵ ...

هذا کتاب جامع عباسی للعالم الفاضل الربانی الشیخ البهائی اعلی الله مقامه الشریف المنیف

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رساله شریفه صحیحست الاحقر میرزا احمد علی نخجوانی ادام الله ایام بقائه

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رساله شریفه صحیحست الاحقر سید محمد کاظم الطباطبائی دام ایام افاضاته

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رساله شریفه صحیحست الاحقر حاجی سید اسماعیل الصدر الاصفهانی مدظله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین محمد سید المرسلین وعلی علی بن ابی طالب امیر المؤمنین وافضل الوصیین واولادهما الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما بعد چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابی طالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بینات خلد الله ملکه هویدا وظاهر است باندثار مسائل دینی واشتهار معارف یقینی مصروف ومعطوفست واراده خاطر اقدس آنست که جمیع خلایق وشیعیان وغلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف بمسائل دین مبین وواقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگوی بهاء الدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین مثل وضو وغسل وتیمم ونماز وروزه وزکوة وحج وجهاد وزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وباقی حضرات ائمه معصومین وایام مولود ووفات ایشان ومسائلیکه اغلب اوقات بان احتیاج واقع میشود مثل مسائل وقف وتصدق وبیع ونکاح وطلاق ونذر وکفاره دادن وبنده آزاد کردن ومقدار خونبهای قتل آدمی ومقدار خونبهای قطع اعضا وزخمهائی که شخصی بر شخصی بزند وادابی که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن وشکار کردن وامثال آن امتثالا للامر الاشرف الارفع اینکتاب بسمت تحریر یافت ومسائل آنرا بعبارت واضح نزدیک بفهم مؤدی ساخت تا جمیع خلایق از خواص وعوام از مطالعه آن نفع یابند وبهره مند گردند وثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس ارفع همایون خلد الله ملکه عاید گردد واین کتاب را بجامع عباسی موسوم ساخت والله ولی التوفیق وعلیه التکلان وابواب آن بدین تفصیل است باب اول در بیان طهارت یعنی وضو وغسل وتیمم وتوابع آن باب دوم در بیان نمازهای واجبی وسنتی باب سیم در زکوة وخمس واجبی وسنتی باب چهارم در روزه واجبی وسنتی باب پنجم در حج گذاردن باب ششم در وقف کردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد کردن وبا کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین وباقی حضرات ائمه معصومین وایام مولود ووفات ایشان باب هشتم در نذر کردن وعهد نمودن وسوگند خوردن

وکفاره دادن باب نهم در بیع کردن ورهن نمودن وشفعه گرفتن وتوابع آن باب دهم در اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام غصب کردن وتوابع آن باب یازدهم در نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل املاک وامثال آن باب دوازدهم در طلاق دادن وخلع وعده داشتن زنان باب سیزدهم در شکار کردن وشروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات وحلال وحرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا پرسیدن وشروط آن باب هفدهم در اقرار کردن ووصیت نمودن باب هجدهم در وقسمت کردن ترکه میت باب نوزدهم در حدهائی که در شرع مقرر است بجهة دزدی وزنا ولواط وسحق وغیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی وخونبهای قطع اعضای آدمی وخونبهای زخمیکه بر آدمی زنند وخونبهای سگ شکاری وسگ گله وسگی که بمحافظت باغ یا زراعت کنند

باب اول از کتاب جامع عباسی در بیان مسائلیکه تعلق بطهارت دارد ودر این دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتیکه احتیاج به نیت دارد واین طهارت یا به آبست یا بخاک وطهارت باب وضو وغسل است وطهارت بخاک تیمم است ودر نماز گذاردن گاهی وضو کافیست واحتیاج بغسل نیست وگاهی غسل تنها کافیست واحتیاج بوضو نیست وگاهی وضو تنها وغسل تنها کافی نیست بلکه وضو وغسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی هم تیمم وهم وضو باید کرد وگاهی هم غسل وهم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی در نماز گذاردن به هیچیک از وضو وغسل وتیمم احتیاج نیست واز برای میت است اما جائیکه در نماز گذاردن وضو کافیست واحتیاج بغسل نیست آن وقتیست که شخص بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد واما جائی که غسل کافیست واحتیاج بوضو نیست آن وقتیست که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز میتواند گذارد واحتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است واما جائی که در نماز گذاردن هم وضو باید ساخت وهم غسل باید کرد آن وقتیست که زن از حیض پاک شده باشد یا نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی بعضوی از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط شرط اول آنکه میت سرد شده باشد دوم آنکه او را غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست واگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود چهارم آنکه دو عضو بهم رسد حیوة داشته باشد مثل ناخن ومو واستخوان نباشد پنجم آنکه میت در حال حیوة واجب القتل نشده باشد وخود را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل میت بدهد چون او را بکشند غسل دادن او لازم نیست واگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود واما جائیکه هم وضو باید ساخت وهم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتیست که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد ویا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد وانقدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد پس در اینصورت تیمم بدل از غسل باید کرد ووضو نیز بجا آورد تا نماز صحیح باشد واما جائیکه هم غسل باید کرد وهم تیمم آن وقتیست که یکی از جماعت آنقدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در این

صورت تیمم بدل از غسل باید کرد و وضو نیز بجا آورد تا نماز صحیح باشد اما جائیکه هم غسل باید کرد
هم تیمم آن وقتی است که یکی از اجماعت نقدر آب باید که غسل را کافی باشد پس در این صورت غسل
باید کرد و تیمم بدل از وضو تا نماز صحیح باشد اما جائیکه هیچیک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست
آن نماز میت است که احتیاج بانها ندارد بلکه جنب و زن حایض نماز میت میتوانند کذارد **فصل**
باب غصبی وضو و غسل درست نیست و بخاک غصبی نیز تیمم باطل است درست نیست در مکان
غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی
وضو و تیمم باطل است هرچند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن
کفش قرار نکرفته باشد یعنی سنکینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است اگرچه
درست نیست اما اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمم و نماز آن شخص
در آن مکان صحیح است **فصل** بدانکه در آداب طهارت‌خانه رفتن بیست و یک چیز است سه چیز واجب
و نه چیز سنت است و هشت چیز مکروه و پنج چیز حرام اما آن سه چیز که واجب است اول پوشیدن عورتین
از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشیدن دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو
و پشت بقبله نکند سیم مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن نه بکلاب و امثال آن و نه بکلوخ و آن مثل
سنبان است اما مخرج غایط اگر حوالی آن آلوده نشده باشد بکلوخ و لته و امثال آن طاهر میتوان کرد هرچند
که آب میسر باشد اما لازم است که تا اثر نوبت کمتر نباشد اگرچه بدو نوبت و کمتر پاک شود و اگر حوالی آلوده
شده باشد پاک کردن حوالی آن باب میباید و نیز اما آن پنج چیز که حرام است اول مخرج غایط را سرکین
پاک کردن هرچند سرکین از حیوانی باشد که کوشت آن حلال است دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی
باشد مثل میوه و غیر آن سیم باستخوان پاک کردن که آن نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل
کاغذیکه علم دین نوشته باشد و اگر یکی از این سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما آن فعل حرام است اما
اگر باخری پاک کند از وی استخفاف کافر میشود پنجم بدست استنجا کردن که در آن دست انکشتری باشد که بر آن
محترم بر آن نقش شده باشد که نام یکی از ائمه معصومین هرگاه کمان آن باشد که نجس میشود و اما آن نه
چیز که سنت است اول آن است در جائی نشیند که هیچکس او را نبیند مثل کودال یا پس دیوار دوم آنکه
در وقت داخل شدن بطهارت‌خانه اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست سیم
آنکه در وقت طهارت کردن سنکینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ
ذکر مسح نماید و پنجم از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشارد ششم آنکه اول
مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن
بفعل آوردن آن مکروه است اول آنکه روی یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماه کردن
بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورت او بتابد یا بجانب باد بول کردن دوم بدست راست
استنجا کردن سیم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول بر کردد چهارم
بول کردن در سوراخهای جانوران مثل موش و مار و امثال آن پنجم طهارت کرفتن در شارع و در جائیکه
مردم از آنجا آب برمیدارند و در جائیکه مردم در آنجا جمع میشوند ششم طهارت کرفتن در آب جاری و آن خلاء ایستاده

هفتم طهارت کردن در زیر درختیکه میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هشتم حرف زدن در وقت
طهارت کردن مکر بیکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی دوم آیة الکرسی خواندن سیم حکایت اذان یعنی هرچه
مؤذن بکوید اینکس نیز بکوید چهارم اکر امر ضروری باشد که اکر حرف نزند آن امر فوت شود بدانکه طهارت
یا موقوفست بنیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج بنیت قربت ندارد و بی آن صحیح است و آن بر دو
نوعست نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم ازاله نجاست است و احکام نوع
اول در سه مقصد مبین میشود **مقصد اول** در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز است که تعلق
بوضو ساختن دارد از آنجمله بیست و یک امر واجبست و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما آن بیست و یک
امر که واجبست اول آنکه مکان وضو غصبی نباشد یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار کیرد غصبی
نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضو باطل است و هم چنین بر فرش غصبی وضو باطل است اگرچه
زمین غصبی نباشد اما در جامه غصبی وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و بر کفش غصبی وضو جایز
نیست اگر بر آن کفش قرار کرفته باشد و وضو از آفتابه طلا و نقره درست است اگرچه بر دست بریزند اما آن
فعل حرام است یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست که رو یا دستها را بان بشوید حرام است دوم میباید که
آب وضو طاهر باشد و مشتبه باب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد
و ندانیم که نجس کدام است از هیچیک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر باب یک کاسه از
این دو کاسه وضو سازد و باب کاسه دیکر اولا اعضا خود را طهارت دهد و بعد از آن به تتمه آن آب
وضو سازد بعضی کمان برده‌اند که یکی از این دو وضو درست خواهد بود اگرچه آن شخص در وقت وضو
پای خود را طهارت ندهد نماز نمیتواند کذارد اما اینکمان باطل است و حق اینست که از این دو وضو
هیچیک درست نیست بجهت آنکه آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد و وضو بان درست نیست و حدیث بان
معنی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام منقولست سیم میباید که آب وضو مضاف نباشد پس مثل
کلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای ماست مکر ابن بابویه که وضو را
بکلاب جایز میداند و این مذهب ضعیف است اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی کلاب بوی بیکدیکر
مشتبه باشد و آب دیکر نباشد در این صورت واجبست که از هر یک یک وضو بسازد که یکی از این دو وضو
صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو باب غصبی جایز نیست اگر داند
که آب غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن آب وضو بسازد وضوی او درست است
احتیاج بوضو دیکر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت را بصاحبش برساند
و اگر بداند که آب غصبی است و فراموش کند که وضو باب غصبی جایز نیست و بآن آب وضو سازد آن وضو باطل
است پنجم میباید که اعضا وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یک
شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازاله نجاست باید و بعد از آن بجهت وضو
باید شست ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب میسازم از برای مباح بودن نماز
تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن رفع حدث کوید درست است و این نیت را هر زبانی که بکوید درست است
و اگر بزبان نیاورد و این معنی را در دل بکذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است

باید که شستن رو هشتم شستن رو است وآن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ در طول وآنچه انگشت مهین و میانین از او فرا گیرد در عرض وآنچه از روی در زیر محاسن باشد و هیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو کافیست اما آنچه در بعضی اوقات مینماید شستن آن واجب واگر محاسن از زنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست از مرفق تا سر انگشتان واگر شخصی دست زاید داشته باشد واصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید واگر دست زاید معلوم نباشد پس اگر در زیر مرفق است باید شستن واگر بر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست چپست بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر است که بالای پیشانی است با جای آن اگر موی در آنجا نباشد دوازدهم مسح پای راستست از سر انگشتان تا بند پا سیزدهم مسح پای چپست بطریق چهاردهم آنکه هر یک مسح به تری وضو باشد نه باب تازه پس اگر در دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از آنکه دست راست را بشوید فعل حرام کرده اما وضو او درست است اما اگر اینقدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن دست راست بشوید وضو او باطلست و همچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بطریقی که در وضو مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را نوبت دیگر بشوید و بعد از آن دست چپ را و در مسح با بعضی از مجتهدین جایز دانسته اند که پای چپ را اول مسح کند و بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه با نیت قربت دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست دور کردن هیجدهم آنکه در شستن روی و دستها از بالا گرفته بزیر آید پس اگر بعکس کند وضو باطل است اما سید مرتضی عکس را جایز میداند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم آنکه خود افعال وضو را بجا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بروی او یا بر دست او بریزد آن وضو باطلست مگر آنکه شل باشد یا بیمار و قوت آن نداشته باشد که خود افعال وضو را بجا آورد در اینصورت واجبست که شخصی امر نماید که او را وضو دهد واگر آن شخص مزد خواهد واجبست باو مزد دادن اگر قادر باشد بیستم آنکه آب وضو بر روی و دستها روان باشد پس اگر دست تر سازد بر روی و دستها مالد آن وضو باطلست بیست و یکم تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زهگیر که تنگ باشد پس باید که آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد و اما آن بیست امر که در وضو سنت است اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو کند باید که بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ دوم آنکه هرگاه از ظرف سرگشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید قبل از آنکه دست را داخل کند هر دو دست را از بند یکنوبت بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد سیم آنکه ظرف سرگشاده از جانب راست گذارد چهارم آنکه آب را از ظرف بدست راست بر دارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه کند ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند هفتم مسواک کردن اگرچه با انگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو ساختن رو بقبله باشد نهم آنکه ابتدا بشستن دست نماید دهم آنکه مسح سر بمقدار عرض سه انگشت بسته باشد یازدهم آنکه بکل کف مسح پا نماید دوازدهم آنکه آب وضو بمقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع است

وصاع بوزن پنجاه وشش هزار و یکصد و شصت جو میانه است پس مد بوزن چهارده هزار و چهل و یک جو میانه است سیزدهم آنکه در وقت مضمضه کردن باید دعا بخواند اللّهم لقّنی حجّتی یوم القاک والطلق لسانی بذکرک چهاردهم آنکه در وقت استنشاق باید دعا بخواند اللّهم لا تحرّمنی طیبات الجنّة واجعلنی ممّن یشمّ ریحها وروحها وریحانها وطیبها پانزدهم آنکه نزد شستن رو باید دعا بخواند اللّهم بیّض وجهی یوم تسوّد فیه الوجوه ولا تسوّد وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه شانزدهم آنکه شستن دست راست باید دعا بخواند اللّهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حساباً یسیراً هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اللّهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطّعات النیران هیجدهم آنکه در وقت مسح سر باید دعا بخواند اللّهم غشّنی برحمتک وبرکاتک نوزدهم آنکه در وقت مسح پایها باید دعا بخواند اللّهم ثبّت قدمی علی الصّراط یوم تزلّ فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنّی یا ذا الجلال والاکرام بیستم آنکه چون از وضو فارغ شود باید دعا بخواند اللّهم انّی اسئلک تمام الوضوء وتمام الصّلوة وتمام رضوانک والجنّة اینست آن بیست چیز که در وضو سنّت است و بدانکه جمعی از مجتهدین را مذهب آنست که رو و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اوّل واجب و نوبت دوّم سنّت اما شیخ ابو جعفر محمّد بن یعقوب کلینی و شیخ محمّد بن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوّم سنّت نیست واین مذهب بسیار قوة دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان این شده بنا بر این باید که رو و دستها را زیاده از یکنوبت نشوید که اگر دو نوبت بشوید آب نوبت دوّم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا باب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد شد و اما آن نه چیز که در وضو بفعل آوردن آن مکروه هست اوّل استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست اینکس بریزد که اینکس بآن خود دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضو را بر رو و یا دست اینکس بی ضرورت بریزد وضو صحیح نیست دوّم وضو ساختن بآبی که بآفتاب گرم شده باشد سیم وضو ساختن از ظرفیکه بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفیکه طلا کوب یا نقره کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر خواب و باد باشد اما از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبی که رنگ یا بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن بروپاک یا بآفتاب یا بغیر آن هشتم وضو ساختن بآبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و کربه و میمون و غیر اینها نهم وضو ساختن بآبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه هست خواه کراهیت شدید باشد مثل استر و خواه کراهیت قلیل مثل اسب

فصل

وضو جهة سه چیز واجبست و جهة بیست و دو چیز سنّت اما آن سه چیز که وضو جهة آنها واجبست اوّل نماز که بی وضو درست نیست مگر نماز میّت که از بی وضو میتوان گذاردن بلکه جنب و زن حایض نیز میتوانند گذاردن هر چند قدرت بر غسل داشته باشد دوّم طواف خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف سنّت را بی وضو تواند کرد سیم عضوی از اعضا خود را بخطّ مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن و آنچه قایم مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرطی که آن شخص نذر داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخطّ

در بیان شك بعد از وضو

مصحف میتوان رسانیدن و امثال آن بیست و دو چیز که وضو جهة آنها سنت است اوّل قرآن خواندن دوم مصحف برداشتن سیم در آمدن بمسجد چهارم نماز میّت گذاردن پنجم سعی در حاجت مؤمنی یا دعا خود کردن ششم زیارت قبر مؤمنی کردن هفتم اگر شخصی بخواهد بخوابد سنت که اوّل وضو بسازد بتخصیص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنت است که اوّل وضو بسازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از آن جماع بهم رسد نهم اگر خواهد که با زن آبستن مجامعت کند اوّل وضو بگیرد تا ایمن شود از آن فرزندی که در شکم مادر است بخیل و بی‌فهم نباشد دهم اگر شخصی میّت را غسل داده باشد قبل از آنکه غسل مسّ میّت کرده باشد خواهد که مجامعت کند سنت است که وضو بسازد یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدای تعالی باشد دوازدهم اگر شخصی از دو میل زنی را ببوسد سنت است که بار دیگر وضو بسازد سیزدهم اگر شخصی را مذی بیرون آید و آن آبی است چسبیده که از ملاعبت زنان بهم رسد چهاردهم اگر از شخصی وذی بیرون آید و آن آبی است چسبنده غلیظ که بعد از بول بیرون آید پانزدهم اگر مرد دست بفرج زن رساند شانزدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهت بهم رسد هفدهم اگر شخصی وضو ناقص کرده باشد بجهة ضرورتی مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهة بیماری شخص دیگر او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل قافله بر موزه یا بر چاقشور مسح کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است که نوبت دیگر وضو سازد هجدهم اگر شخصی دندان خلال کند و از آن خلال کردن خون بیرون آید و از آن کراهتی بهم رسد نوزدهم اگر شخصی را رعاف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد بیستم اگر کسی زیادتر از چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است نوبت دیگر وضو سازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام و امثال آن بیست و یکم تجدید وضو یعنی اگر کسی وضو داشته باشد سنت است که یکبار دیگر وضو بسازد بیست و دوم سنت است که دائم باوضو باشد **فصل** اگر شخصی داند که وضو ساخته امّا شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست که وضو بسازد و بهمان وضو نماز میتواند کرد و اگر داند که حدث کرده امّا شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده و هم وضو امّا نداند که کدام یک پیشتر است بر این شخص نیز واجبست که وضو بسازد مقصد دوم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش غسل است شش غسل واجب چهل غسل سنت امّا شش غسل واجب اوّل غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه متوسطه و کثیره که بعد از این مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مسّ میّت ششم غسل دادن میّت و امّا چهل غسل سنت اوّل غسل روز جمعه است و آن از طلوع فجر روز جمعه است تا پیشین روز جمعه اداست و بعد از پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه قضا است و اگر شخصی ترسد که در روز جمعه مانعی بهم رسد در روز پنجشنبه و شب به نیت تقدیم بجا آورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثوابش بیشتر است دوم

در واجبات و مستحبات غسل

غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان یعنی شبها که در شماره طاقست مثل شب اوّل و سیم و پنجم و بیست و یکم و در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب سیم غسل شب عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم غسل شب نیمه ماه رجب هفتم غسل شب نیمه ماه شعبان هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجبست نهم غسل روز عید مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاوّل است دهم غسل روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذی حجه است یازدهم غسل روز دحو الارض است و آن بیست و پنجم ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر است که هجدهم ماه ذیحجه است سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم ماه ذیحجه است چهاردهم غسل روز ترویه است که هشتم ماه ذیحجه است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حجست هفدهم غسل احرام عمره است هجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام است بیستم غسل توبه است که هرگاه شخصی از گناه توبه کند سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل جهة داخل شدن حرم مکه است بیست و دوم غسل جهة داخل شدن مکه است بیست و سیم غسل جهة داخل شدن مدینه است بیست و چهارم غسل جهة داخل شدن مسجد مدینه است بیست و پنجم غسل جهة داخل شدن مسجد الحرامست بیست و ششم غسل جهة داخل شدن خانه کعبه است بیست و هفتم غسل جهة طلب حاجتست بیست و هشتم غسل جهة استخاره کردنست بیست و نهم غسل دادن فرزندیکه در آن وقت زاییده شود سی ام غسل کردن هرگاه خواهند که بنماز طلب باران روند سی و یکم غسل نمودن شخصیکه عمداً ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد سی و دوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را ببیند سنت است غسل کند سی و سیم اگر شخصی مسّ میّت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند سی و چهارم اگر شخصی وزغه یعنی چلپاسه را بکشد بعد از آن سنت است که غسل کند سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بجهة بیماری یا بجهة ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد سنت است که بعد از آنکه عذر برطرف شود نوبت دیگر غسل کند سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد شک کند که بعد از آنکه امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم غسل جهة رمی جمرات حجست که بعد از این مذکور خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند سی و نهم غسل جهة کفن کردن میّت چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میّت یا بعد از آن غسل جنابت دهند **فصل** سی و دو چیز در غسل معتبر است هفده امر واجبست و پانزده امر سنت امّا آن هفده چیز که واجبست اوّل آنکه مکان غسل غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد سیم آنکه آب غسل مضاف نباشد مثل گلاب و غیره چهارم آب غسل غصبی نباشد امّا اگر نداند که آب غصبی است و بآن آب غسل کند و بعد از آن ظاهر شود که آب غصبی است آن غسل صحیحست و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش از

از انکه آب غسل بران برسد ششم نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح بودن نماز از برای انکه واجبست تقربا الی الله و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث کوید صحیح است اما بشرط انکه زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نکوید هفتم انکه اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزئی از سر یا جزئی از کردن سازد و غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزئی از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بی فاصله تابع ان کند هشتم شستن سر و کردن است و هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن جانب راست دهم شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که بشوید روا است یازدهم انکه در غسل ترتیبی اول سر و کردن را بشوید و بعد از آن جانب راست را و بعد جانب چپ را پس اگر شستن یکی از این دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد باجماع ان غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد باطل بودن ان غسل خلافست و بعضی بر آنند که غسل صحیح است اما اکثر بر آنند که غسل باطل است دوازدهم انکه خود افعال غسل را بجا آورد مکر انکه عاجز باشد چنانکه در مبحث وضو مذکور شد سیزدهم انکه آب بر هر یک از اعضا او روان باشد پس اگر در غسل ترتیبی شست را ترسازد و بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود و هم چنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند در این صورت نیز غسل باطل است ۱۴ تحلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زهکیر و غیره پانزدهم انکه در غسل ارتماسی وقتیکه در آب فرو رود پاها را از زمین قلتین اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پاها برسد اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قلتین چسبیده باشد و آب بران نکذرد غسل باطل خواهد بود ۱۶ بحکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل است نکند مثل قصد یا یا خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد ۱۷ انکه غسل ارتماسی نکند هر کاه احرام یا روزهٔ واجب داشته باشد و افطار بر او حرام باشد که ان غسل باطل است چه سر در آب فرو بردن در احرام و روزهٔ واجب حرام است اما اگر روزهٔ سنتی داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است و هم چنین اگر در روزهٔ واجب بسهو غسل ارتماسی کند ان غسل صحیح است و هر کاه شخصی به آب غوطه خورد و در زیر آب بیاد آورد که روزهٔ واجب دارد و نخواهد در ان وقت غسل ارتماسی کند باید در وقتیکه خواهد از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را اتمام کند ان غسل صحیح است اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است اول انکه اگر مرد یا زن انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیهٔ منی با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبراء کند بطریقیکه در آداب طهارت خانه رفتن مذکور شد دوم انکه چون دست در آب کذارد این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین سیم انکه هر دو دست را تا بمرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم

انکه

انکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی شستن بی انکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود دهم شستن سر و کردن را بد ستور یازدهم این دعا را در اثنای غسل خواندن اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک اللهم اجعله لی طهورا وشفاء ونورا انک علی کل شیء قدیر دوازدهم غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم انکه در وقت غسل کردن فوطه داشته باشد چهاردهم انکه هر کاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم انکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اللهم طهر قلبی وزک عملی واجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر ان غسل غیر غسل جنابت است غسل را اتمام کند و وضو بسازد و بر او چیز دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت مجتهدین را در ان سه قول است بعضی بر آنند که غسل را اتمام کند بعد از ان وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را اتمام کند و وضو لازم نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سر کیرد از این سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند ان رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده استبراء نیز از بول کرده باشد با ان غسل نماز میتوان کرد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبراء از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده و نه استبراء از منی بر او لازم است که غسل را از سر کیرد و اگر از منی استبراء کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده با ان غسل نماز میتواند کذارد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر کیرد فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت مکر نماز میت چنانکه کذشت دوم طواف خانهٔ کعبه سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم بشرطی چند که در وضو مذکور شد چهارم قران نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان شده پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ نمودن هفتم سورهٔ عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگر چه یک کلمه باشد و سورهای عزیمه چهار است اقرأ باسم دوم والنجم اذا هوی سیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم چهارم الم تنزیل من الکتاب هشتم چیزی در مسجد کذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون کردن و آوردن جایز است اما آن هفت امر که بر جنب مکروه است اول عضوی از اعضای خود را بجلد مصحف رسانیدن یا بحاشیهٔ ان دوم زیاده از هفت آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قران خواندن را بر جنب حرام میدانند سیم مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در بغل و خواه در کردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت برطرف میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن فصل در احکام حیض بدانکه خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بد بوست و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ می آید و تا زن نه ساله نشود خونی که می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بکذرد

وان زن

وان زن از طایفهٔ قریش یا طایفهٔ نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود اما اگر یکی از ان دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و اگر دختر بکر را ازالهٔ بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر ان پنبه بخود برد ار دو بتطوق و عدم تطوق معلوم نماید کیفیت معرفت تطوق و عدم تطوق آنست که بر پشت بخوابد نزدیک دیوار و مانند ان و پاها را برداشته بر آن گذارد و پنبه را بر دست راست باندرون فرج کند و اندکی صبر نماید و بعد از ان پنبه را به آهستگی بدر آورده ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی ان بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارتست میان مجتهدین خلاف است در انکه زن آبستن خون حیض می بیند یا نه بعضی برانند که نمی بیند بجهة انکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم میشود قسمی به پستانها میرود و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس چیزی زیاد نمی ماند که بیرون آید و بعضی برانند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهائی که مولد خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که بجز از شیر و غذای طفل زیاد باشد بحیض بیرون آید **فصل** مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت با او نیز در قبل حرام است باجماع اما وقتیکه از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکنند اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین برانند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجبست که یک مثقال شرعی طلا کفاره دهد و اگر در وسط واقع شود نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شود چهار یک مثقال و بعضی برانند که کفاره دادن سنتست و واجب نیست **فصل** خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی باشد و مدت پاکی میان دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی باشد پس هر خونیکه کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین هر خونیکه از ده شبانه روز زیاده باشد ان خون زیادتی حیض نیست و بدانکه زن یا عادت مقرره دارد یا نه و انکه عادت مقرره ندارد یا نوبت اولست که خون حیض می بیند یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرره داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند بطریقیکه بعد از این مذکور خواهد شد و اگر نوبت اولست که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه بحیض است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر او لازم است که در اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتیکه خون او شبیه بحیض نیست عمل استحاضه کند بشرط انکه در اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیک طریق باشد در اینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط انکه هم

شهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند **فصل** اگر زن عادت مقرره داشته اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند که اول هر ماه اول عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول و دوم و سیم ماه از ایام حیض اوست پس بر او واجبست که در این سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل انکه داند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس یک روز قبل از اول ماه و یکروز بعد از ان حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه در انسه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل انکه داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و دو روز قبل از ان ایام حیض است و ترک نماز و روزه در آنسه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که ان روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر در اینصورت همان یک روز حیض است بیقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و در این چهار صورت در ایامی که احتمال حیض دارد بر او واجب نیست که عمل استحاضه کند و روزه و نماز را ترک نکند **فصل** خون استحاضه غالب اوقات سیاه و غلیظ نیست و به زردی مایل است و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است قلیل و کثیره و متوسطه قلیل آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد در این صورت واجبست که ان پنبه را بیندازد و پنبهٔ پاک را بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آنست که خون از طرف پنبهٔ دیگر بگذرد اما از ان لته که در کمر بند میکنند نگذرد در اینصورت آنچه در قلیله واجبست بر او نیز واجبست با تغییر دادن لته و یکنوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد در این صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجبست بر او نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادامیکه وضو و غسل را بطریقیکه مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نیست و مجامعت با او نیز در قبل حرام است و بعضی برانند که مجامعت با زن مستحاضه بی انکه عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروه هست حرام نیست **فصل** نفاس خونیست که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست و هرچه بر حایض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت با او و کفارهٔ مجامعت بطریقی است که در حیض مذکور شد عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و مطلقا خون نه بیند تا روز دهم غسل بر او واجب نمی شود و بدانکه میان مجتهدین خلافست در انکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون بیند دیگر مطلقا خون نه بیند تا روز دهم و روز دهم نیز یک لحظه خون به بیند و نیز فی الحال منقطع شود در این صورت کل ان ده روز ایام نفاس اوست و اگر ان ده روز از رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد ان نماز و روزه باطل خواهد بود و قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه ها واجبست **فصل** در احکام غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتیکه او را در قبر پنهان سازند از آنجمله بیست و هفت امر واجبست و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش

امر مکروه و دو امر حرام و این هفده بیست و شش امر بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنچه از وقت احتضار تا وقتیکه شروع در شستن او کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب پانزده امر سنت سه امر مکروه اما یک امر واجب آنست که روی او را بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند بطریقی که کف پایهای او بجانب قبله باشد و اما پانزده امر سنت اول آنکه او را تلقین کلمهٔ اسلام و اقرار بامامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام نمایند باین طریق که یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا علیه من دار الدنیا الی دار الاخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب ثم ولده الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف المنتظر محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین علی هذا حییت و علی هذا مت و علی هذا تبعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید دوم آنکه سورهٔ و الصافات و سورهٔ یس نزد او بخوانند سیم آنکه اگر جان بدشواری دهد او را نقل نمایند بجایی که همیشه در آنجا نماز میکرد تا جان باسانی بسپارد چهارم آنکه چون اجابت امر حق نماید چشم و دهان او را هم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک ببندند تا دهانش باز نشود ششم آنکه او را بچادر شبی یا پرده جامه بپوشانند هفتم آنکه هر دو دست او را بر پهلوی او بکشند هشتم آنکه بعد از والصافات و یس انچه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند نهم آنکه اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا بتشییع جنازهٔ او حاضر شوند یازدهم آنکه چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند و اما آن سه امر که مکروه است اول آنکه جنب یا حایض نزد او حاضر شوند دوم آنکه بر شکم او آهن گذارند سیم آنکه او را تنها گذارند **فصل** سی و پنج امر تعلق بمیت دارد از وقتیکه اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتیکه خواهند او را کفن نمایند دوازده امر واجبست و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام اما دوازده امر واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورتین او را بپوشانند دوم آنکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را که هر یک میتوانند که دیگری را غسل دهند و آقا کنیز خود را میتواند غسل دادن کنیز آقا را بعضی توقف کرده اند بجهة آنکه بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را میتواند غسل دادن و طلب پوشیدن عورتین نیست هرگاه زن یافت نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سیم آنکه بعد از ازالهٔ نجاست او را باب سدر غسل دهند نیت چنین کند که غسل میدهم این میت را باب سدر برای آنکه واجبست قربة الی الله و مقارن نیت سر و گردن میت را بشوید بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب سدر بهمان طریق بشویند باب کافور پنجم آنکه او را بعد از آب کافور باب خالص بهمان طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن روی میت بجانب قبله باشد بطریق احتضار هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آنها دو نوبت باب خالص بشویند هشتم آنکه اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم

اینمیت را عوض آب سدر واجب قربة الی الله و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب سدر آب کافور بگوید و در سیم عوض آب خالص آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی میت را بان مسح کند و نوبت دیگر هر دو کف را بر خاک زند و پشت کف دست راست او را مسح کند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم آنکه آب غسل طاهر باشد دهم آنکه آب غسل مضاف نباشد یازدهم آنکه آب غصبی نباشد دوازدهم آنکه زمینی که در آن غسل میدهند غصبی نباشد و اما آن پانزده امر که سنت است اول آنکه میت را غسل دهند یقهٔ پیراهن او را تا ناف او بدرند اما برخصت وارث اگر بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست دوم آنکه در وقت پیراهن کندن او را بر پهلو نگردانند بلکه چنانکه بر پشت خوابیده پیراهن او را از زیر بکشند سیم آنکه انگشتان او را بنرمی بمالند چهارم آنکه در وقت غسل دادن بطریق غسل حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهة آبی که از غسل جدا میشود گودی علیحده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میت میان میت و آسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند و در این وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد نهم آنکه قبل از هر یک از سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را بر هم زند تا کف کند و بکف آن سر میت را بشوید یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت باشنان بشوید دوازدهم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از جانب راست و چپ را سه نوبت بشوید سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دست بر شکم میت کشد چهاردهم آنکه اگر میت جنب باشد بعد از سه غسل یا قبل از آن غسل جنابت دهند چنانکه قبل از این گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت قربة الی الله پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شوند بدن میت را خشک کنند و اما آن شش امر که مکروه است اول آنکه به آب گرم میت را غسل دادن دوم ناخن میت را چیدن سیم محاسن او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن پنجم موی نهار او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت در طهارتخانه سر دادن و اما آن دو امر که حرام است آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند هم چنین حرام است که او را حنوط کنند **فصل** بیست و نه امر تعلق بمیت دارد از وقتیکه از غسل او فارغ شوند تا مادامیکه بر آن نماز گذارند نه چیز واجبست و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن نه امر که واجبست اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت عضو که بر آن سجده نماز واقع میشود و آن پیشانی او و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایهاست دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میت را سراپا فراگیرد و آنرا لفافه گویند سیم آنکه هیچ یک از این سه پارچه حریر نباشد میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلا باف و طلادوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم آنکه بسیار تنک نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان شود هشتم آنکه قماشی باشد لایق بحال میت نسبت ببعضی کرباس واجبست و نسبت ببعضی قماش بادیک بلند قیمت اما اگر قرض میت مساوی ترکهٔ او باشد یا بیشتر قرض خواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماشی بلند قیمت نهم آنکه هر چند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول آنکه زن دایمی باشد نه متعه

دوم انکه ناشزه نباشد سیم انکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن
باید کرد اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست و اما ان دوازده چیز که سنتست اول انکه کافور حنوط
میت سیزده درهم شرعی باشد و یکدانک درهم و اگر اینمقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم میسر نشود
یک درهم دوم انکه کافور را بدست نرم سازند در هاون و غیر ان سیم انکه انچه از کافور حنوط زیاد
ماند بر سینه میت بریزند چهارم انکه جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اگر نباشد
از درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از درخت بید اگر نباشد از درختهای دیگر و میباید که
هر یکی از ان دو چوب بدرازی ساق میت باشد یکی را بر پهلوی راست میت گذارند و دیگری را بر پهلوی
چپ و انکه بر پهلوی راستست میباید که میان ان و بدن میت کفن حایل نباشد و انکه بر پهلوی چپ است
میباید که میان ان و بدن میت پیراهن حایل باشد و میباید که سر جریدتین بچنبر گردن میت برسد پنجم
انکه کفن میت از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم انکه سفید باشد نه رنگین هفتم انکه ریسمانی که کفن را
بان میدوزند از کفن بیرون آورده باشند هشتم انکه مرد را عمامه بر سر بپیچند که تحت الحنک داشته
باشد و هر دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند نهم انکه پارچه که طول
ان سه ذرع و نیم باشد بذرع دست بر رانهای میت باین طریق بپیچند که اول سر ان پارچه را شق کنند انقدر
که بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریق کمربند ان پارچه را از عقب از میان رانها و پاها بیرون
کنند و از زیر کمربند او بیرون آورند و بر رانهای او بپیچند دهم انکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر کنند
یازدهم انکه لفافه یعنی بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرف ان لفافه را بر پشت او گره
زنند دوازدهم انکه پنبه بسیار بر عورتین میت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی
زنده است لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست
که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر
او را غسل باید داد و این قول ضعیفست و اما ان هشت امر یکه اول کفن را باهن یا فولاد بریدن
دوم پیراهنی که بجهت کفن میت قطع کنند آستین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن
کنند آستین داشتن ان مکروه نیست اما مکروه هست که تکمه داشته باشد سیم ریسمانی را که کفن را
بان میدوزند باب دهن تر ساختن چهارم انکه کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم
در قصب مثل قطنی و غیر از کفن کردن هفتم بسیار چیزها در کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و
گوش میت گذاشتن و بدانکه اگر زن آبستن باشد و بمیرد و فرزندیکه در شکم دارد زنده باشد جهت
که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و
مادر زنده باشد نتوان درست بیرون آوردن زن بدست بشکم او برده و طفل را پاره کنند و بیرون
آورد و اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستور دیگر کفن
کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته بپیچند و بی غسل دفن نمایند فصل انچه
متعلق بمیتست از وقتیکه از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتیکه او را بخاک سپارند چهل و هفت امرست
پنج امر واجبست و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما پنج امر واجب اول نماز کردن بر میت بطریقیکه

یعنی ثلث درهم

در کتاب نماز مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم
یا صندوقی گذارند و سر او را محکم سازند و اگر خم یا صندوق نباشد چیزی سنگینی بر او ببندند و در این دو
صورت بطریقیکه در لحد میگذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سیم انکه او را در قبر بجانب راست
رو بقبله بخوابانند بطریقیکه در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان
در شکم داشته باشد و ان فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهة انکه
روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر راست چهارم انکه قبر او را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران
محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم انکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین
غصبی دفن شده و صاحب زمین بان راضی نشود واجبست میت را بجای دیگر نقل نمایند و اما ان سی و سه
امر یکه سنتست اول انکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب ان و در پیش
جنازه نروند دوم بر داشتن جنازه به تربیع یعنی دوش راست میت را بدوش راست بر داشتن و
چند قدم رفتن و بعد از ان پای راست را بدوش راست بر داشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان بهمان طریق
پای چپ را بدوش چپ و دوش چپ را بدوش چپ برداشتن سیم انکه چون جنازه را ببینند این دعا را
بخوانند اللّه اکبر هذا ما وعدنا اللّه و رسوله صدق اللّه و رسوله اللّهم زدنا ایمانا و تسلیما
الحمد للّه الذی تعزز بالقدرة و البقاء و قهر العباد بالموت و الفناء الحمد للّه الذی لم یجعلنی
من السواد المخترم چهارم انکه مقبره نزدیکرا ترجیح دهند بر مقبره دور مگر انکه در مقبره دور جمعی
از صلحاء و اکابر دین مدفون باشند پنجم انکه عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد اگر تا چنبر گردن باشد
سنت بفعل میاید ششم لحد در قبر کنند مگر انکه زمین بسیار نرم باشد و ترسند که فرو ریزد هفتم
انکه لحد بجانب قبله باشد هشتم انکه فراخ باشد انقدر که در ان توان نشست نهم انکه میت را در
جانب پای قبر لمحه بگذارند و بعد از ان بقبر نقل و اگر زن باشد دو قدم بجانب قبر نقل نمایند و لمحه بگذارند و
باز نوبت دیگر نقل کنند و لمحه بگذارند و بعد از ان بقبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این سه نقل سنت
نیست دهم اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند و بعد از ان باقی بدن را و اگر زن باشد بیکبار به
نوبت در قبر نهند یازدهم انکه وقتیکه زن را در قبر می نهند روی قبر را بچادر شبی یا پرده یا امثال آن
بپوشند دوازدهم انکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میگذارد سر برهنه و پا برهنه
باشد سیزدهم انکه اگر میت زن باشد انشخص که داخل قبر میشود و او را بخاک می سپارد باید که محرم
او باشد و شوهر اولیست از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد باید که ان شخص بیگانه باشد چهاردهم انکه
وقتیکه در لحد گذارند این دعا بخواند بسم اللّه و باللّه و فی سبیل اللّه و علی ملة رسول اللّه صلی
اللّه علیه و آله عبدک و ابن عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللّهم افسح له فی قبره و الحقه
بنبیه اللّهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا و اگر میت زن باشد بجای عبدک و ابن عبدک
امتک و ابنة عبدک بگویید و بجای نزل بک نزلت بک و بجای افسح له فی قبره و الحقه بنبیه
افسح لها فی قبرها و الحقها بنبیها بگویید بجای لا نعلم منه لا نعلم منها و بجای انت اعلم به منا
انت اعلم بها منا بگوید پانزدهم انکه خاک زیر سر میت را بطریقی بالش بلند سازند شانزدهم انکه

دور بر سر میت خاک کربلا گذارند هفدهم انکه گرههای کفن را بگشایند هیجدهم انکه روی میت را بگشایند
نوزدهم انکه بر پس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت در قبر باینطریق
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه ولا یدوم الا ملکه کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم والیه ترجعون یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الآخرة
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا قیوما
دائما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا صلی الله علیه واله خاتم انبیائه وسید
رسله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون
وان علیا صلوات الله علیه ولی الله ووصی رسوله وخلیفته من بعده القائم بامره
ان الاوصیاء من ولده الحسن والحسین وعلیا ومحمدا وجعفرا وموسی وعلیا ومحمدا
وعلیا والحسن والخلف المنتظر محمد المهدی صلوات الله علیهم حجج الله علی الخلق
اجمعین یا عبد الله اذا جاءک الملکان المقربان الرسولان الکریمان النازلان من عند
الله تبارک وتعالی یسئلانک عن ربک وعن دینک وکتابک ونبیک وامامک
ولا تخف ولا تحزن وقل فی جوابهما الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی
والکعبة قبلتی وعلی امامی والاوصیاء المذکورون من بعده ائمتی وحججی واشهد
ان الموت حق والقبر حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور
حق والحساب حق والکتاب حق والمیزان حق والصراط حق والجنة حق والنار حق والوقوف
بین یدی الله تعالی حق هذا اعتقادی علیه حییت وعلیه مت وعلیه ابعث انشاء الله
تعالی واگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید و بجای یا عبد الله
اذا جائک یا امة الله و کاف جاءک و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند و بجای فقل ولا تخف
ولا تحزن فقولی ولا تخافی ولا تحزنی بگوید بیست و یکم لحد را بخشت خام و گل پوشیدن بیست
دوم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند اللهم صل وحدته وانس وحشته وامن روعته واسکن
الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین و اگر میت زن باشد
ضمیر مؤنث بجای ضمیر مذکر بیاورد بیست و سیم انکه حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست
در قبر ریزند بیست و چهارم انکه در وقت خاک ریختن بگویند انا لله وانا الیه راجعون بیست و پنجم انکه
بمقدار چهار انگشت یا یک وجب بلند سازند بیست و ششم انکه بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ
باشد ثواب آن بیشتر است بیست و هفتم انکه نشانه بر سر قبر میت نصب نمایند بیست و هشتم انکه
آب بر روی قبر بریزند باینطریق که از سر گرفته بجانب پا آید و از جانب پا بجانب سر باز گردند و آنچه از آب
ماند در وسط قبر بریزند و باید که در ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود بیست و نهم انکه شخصی که
آب میریزد رو بقبله باشد سی ام انکه بعد از آب ریختن حاضرین کف دست بر قبر گذارند بحیثیتی
که نشان انگشتان بر قبر بماند سی و یکم انکه در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی و دوم انکه
در آنوقت سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر هفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را یکنوبت بخوانند

اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک تغنیه
بها عن رحمة من سواک و اگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی و سیم انکه ولی میت یا
شخصی برخصت او بعد از دفن حاضران با آواز بلند تلقین میت بطریق تلقین در قبر و اما آن ده امر که
مکروه است اول دفن عورات با جنازهٔ میت دوم دو میت بر یک جنازه برداشتن سیم دو میت در یک قبر
دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاک در قبر میت
ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی
پشت ماهی ساختن هشتم تجدید قبر نمودن بعد از انکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و یا نهادن
و نشستن و این همه وقت مکروهست بدانکه هرگاه میت در مقبرهٔ عام دفن شده باشد و انقدر وقت گذشته
باشد که یقین شود که آن میت خاک شده در اینصورت واجبست که صورت قبر را برطرف سازند و حرام است
که نمایان گذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر
آنمیت یکی از بزرگان دین باشد در اینصورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا برنده گان از زیارت
او فیض ببرد گان از جوار قبر او نفعی برسد سنتست تعزیت دادن اقوام میت را یعنی پرسش نمودن و تسلی
دادن و در وقت تعزیت این دعا جهة ایشان کردن جبر الله وهنکم واحسن عزاکم ورحم موتاکم و نیز
سنتست که تا سه روز هر روز طعام جهة ایشان فرستادن و مکروهست نزد ایشان طعام خوردن

مقصد سیم در بیان احکام تیمم بدانکه بیست یک امر است که تعلق بتیمم کردن دارد ده
امر واجبست و هفت امر سنت و دو امر مکروه اما آن ده امر واجب اول انکه مکان تیمم غصبی نباشد
بطریقی که در وضو مذکور شد دوم انکه آنچه بآن تیمم می کنند خاک باشد چه اصح آنست که تیمم
بسنگ و آجر و مانند آن درست نیست سیم انکه خاک تیمم طاهر باشد چهارم انکه غصبی نباشد
پنجم انکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمم بر
او درست نیست ششم اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت است باین طریق که
تیمم میکنم تیمم واجب بدل وضو جهة مباح بودن نماز تقرب بخدا و در تیمم عوض غسل بجای بدل وضو
بدل غسل گوید هشتم انکه انگشتر و زهگیر و آنچه حایل باشد از دست بیرون کنند نهم مقارن نیت دو کف
دست بر خاک زدن دهم مسح روی کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح پشت دست
راست بکف دست چپ دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست بدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست
بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضوست یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن و اگر بدل غسل است
دو نوبت یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو باشد
دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممی که بدل غسل است و اینمذهب اصحست و اما
آن هفت امر که در تیمم سنتست اول انکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد
هر چند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد دوم انکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد سیم انکه در وقت
زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد چهارم بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را
از خاک بتکاند پنجم انکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم انکه

معلوم نیست انکه زمین وقف باشد و مردم محتاج بان باشند
ظ م طبا
م ع ع

معلوم نیست
صدر

۲۶
و همچنین فضا که در ان واقع میشود
ظ م طبا م ع ع

بنا بر احوط و اقوی جواز تیمم بسنگ و کلوخ و رمل و نحو الست بلی تیمم با جر مشکل است مثل گچ و نوره و نحو انها
ظ م طبا

و غصبی نبودن فضا نیز بطریقی است که نیز در وضو و غسل گذشت
صدر

بنا بر احتیاط در صورت تمکن از خاک عبد
۱

تیمم را با آخر وقت اندازد هر چند که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد هفتم آنکه جهة هر نماز تیمم علیحده کند هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد امّا آن دو امر که مکروه هست اوّل بر یک تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن **مطلب دویم** در بیان مسائل طهارتیکه احتیاج به نیت ندارد یعنی طهارت را ازالهٔ نجاسات گویند و ازالهٔ نجاسات بدوازده چیز میشود که در شرع آنها را مطهرات گویند اوّل آب دوم زمین سیم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح بطاهر دوازدهم تبعیت و احکام این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود امّا احکام آب که اوّل پاک کنندها است بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آنست که در عرف عادت آب گویند بی آنکه قیدی باو باشد و مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گل و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری چهار قسم است آب مساکر و آب کمتر از کر و آب زیاده بر کر و آب چاه پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شد امّا آب جاری در شرع آبیست که از زمین بجوشد بغیر آب چاه و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست تغییر یابد و آب باران مادام که می بارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده بر کر باشد **فصل** و امّا کر آبیست که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و آن بوزن یکهزار و دویست رطل بوزن عراق و عرب است هر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق و عرب ششهزار و دویست و چهل جو متوسط است پس کر هفتهزار هزار و یکصد و چهل هزار جو متوسطه است و این آب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست متغیر شود پس بنا بر این اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد یا زیاده و که آب حوض تمام نجس میشود بجهة آنکه معلوم است که اندکی از آن آب بخون تغییر یافته تتمهٔ آن کمتر از کر است پس کل آن آب نجس است امّا اگر دست شخصی بو نجس شده باشد و بو منفک باشد آن شخص دست خود را در آن حوضیکه مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمی شود و دست شخص طاهر میشود بجهة آنکه چیزی از آن آب به نجاست تغییر نیافته امّا اگر آب حوض زیاده بر کر باشد قطرهٔ خون در آن افتد و بعضی از آن آب برنگ خون تغییر یابد تخمین باید کرد اگر آنچه از آب آن حوض تغییر نیافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر بر آبی که یک کر است یا زیاده و کم مویی از سگ مثلاً در آنجا افتد و شخصی بکاسه آن مو را از روی آب یکدفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در او آمده نجس خواهد بود و اگر آن مو بدر کاسه نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با آبی که در او آمده طاهر است و بیرون کاسه با آبی که مانده نجس است امّا آب کمتر از کر نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچیک از رنگ و بو و طعم آن تغییر نیابد **فصل** بدانکه در آب چاه میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی بر آنند مادام که رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست تغییر نیابد نجس نمیشود و بعضی بر آنند که نجس میشود هر چند تغییر نیابد و بعضی بر آنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمیشود مگر بتغییر و اگر کمتر از کر است نجس میشود اگرچه تغییر نیابد و مذهب

اوّل قولیست و واجبست نزد آن مجتهدین که قائلند بنجاست آب چاه بملاقات نجاست آنکه کل آب را نزح نمایند اگر شتری در او بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع الاصاله در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح کل آب متعذر باشد واجبست که چهار مرد بنوبت آب بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند تا مانده شوند پس آن دو مرد دیگر آب بکشند چون ایشان نیز مانده شوند آن دو مرد اوّل بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه آدمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل امّا اگر کافر باشد در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل آن قدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون آید پنجاه دلو باید بکشند و اگر خون کم ریخته شود مثل آن قدر خون که از ذبح کبوتر بیرون آید ده دلو باید کشید و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم بپاشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه بریزد و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یک دلو باید کشید و هر آبی که مضاف باشد مثل گلاب و عرق بید مشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست باو نجس میشود اگرچه ده کر باشد و وضو و غسل از آن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن به گلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دوم از پاک کنندها زمین است که زیر کفش و ته پاها را طاهر میسازد و اگر پای شخصی بریده باشد و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر آن چوب را نیز طاهر میسازد سیم از پاک کنندها آفتابست که طاهر میسازد زمین نجس را و حصیر و بوریا هر گاه نجس باشد خشک سازد و همچنین طاهر میسازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت باشد و درها و پنجرها که داخل عمارت شده باشد و اگر از دیوار نجس بطریقی چینه بنا شده باشد و آفتاب بر یک روی آن بتابد و کل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه پاک میشود چهارم از پاک کنندها آتش است و آن طاهر میسازد چیزی را که انگشت یا خاکستر کند امّا اگر از گل نجس خشت بزنند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافست و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه الرحمه بر آنست که این هر دو طاهر میشود و این قول قوة دارد پنجم از پاک کنندها استحاله است یعنی تغییر صورت و نام شئ نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار بیفتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس از جای بجای نقل شود مثل خون آدمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود هشتم نقص مثل شیرهٔ انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون دو دانگ آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی بر طرف شدن نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی اعضای آن آلوده بخون شود پس بمجرد آنکه خون بر طرف شد طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر و این استنجا از غایط است که چون مخرج را به سه سنگ یا به سه کلوخ یا لته یا غیر آن بشرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخصی طفلی از کافر حربی اسیر کند آن طفل به تبعیت مسلمان طاهر میشود و همچنین شیرهٔ انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون دو دانگ آن بر طرف شود دیگ و چمچهٔ آن و دست و بدن پزندهٔ آن به تبعیت آن

طاهر میشود **فصل** نجاسات یازده است اوّل بول دوّم غایط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی باشد که گوشت
آن حرام است و خون جهنده داشته باشد سیّم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال
باشد خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون
آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آن حیوان بماند طاهر است و خوردن آن
خون حلال است چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام پنجم سگ
غیر سگ آبی که طاهر است تا حال هست ششم خوک غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد و اگر سگی با گوسفندی
بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر به سگ شبیه باشد نجس است و اگر به گوسفند شبیه است یا به هیچ
حیوانی شبیه نیست طاهر است امّا اگر سگی با خوکی بجهد و بچه حاصل شود که به هیچ کدام شبیه نباشد در
نجس بودن آن میانهٔ مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه ذمّی و خواه حربی
و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد امّا قلیلی از مجتهدین را مذهب آنست که یهود و نصاری طاهراند
و این مذهب ضعیف است هشتم هر چه مست کننده باشد بشرط آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه
جایز میداند نماز در جامهٔ که آلوده بخمر باشد و حرام میداند نماز کردن در خانهٔ که در آن خمر باشد نهم
شیرهٔ انگور هرگاه بجوشد که چهار دانک کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست کننده
نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیوة خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال
باشد و خواه حرام و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزایی که حسّ نداشته باشد مثل مو و استخوان و شاخ و
سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سیّد مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حسّ نداشته باشد
مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را
بزبان بلیسد و خواهند که بآب قلیل آنرا طهارت دهند باید که آنرا بخاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت
بآب بشویند و اگر خاک متعذر باشد مثل اشنان و سپوس عوض خاک میشوند و بعضی بر آنند که عوض خاک
یکنوبت بآب بشویند و امّا اگر آن ظرف را بآب کثیر مثل کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت بآب فرو
بردن کافیست بعد از آنکه آنرا بخاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر بآب کثیر طهارت
دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اوّل اصحّ است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی بر آنند که آن ظرف را هفت
نوبت بآب باید شستن و بعضی بر آنند که بطریق لیسیدن سگ است **فصل** اگر جامه مثلا ببول نجس شده
باشد و خواهند که آنرا بآب قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده باشد بمجرّد ریختن
آب بر آن طاهر میشود و احتیاج بافشردن نیست امّا به سه شرط اوّل آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر دوّم
آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیّم آنکه سنّ او کمتر از دو سال بوده باشد و اگر ببول غیر شیرخواره نجس
شده باشد باید که بعد از آنکه آب بر آن بریزند یکنوبت بیفشرند و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر
بیفشرند و اگر بغیر بول نجس شده باشد یکنوبت آب ریختن و یکنوبت افشردن طاهر میشود بعد از
ازالهٔ عین نجاست و احتیاج بدو نوبت نیست امّا اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت
در آب فرو بردن کافی است بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست و اگر
پوست یا دوشک و بالش و مانند آنرا بآب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن نیست و مالیدن

از حیوان مختلف هم چنین اگر چه قبل از تذکیه باشد ظم طبا

۹۶ مشکلات مگر آنکه جزء گوشت باشد ظم طبا

۵ البته رعایت احتیاط را نمایند صدر

مراد از جوش غلیان است که اسفل آن باعلا و اعلای آن باسفل شود صدر

۷ احوط مالیدن است بخاک ترشده نیز و احوط ازالست مالیدن در دفعهٔ سیّم ماسکل صدر

۸ عوض خاک نمیشوند و باب شستن نیز کفایت نمیکند ظم طبا

عـ ۱ نمیشود شیخ

۲ این قول خالی از قوة نیست و هم چنین است هرگاه موش صحرایی در ظرفی بمیرد و احوط در اوّل تقدیم خاک مالیدن است بر شستن هفت دفعه هر چند واجب نیست ظم طبا

۳ گذشت که در کر لطفی تعدد است صدر

آنکافیست و بدانکه هرگاه جامه مثلا نجس شود بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن آنرا بشویند و
رنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاکست و ازالهٔ آن لازم نیست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ
و خم خواهند که بآب قلیل طهارت دهند قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب بهمه جا او برسد و
آن آب را بریزند و باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند و بریزند آن ظرف طاهر میشود و اگر آن ظرف
نجس را در زمین محکم کرده باشند مثل دیگ دکان کندن آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان داد
و اگر اندک آبی در ته آن بماند آنرا بلتّه یا پنبه بردارند و بدانکه از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیز در آن
گذاشتن حرام است بر مرد و زن امّا آن آب و طعام و میوه که در آن ظرفست حرام نمیشود و لکن از ظرف بیرون
آوردن آن بقصد آنکه بر جای گذارند و بعد از آن بخورند حرام است و از آفتابهٔ طلا و نقره دست شستن حرام
است و هم چنین از طاس طلا و نقره آب برخود یا بر دیگری یا بر جای ریختن و هم چنین از دوات طلا و نقره چیز
نوشتن و از سرمهدان طلا و نقره سرمه کشیدن امّا بقلم و میل طلا و نقره چیز نوشتن و سرمه کشیدن حلال
است و اگر از طاس و کوزهٔ نقره کوب یا طلا کوب آب خورد واجبست که لب خود را بنقره و طلای آن نرساند و اگر
مس طلا داد را آتش گذارند پس اگر از آن طلا حاصل شود حکم ظرف طلا دارد و خواهد داشت و اگر مطلقا طلا
حاصل نشود میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و اصحّ آنست که حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره
صحیح نیست خواه غسل ترتیبی و خواه غسل ارتماسی امّا اگر زمین آن حوض غیر طلا و نقره باشد غسل در آن
صحیح است باتمام رسید باب اوّل بتوفیق الله تعالی و تقدّس

باب دوّم از کتاب جامع عبّاسی

در بیان مسائل نماز واجب و سنّت و در آن مقدّمه و سه مطلبست امّا مقدّمه بدانکه نماز واجب دوازده
است اوّل نماز شبانه روزی که آنرا نماز یومیّه گویند دوّم نماز جمعه سیّم نماز عید ماه رمضان چهارم نماز عید قربان
پنجم نماز طواف خانهٔ کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد
مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن هفتم نماز میّت هشتم نمازیکه بنذر واجب شود نهم نمازیکه بسوگند
واجب شود دهم نمازیکه بعهد واجب شود یازدهم نمازیکه باجاره واجب میشود دوازدهم
نمازیکه از پدر فوت شده باشد بر پسر بزرگ واجب میشود امّا نمازهای سنّتی بسیار است و آنچه در کتاب مذکور
میشود بیست و چهار نماز است اوّل نماز نوافل یومیّه که در هر روز و شب سنّتست که گذارده شود دوّم
نمازیکه بحضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله منسوبست سیّم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام
منسوبست چهارم نمازیکه بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلام منسوبست پنجم نماز جعفر طیّار ششم نماز اعرابی هفتم
نماز طلب باران که آنرا نماز استسقا گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز روز اوّل هر ماه دهم نماز نافلهٔ ماه
رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز
مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز رغایب شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه
شعبان هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز ارادهٔ سفر بیست و یکم نماز تو
بیست و دوم نماز هدیهٔ میّت بیست و سیّم نماز روز عاشورا بیست و چهارم نماز روز نوروز **مطلب**
اوّل در بیان نمازهای واجب و در آن نه مقصد است مقصد اوّل در نماز یومیّه یعنی نمازهای پنجگانه

عـ ۴ احوط سه مرتبه است شیخ

۴ ظرف نجس را سه مرتبه باید شست هرگاه بآب قلیل بشویند ظم طبا

۵ حرمت در مثل دوات و سرمهدان معلوم نیست ظم طبا

عـ ۱ یا از مادر ظم طبا

۱ یا از مادر فوت شده باشد علی الاحوط صدر

۲ چون نماز مستحبّی چهار رکعتی معهود نیست احوط ترک نماز اعرابی است صدر

کهدر شبانه روزی واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنیکه حایض باشد یا نفسا بدانکه مقدمات نماز یعنی چیز چند
که پیش از شروع در نماز بفعل باید آورد شش است اول طهارت از حدث دوم نجاست برطرف کردن از بدن
و جامه سیم پوشیدن عورت چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که نجس و غصبی نباشد پنجم ملاحظه نمودن
وقت نماز ششم تحقیق نمودن قبله و از این شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور
شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور میشود مبحث اول در پوشیدن عورت و آن در نماز واجبست خواه کسی
باشد که نگاه کند و خواه کسی نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز یا بیکسی خواه نامحرم
پس اگر شخصی در خانهٔ تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطل است و بر مرد همین پوشیدن
قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر از رو و دو کف دست و پشت دستها و قدمها اما
اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و موی او واجب نیست و برختیکه بر آن نماز گذارند بیست و هفت امر متعلق
است پنج امر واجب و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر که واجب اول آنکه غصبی نباشد
دوم آنکه حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ بن بابویه بر آنست که زنرا نیز
در حریر محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیفست و جایز است مردان را حریر پوشیدن بواسطهٔ ضرورت
مثل سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مردان را جایز است سیم آنکه طلا نباشد که نماز
مرد در طلا باطل است چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اول آنکه جراحتی یا دمّلی داشته باشد که خون
از آن روان باشد پس با آن خون نماز صحیح است تا وقتیکه آن دمّل و جراحت به شود دوم آنکه اگر بول شخصی
بتواتر آید و جامهٔ او بآن بول نجس شود در آنحال در آن جامهٔ نجس به بول نماز صحیح است بشرط آنکه در هر شبانه
روز یکنوبت آن جامه را طهارت دهد سیم اگر زنی طفل را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر
و غیر از یک جامه نداشته باشد پس هر چند آن جامه ببول و غایط آن طفل نجس شود نماز او در آن جامه صحیح است
بشرط آنکه در هر شبانه روزی یکنوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت
دادن جامه بیفاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اول وقت گذارد تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر
یا قلیل النجاسه دریافته باشد چهارم آنکه خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت
ابهام است پس اگر در جامه یا در بدن از آن مقدار خون باشد نماز صحیحست و برطرف کردن آن لازم نیست مگر
آنکه از مکان نخود بجامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک
یا خون کافر باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن از بدن و جامه واجبست اگر چه کمتر از مقدار درهم
بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند
زیر جامه هر چند نجاست آن مغلظه باشد یعنی از آن شش خون باشد که قبل از این مذکور شد ششم هر
نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازالهٔ آن نباشد مثل آنکه جامهٔ نجس را بجهة شدت سرما نتوان کندن
پس در آن جامه نماز صحیح است اما در غیر محل پنجم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد
که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور و روباه و همچنین موی و پشم آنها اما دو حیوانست که
گوشت آنها حرامست و با وجود این نماز در پوست و پشم آنها صحیحست یکی از آن دو حیوان خز است
و آن جانوریست آبی که در خشکی زنده نمیماند و دیگری سنجابست و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند

در پوست و پشم سنجاب و اما آن هفت امر که سنتست اول آنکه آنچه پوشد از ساتر سفید باشد دوم آنکه بهترین
و پاکیزه ترین پوشیدنیها اینکس باشد سیم آنکه ممزوج با بریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نباشد نات
سیر نداشته باشد پنجم آنکه مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم آنکه دستاریکه در آن نماز گذارد تحت
الحنک داشته باشد هفتم در نعل عربی نماز گذاردن و اما آن پانزده امر که مکروهست اول در جامهٔ
مصور نماز کردن دوم در جامهٔ ابریشمی نماز گذاردن سیم در لباس سیاه نماز کردن مکروهست و مستثنی است
نماز کردن در این هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در لباسیکه کافر بافته یا دوخته باشد نماز گذاردن
پنجم در لنگی که بر بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در رخت شخصیکه از نجاست ملاحظه
نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصیکه از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند هشتم نماز کردن که در دست
انگشتر آهن باشد نهم بدون ردا نماز کردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا قلاده نماز کردن یازدهم
آنکه در پا خلخال داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر با خود
داشتن اما اگر پنهان باشد با خود داشتن آن مکروه نیست چهاردهم نماز کردن مرد در عمامهٔ زرد یا سرخ
پانزدهم اشتمال صمّا یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آورد و بر یکدوش انداختن مبحث
دوم در مکان نماز بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت
و بیست و هفت امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل
است مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت
چهار نوع است اول رخصت صریح مثل آنکه مالک گوید در منزل من نماز بگذار دوم رخصت ضمنی
مثل آنکه بگوید امروز در منزل من باش سیم رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد چهارم
رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسراست که حال از شاهد است بلکه مالک بنماز کردن
در آن راضی است دوم آنکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتیکه نجاست ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند
اگر چه خونی کم از درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است
مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست آن ببدن و جامهٔ
مصلی نرسد و اما آن چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه کل مکان نماز طاهر باشد دوم آنکه
مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آنکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست
باشد سیم آنکه در برابر مصلی ستره باشد و مراد از ستره آنست که دیواری یا حایلی در قبلهٔ مصلی باشد
که میان آن و مصلی بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصا در برابر باشد کافیست چهارم
آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوص در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و در حدیث
آمده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی
الله علیه و آله برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است
و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار برابر
ثواب دوازده نماز است اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانهٔ اندرونی
افضل است از خانهٔ بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و نماز او در صحن

منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامیکه متصل بدر دار افضل است از بامیکه فصل ندارد و امّا بیست و هفت
امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد اوّل نماز در اندرون حمّام گذاردن امّا در جامه کن و بر بام حمّام مکروه نیست
دوّم در کشتی نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد سیّم در خانهٔ کعبه نماز واجب
گذاردن امّا نماز سنّت مکروه نیست چهارم در جائی نماز گذاردن که در برابر مصحف گشاده باشد یا کتابی
یا کاغذی نوشته بشرط انکه خط او نمایان باشد پنجم در جائی که در برابر او چراغی باشد یا آتش افروخته باشد
ششم در جائی که در برابر او عورتی خوابیده باشد هر چند محرم باشد پشت و بجانب مصلّی باشد هفتم
در جائی که شخصی رو برو باشد هشتم در جائی که سلاح بیغلاف در برابر باشد نهم در خانهٔ که مجوسی در
انجا باشد امّا در خانهٔ که یهود و نصاری باشد نماز کردن مکروه نیست دهم در خانهٔ که در ان سگ باشد
یازدهم در جائی که درگشاده در برابر باشد دوازدهم در گورستان نماز کردن سیزدهم در جائی که
چهارپایان در ان بسته میشود مثل طویله و مانند ان هر چند چهارپایان در انجا نباشد چهاردهم در خانهٔ
که مست کننده در آن باشد پانزدهم بر روی خرمن گندم نماز کردن هر چند ان را بکل اندوه باشند شانزدهم
در محلی که اکثر اوقات اتش در انجا میسوزانند مثل تون حمّام و مطبخ هر چند که در وقت نماز از اتش
خالی باشد هفدهم انکه مرد در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدّم بر او زنی نماز گذارد خواه
محرم باشد خواه نامحرم هرگاه میان ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد امّا
اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت برطرف میشود و احتیاج بحایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از
مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم تکبیرة الاحرام گویند و الّا نماز انرا که تکبیرة الاحرام بعد از
دیگری بگوید باطل میدانند بشرط انکه زن در پهلوی مرد یا مقدّم بر مرد نماز گذارد و حایل و دوری ده ذرع
نباشد هجدهم نماز گذاردن بر آنجائی که مورچه ها از سوراخ خود بیرون میآورند نوزدهم در جائی که حیوان
ذبح میشوند بیستم در شوره زار نماز گذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن بیست و دوّم
در گذرگاه آب نماز گذاردن هر چند آب در آنجا نباشد بیست سیّم بر دیک روان نماز گذاردن بیست
چهارم در جادّه راه نماز کردن بیست و پنجم در زمینکه شقایق در آن روئیده باشد بیست و ششم در
خانهٔ که مصوّر باشد بیست و هفتم در جائی که شتران در آنجا خوابند هر چند از شتر خالی باشد فصل
در احکام مساجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام
منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدا یتعالی جهة او خانهٔ در بهشت بنا میکند احادیث در ثواب بنا کردن
مسجد بسیار است بدانکه چهل و یک امر که تعلق بمسجد دارد دوازده امر سنّت و هجده امر
مکروه و یازده امر حرام و امّا دوازده امر سنّت اوّل انکه بنای مسجد بسیار پست و بسیار بلند
نباشد دوّم انکه طهارتخانهٔ مسجد را نزدیک در مسجد بسازند سیّم انکه شخصیکه داخل مسجد میشود
اوّل پای راست را پیش کند و وقتیکه از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم انکه پیش از داخل شدن ملاحظهٔ
کفش خود کند که نجس نباشد پنجم انکه در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند بسم اللّه و السّلام
علی رسول اللّه صلوات اللّه و صلوات ملئکته علی محمّد و آل محمّد و السّلام علیهم و رحمة اللّه و برکاته ربّ
اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک ششم انکه در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم با

احوط ترک نماز است در کشتی حال حرکت کشتی م

احوط ترک است صدر

بلکه احوط ترک نماز واجبست در جوف کعبه

همراه داشتن نماز گذارنده سلاح بی غلاف را مکروه هست بغیر انحصر در المرآت

و همچنین در خانهٔ مجوسی هر چند در حال صلوة مجوسی در ان نباشد

خوب عبارت نیست بلکه بنحو مورد اخبار

و این احوطات صدر

وضو بودن در وقت داخل شدن هشتم انکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیّت مسجد بگذارد نهم
اکثر اوقات بمسجد تردّد نمودن و مسجد را خوش بو گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا بجای
آوردن و صلوات فرستادن و حاجات از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت
پیغمبر صلی اللّه علیه و آله منقولست که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملئکه و حاملان عرش از جهة او
استغفار کنند مادام که آن چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و
شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود که هر کس روز
پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و بمقدار سرمهٔ که در چشم میکشند خاک و غبار از مسجد بیرون
کند خدا یتعالی جمیع گناهان او را بیامرزد و امّا هجده امر مکروه که بمسجد تعلّق دارد اوّل انکه دیوار مسجد
کنگره داشته باشد دوّم آواز در مسجد بلند کردن سیّم شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن
پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایات امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانه ها را
گذاشتن که در مسجد داخل شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث بول یا غایط دهم برهنه کردن
عورتین یا ناف یا ران یا زانو یازدهم قضا پرسیدن دوازدهم شخصی را حدّ زدن سیزدهم بر دیوار مسجد
صورت چیزی کشیدن که جان داشته باشد مثل درخت و غیره چهاردهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن پانزدهم
داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز آید شانزدهم مسجد را مکتب کردن هفدهم
بفعل آوردن اهل حرفت حرفت خود را در مسجد بتخصیص سر تراشیدن هجدهم در مسجد ترکی یا فارسی
یا بزبان دیگر غیر عربی حرف زدن امّا آن یازده امر که حرام است اوّل مسجد را بطلا نقاشی کردن دوّم
سنگ و آجری که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن سیّم در مسجد چیزی نجس داخل کردن هر چند نجاست
سرایت بمسجد نکند چهارم درنگ نمودن جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم فروشیکه وقف مسجد باشد
در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد هفتم چیزی
از مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن هشتم میّت را در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار
در دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجدیکه منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن
یازدهم در مسجد درخت نشانیدن مبحث سیّم در ملاحظه نمودن اوقات نماز بدانکه اوّل وقت
نماز صبح برآمدن صبح صادق و وقت آن می کشد تا برآمدن آفتاب و اوّل وقت پیشین زیاده شدن سایه
شخص است بعد از انکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در این بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه
است بعد از انکه برطرف شده باشد چنانکه در مکّهٔ مشرّفه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و
اوّل وقت عصر وقتیست که از زوال آفتاب مقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلّی پس اگر متطهّر
و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شد و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار
رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهّر باشد مقدار دو رکعت و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت
و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر
بحال مصلّی چنانکه معلوم شد و اینمقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار ادای ظهر از اوّل ظهر زوال
مخصوص ظهر است و مابین دو وقت مخصوص مشترک است میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتاب است و آن

شاید مراد قضا دادن و حکم کردن باشد

حرمت تطهیر در کر و جاری معلوم نیست بلکه بقلیل نیز هرگاه غساله را در ان نریزند هرگاه در موردیکه مستلزم هتک باشد جایز نیست بلی احوط ترک تطهیرات

معلوم نیست گذشتن مقدار طهارت و مثل ان از مقدّمات نماز از وقت مخصوص بوده صدر

وقت مختص مقدار رکعات نماز است بدون مقدّمات لکن هرگاه از جهة اینکه بعض نماز در ما قبل الوقت واقع شده

هر چند در وقت مختص باشد

اذان را قطع نموده ... و در این صورت ... نماز را قطع کند و ... بعد از گفتن اذان و اقامه از سر گیرد همچنین
انکه اگر نماز در مکان غصبی یا در جامهٔ غیر مباح واقع خواهد شد و واجبست که چون خواهد که بواسطهٔ تلافی
اذان و اقامه نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و هرگاه در اثنای
اذان از مؤذن ... سهو شود ... سنت است که اذان را قطع کند و ... و اذان را از آنجا که قطع کرده باتمام
رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر در اثنای اقامه از مؤذن حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد
و سنتست که مابین اذان و اقامه فاصله واقع شود بدو رکعت نماز یا بیک سجده یا بیک نشستن یا
بیک گام برداشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله و اگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای آن این
دعا بخواند اللّٰهمّ اجعل قلبی بارًّا و عیشی قارًّا و رزقی دارًّا واجعل لی عند قبر رسولک صلّی الله
علیه و آله مستقرًّا و قرارًا و در وقت نشستن نیز این دعا بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان
من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی و لا ترجمان یناجی
سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرة
العطاء الا کرمًا و جودًا سبحان من هو هکذا و لا یکون هکذا غیره و بعد از اقامه این دعا بخواند اللّٰهمّ
ربّ هذه الدعوة التامّة و الصلوة القائمة بلّغ محمّدًا صلّی الله علیه و آله الدرجة و الوسیلة و الفضل
و الفضیلة بالله استفتح و بالله استنجح و علی الله اتوکّل و بمحمّد صلّی الله علیه و آله اتوجّه اللّٰهمّ صلّ علی
محمّد و آله واجعلنی بهم عندک وجیهًا فی الدنیا و الآخرة و من المقرّبین **مبحث چهارم در**
ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانهٔ کعبه است
یا بر بام خانهٔ کعبه یا بخانهٔ کعبه بقدری نزدیکست که اگر خواهد خانهٔ کعبه را تواند دید یا از شهر مکه
بقدری دور است که دیدن خانهٔ کعبه او را میسر نیست پس اگر در اندرون خانهٔ کعبه است بهر طرفی که نماز
بگذارد نماز او صحیحست بلکه در نماز های واجبی میتواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانهٔ کعبه
کند بشرطی که از فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانهٔ کعبه باشد نیز این حکم دارد اما واجبست که ایستاده باشد
که در وقت سجده کردن از بام خانهٔ کعبه قدری در قبلهٔ او باشد همچنین اگر در اندرون خانهٔ کعبه باشد و رو
بجانب در خانه نماز کند واجبست که قدری از آستان در کعبه در قبلهٔ او باشد اما شخصی که نزدیک خانهٔ کعبه باشد
بحیثیتی که کعبه را تواند دید منزل مرسی که در مکه است او را لازم نیست که در وقت نماز خانهٔ کعبه را ببینند
اما بر او واجبست که بطریقی که نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او یا بمیان پیشانی او در وقت سجود
خطی بکشند آن خط راست بخانهٔ کعبه بخورد و باید دانست که از خانهٔ کعبه تا آسمان و تا زیر زمین
تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس اگر شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگرچه
خطی که از میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانهٔ کعبه نخورد اما هرگاه به آنچه در حکم خانهٔ
کعبه است بخورد کافی است در نماز درست اما اگر شخصی که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ کعبه او را
ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او عین کعبه نیست بلکه جهت است یعنی جانبی که خانهٔ کعبه در او
است ... آنجانب بلکه آنقدر از آنجانب که مصلی در هر جزئی از اجزای آن تجویز کند که خانهٔ کعبه بوده باشد و جزم
کند که از آنقدر بیرون نیست ... بقبله مسافتی ... علامات ... معلوم میتوان کرد و بعلاماتی که

در میانهٔ فقها مشهور است نیز معلوم میشود مثلاً علامت قبلهٔ بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را برابر دوش
راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند
و علامت قبلهٔ بعضی از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را
در وقتیکه بغایت بلند شده در مابین چشمها بگیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت فرو رفتن
در پس سر یا بین دوشها بگیرند و اکثر این علامات از علم هیات معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد
بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که
از قول او ظن قبله بهم رسد بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت به چهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد
و اگر وقت تنگ باشد بطریقی که وقت گنجد نماز گذارد اگرچه یکنوبت باشد بهر جهت که خواهد بگذارد
فصل اگر بر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبوده
بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر
شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد اگر وقت گذشته باشد
نماز یکه گذارده است کافیست و قضا آن لازم نیست و اگر معلوم شود که قبله در پس پشت یا در یکی
از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در مابین پیش روی و جانب راست
بوده یا در مابین پیش روی و جانب چپ یا در مابین پس پشت و جانب راست یا در مابین پس پشت و
جانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد
قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد خواه باقی نباشد و بدانکه گاه
در نماز واجب روی بقبله کردن ساقط میشود مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد
و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجبست که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد همچنین
اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانهٔ من بیرون رو و در خانه در طرف قبله نباشد و وقت نماز
تنگ باشد اما اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید
تا وقتیکه عذر برطرف شود **فصل** آنچه در نماز معتبرست دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل
و هریک از این دو یا واجبست یا سنت و هریک از این چهار یا بزبانست یا بدل است یا باعضا و جمیع آنچه تعلق بنماز
دارد از این دوازده نوع بیرون نیست اول آنچه بزبان بجا آوردن آن واجبست مثل تکبیرة الاحرام دوم آنچه
بدل بجا آوردن آن واجبست مثل نیت نماز سیم آنچه باعضا بجا آوردن آن واجبست مثل سجود چهارم
آنچه بزبان بجا آوردن آن سنتست مثل خواندن قنوت پنجم آنچه بدل بجا آوردن آن سنتست مثل حاضر
کردانیدن معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنکه باعضا بجا آوردن آن سنتست مثل دستها برداشتن
در حال قنوت هفتم آنچه بزبان ترک آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد هشتم آنچه
بدل ترک کردن آن واجبست مثل قصد کردن ریا ببعضی افعال نماز نهم آنچه باعضا ترک آن واجبست مثل
دست بستن در نماز بنابر مذهب سنیان دهم آنچه بزبان ترک آن سنتست مثل قرائت ماموم بلند شنیدن
قرائت امام یازدهم آنچه بدل ترک آن سنتست مثل فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترک آن سنتست
مثل آنکه دست بر کمر زند بطریق متکبرین و ما در رسالهٔ اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بهار سپهر ترجمه

شده بیان کردیم که هر یک ازین دوازده نوع دوازده قسم است و همهٔ اقسام را بتفصیل در ان رساله مذکور ساختیم
فصل بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانهٔ یومیه سیصد و هفتاد و دو فعل واجبست و این تفصیل در رکعت اول بیست و یک فعل واجبست اول ایستادن دوم رو بقبله کردن سیم نیت کردن چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن بقدر تکبیر ششم قرائت کردن هفتم درنگ نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن بجهة رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم طمأنینه درنگ نمودن سیزدهم خم شدن جهة سجود چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر سجود پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده هیجدهم طمأنینه درنگ نمودن نوزدهم خم شدن بجهة سجدهٔ دوم بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست یکم ذکر گفتن و باین بیست و یک فعل رکعت اول تمام است و در رکعت دوم ازین بیست و یک فعل سه فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس فعلی که واجبست در رکعت دوم هجده است و بعد ازان چهار فعل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت نمیشمارند اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سیم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجبست اول نشستن بجهة سلام گفتن دوم سلام گفتن سیم درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجبست و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و شش فعل واجبست پس جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانه روزی بفعل آوردن آن بدانکه از جملهٔ افعال این هشت فعل است که احتیاج ببیان دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل بعمل می آید فصل اول در بیان آنچه تعلق بنیت دارد بدانکه نیت هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای خدا و در نیت اولاً تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است ادا است یا قضا واجب یا سنت بعد ازان قصد کند که آنرا بجا میآورم از برای خدا و این قصد نهایت آسانی است و هیچ اشکالی ندارد و وسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطانست و بمضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آنکه بعضی گمان برده اند که نیت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجب یا سنت ادا است یا قضا اینگمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت برای اینها واقع میشود فصل دوم در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد و آن چهار امر است هفت امر واجب و هفت امر سنت اما هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید مثلا نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حروف تکبیر احرام را از مخرج بیرون آورد بطریقی که معتبر است سیم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میان نیت و تکبیرة الاحرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطل است چهارم آنکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت و خواه لفظ دیگر پس اگر در میان لفظ الله و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطل است پنجم آنکه همزهٔ الله و همزهٔ اکبر را قطع نماید پس اگر وصل نماید همزهٔ الله را به لفظ نیت یا همزهٔ اکبر را بهاء الله نماز باطل است ششم چنان گوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر

مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بر تقدیر آنکه اگر کر نمیبود یا فریاد مردم نمیشد تکبیر را میشنید نماز او صحیح است و الا باطل است هفتم آنکه اگر گنگ باشد بدل قصد کند و بانگشت اشاره نماید و زبان را حرکت دهد و اما هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنتست اول دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن باشد و انتهای آن با انتهای آن سیم کف ها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر میباید دور باشد پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر مأموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیر دیگر در اول نماز سنتست بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها هفتم آنکه شش تکبیر سنت را با دعاهای مقرره بفعل آورد باین طریق که سه تکبیر بگوید و بعد ازان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی کُنْتُ ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذَنْبِی اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ بعد ازان دو تکبیر بگوید لَبَّیْكَ وَسَعْدَیْكَ وَالْخَیْرُ فِی یَدَیْكَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْكَ وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لَا مَلْجَاءَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ اِلَّا اِلَیْكَ سُبْحَانَكَ وَحَنَانَیْكَ تَبَارَکْتَ وَتَعَالَیْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَیْتِ الْحَرَامِ و بعد ازان دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِیفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ فصل سیم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن هجده امر است پنج امر واجب ده امر سنت سه امر مکروه اما آن پنج امر که واجبست اول راست ایستادن پس اگر بی ضرورت پشت را خم کرده بایستد نماز باطل است هرچند بحد رکوع نرسد دوم استقلال یعنی بر چیزی تکیه کردن بحیثیتی که اگر آنچیز برداشته شود مصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز کردن سیم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتیکه باد تند باشد نماز بگذارد و باد او را بجنباند و تواند که در جای دیگر نماز گذاردن نماز باطل است چهارم بر هر دو پای ایستادن پس اگر بی ضرورت بر یک پا ایستاده نماز گذارد نماز او باطل است پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود و اما آن ده چیز که در وقت قیام سنتست اول به خضوع و خشوع ایستادن بطریقی که غلامان باخلاص در خدمت آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای دیگر سیم قدمها از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت تا یک وجب چهارم آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشند نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان پاها بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست بر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان دست را ملاصق هم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت کردن مرد و زن در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که در قنوت رکعت دوم را بعد از رکوع می کنند و این در نماز جمعه ساقط است بدانکه قنوت سنت مؤکد است و معنی آن دعاست خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنتست

که به نیت قضا بجا آورد و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود وقتی که بخاطرش رسد هر جا که باشد رو بقبله کند و بجا آورد و در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر سیم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا دارد برابر رو و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و ما فوقهن و هو رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین بعد از آن بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آنرا و اما آنسه امریکه در قیام مکروه است اول بر کمر زدن بطریق متکبران دوم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیم گفتگو بعد از قنوت بدیگران و در قنوت کردن بفارسی میانه علما خلافست و اصح آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده **فصل چهارم** در بیان آنچه تعلق بقرائت دارد

فاتحه و سوره دارد واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سیم و چهارم مصلی مخیر است که اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانکه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما یازده امر واجب اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطل است دوم آنکه حرفها را از مخارج مقرره اخراج نمودن سیم اعراب الفاظ و تشدیدها ملاحظه کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهور خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قراء بخواند جایز است بلکه سنتست در قرآن خواندن التزام یک قرائت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سهوا سوره را مقدم دارد در نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطل است ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه سکوت طویل و خواه به بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرطی که انتظام قرائت فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و رکعت اول نماز شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعض سنیانست نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند با آنکه از بر تواند خواند نماز باطل است دهم آنکه در وقت را سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بگوید پس اگر بعد از بسم الله سوره را تعیین نماید نماز باطل است یازدهم آنکه چون سوره الم تر کیف بخواند سوره لایلاف در عقب آن بخواند و چون سوره والضحی بخواند سوره الم نشرح در عقب آن بخواند و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنتست اول آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید دوم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقیکه در علم قرائت مقرر است مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سیم اشباع کسره کاف مالک یوم الدین کردن چهارم اشباع ضمه نون ایاک نعبد کردن پنجم وقف تام و وقف حسن بجا آوردن

و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن اما چهار وقف تام بر آخر بسم الله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر و لا الضالین اما ده وقف حسن بر بسم الله است و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک نعبد و بر مستقیم و بر انعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه پیشنماز قرائت فاتحه و سوره را بماموم در نماز جهریه بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق اذان نخواند هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم الله را در رکعتیکه فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره مقدار یک نفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن کذلک الله ربی سه نوبت بگوید دهم آنکه در نماز صبح سوره بخواند که در درازی مثل سوره عم و سوره هل اتی باشد و در نماز ظهر و عشا مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز عصر و شام و خفتن مثل سوره انا انزلنا و سوره اذا جاء بخواند و در روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه هست اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک دوم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین از احرام میدانند سیم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل از آنکه نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانچه مذکور خواهد شد اما عدول نمودن از سوره اخلاص و سوره قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر حرام است خواه قبل از خواندن نصف آن و خواه بعد از آن پنجم بسیار کشیدن مد الف خواه مد متصل و خواه مد منفصل و اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرام است اول آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه دوم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیم سوره از سورهای عزائم خواندن و سورهای عزائم قبل از این بتفصیل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و تنفس و صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اول نه قبل از آن مگر عدول کردن از سوره اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا حرام است خواه قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد از آن الا عدول نمودن از این دو سوره بسوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است ما بین شرط اول آنکه اختیار این دو سوره از روی عمد نکرده باشد و بلکه بگمان آنکه بسم الله را کفایت است نموده باشد دوم آنکه بنصف نرسیده باشد و هر گاه از سوره بسوره دیگر عدول کند واجبست که بسمله را اعاده نماید و بسمله که در سوره اول خوانده بکند ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را بنوعیکه مرد نامحرم بشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را میل باو نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در رکعت سیم و چهارم اگر بجای فاتحه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بخواند واجبست که آهسته بخواند و اولی آنست که استغفر الله در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند **فصل پنجم** در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما شش امر واجب اول آنکه بمقداری خم شود که کف دستها بزانو برسد اما دست بزانو گذاشتن واجب نیست دوم سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورتی باشد یک نوبت سبحان الله گفتن کافیست سیم ذکر را بعربی ادا نمودن بعد از ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه تقدیرا باشد

چنانچه در فصل تکبیرة الاحرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از آن ششم طمأنینه در ایستادن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر یکه در رکوع سنتست اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید دوم آنکه در حال رکوع زانوها را به پس بدهد و پیش نیاورد سیم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعیکه اگر قطره آبی بران ریخته شود بجای خود بایستد چهارم آنکه گردن را موازی پشت بکشد پنجم آنکه نظر بپایین دو قدم خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را از پهلوی خود دور دارد هفتم آنکه دو کف خود را بر دو زانو بگذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم دور کند نهم آنکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده سه نوبت و پنج نوبت افضل است افضل از آن هفت نوبت دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر سیزدهم آنکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم اگر ماموم باشد آهسته گوید پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت خواند در جهر و اخفات شانزدهم آنکه چون سر از رکوع بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة و الجود و الجبروت و اما آن چهار امر یکه در رکوع مکروهست اول دستها در وقت رکوع بدو پهلو چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن بر وجهیکه سر و گردن موازی پشت نباشد سیم آنکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت گوید اگر کماز داند با کسیکه از ماموین بواسطه ضرورتی تعجیل داشته باشد چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانوها گذاشتن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **فصل ششم** در بیان آنچه تعلق بسجود دارد و آن سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول آنکه بر مجموع هفت عضو سجده کند که آن پیشانی است و دو کف دستها و دو زانوها و دو انگشت پای بزرگ دوم آنکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلق سنگینی نیندازد نماز باطل است اما لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه عضوها برابر باشد سیم آنکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گیرد پس اگر بر برف یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی از اعضا مستقر نباشد نماز باطلست چهارم آنکه پیشانی را بر خاک گذارد یا بر چیزیکه از خاک روییده باشد بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پنجم گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یکنوبت یا سه نوبت سبحان الله و در وقت ضرورت یکمرتبه سبحان الله کافی است چنانچه در رکوع گذشت ششم درنگ کردن بقدر ذکر هفتم آنکه ذکر را چنان گوید که خود بشنود هشتم چنانکه در رکوع گذشت هشتم آنکه سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لمحه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول و اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنتست اول الله اکبر گفتن بعد از رکوع و قبل از خم شدن بجهة سجود دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن زانوها را و اگر زن باشد اول زانوها را بر زمین برساند و بعد از آن دستها را پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسبانند و از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از دستها به پهلو

سٔ ۱ و جوب نام مدو نیست بلکه مناط صدق سجده بران هفت عضو است نم طبا

سٔ ۳ حتی ابهامین نم طبا

احوط ترک

دانسته نم طبا

سجده بر این اعضا عضو م ع مجواد

کذشت در رکوع اگر مجرد خاج باشد کافی نیست م ع مجواد

چسبیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی مقداری که درهم بسجده گاه برسانند نه کمتر از آن و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن مقدار یک درهم واجبست نهم آنکه بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال آن و افضل آنست که خاک قبر یکی از چهارده معصوم علیهم السلم باشد خصوص خاک کربلا علی ساکنها السلم دهم آنکه قبل از ذکر سجود این دعا بخواند اللهم لک سجدت و بک امنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانچه در رکوع مذکور شد دوازدهم آنکه میانه هر یک از هفت عضو و زمین حایلی نباشد بلکه باید همه این هفت عضو برهنه بر زمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هشتم اعضا سجود گردانیدن چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد نه زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید هفدهم آنکه در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا برد بطریقی که قبل از این گفته شد هجدهم گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بمقدار الله اکبر گفتن و استغفار کردن بیستم آنکه در مابین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت قدم راست را بر شکم قدم چپ بگذارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پایها بر زمین نهد بیست و یکم آنکه در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد بیست و دوم آنکه چون در رکعت اول و سیم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد لمحه بنشیند و این را جلسه استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمه آنرا واجب میدانند بیست و سیم آنکه در جلسه استراحت تورک کند بیست و چهارم آنکه زن در وقت سجده پیشانی را نگذارد بر جائی که از موی سر او چیزی فاصل شود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی او آنچه واجبست که بسجده گاه برسد رسیده باشد بیست و پنجم آنکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد و اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است و زیاده از این جایز نیست و اما آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست اول پف کردن در موضع سجود بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود که اگر دو حرف حاصل شود حرام است و نماز باطل میشود دوم اقعا کردن در مابین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انگشتان پا را بر زمین گذاشتن اینست جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد **تتمه** در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجده های تلاوت قرآن پانزده است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که این دو سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره حم فصلت سیزدهم در سوره والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم در سوره اقرأ و از این پانزده سجده چهار واجبست و آن در الم تنزیل است و فصلت و النجم و اقرأ و باقی سنتست و وقت سجده وقتی است که آیه تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت نمودن هیچیک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت عضو مقرر سجده کند و اکتفا بپیشانی بر زمین نهادن نکند و بر چیزی که سجده نماز بران جایز نیست سجده نکند و در سجده ها سنتست که این ذکر را بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا و بدانکه همچنانکه بر خواننده سجده عزایم سجود واجبست بر شنونده نیز واجبست و تاخیر آن اندر

سٔ ۵ موافق احتیاط است م ع

سٔ خلاف الاقوی است نم طبا

سٔ ۱ عدم جواز از زیده مختص بموقف و مسجد است نم طبا

سٔ بلکه احوط است نم ع

دوازدهم

سٔ ۱۱ و اگر لفظ امر بسجده را مثل و اسجد بگوید یا بشنود سجده کند علی الاحوط م ع مجواد

سٔ ۱۱ مراعات این اولی موافق احتیاط است م ع مجواد

خواندن یا شنیدن رجا و نیست اگر تاخیر شود به نیت قضا بجا باید آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه ادا است پس اگر تاخیر شود نیت قضا لازم نیست **فصل هفتم** در بیان آنچه تعلق بتشهد دارد و آن هجده است نه امر واجب و هشت امر سنت و یک امر مکروه اما نه امر واجب اول نشستن بمقدار تشهد خواندن دوم درنگ نمودن بمقدار تشهد سیم تشهد خواندن باین طریق اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و جایز است که باشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان نیاوردن هفتم بعد تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر تشهد را نداند و وقت یاد گرفتن تنگ باشد هشتم تشهد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد اما هشت امر یکه سنت است اول تورک نمودن بطریقی که ما بین دو سجده مذکور شد دوم دستها را بر رانها گذاشتن سیم انگشتها را بهم چسبانیدن چهارم نظر بر کنار خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله گفتن ششم بعد از گفتن و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بگوید ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول هفتم آنکه بعد از گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب العالمین هشتم آنکه در تشهد دوم بعد از گفتن و ان محمدا نعم الرسول بگوید التحیات لله و الصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرایحات السابغات الناعمات لله ما طاب و طهر و زکی و خلص و صفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و اما آن یک امر یکه مکروه است اقعاء است در حال تشهد و معنی اقعاء در بحث سجود مذکور شد **فصل هشتم** در آنچه تعلق بتسلیم دارد و آن هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنت اما پنج امر واجب اول نشستن بمقدار تسلیم دوم درنگ نمودن بمقدار سیم گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آوردن پنجم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر مانعی نباشد اما دوازده امر یکه سنت است اول تورک نمودن بطریق تورک در تشهد دوم کفها بر رانها گذاشتن سیم انگشتان را بهم چسبانیدن چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیاء و ملائکه و جمیع مومنین از انس و جن کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموم در ضمن مومنین هفتم قصد کردن ماموم بر پیشنماز در ضمن مومنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن ماموم آنرا و منفرد مخیر است دهم آنکه پیشنماز و ماموم در وقت سلام دادن بسمت قبله باشد و بگوشه چشم اشارت کنند یازدهم ماموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او

در تشهد
اینقول اظهرست ظم لمبا
نیت قضا و ادا نمودن احوط است
مضر بودن ذکر و دعا و قرآن معلوم نیست اگر مخل بنظم نباشد
وجوب بلند خواندن پیشنماز و آهسته خواندن ماموم ثابت نیست ظم لمبا
یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و احوط گفتن هر دو است در این حال السلام علینا را مقدم بدارد
یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و احوط جمع است چنانچه زیاد کردن و رحمة الله و برکاته در السلام علیکم بنابر باب احتیاط است ظم لمبا
بلکه بگوشه چشم یا ابرو یا بینی بجانب راست اشاره کند ظم لمبا

شخصی باشد و اگر نباشد پیشنماز در جای خود بنشیند پیش روی قبله و قایم مقام شخص را بسته باشد دوازدهم آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشه چشم بجانب راست اشاره کند **تتمه** چون مصلی از نماز فارغ شود سنتست که به تعقیبات اشتغال نماید و اول تعقیبات تکبیر الله اکبر گفتن است در هر نوبت دستها را نزدیک گوشها برساند و بعد از آن بگوید لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون لا اله الا الله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا و رب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده وحده صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک سبحانک لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی جمیع اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة و اعوذ بوجهک الکریم و سلطانک القدیم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و عذاب الآخرة و من شر الاوجاع کلها و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر است و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام در هر شبانه روز بعد از هر نماز دوست تر است نزد من از هزار رکعت نماز که گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام سوره توحید را دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر المطهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار و اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا آمنا و تدخلنی الجنة سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب و بعد از آن سجده شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که شخصی که سجده شکر کند و وضو داشته باشد خدای تعالی ثواب ده نماز باو میدهد و گناه عظیم باو می بخشد و باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم را بر زمین برساند و این دعا بخواند اللهم انی اشهدک و اشهد ملئکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمدا نبیی و علی بن ابیطالب و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و محمدا المهدی صلواتک علیهم ائمتی بهم اتولی و من عدوهم اتبرء و بعد از آن سه نوبت بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم و بعد از آن بگوید اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه و آله و بعد از آن سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارده و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب و

تضیق علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة بی وکان عن خلقی غنیا صل علی محمد وال محمد وعلی المستحفظین من ال محمد صلی الله علیه واله وبعد ازان جانب چپ رو را بر سجده گاه گذارد وسه نوبت بگوید یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی بعد ازان سه نوبت بگوید یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام بعد ازان نوبت دیگر پیشانی را بر سجده گاه گذارد وصد نوبت شکرا شکرا بگوید بعد ازان حاجت خود را از خدا عز وجل طلبد وچون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد وهر نوبت بر جانب چپ روی وپیشانی وجانب راست روی مالد وبگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن **مقصد دویم** در نماز جمعه است بدانکه میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلم خلافست واصح آنست که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه ونماز ظهر وچون ثواب نماز جمعه بیش از نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارد شود واگر کسی خواهد که بجهة احتیاط نماز ظهر را بعد از آن بگذارد ولازم نیست ونماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح واز هشت کس ساقط است اول زن دوم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم بیمار عاجز هفتم شل که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسیکه از او تا جائیکه نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد واگر کسی از این جماعت غیر زن حاضر شود نماز جمعه از او ساقط نیست وآنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب وبیست ویک امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است ووقت آن از زوال آفتابست تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود وبعضی از مجتهدین برآنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دویم آنکه بجماعت گذارند چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرام است سیم آنکه جماعتیکه نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است چهارم آنکه پیشنماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از آن دو خطبه مشتمل باشد بر حمد وثنای خدا وصلوات بر پیغمبر وال او ووعظ وخواندن یکسوره کوتاه یا یک آیه تمام الفائده پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران بآواز بلند بشنواند هشتم آنکه در مابین دو خطبه لمحه بنشیند نهم آنکه هرگاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه بگذارند واجبست که میان ایشان یکفرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یک فرسخ باشد وهر دو بیکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است والا نماز سابق صحیح است ونماز لاحق باطل واما آن بیست ویک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دوم سر تراشیدن وروز پنجشنبه وجمعه خط شستن سیم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین وپاکیزه ترین رخت خود را پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه جماعتی را که در زندان محبوس باشند رخصت دهند که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان باز گردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح وبلیغ باشد دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند سیزدهم آنکه چون بر منبر برآید سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید وبعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم

و در خطبه دوم علاوه کند صلوات بر ائمه مسلمین وطلب مغفرت از برای مؤمنین و مؤمنات از ظم طبا

بلکه احوط است از ظم طبا

و عاجز برفتن و مسافر از ظم طبا

ولی اکتفا احوط نمودن و خواندن نماز ظهر است صدر

باید پیشنماز و خطیب یکی باشد بنابر احوط با امکان از ظم طبا

و در نزد لباس او و مکان باشد از ظم طبا

در صورتیکه غیر امام باشد و الا واجب عدالت از ظم طبا

اولی بلکه احوط بملاحظه ظاهر بعض اخبار ترک نکردن آن است صدر

آنکه حاضران

آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه خطبه شنیدن باشند وبعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هیجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند ودر رکعت دوم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند ودر رکعت دوم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید در قرائت وقنوت وذکر رکوع وسجود وتشهد وتسلیم بیست ویکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه وآن بیست رکعتست وهر وقت از روز جمعه که خواهد میتواند گذارد وافضل آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندک زمانی بگذارد وشش رکعت بعد از آن بانبساط زمانی وشش رکعت قبل از زوال باندک زمانی ودو رکعت بعد از زوال **مقصد سیم** در نماز عیدین یعنی نماز عید فطر رمضان وعید قربان وآن نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بایشان واجبست هرگاه امام علیه السلم ظاهر باشد ودر زمان غیبت سنتست حتی بر آن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است وافضل آنست که بجماعت گذارده شود وآن دو رکعتست بطریق نماز صبح ودر رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید وبعد از هر تکبیر قنوت بخواند ودر رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد وآنچه باین نماز تعلق دارد بیست ویک امر است شانزده امر سنت وپنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه نمودن وقت وآن از طلوع آفتاب است تا زوال دوم غسل کردن سیم خود را معطر ساختن چهارم پنجم پیاده وپا برهنه ذکر گویان بمصلی رفتن ششم زندانیان را بمصلی بردن بطریقیکه در نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول وسوره والشمس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه وسوره دهم اینکه این دعا را در قنوت خواند اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه واله ذخرا وشرفا ومزیدا ان تصلی علی محمد وال محمد وان تدخلنا فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وال محمد وان تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا وال محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انا نسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون ونعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون یازدهم آنکه نماز بر روی زمین بی حائل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقیکه در نماز جمعه گذشت سیزدهم آنکه اگر عید ماه رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را بمردم بیان کند واگر عید قربان باشد آداب قربانی کردن را بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه بخواند پانزدهم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه که در مسجد الحرام اولی است شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند واما آن پنج امر مکروه اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن سیم سلاح بسته بمصلی رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز وبعد از نماز حتی تحیت مسجد مگر تحیت مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن وسنتست که اگر عید ماه رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن واگر عید قربان باشد بعد از برگشتن **مقصد چهارم** در نماز طواف خانه کعبه وآنچه باین متعلق است چهار امر است دو امر واجب ودو امر سنت اما دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابرهیم علیه السلم گذارند یا در یکی از دو جانب آن واگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد

و این اقوی نیست از ظم طبا

ترک احتیاط در هجدهم و نوزدهم و بیستم در جهر قراءت ننماید صدر

بهترین رخت خود پوشیدن

و کراهت

در طواف واجب مادام که ممکن باشد باید در پس مقام باشد و بر وجه ناباشد ارکان و اگر ممکن نباشد در یکی از دو جانب آن

بگذارند

در نماز طواف و نماز آیاتست

بگذارد دوم آنکه نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند و اما دو امر سنت اول سوره قل یا
ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دوم دویم آنکه بیفاصله بعد از طواف نماز بگذارند
مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای
سیاه و سرخ و امثال آن و این نماز دو رکعتست در رکعت اول پنج رکوع واجبست باین طریق که چون بعد از تکبیر
احرام فاتحه و سوره بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد دو نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند باز برکوع
رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد
و بعد از آن تشهد بخواند و سلام دهد و این نماز را باین طریق بجا آوردن افضلست و جایز است که در هر رکعت
بعد از یک آیه یا زیاده از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا
زیاده بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین تا قبل از رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف
و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماهست و آخر آن شروع در انجلاست و سید مرتضی آخر وقت را آخر باشد
انجلا میدانند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده
قضای آن واجبست و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه
تمام قرص گرفته شده باشد خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر اداست و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از
مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را نمیگنجد نماز ساقط میشود و بعضی بر آنند که ساقط نمیشود و بعضی بر آنند
که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجبست و الا ساقط است تتمه هشت امر سنت
باین نماز متعلق است اول جهر بودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب دوم
خواندن سوره های طویل مانند سوره انبیاء و کهف هر گاه وقت باشد سیم الله اکبر گفتن بعد از سر بر
داشتن از هر رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم
و دهم پنجم آنکه این نماز را در مسجد گذارد یا جایی که سقف نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع
و سجود و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه همه قرص گرفته باشد خواه بعضی
و شیخ ابن بابویه بر این است که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم اگر قبل از تمام
انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز در این صورت واجبست و بدانکه
اگر وقت این نماز با یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در اینصورت مکلف
مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن
مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر
این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه
داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد
این نماز را از آنجا که قطع کرده باتمام رساند مقصد ششم در نماز میت و این نماز واجب کفائیست
یعنی هر گاه یک شخص بگذارد از همه کس ساقط میشود و نماز کردن بر میت واجبست بشرطیکه مسلمان
باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال
داشته باشد نماز بر ایشان سنتست و کیفیت این نماز آنست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجای آورد

و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تکبیر دوم بجای
آورد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد
کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید پس تکبیر سیم بجا
آورد و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات
تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس تکبیر
چهارم بجا آورد و بگوید اگر میت مومن باشد اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان
کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و احشره مع من کان یتولاه
من الائمة الطاهرین و اگر ناصبی باشد بجای آن بگوید اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا
و سلط علیه الحیات و العقارب و اگر میت مستضعف باشد یعنی حق را نداند
و عناد هم نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک
و قهم عذاب الجحیم و اگر اعتقاد میت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه
النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع من احبت و اگر میت
طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و ذخرا و اگر میت
زن مومنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة
امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم
ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و احشرها مع من کانت
تتولاه من الائمة الطاهرین و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و باین ختم نماز میشود تتمه
آنچه تعلق باین نماز دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده امر است چهار امر واجب و دوازده
امر سنت و سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت نماز گذاردن سر میت بجانب راست مصلی باشد
پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجبست دوم آنکه میت بر پشت خوابانیده باشد نه بر پهلو پس اگر خلاف
این ظاهر شود اعاده نماز واجبست سیم آنکه مصلی از تابوت میت بسیار دور نباشد چهارم آنکه نماز
گذاردن بعد از غسل و کفن باشد بدانکه آنچه در این نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد
نیت تکبیر احرام بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از تکبیر
چهارم دعای میت را بجا آورد و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند و اما آن دوازده امر که سنت این نماز
است اول مصلی متطهر باشد دوم پیشنماز محاذی کمر میت بایستد اگر مرد باشد و محاذی سینه بایستد
اگر مونث باشد سیم کفش از پای بیرون کردن چهارم نزدیک ایستادن بحیثیتی که اگر بادی وزد دامن مصلی
بتابوت برسد پنجم آنکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را بنزدیک گوشها رساند ششم آنکه این نماز را به
جماعت گذارند هفتم آنکه اگر ماموم همین یک باشد در پس سر پیشنماز بایستد مانند غیر این نماز سنتست که در
جانب راست پیشنماز بایستد هشتم آنکه در صف آخر جماعت ایستادن که ثواب آن بیشتر است نهم نماز گذاردن

باین نحو اللهم اغفر لهذا المیت ص

طفلیکه

طفلیکه کمتر از شش سال داشته باشد بشرط انکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اکر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر او سنت نیست دهم انکه نماز میت را در روز کذارند اکر عذری نباشد یازدهم انکه مرد را بجانب مصلی کذارند و زن را بجانب قبله اکر جمع شوند اما بنوعیکه سینه زن محاذی کمر مرد شود و اکر طفلیکه کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود از زن موخر کذارند و بر هر یک نماز جایز است و دعا بجهة هر یک بطریقی که مذکور شد بفعل آورد و اکر همه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است مثل انکه بکوید اللهم ارحم هولاء الاموات دوازدهم انکه چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود بایستد تا تابوت را بردارند و اما انچه امریکه مکروه هست اول نماز بر میت در مسجد کذاردن دوم فاتحه یا سوره در این نماز خواندن هرکاه تقیه نباشد سیم سلام دادن در آخر این نماز در وقتیکه تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمیدانند و این نماز را جنب و زن حایض هم میتواند کذارد چنانکه در باب طهارت مذکور شد و الله اعلم

مقصد هفتم در نمازیکه بنذر واجب شود یا بعهد یا بسوکند و شرط نمازیکه بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت ان مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اکر نذر کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بکذارد یا دو رکعت بچهار رکوع آن نذر باطل است اما اکر نذر کند که سه رکعت بیکسلام یا یک رکعت بیکسلام بکذارد در صحت ان نذر خلافست و اصح صحتست و اکر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید کسوف را بکذارد اولی عدم صحتست و اکر شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیه را نذر کند نذر او صحیحست و وجوب آن موکد تر میشود پس اکر بجا نیاورد کفاره بر او لازمست و مقدار کفاره در باب نذر ذکر خواهد شد و چون کفاره دهد کناه مخالفت نذر تخفیف می یابد اما کناه ترک نماز بحال خود باقیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد اکر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اکر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز کذارد مثلا یکروز عمدا ترک نماید نذر او برطرف میشود و لازم نیست که دیکر بکذارد اما کفاره مطلقا نذر لازم است و اکر نذر کند که سجده بجا آورد نذر او صحیحست اما اکر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است

مقصد هشتم در نمازها که باجاره واجب می شود هرکاه در ذمت شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازیکه در ذمت اوست بکذارد و این وقتیست که انشخص پسر نداشته باشد که اکر پسر داشته باشد قضای نماز پدر بر اوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بران مطلع سازد و چون شخصی را بجهة قضای نماز میت باجاره کیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اکر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز بطریق وجه اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد و شخصی که باجاره میکیرند که نماز جهة میت بکذارد میباید که مسائل ضروریه نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیره نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بان اشتغال نماید یا اکثر اوقات بان مشغول باشد بلکه اینقدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتیکه بحسب عرف کویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمیکند جایز است که دو شخص یا زیاده بجهة قضا نماز یکشخص باجاره کیرند اما وقت نماز هریک از ایشان میباید که معین باشد تا دیکری در آنوقت بقضای نماز میت اشتغال ننماید و نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهة

قضا نماز

درواقل هم محل اشکالست

بدجوا نخواندن فاتحه یا سوره و سلام دادن فاسد است

اکر قصد او از رکعتی مغرب را از دیکر رکعتی وتر نباشد

بلکه اقوی است

معلوم نیست پس چنین نذر را ترک نمایند

بلکه اقوی

قضای نماز زن باجاره دهد مخیر است میانه جهر و اخفات و همچنین اکر زن خود را بجهة قضای نماز مرد باجاره دهد بشرط انکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلیکه قبل از این مذکور شد

مقصد نهم در نمازیکه از پدر فوت شده باشد بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر انرا بجا آورد بدو شرط اول انکه میت را پسر بزرکتر از او نباشد که اکر بزرکتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست اما اکر دو پسر یا زیاده باشد که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اکر یکنماز باقی بماند مثل انکه چهار پسر از او بماند و پنج نماز از او فوت شده باشد در اینصورت قضای ان یک نماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هرکدام که بجا آورند از دیکران ساقط میشود دوم انکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرکتر بجهة نماز استیجار نمایند که اکر وصیت کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرکتر ساقط است و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و ان آنست که ان نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اکر عمدا بی عذر از او فوت شده باشد قضای انرا بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیکر شرط رابع کرده اند و ان آنست که پسر بزرکتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اکر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند

مطلب دوم در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از انجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانکه قبل از این مذکور شد اول نوافل یومیه است که هر شبانه روزی کذاردن ان سنتست و ان سی و چهار رکعتست هشت رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر است و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که یک رکعت حساب است و انرا وتیره کویند نافله خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز صبح است مقدم بر صبح و اول وقت نافله ظهر از زوال آفتابست و آخر ان وقتیست که سایه شاخص بمقدار دو قدم بر سایه وقت زوال افزاید در جائی که وقت زوال شاخص را سایه باشد در جائیکه شاخص در وقت زوال معدوم میشود آخر ان وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است اول وقت نافله عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت کذارد و آخر ان وقتیست که سایه شاخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت نافله مغرب فارغ شدنست از نماز مغرب که در اول وقت کذارد شود و آخران بر طرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم میرسد و اول وقت نافله خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن که در اول وقت کذارده شود و آخران تا نصف شبست و وقت نماز شب از نصف شبست تا طلوع فجر دوم و هر چند بفجر دوم نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و اکر بعد از کذاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی را مخفف بکذارد و اکر قبل از کذاردن کمتر از چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید جایز است که نماز شب را در اول شب بکذارد هرکاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شبست افضل آنست که شفع و وتر را مابین فجر اول و دوم بجا آورد و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدنست از شفع و وتر و وقت آن می کشد تا پیدا شدن سرخی مشرق ادعیه و آداب تعقیب بسیار است و از اراد کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که [illegible] که امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن چنانچه محافظت میکنی چشمهای خود را آن اینست سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله الذی لم یتخذ

ولدا

بر قول احوط است بلکه خالی از قوة نیست

نمازیکه از مادر فوت شده باشد نیز بر پسر بزرکتر بجا آورد علی الاحوط

یا از مادر بنابر اظهر

سقوط به مجرد وصیت معلوم نیست پس کو بعمل نیاید بر پسر بزرکتر اذا نمایند

این شرط ثابت نیست بلکه اقوی و احوط عدم اشتراط است

یا بنافله صبح مشغول شود مادامیکه وقت ان باقی است

بعید نیست بقاء وقت نافله ظهر و عصر تا غروب بتحدید بدو قدم و چهار قدم بیان فضیلت است لکن احوط بعد از قدمین و اربعه بر اقدام ترک نیت ادا و قضاء است

وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِی الْمُلْكِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا بعد از ان وضو ساز و شروع
در نافلهٔ ظهر کند و در رکعت اول تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه را با ادعیهٔ ان بطریقی که در فضل تکبیرة الاحرام
مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ قل یا
ایها الکافرون پس سلام دهد و بعد از سلام تکبیر بگوید و تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام بجا آورد و این
دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی ضَعِیفٌ فَقَوِّ فِی رِضَاكَ ضَعْفِی وَخُذْ اِلَی الْخَیْرِ بِنَاصِیَتِی وَاجْعَلِ الْاِیمَانَ مُنْتَهٰی
رِضَایَ وَبَارِكْ لِی فِیمَا قَسَمْتَ لِی وَبَلِّغْنِی بِرَحْمَتِكَ کُلَّ الَّذِی اَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ لِی وُدًّا وَسُرُورًا
لِلْمُؤْمِنِینَ وَعَهْدًا عِنْدَكَ پس دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای شش
تکبیر افتتاحیه و ادعیهٔ ان پس دو رکعت دیگر را بهمان طریق بجا آورد و بعد از هر دو رکعت از این
شش رکعت انچه میسّر باشد تعقیب بجا آورد و بعد از ان اذان ظهر بگوید بعد از ان دو رکعت
دیگر نافلهٔ ظهر را بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات ان شروع کند در نافلهٔ
عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا
بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ
الْمُحْیِی الْمُمِیتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِیعُ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمَنُّ وَلَكَ الْکَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْاَمْرُ
وَحْدَكَ لَا شَرِیكَ لَكَ یَا وَاحِدُ یَا اَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ
کُفُوًا اَحَدٌ وَلَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود را بخواهد و بعد
از ان دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ
السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَ
رَبَّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکَائِیلَ وَاِسْرَافِیلَ وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذِی بِهِ تَقُومُ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَبِهِ
تُحْیِی الْمَوْتٰی وَتَرْزُقُ الْاَحْیَاءَ وَتُفَرِّقُ بَیْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَیْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَیْتَ عَدَدَ
الْآجَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَکَیْلَ الْبِحَارِ اَسْئَلُكَ یَا مَنْ هُوَ کَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ یُونُسُ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادٰی فِی الظُّلُمَاتِ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَنَجَّیْتَهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِكَ
تُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَئَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا
اَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَجِیبَ لِی کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا
دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ اَیُّوبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ فَدَعَاكَ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فَاسْتَجَبْتَ
لَهُ وَکَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَیْتَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَدْعُوكَ
وَاَنَا عَبْدُكَ وَسَئَلَكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تُفَرِّجَ عَنِّی کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِیبَ لِی کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ
یُوسُفُ اِذْ فَرَّقْتَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ اَهْلِهِ وَهُوَ فِی السِّجْنِ فَاِنَّهُ دَعَاكَ وَهُوَ عَبْدُكَ وَسَئَلَكَ وَهُوَ

عَبْدُكَ وَاَنَا اَسْئَلُكَ وَاَنَا عَبْدُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ عَنِّی کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ
تَسْتَجِیبَ لِی کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود را بخواهد و بعد از ان دو رکعت
دیگر نافلهٔ عصر را بگذارد پس این دعا بخواند یَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ
بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ یَا کَرِیمَ الصَّفْحِ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَاسِطَ
الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یَا سَامِعَ کُلِّ نَجْوٰی وَیَا مُنْتَهٰی کُلِّ شَکْوٰی یَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا
یَا رَبَّاهُ یَا رَبَّاهُ یَا رَبَّاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا غَایَةَ رَغْبَتَاهُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ
اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسٰی وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَ
عَلِیٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ صَاحِبِ الزَّمَانِ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تَکْشِفَ کُرْبِی وَتَغْفِرَ ذَنْبِی وَتُنَفِّسَ هَمِّی وَتُفَرِّجَ غَمِّی وَتُصْلِحَ شَاْنِی فِی دِینِی وَ
دُنْیَایَ وَآخِرَتِی وَاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ وَلَا تُشَوِّهَ خَلْقِی بِالنَّارِ وَلَا تَفْعَلْ بِی مَا اَنَا
اَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس اذان و اقامت بگوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر
تعقیب بجا آورد و بعد از ان بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الرَّحْمٰنُ
الرَّحِیمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلِیلٍ خَاضِعٍ بَائِسٍ
مِسْکِینٍ مُسْتَکِینٍ لَا یَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا حَیٰوةً وَلَا نُشُورًا اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ
بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا یَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ وَمِنْ صَلٰوةٍ لَا تُرْفَعُ وَمِنْ دُعَاءٍ
لَا یُسْمَعُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْکَرْبِ وَالرَّخَاءَ بَعْدَ
الشِّدَّةِ اَللّٰهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِیكَ لَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ
وَاَتُوبُ اِلَیْكَ و سنّت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی
لَیْلَةِ الْقَدْرِ ده نوبت بخواند و بعد از ان دو سجدهٔ شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد باید
که اخوند دعائی که بعد از نماز عصر میخوانند این دعا باشد اَللّٰهُمَّ اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی اِلَیْكَ وَاَقْبَلْتُ
بِدُعَائِی عَلَیْكَ رَاجِیًا اِجَابَتَكَ طَامِعًا فِی مَغْفِرَتِكَ طَالِبًا مَا وَاَیْتَ بِهِ عَلٰی نَفْسِكَ مُسْتَنْجِزًا وَعْدَكَ
اِذْ تَقُولُ اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَقْبِلْ اِلَیَّ بِوَجْهِكَ وَارْحَمْنِی وَاسْتَجِبْ
دُعَائِی یَا اِلٰهَ الْعَالَمِینَ فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تاخیر متوجه نماز
مغرب شود بجهة انکه وقت آن مضیّق است چنانکه قبل از این مذکور شد بعد از انکه نماز مغرب بگذارد
و تعقیب را بطریقیکه مذکور شد بجا آورد سه نوبت بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَلَا یَفْعَلُ
مَا یَشَاءُ غَیْرُهُ پس نافلهٔ مغرب را بگذارد و از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مبالغه و
تاکید در گذاردن نافلهٔ مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که
آنحضرت فرمودند بجا آورید که ترك مکنید چهار رکعت را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگرچه گریخته باشی
از اعدا و ایشان از عقب تو شتابند و مکروه هست حرف زدن میان چهار رکعت نافلهٔ مغرب هرگاه فوت
شود وقت نافلهٔ مغرب قضا کند آنرا همچون سایر نوافل و چون شروع در نافلهٔ مغرب کند هفت تکبیر
افتتاحیه را با ادعیهٔ ثلثه بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد سه نوبت بخواند

مُسْتَجِیرًا

یعنی وقت فضیلت آن

معلوم نیست ... اجزا باقی است تا چهار رکعت ... ثانیه بنصف شب ... فضیلت تا ... از جانب مغرب ... باین نحو ... خالی از قوت نیست

و در رکعت دوم بعد از حمد سورهٔ انا انزلناه یکبار و اگر خواهد در رکعت اول سورهٔ قل یا ایها الکافرون
بخواند و در رکعت دوم قل هو الله احد و اگر در هر رکعت بالحمد تنها اکتفا کند جایز است هم چنانکه در سایر
نوافل و باید که قراءت را در نافلهٔ مغرب و جمیع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت
اول باید دعا بخواند اللّهمّ انّک تری و لا تُری و انت بالمنظر الاعلی و انّ الیک الرّجعی و المنتهی
و انّ لک الممات و المحیی و انّ لک الآخرة و الاولی اللّهمّ انّا نعوذ بک ان نذلّ و نخزی و ان نأتی
ما عنه تنهی اللّهمّ انّی اسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و اسألک الجنّة برحمتک و استعیذ
بک من النّار بقدرتک و اسألک من الحور العین بعزّتک و ان تجعل اوسع رزقی عند کبر
سنّی و احسن عملی عند اقتراب اجلی و اطل فی طاعتک و ما یقرّب منک و یحظی عندک و
یزلف لدیک عمری و احسن فی جمیع احوالی و اموری معرفتی و لا تکلنی الی احد من خلقک
و تطوّل علیّ بقضاء حوائجی جمیع للدّنیا و الآخرة و ابدأ بوالدیّ و ولدی و جمیع اخوانی
المؤمنین فی جمیع ما سألتک لنفسی برحمتک یا ارحم الرّاحمین پس شروع کند در دو رکعت
دیگر از نافلهٔ مغرب و در رکعت اول از این دو رکعت این چند آیه را از اول سورهٔ حدید بخواند
بسم الله الرّحمن الرّحیم سبّح لله ما فی السّموات و الارض و هو العزیز الحکیم له ملک السّموات و
الارض یحیی و یمیت و هو علی کلّ شیء قدیر هو الاوّل و الآخر و الظّاهر و الباطن و هو بکلّ
شیء علیم هو الّذی خلق السّموات و الارض فی ستّة ایّام ثمّ استوی علی العرش یعلم ما یلج
فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السّماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و الله بما
تعملون بصیر له ملک السّموات و الارض و الی الله ترجع الامور یولج اللّیل فی النّهار و یولج
النّهار فی اللّیل و هو علیم بذات الصّدور و در رکعت دوم آخر سورهٔ حشر را بخواند لو انزلنا هذا القرآن
علی جبل لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للنّاس لعلّهم یتفکّرون
هو الله الّذی لا اله الّا هو عالم الغیب و الشّهادة هو الرّحمن الرّحیم هو الله الّذی لا اله الّا
هو الملک القدّوس السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّار المتکبّر سبحان الله عمّا یشرکون هو الله
الخالق الباریء المصوّر له الاسماء الحسنی یسبّح له ما فی السّموات و الارض و هو العزیز الحکیم
و در سجدهٔ آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللّهمّ انّی اسألک بوجهک الکریم و باسمک العظیم
و ملکک القدیم ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تغفر لی ذنبی العظیم انّه لا یغفر الذّنب العظیم الّا العظیم
پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل از این در سجدهٔ شکر مذکور شد و در هر یک شکراً شکراً
شکراً [illegible] بعد از آن دو رکعت نماز غفیله بگذارد و کیفیّت آن عنقریب مذکور خواهد شد و چون
سرخی جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و دعا پیش از اقامت و بعد از
اقامت را بجا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجا آورد باید دعا بخواند اللّهمّ بحقّ محمّد و آل محمّد
صلّ علی محمّد و آل محمّد و لا تؤمنّا مکرک و لا تنسنا ذکرک و لا تکشف عنّا سترک و لا تحرمنا فضلک
و لا تحلل علینا غضبک و لا تباعدنا من جوارک و لا تنقصنا من رحمتک و لا تنزع عنّا برکاتک
و لا تمنعنا عافیتک و اصلح لنا ما اعطیتنا و زدنا من فضلک المبارک الطّیّب الحسن الجمیل

و لا تغیر

و لا تغیّر ما بنا من نعمتک و لا تؤیسنا من روحک و لا تهنّا کرامتک و لا تضلّنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا
من لدنک رحمة انّک انت الوهّاب پس هر یک از فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ
النّاس را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله و الله اکبر و ده نوبت
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و بعد از آن باید دعا بخواند اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتک و اسبغ علیّ من حلال
رزقک و متّعنی بالعافیة ابداً ما ابقیتنی فی سمعی و بصری و جمیع جوارحی اللّهمّ ما بنا من نعمة فمنک لا
اله الّا انت استغفرک و اتوب الیک یا ارحم الرّاحمین پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد و بعد از آن
دو رکعت وتیره را نشسته بجا آورد و ایستاده نیز جایز است و هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیهٔ ثلثه بجا آورد
و در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ تبارک یا سورهٔ واقعه بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ
توحید بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد فصل در بیان آداب نماز شب چون بنده از خواب
بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از
سجود الحمد لله الّذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النّشور الحمد لله الّذی ردّ علیّ روحی لاحمده و اعبده
پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند باید دعا بخواند اللّهمّ انّی اتوجّه الیک بنبیّک نبیّ
الرّحمة و آله و اقدّمهم بین یدی حوائجی و اجعلنی بهم وجیهاً فی الدّنیا و الآخرة و من المقرّبین
اللّهمّ ارحمنی بهم و لا تعذّبنی بهم و اهدنی بهم و لا تضلّنی بهم و ارزقنی بهم و لا تحرمنی
بهم و اقض لی حوائج الدّنیا و الآخرة انّک علی کلّ شیء قدیر و بکلّ شیء علیم پس افتتاح کند رکعت
اول را از نماز شب به تکبیرات سبعه با ادعیهٔ ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از
حمد سورهٔ قل هو الله احد را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قل یا ایها الکافرون را و در شش
رکعت دیگر از نماز شب سوره‌های دراز مانند سورهٔ انعام و کهف و انبیاء و یس بخواند و اگر وقت تنگ
شود از سوره‌های دراز کافی است حمد و قل هو الله در هر رکعت و جایز است که اختصار بحمد تنها کند همچو
سایر نوافل و بدانکه اتفاق کرده‌اند علمای ما قدّس الله ارواحهم بر اینکه قنوت همچنانکه سنّت است در نمازهای
واجب سنّت است در رکعت دوم از نوافل مگر رکعت دوم شفع که در او قنوت نیست بلکه قنوت در
رکعت سیم که آن را وتر گویند چنانچه عنقریب مذکور میشود و کافی است از قنوت اینکه بگوید اللّهمّ اغفر لنا
و ارحمنا و عافنا و اعف عنّا فی الدّنیا و الآخرة انّک علی کلّ شیء قدیر و سنّت است بلند خواندن قنوت
اگرچه در نوافل روز باشد و هم چنین سنّت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است
و از قنوتهای مختصر که سزاوار است که در نماز واجب و سنّت خوانده شود این دعا است الهی کیف ادعوک و قد
عصیتک و کیف لا ادعوک و قد عرفت حبّک فی قلبی و ان کنت عاصیاً مددت الیک یداً بالذّنوب
مملوّة و عیناً بالرّجاء ممدودة مولای انت عظیم العظماء و انا اسیر الاسراء و انا الاسیر
بذنبی المرتهن بجرمی الهی لئن طالبتنی بذنبی لاطالبنّک بکرمک و لئن طالبتنی بجریرتی
لاطالبنّک بعفوک و لئن امرت بی الی النّار لاخبرنّ اهلها انّی کنت اقول لا اله الّا
الله محمّد رسول الله اللّهمّ انّ الطّاعة تسرّک و المعصیة لا تضرّک فهب لی ما یسرّک و اغفر
لی ما لا یضرّک یا ارحم الرّاحمین و سنّت است که میانهٔ هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا

بخواند

نشسته بگذارد ص
مؤمن ص
افتتاحیه ص
خواندن ص
اعظم
لاطالبنّک

نماز شب

بخواند اللهم انى اسئلك ولم يسئل مثلك وانت موضع مسئلة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين
ادعوك ولم يدع مثلك وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك وانت مجيب دعوة المضطرين
وارحم الراحمين واسئلك بافضل المسائل وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم وباسمائك
الحسنى وامثالك العليا التى لا تحصى وباكرم اسمائك واحبها اليك واقربها منك وسيلة ونعمل ح
واشرفها عندك منزلة واجزلها لديك ثوابا واسرعها فى الامور اجابة وباسمك المكنون الاكبر
الاعز الاجل الاعظم الاكرم الذى تحبه وتهواه وترضى به عمن دعاك وتستجيب له دعاءه وحق فاستجبت له
عليك ان لا تحرم سائلك ولا ترده بكل هو لك فى التورية والانجيل والزبور والفرقان العظيم و
بكل اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وانبيائك ورسلك واهل طاعتك من خلقك اثيم
ان تصلى على محمد وال محمد وان تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزى اعدائه وان تفعل
بى كذا وكذا بعد از ان حاجت خود را بخواهد و تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بجا آورد و بعد از
ان دو سجده شكر كند و بخواند در يكى از دو سجده اين دعا را كه منسوب است بحضرت امام زين
العابدين صلوات الله عليه الهى وعزتك وجلالك وعظمتك لو انى منذ بدعت فطرتى
من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة فى كل طرفة عين سرمد الابد
بحمد الخلايق وشكرهم اجمعين لكنت مقصرا فى بلوغ اداء شكر اخفى نعمة من نعمك على
ولو انى كربت معادن حديد الدنيا بانيابى وحرثت اراضيها باشفار عينى وبكيت من
خشيتك مثل بحور السموات والارضين دما وصديدا لكان ذلك قليلا من كثير ما
يجب من حقك على ولو انك الهى عذبتنى بعد ذلك بعذاب الخلايق اجمعين وعظمت
للنار خلقى وجسمى وملأت طبقات جهنم منى حتى لا يكون فى النار معذب غيرى ولا
يكون لجهنم حطب سواى لكان ذلك بعدلك على قليلا فى كثير ما استوجبه من عقوبتك
پس ده نوبت بگويد يا الله يا الله پس اين دعا بخواند صل على محمد وآله وارحمنى وثبتنى على
دينك ودين نبيك ولا تزغ قلبى بعد اذ هديتنى وهب لى من لدنك رحمة انك انت
الوهاب فصل بعد از فارغ شدن از هشت ركعت نماز شب آداب و ادعيه شروع كند
در دو ركعت شفع ومفرده وتر وافضل اوقات ان مابين فجر اول و فجر دوم است و در هر يك ان
دو ركعت شفع بعد از حمد سوره توحيد بخواند و اگر خواهد در ركعت اول قل اعوذ برب
الفلق و در ركعت دوم قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از سلام اين دعا بخواند
الهى تعرض لك فى هذا الليل المتعرضون وقصدك فيه القاصدون وامل فضلك و
معروفك الطالبون ولك فى هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها
على من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها انا ذا عبدك الفقير
اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت يا مولاى فى هذه الليلة تفضلت على احد
من خلقك او عدت عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله الطيبين الطاهرين
الخيرين الفاضلين وجد على بطولك ومعروفك يا رب العالمين وصلى الله على محمد

خاتم

نماز شب

خاتم النبيين وآله الطاهرين الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ان الله حميد
مجيد اللهم انى ادعوك كما امرت فاستجب لى كما وعدت انك لا تخلف الميعاد پس اشتغال
نمايد بگذاردن مفرده وتر و افتتاح كند بتكبيرات سبعه و ادعيه ثلثه بخواند و بعد از
حمد سوره توحيد را سه نوبت و معوذتين پس بردارد دستها را برابر روى و قنوت كند دعاها كه
بگويد يا بگريد يا بگريانند خود را بايد دعا لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلى العظيم سبحان الله
رب السموات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم اللهم انت
الله نور السموات والارض وانت الله زين السموات والارض وانت الله جمال السموات و
الارض وانت الله عماد السموات والارض وانت الله قوام السموات والارض وانت الله
صريخ المستصرخين وانت الله غياث المستغيثين وانت الله المفرج عن المكروبين
وانت الله المروح عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة المضطرين وانت الله
اله العالمين وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت الله بك
تنزل كل حاجة يا الله ليس يرد غضبك الا حلمك ولا ينجى من عقابك الا رحمتك
ولا ينجى منك الا التضرع اليك فهب لى من لدنك يا الهى رحمة تغنينى بها عن رحمة
من سواك بالقدرة التى بها احييت جميع ما فى البلاد وبها تنشر ميت العباد ولا
تهلكنى غما حتى تغفر لى وترحمنى وتعرفنى الاستجابة فى دعائى وارزقنى العافية الى منتهى اجلى
واقلنى عثرتى ولا تشمت بى عدوى ولا تمكنه من رقبتى اللهم ان رفعتنى فمن ذا الذى يضعنى وان
وضعتنى فمن ذا الذى يرفعنى وان اهلكتنى فمن ذا الذى يحول بينك وبينى او يتعرض لك فى
شىء من امرى وقد علمت ان ليس فى حكمك ظلم ولا فى نقمتك عجلة فانما يعجل من يخاف الفوت
وانما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك يا الهى فلا تجعلنى للبلاء غرضا ولا
لنقمتك نصبا ومهلنى ونفسنى واقلنى عثرتى ولا تتبعنى ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفى
وقلة حيلتى استعيذ بك الليلة فاعذنى واستجير بك من النار فاجرنى واسئلك الجنة
فلا تحرمنى پس بخواند در قنوت هر دعا كه خواهد و هفتاد نوبت استغفار كند باين طريق
استغفر الله ربى واتوب اليه و بعد از ان دعا كند از براى چهل شخص يا بيشتر از برادران مومن
باين طريق اللهم اغفر لفلان وفلان و اسم ايشان را ذكر كند تا آخر و اگر صد نوبت استغفار كند افضل
است و ثواب آن بيشتر است پس هفت نوبت بگويد استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم
من جميع ظلمى وجرمى واسرافى على نفسى واتوب اليه پس بگويد رب اسأت وظلمت نفسى و
بئس ما صنعت وهذه يداى يا رب جزاء بما كسبت وهذه رقبتى خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين
يديك فخذ لنفسك من نفسى الرضا حتى ترضى لك العتبى لا اعود پس سيصد نوبت بگويد العفو
العفو پس بگويد رب اغفر لى وارحمنى وتب على انك انت التواب الرحيم و بلند كند قنوت
وتر در ركعت سيم است پس در هر ركعت دوم شفع قنوت نخواند و اگر وقت تنگ است از تطويل قنوت
كند بآنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از سلام تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بجا آورد و بعد از ان سجده

گذشت كه در اين نماز مستحب است تطويل بسيار

ما شدى ق

كند

نماز شب

کنند واین دعا بخواند اللهم صل علی محمد وآله وارحم ذلی بین یدیک وتضرعی الیک ووحشتی من الناس
وانسی بک یا کریم یا بادئاً قبل کل شیء یا کائناً بعد کل شیء یا مکون کل شیء لا تفضحنی
فانک بی عالم ولا تعذبنی فانک علی قادر اللهم انی اعوذ بک من کرب الموت و
من سوء المرجع فی القبور ومن الندامة یوم القیمة اسئلک عیشة هنیئة ومیتة سویة
ومنقلباً کریماً غیر مخز ولا فاضح اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی ورحمتک ارجی عندی
من عملی فصل علی محمد وآل محمد واغفر لی یا حیاً لا یموت و بعد از فارغ شدن از مفرده
وتر آنچه متعلق است بآن از ادعیه وآداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اول
بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخوانند ودر رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد
پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد بقبله رو و دست راست را بدست راست بگذارد
واین دعا بخواند استمسکت بعروة الوثقی التی لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتین
اعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس ربی الله ربی
الله امنت بالله وتوکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ومن یتوکل علی
الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً حسبی الله ونعم الوکیل
اللهم من اصبح وله حاجة الی المخلوق فان حاجتی ورغبتی الیک وحدک لا شریک لک لک
الحمد الحمد لله رب الصباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله ناشر الارواح الحمد لله
قاسم المعاش الحمد لله جاعل اللیل سکناً والشمس والقمر حسباناً ذلک تقدیر العزیز العلیم
اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعل فی قلبی نوراً وفی بصری نوراً ومن بین یدی نوراً ومن
خلفی نوراً وعن یمینی نوراً ومن شمالی نوراً ومن فوقی نوراً ومن تحتی نوراً واعظم لی النور
واجعل لی نوراً امشی به فی الناس ولا تحرمنی نورک یوم القیمة پس بخواند آیة الکرسی وقل
اعوذ برب الناس قل اعوذ برب الفلق و پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب الذین یذکرون الله
قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار
ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا
سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک
لا تخلف المیعاد پس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد وبعد از ان صد نوبت سبحان
ربی العظیم وبحمده استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از ان هفت نوبت بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس دو سجده شکر بجا آورد بطریقیکه قبل
از این مذکور شد واین دعا را بخواند اللهم رب الفجر واللیالی العشر والشفع والوتر واللیل
اذا یسر ورب کل شیء واله کل شیء وخالق کل شیء وملیک کل شیء صل علی محمد وآل محمد
وافعل بی وبفلان وفلان یعنی نام برادران مؤمن ببرد ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله

آخر نماز شب

فانک اهل التقوی واهل المغفرة دوم از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله منسوب است
وان دو رکعتست در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و انا انزلنا پانزده نوبت و در رکوع نیز انا انزلنا پانزده
نوبت بخواند وهمچنین در هر سر برداشتن از رکوع ودر هر سجود ودر هر سر برداشتن از سجود سیم
نماز یکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست وآن چهار رکعتست به دو سلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت
بخوانند وقل هو الله پنجاه نوبت چهارم نماز یکه بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست وآن دو رکعت است
در رکعت اول فاتحه یکنوبت وانا انزلناه صد بار ودر رکعت دوم فاتحه یکبار وقل هو الله صد بار
پنجم نماز یکه منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه وآن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول بعد از
فاتحه اذا زلزلت بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه والعادیات ودر رکعت سیم بعد از فاتحه اذا جاء ودر
رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله وقبل از هر رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر پانزده نوبت بخواند ودر هر رکوع ده نوبت ودر هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت ودر هر سجود
ده نوبت ودر هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود
واین نماز را اگر هر شب بگذارند ثواب عظیم دارد واگر میسر نشود هر هفته یکنوبت بگذارند والا هر ماه
یکنوبت والا هر سال یکنوبت واگر شخصی نوافل یومیه را باین طریق بگذارد ثواب هر دو را مییابد بلکه بعضی
از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد ومصلی ثواب هر دو را خواهد
یافت وجایز است که در رکعت اول ودوم وسیم این نماز بجای آن سه سوره سوره قل هو الله بخواند وسنت
است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد
وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن
والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العزة والفضل سبحان ذی القوة والطول
والامر اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک الاعظم
وکلماتک التامات التی تمت صدقاً وعدلاً صل علی محمد واهل بیته بعد از ان حاجت
خود را بخواهد ششم نماز اعرابی وآن ده رکعتست دو رکعت بیکسلام بعد از ان هشت رکعت
دیگر هر چهار رکعت بیکسلام ووقت ان چاشت روز جمعه است در هر رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ
برب الفلق هفت نوبت بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت
وچون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند بعد از ان هشت رکعت باقی را بگذارد ودر هر
رکعت بعد از فاتحه سوره اذا جاء یکنوبت بخواند وقل هو الله بیست وپنج نوبت وچون سلام دهد
هفتاد نوبت بگوید سبحان رب العرش الکریم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتم
نماز طلب باران وآن را نماز استسقا گویند وگذاردن ان بجماعت افضل است وسنتست که امام در خطبه
روز جمعه مردم را امر کند بتوبه وبا نکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند ودر روز سیم که روز
دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند که در مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند وسنتست
که پا برهنه بخضوع وخشوع واستغفار کنان بصحرا روند ومردان پیر وزنان پیر واطفال وچهار
پایان را ببرند واطفال را از مادران جدا سازند وزنان جوان ومخالفان ملت را همراه نبرند

ب ١٦: ذکر رکوع وسجود را پیش از تسبیح بگوید علی الاحوط. صدر

ب ٢٦: بلکه در سجده آخر این دعا را بخواند ظم طبا

ب ٢٦: چون نماز چهار رکعتی مستحب معهود الشرع نیست پس ترک نماز اعرابی موافق با احتیاط است چنانکه گذشت. صدر

مؤذنان پیش پیش باشند و در وقت نماز بجای اذان سه نوبت الصلوة بگویند و وقت این نماز وقت
نماز عید است و آن دو رکعتست بطریق نماز عید مگر دعا قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اللّهم
اسق عبادک و بهائمک وانشر رحمتک واحی بلادک المیتة وچون از نماز فارغ شود پیشنماز بر منبر
رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بر دوش راستست بر دوش چپ اندازد و بر عکس و دو خطبه بخواند
وچون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند صد نوبت
لا اله الا الله بگوید بعد از رو بجانب چپ کند صد نوبت سبحان الله بگوید بعد از آن رو بحاضران کند
صد نوبت الحمد لله بگوید همه حاضران با او جمیع این ذکرها را باواز بلند بگویند هشتم نماز عید غدیر است
وآن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی وانا انزلناه وقل هو الله را
ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوالست به نیم ساعت وسنتست که بعد از نماز دعا طویلی که در مصباح
مذکورست بخواند و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه
و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از دور و نزدیک در این روز سنتست و در حدیث آمده که شهرت عید
غدیر در آسمانها بیش از زمین است و ثواب تصدق یکدرهم در این روز برابر ثواب تصدق هزار هزار درهم است
و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران را ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد نهم نماز روز اول
هر ماه و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله سی بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و انا انزلنا
سی بار دهم نماز نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت که گذاردن آن بدو طریق است طریق اول آنکه در شب اول
تا بیستم هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت میان شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در
شب نوزدهم صد رکعت افزاید و پانصد رکعت که باقی میماند در ده شب آخر هر شبی سی رکعت بگذارد هشت
رکعت میان شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت افزاید و همچنین
در شب بیست و سیم طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بصد رکعت اکتفا
کنند و از هشتاد رکعت چهل رکعت در چهار روز جمعه بگذارد در هر روزی ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلم و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در
ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعتی از آن جمله در جمعه
پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در شب جمعه آخر بگذارد و بیست
رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلم در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر
باشد نماز شب سیام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن گذارده نشود قضای آن سنتست
یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجبست و این
نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیکسلام در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت
فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است
چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد از
چهار نوبت بگوید الله اکبر ربی لا اشرک به شیئا بعد از آن حاجت خود را بطلبد دوازدهم نماز شب
مبعث و این نماز نیز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیکسلام هر وقت که از شب خواهد بگذارد در هر رکعت

نماز شب روز مبعث بنحو دیگر نیز وارد است در مصباح

فاتحه یکبار و هر یک از سوره ناس و سوره فلق و سوره قل هو الله چهار بار و چون از نماز فارغ شود در
همانجا که نشسته چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله وسبحان الله والحمد لله ولا حول ولا
قوة الا بالله بعد از آن حاجت خود را بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذی حجه
است و آن روز تصدق حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است بخاتم و این نماز مثل نماز عید غدیر است ۱۴
نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی ائمه معصومین علیهم السلم و آن دو رکعتست بعد از
زیارت کردن و همچنین زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلم
و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح علیه السلم کند چون هر دو در آنمکان مقدس مدفونند و سنتست که
نماز زیارت را در بالای سر بگذارند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر
دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت را بجا آورد و بعد از آن زیارت کند پانزدهم نماز رغایب و آنرا
در شب جمعه اول ماه رجب میان نماز شام و خفتن باید گذارد بعد از آنکه پنجشنبه روزه بدارد و این نماز
دوازده رکعتست هر دو رکعت بیکسلام و در هر رکعت فاتحه یکبار بخواند و انا انزلناه سه بار و قل
هو الله دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید اللّهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن
بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح و چون سر از سجده بردارد
هفتاد نوبت بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم باز بسجده رود
و آنچه در سجده اول گفته بطریق بگوید باز و بعد از آن حاجت خود را از خدا تعالی بطلبد شانزدهم نماز شب
نصف ماه رجب و آن سی رکعتست هر دو رکعت بیکسلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله احد
یازده نوبت هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان و آن چهار رکعتست بدو سلام در هر رکعت فاتحه یکبار
بخواند و قل هو الله صد بار هجدهم نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند
و قل هو الله هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت و آن
ساعت مابین نماز شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعتست در رکعت اول بعد از
فاتحه این آیه را بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت
دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما
تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و بعد از
آن دست بر دارد و این قنوت بخواند اللّهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان
تصلی علی محمد و آل محمد وان تقضی حاجتی بعد از آن حاجت خود را بطلبد بعد از آن بگوید اللّهم
انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلم لما
قضیتها لی و حاجت خود را طلب کند بیستم نماز سنت سفر که در وقت شروع در سفر بجا آورد و
آن دو رکعتست در هر یک فاتحه و سوره یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند اللّهم
انی استودعک نفسی واهلی ومالی ودینی ودنیای وآخرتی وخواتیم عملی بیست و یکم نماز توبه
و آن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند آن نماز را بعد از توبه و غسل توبه

ولا حول
العلی
گفته
احوط آنست که این نماز را ما بین نماز مغرب و عشا نافله مغرب بجا آورد

بگذارد و چون از نماز فارغ شود دعا تو ببرا که در صحیفهٔ کامله مذکور است بخواند بیست و دوم نماز هدیهٔ میّت است و آن دو رکعتست در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت و آیة الکرسی یکنوبت و در رکعت دوّم فاتحه یکبار و انّا انزلناه ده نوبت و چون سلام دهد بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ وابعث ثواب هاتین الرکعتین الی قبر فلان و نام میّت را ببرد و وقت این نماز شب اوّل دفن میّت است بیست و سیم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت بخواند و قل یا ایّها الکافرون یکنوبت و در رکعت دوّم فاتحه یکنوبت و قل هو الله یکنوبت و در رکعت سیم فاتحه یکنوبت و سورهٔ احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقین یکنوبت و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام کند بیست و چهارم نماز روز نوروز است و آن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت و انّا انزلناه ده نوبت و در رکعت دوّم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایّها الکافرون و در رکعت سیم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ النّاس ده نوبت و بعد از سلام بسجده رود و این دعا را در سجده بخواند اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ الاوصیاء المرضیّین و علی جمیع انبیائک و رسلک بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک وصلّ علی ارواحهم و اجسادهم اللّهمّ بارک علی محمّدٍ و آل محمّدٍ و بارک لنا فی یومنا هذا الّذی فضّلته وکرّمته و شرّفته و عظّمت خطره اللّهمّ بارک لی فیما اعطیتنی فیه حتّی لا اشکر احدا غیرک و وسّع علیّ فی رزقی یا ذا الجلال و الاکرام و وقت این نماز بعد از فارغ شدنست از نماز ظهر و عصر نافله ان که در اوّل وقت گذارده شود **مطلب سیم** در بیان احکام خللیکه در نماز واقع میشود و در آن سه مقصد **مقصد اوّل** در بیان احکام خللیکه موجب بطلان نماز است و آن بیست و سه امر است اوّل حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجدهٔ آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث کند نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ آخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجبست که وضو بسازد و نماز را با تمام رساند دوّم عمداً پشت بقبله کردن بی ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ کردن خصم و بقبله باشد و وقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست امّا اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در اینصورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر خروج بعد از وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح است چنانکه در بحث قبله مذکور شد سیم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد که بی ضرورت واقع شود امّا اگر از روی سهو باشد در وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمّم خللی داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمّم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه به غصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمّم کرده باشد امّا اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمّم عالم بغصبیّت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نماز که کرده صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن

در بحث قبله گذشت در متن که قضا کند ظم طبا

و مذکور شد که احوط قضاء است که بحدّ یمین و یسار رسیده باشد ظم طبا

ولی قضای آن را ترک ننماید صدر

و همچنین هرگاه نداند که دو رکعتست یا سه یا دو رکعتست یا چهار یا دو رکعتست یا سه یا چهار پیش از کمال سجدتین ظم طبا

بلکه گذشت در بحث قبله که صحیح نیست اگر از جانبین است و چیزی مذکور نباشد باید اعاده و قضا نماید فضلا از اینکه پشت بقبله باشد م ح ع نخجوانی

یعنی ما حی صورت صلوة باشد ظم طبا

هفتم ترک کردن یکی از ارکان نماز که نیّت و تکبیرة الاحرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیّتی که در عرف او را مصلّی نگویند اگرچه سهوا باشد امّا اگر فعل قلیل باشد مثل کشتن مار یا عقرب بیک ضرب یا کشتن یا یکقدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل که در بعض طرق فعل کثیر که در عرف او را مصلّی نگویند دهم یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و بخاطر رسیدن وقتیکه در نماز امری از او صادر شده باشد که نماز بان باطل شده باشد خواه عمدا و خواه سهوا مثل حدث یا پشت بقبله کردن امّا اگر در میان امری صادر شده باشد که اگر عمدا صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهوا صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلّم بدو حرف در اینصورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید یازدهم در نماز چهار رکعتی یکرکعت سهوا زیاد کردن بشرط آنکه در رکعت چهارم بقدر تشهّد نه نشسته باشد که اگر بقدر تشهّد نشسته باشد نماز او صحیح است هرچند تشهّد نخوانده باشد دوازدهم کلّ نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمدا و خواه سهوا امّا اگر بعض از آن در وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در اینصورت نماز او صحیح است سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی نماز گذاردن چهاردهم در جامه یا بدن نجس پیش از نماز میدانست که نجس است بعد از فراموش کرد و نماز گذارد پانزدهم بی تقیّه عمداً بطریق سنیان دست بر دست نماز بستن شانزدهم در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن هرچند اندک باشد هفدهم عمدا بدو حرف تکلّم نمودن هیجدهم عمدا بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمدا گریه کردن بیستم عمدا ترک واجبی از واجبات کردن نماز را اگرچه رکن نباشد امّا اگر بجهة جهل بمسئله عمدا ترک کند جهر را در جائی که جهر واجبست یا اخفات را در جائیکه اخفات واجبست آن نماز صحیحست بیست و یکم عمدا زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را اگرچه رکن نباشد بیست و دوم عمدا انحراف قلیل از قبله کردن که بحدّ یمین یا یسار نرسد بیست و سیم عمدا کشف عورت نمودن **مقصد دوم** در بیان احکام خللی که بسبب آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوع است اوّل در بیان خللیکه بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود نوع دوّم در بیان خللیکه بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل می‌آید **فصل اوّل** در بیان خللیکه بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبهٔ نماز است که قبل از فوت محلّ آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش نماید بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید و اگر رکوع را فراموش کند بعد از آن شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید برخیزد و بایستد و رکوع را بجا آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحدّ رکوع رسیده باشد خواه کمتر از حدّ رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر دو سجده یا تشهّد اوّل را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهّد را بجای آورد و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کند پس اگر بعد از سجده که کرده نشسته و طمأنینه را بجای آورده احتیاج بنشستن و طمأنینهٔ دیگر نیست و الّا بنشیند و طمأنینه را بجا آورد و سجدهٔ فراموش شده را بجای آورد و احتیاج بسجدهٔ سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و مأموم آن را بر فعل آن یا بر عدم واقف سازد بر پیشنماز واجبست که عمل بقول مأموم نماید اگرچه مأموم یکشخص باشد و عادل نباشد و در این صورت بر پیشنماز سجدهٔ سهو واجب نیست و واقف ساختن مأموم پیشنماز را جایز است که باشاره باشد و اگر نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانهٔ دو و سه یا میانهٔ سه و چهار

در صورت مذکوره از جهة زیادتی که کرده احتیاط آنست که سجدهٔ سهو کند موافق احتیاط است نخجوانی

یا زیاده صلّ

لازم است که آن را ترک ننماید صدر

وماموم داند که سه رکعت کذارده پس از سورهٔ کهف سیقولون ثلثة بخواند واگر شخصی سهو بسیار نماید
کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر السهو گویند در اینصورت تلافی چیزی نکرده بر او واجب نیست هر چند محلش باقی
باشد و سجدهٔ سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین بر او وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی
سهو کند یا در یک نماز سه سهو و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر چند
محل باقی باشد و نماز او صحیح است و سجدهٔ سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع
بر او واجبست که بآن ملتفت نشود هر چند محل باقی باشد برکوع رود و سوره را نخواند که اگر سوره را در اینصورت
بخواند نمازش باطل است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود **فصل دویم** در بیان خللی که
دو سجدهٔ سهو بسبب آن واجبست و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن
شهادتین در تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل او بشرط آنکه محل هر یک از این سه گذشته باشد
پس در اینصورت واجبست که اول بعد از سلام دادن هر دو را باین ترتیب که فوت شده بجا آورد و بعد از آن
از برای هر یک دو سجدهٔ سهو بکند اما لازم نیست که قصد کند که دو سجدهٔ اول از جهة خلل اول است و دو
سجدهٔ ثانی از برای خلل دوم پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را با سجده از رکعت سیم فراموش کرده باشد
اول تشهد را بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شدهٔ نماز ظهر را بجا آورم ادا واجب تقرب بخدا
و اگر وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجدهٔ فراموش شده را بهمین طریق بکند سجدهای
سهو را بعد از آن بجای آورد و اگر سجدهٔ و تشهد را بر دو سجدهٔ سهو مقدم دارد بهتر است اما واجب نیست
و نیت چنین کند که دو سجدهٔ سهو از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا میاورم واجب تقرب بخدا و ذکر ادا و قضا
لازم نیست و اگر در نمازیکه باجاره یا بجهة پدر میکند مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که به نیابت فلان
تشهد فراموش کرده را بجا میاورم بجهة آنکه واجبست بر او باصاله و بر من به نیابت ادا تقرب بخدا اما در نیت
سجدهٔ سهو ذکر نام آن شخص واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند در نیت سجدهٔ فراموش شده
سجدهٔ اول و دو سجدهٔ سهو واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر سجدهٔ سهو این است
بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چون سر از سجدهٔ دوم بردارد تشهد باین طریق بخواند اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن سلام دهد و
واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث چهارم از هفت موضعیکه دو سجدهٔ سهو در آن
واجبست شک کردنست میانهٔ چهار رکعت و پنج رکعت چنانچه در بحث شکیات مذکور خواهد شد
پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن بزیاده
از دو حرف غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجدهٔ سهو را واجب میدانند از برای هر زیادتی و نقصی
که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و وقت آن بعد از سلام دادنست خواه
از برای زیاده باشد و خواه از برای کم و بعضی از مجتهدین آنچه از برای نقص است مقدم بر سلام
میدانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بیفاصله بجا آورند
مقصد سیم در بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد رکعات
و احکام هر یک در بحثی مذکور میشود **بحث اول** در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هر گاه

از روی سهو
ترک نشود
بملاحظهٔ خبر وارد در این مقام رعایت این احتیاط البته نمایند

بابقاء محل تدارک سهو تدارک آن واجب بلکه جمیع احکام سهو جاریست حتی سجدهٔ سهو وحکم بعدم اعتبار با کثرت مختص بشک است و در سهو جاری نیست ط م لها

هر گاه بحد وسواس رسیده باشد اعاده کند بقصد احتیاط و قربت معلوم نیست و هم چنین در هر جا قرآن یا ذکر یا دعا باشد ط م لها

یعنی محل تدارک سهو و گذشتن آن بدخول در رکن بعد است یا بسلام دادن نماز ط م لها

قصد ادا و قضا لازم نیست و هم چنین نیت وجوب ط م لها

قصد تشهد فراموش شده لبراءت نیست بنیابت لازم نیست و نیت وجوب هم لازم نیست ط م لها

اگر داخل بفعل دیگری مثل تکبیر رکوع مثلا شده باشد

احوط اتمام نماز و اعادهٔ آنست

نیت ادا و قضا نکند و اگر در رکعت اخیره بوده باشد اعادهٔ شهادتین و صلوات و سلام را نمایند اگر سجده فراموش شده اعادهٔ صلوات و سلام و اگر شهادتین فراموش شده اعادهٔ سلام تنها را و اگر صلوات فراموش شده

احوط تشهد متعارف است بزیادهٔ و اشهد ان محمدا رسول الله بعد از شهادت بتوحید یا پیش از صلوات و خواندن مجموع بقصد قربت مطلقا

مصلی هر گاه در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته واجبست
که آنرا بجا آورد مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه یا بعد از قرائت و پیش از خم شدن بواسطهٔ
سجود شک کند که رکوع کرده است یا نه یا قبل از درست نشستن بواسطهٔ تشهد یا راست ایستادن بواسطهٔ
قیام شک کند که سجود کرده است یا نه و اگر محل آن گذشته باشد یا شروع در واجب دیگر کرده باشد بجا
آوردن آن لازم نیست و شک مذکور را از بعضی اعتبار ساقط است مثل آنکه در اثنای قرائت شک کند
که تکبیر احرام را بجای آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که
سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه اما در دو صورت آخر بعضی از مجتهدین
بر آنند که سجود را بجا باید آورد و بدانکه هر گاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محل تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود
که آنرا بجای آورده بود پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیحست و اگر بعد از فوت
محل تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن **بحث دویم** در شک در عدد
رکعات بدانکه شک در عدد رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک میانهٔ یک رکعت
و دو رکعت هر گاه در نماز چهار رکعتی شک در میانهٔ عدد رکعات واقع شود مشهور از آن دوازده صورت
است اول شک کردن میانهٔ دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ آخر است اگر چه
سر از سجده بر نداشته باشد پس واجبست که بنا بر سه نهد و نماز را باتمام رساند و بعد از سلام دادن یک رکعت
ایستاده احتیاط بگذارد یا دو رکعت نشسته دویم شک کردن میانهٔ سه و چهار خواه سجدتین را باتمام
رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق سابق بجا آورد سیم شک کردن
میانهٔ دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهة احتیاط بگذارد و شیخ ابن
بابویه شک میانهٔ دو و چهار را باطل میداند چهارم شک کردن میانهٔ دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین
پس بنا را بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام
که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانهٔ دو و
پنج بعد از اکمال سجدتین ششم شک کردن میانهٔ سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک
واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شک او میانهٔ دو و چهار واقع شود و حکم او مذکور شد اما دو سجدهٔ
سهو واجب است بواسطهٔ زیاد کردن قیام هفتم شک میانهٔ دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین
هشتم شک کردن میانهٔ دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین را
دو وجه است یکی آنکه بنا بر کمتر نهد و نماز را تمام کند و وجه دیگر نماز باطل است و در صورت
اخیر وجهی دیگر گفته اند و آن بر چهار نهادنست و دو رکعت بجا آوردن ایستاده و دو سجدهٔ سهو
کردن نهم شک کردن میانهٔ دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت
دارد باز یادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد دهم شک
کردن میانهٔ چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر قبل
از رکوع است آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانهٔ سه و چهار شود پس مخیر است در گذاردن یک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین

ولکن احوط جمع ما بین هر دو است بتقدیم یک رکعت ایستاده و احوط اعادهٔ نماز است. طم لها

الیته مبادرت در بجا آوردن سجدهٔ سهو نمایند

اظهر اعتبار رفع سر از سجدهٔ ثانیه است مجلوا

نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانه سه و چهار و پنج در این صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد در اینصورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطل است و بعضی بر آنند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق شک برکعت پنجم است و هرگاه در عدد رکعات نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنای بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل نهادن افضل است **فصل** دوم در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجبست در نماز احتیاط نیز واجبست مثل طاهر بودن از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیرة الاحرام و تشهد و تسلیم و چهار امر در نیت آن واجبست که در نماز اصل واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین یک رکعت یا دو رکعت سیم تعیین آنکه نشسته میشود یا ایستاده چهارم تعیین نمازیکه احتیاط بجهت اوست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمیباید خواند و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست و تسبیحات اربع قایم مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده میگذارم جهة احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجبست ادا تقربا الی الله و اگر نشسته میگذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقت ... است قضا کند و اگر میانهٔ نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در این صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اولی بطلان است و هرگاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بود بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط تمام کند چیزی دیگر لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعادهٔ آن نماز باید کرد و قول دوم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده باز التفات نکند و نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در اینصورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است میانهٔ قطع و اتمام آن و بدانکه هرگاه شخصیکه نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترک آن کرده نماز را از سر گیرد آن نماز از ذمهٔ او ساقط نمیشود و واجبست بر او که احتیاطی را که شارع فرموده بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ نماز اصل بجا آورد در اینصورت نیز نماز در ذمهٔ او باقیست بجهة آنکه فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که بخلاف شرع کرده

خاتمه در بیان احکام قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شده باشد و آنشخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز بر او واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر قضا ندارد و اما کافر مرتد هرگاه مسلمان شود واجبست بر او قضای نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازیکه در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خوابی شود که همه وقت نماز در

خواب باشد

س ۲ اظهر بطلانست هرچند احوط عمل باحد الوجهین و اعادهٔ نماز است ظم لها
س ۴ اظهر بطلانست مگر آنکه در حال قیام باشد پیش از رکوع که هر گاه قیام میکند بر میگردد بچهار و پنج بعد از سجود پس عمل بین الشکین را بجا میاورد ظم لها
س ۵ قصد وجوب و ادا و قضا لازم نیست لها
س ۶ احوط اتیان بنماز احتیاط و اعادهٔ اصل نماز است ظم لها
س ۸ پس باید بار دیگر اعاده کند ظم لها
س ۱ حتی رد بسمله علی الاحوط صدر
س ۲ قصد قضا البته نکند بلکه متعرض ادا و قضا هیچ نشود صدر
س ۳ البته عمل باین نمایند و الاحوط سبیل النجاة
س ۴ در ظاهر شدن در اثنا یا بعد از فارغ شدن مسائلی است که محل ذکر آن در حاشیه نیست صدر
س ۵ اگر ترک نماز احتیاط نموده و مبطلی بعمل آمده نماز را از سر گیرد ظاهر آن نماز از ذمهٔ او ساقط میشود اگر چه معصیت کرده است صدر

س ۹ و همچنین هرگاه فوت شود با غماء مستوعب وقت هرچند احوط قضا کردن است ...

خواب باشد پس اگر آن چیز را دانسته بخورد که موجب این چنین خوابیست بر او قضا است و اگر نمی‌دانست که موجب چنان خوابیست بر او قضای آن نماز واجب نیست اما اگر آنرا بواسطهٔ معالجهٔ مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر بوده در اینصورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و همچنین ... او داده باشند یا بواسطهٔ ... مرض خورده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق ... و علاج منحصر در آن نبوده باشد در این صورت قضا بر او واجبست هرگاه شخص سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازیکه در ایام تسنن کرده قضا کند اما واجبست که نمازیکه در ایام تسنن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود اما در وجوب قضا میانهٔ مجتهدین خلافست و علی التحقیق قضا است و اگر از وقت آنمقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا تواند آورد و عمداً نماز نکرده باشد بعد از آن آب و خاک نیابد در اینصورت قضای آن نماز بر او واجبست و بدانکه هرگاه نمازی از شخص فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر همهٔ افعال متعلقه بنماز بوده باشد آنشخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعضی افعال آن نماز را یعنی مقعداً قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همهٔ افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز باشد بر جانب چپ و اگر از آن عاجز باشد بر پشت خوابد بطریقی که وقت احتضار و رکوع و سجود را باشارهٔ سر بجا آورد و اگر از اشارت بسر عاجز باشد بچشم اشارت کند و در این دو صورت اشارهٔ سجود را از رکوع منخفض‌تر سازد و قرائت و باقی اذکار را بجای آورد و اگر از همهٔ اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماریکه نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد و از ایستادن بجهت رکوع باشد ... در این قیام واجبست و اگر از قیام عاجز باشد بنشیند اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرائت نکند که نشسته و اگر بیماریکه نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از آن بجهت سجود خم شود و در این حال در این قیام لازم نیست و در همهٔ این احکام میان ادا و قضا فرقی نیست **تتمه** ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هرگاه از شخصی ظهر و عصر فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شده در اینصورت سه نماز بگذارد عصر ما بین دو ظهر یا یک ظهر ما بین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغرب هم فوت شده باشد در این صورت به نماز گذاردن ذمهٔ او بری میشود باینطریق که ظهری بگذارد و بعد از آن عصری باز مغربی باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس بهفت نماز ذمهٔ او بری میشود و اگر با ظهر و عصر مغرب و عشا هم فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر که سه دیگری را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر بعد از آن و اخصر از این آنست که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشاء و بعد از عشاء بگذارد پس بپانزده

س ۲ لیله و اگر بر ود ... باشد ظم لها
س ۳ بلکه اقوی ... احوط ... در وقت هم ... ظم لها
س ۴ بلکه احوط و احوط از آن جمع ما بین ادا و قضا است صدر
س ۳ بلکه گذشتن مقدار زمان نماز تنها ظاهر الکفایه است صدر
س ۴ بار جاء صحت مشکل است خصوصاً خوابیده و با یاء پس احوط انتظار و با عدم انتظار اعاده بعد از صحت است ظم لها
س ۴ احوط در انتقال از قیام بقعود قرائت کردن و اعادهٔ آن است در حال قعود به نیت قربت مطلقه صدر
س ۵ احوط در قضا با وسعت وقت تأخیر است صدر
س ۵ در صورتیکه پیش از رفع راس باشد و اما هرگاه بعد از رفع راس نشستن ... معلوم نیست ... هرچند ظم لها

نماز تمتاء بری میشود و اگر با آن چها صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگذارد یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و هم چنین تا پنج نوبت و اخصر از این آنست که چهار روز نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد **تتمه** اگر از شخصی یکنماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و هم چنین مخیر است در جهر و اخفات هر نماز یکه اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم را میانه عصر و عشا و مغربی میانه دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی دو رکعت مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر بعد از آن ظهر و عصر تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و بعد از آن عشا را تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهر تمام بعد از آن ظهر قصر بعد از آن عصر تمام بعد از آن عصر قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشای قصر و هم چنین اگر پنج نماز شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بگذارد و بدانکه شش نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و عید قربان و نماز عید ماه رمضان و اما نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت مطلع شده و عمداً بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای آنرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوبست و اگر همه قرص گرفته شده بر جمیع تقادیر قضاء لازم است خواه بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد و اما نماز زلزله در تمام عمر اداء است **فصل دوم در بیان احکام**

نماز سفر

از یک روز نداز دو روز ظم طبا

بلکه ظاهر اقوی وجوبست صدر

بعد از آن عشائی تمام ص

بلکه اقوی ظم طبا

آفتاب یا ماه ص

بلکه اقوی وجوبست مجوانی

نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد در هشت شرط اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بشرط آنکه اراده بازگشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار گز است و گزی بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشد و انگشتی هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت مو از موهای یال یا بو است که در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و بانگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو یکهزار هزار و سیصد شانزده هزار جو است و بمو یا بو چهارده هزار هزار و سیصد دوازده هزار مو است و این هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند بیک روزه راهی که شتر بار دار برود بشرط آنکه آن روز معتدل باشد در بلندی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در این صورت جایز است از راه دور رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز را تمام کردن و بدانکه اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا غلام را یابد برگردد در این صورت آن شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ بیشتر رود اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ باشد دویم از موضع اقامت بمقداری برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این مقدار را حد ترخص گویند سیم آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکار کننده که بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او حرام باشد هیچ یک از اینها را قصر نماز جایز نیست چهارم آنکه سفر هم وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر بسفر رود بعد از آنکه اول وقت از مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در این صورت این نماز را تمام گذارد و قصر جایز نیست و هم چنین هر گاه از سفر بوطن آید از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برآنند که کثیر السفر میشود که سه سفر کند و در مابین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقف نایستد پس ما دام که کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید هفتم آنکه در اثنای سفر بموضعی نرسد که در آن موضع او را ملکی باشد اگر چه یکدرخت باشد و شش ماه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هر گاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اگر چه قصد این باشد که زیاده بر یکروز یا کمتر در آنجا نباشد هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد و مراد از حایر زمینی است که متوکل آب فرات را در آن سرداده بود تا مرقد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب بر دور آن قدمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد و آنرا حایر از این جهت گفته اند که آب حیران وار برگردان ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود و آن آستانه مقدس است با عماراتیکه در آنست

پس هر گاه

نماز مناط در قصر و اتمام حال گردیدنست پس هر گاه نماز را بعد از گذشتن از حد ترخص بکند قصر کند هر چند مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد چنانچه در رجوع هر گاه پیش از وصول بحد ترخص باشد قصر کند و اگر بعد از آن یا بعد از وصول بمنزل باشد تمام کند ظم طبا

مناط اینست که صدق کند که سفر کردن شغل و عمل او است پس بعد از صدق تمام میکند هر چند این صدق در اثنای سفر اول باشد از جهة طول آن بلی هر گاه در منزل خود یا در مکان دیگر ده روز ماند و اگر چه بدون قصد باشد حکم کثرت منقطع میشود و محتاج است بسفر کردن ظم طبا

تصر جایز بلکه ظاهر لازم است و لی بملاحظه بعضی اخبار دیگری که در این مقام وارد شده تمام را نیز بجا آورد صدر

احوط جمع است مگر آنکه منزلی داشته باشد که شش ماه متوالی در آن توطن کرده باشد صدر

این شرط ثابت نیست مناط وطن عرفی فعلی است و وطن شرعی ثابت نشده ظم طبا

لکن احوط اقتصار بر اطراف ضریح مقدس است ظم طبا

در نماز خوفست

پس هرگاه مسافر یکی از این چهار موضع رسد و قصد اقامه ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را
قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر و اتمام و اگر نماز را اتمام کذارد ثواب این بیشتر خواهد بود و قول
مشهور آنست تخییر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و بعضی از مجتهدین
برآنند که فرقی میانه چهار موضع و مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست و ظاهر
کلام ایشان آنست که اتمام نماز در همه این مواضع بر مسافر واجبست و قصر جایز نیست و این بابویه
برآنست که در چهار موضع مذکور قصر واجبست و اتمام جایز نیست و اصح قول مشهور است و واجب نیست
در نیت نماز قصد قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام و عدول
کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است که برکعت سیم شروع
نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضا آن سه احتمالست
اول آنکه هم چنانکه مکلف در ادا مخیر بود در قضا نیز مخیر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا
آورد دوم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آنچهار موضع بجا آورد مخیر است و اگر در غیر آن مخیر نیست
بلکه قصر لازم است سیم آنکه مطلقا قصر لازم است خواه قضا در یکی از آنچهار موضع واقع شود و خواه
در غیر آن و اصح احتمال اولست **تتمه** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی
رسد که از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد
در اینصورت بر آن شخص واجبست که از روزی که بآن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی
روز تمام کند هرچند داند که قافله ساعتی دیگر میرسد و هم چنین هر مسافری که در اثنای سفر بجائی
رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردد باشد پس تا سی روز نماز را قصر
کند و بعد از آن نماز را تمام گذارد اگرچه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت
ده روز کند و در اثنای ده روز از آن موضع بیرون رود بموضعی رود که از محل ترخص بیشتر از موضع
اول تا آن موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته
که معاودت کند و ده روز مجددا در آنجا توقف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دوم و در
وقت معاودت و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن
از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود ده روز در آنجا توقف نماید و عزم
توقف باقی باشد در این صورت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد و در وقت برگشتن و
توقف نمودن قصر کند هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد
سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت ده روز یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را که در آن موضع میگذارد
تمام گذارد و الا قصر کند و جایز است مسافر را در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس بر او لازم
است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد و سنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سه نوبت بگوید سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر **فصل سیم** در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود
خواه در سفر باشد خواه در حضر و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مکرر نماز خوف را بجماعت گذارده اند
پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند

و بترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند اگر احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه
نماز را بجماعت گذارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون برکعت دوم بر
خیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند و رکعت دوم را منفردا بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند
و فرقه دیگر بیایند و رکعت اول خود را برکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز بتشهد نشیند ایشان برخیزند
و رکعت دوم را انفرادا بگذارند و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورند سلام بدهند
و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است بهر راهی از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و بفرقه دیگر دو رکعت و ها
است که پیشنماز نماز را با یک فرقه باخر برساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دوم پیشنماز
خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد و صفی پیش و صفی
پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود روند و صف دوم با او بسجود نه
کنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دوم شروع نماید بسجود روند و صف اول
بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او بسجود
کنند و صف دوم حراست نمایند و چون با صف اول بتشهد مشغول شود صف دوم بسجود روند و بعد از تشهد
هر دو صف با او سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورتست سلاح با خود داشتن واجبست هرچند
سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتواند دور کردن دور کردن آن لازم نیست و نماز او صحیح است
تتمه هرگاه جنگ درگیرد در آنوقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز را
بگذارد و پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگرچه تکبیر احرام باشد و بر سجده بر بال
اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال
بجائی رسد که اشاره نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید پس
عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم
بجا آورد **فصل چهارم** در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت
افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحبست باستحباب موکد
و در نماز جمعه واجبست خواه سنت گذارده شود و خواه واجب در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب
باشد و واجبست در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحبست اما در نماز سنتی جماعت حرام است مگر در شش
جا اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سیم نماز عید رمضان وقتیکه سنت باشد چهارم نماز عید غدیر
پنجم نماز صبی که بشش سال نرسیده باشد ششم آنکه نمازیکه یکنوبت پیشنماز گذارده باشد جمعی حاضر شوند خواهند
که در آن او با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعیکه با او
آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را بنیت سنت بگذارند بدانکه مشروع بودن نماز
جماعت مشروطست بچهارده شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین جایز دانسته اند که طفل
نزدیک بلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است دوم آنکه شیعه اثنی عشری باشد سیم آنکه عادل باشد
اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت
ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر ماموین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت باقی باشد خواه

اعتماد این شرط بدماغ علی قراءت از خود امام مخفی از ماموم نیست معلوم نیست هرچند احوط الحاق است نم طبا

نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و اینچه بنیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارند پس کسیکه بجهة بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی که قادر بر ایستادن باشد باو اقتدا کند اما کسیکه قدرت بر ایستادن ندارد جایز است پنجم آنکه از اخراج بعضی حروف فاتحه و سوره و اذکار واجبه عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد اقتدا باو جایز نیست که پیشنماز شخصی که بران قادر باشد جایز است که پیشنماز مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنماز مردان کند یا همه زن را پیشنماز مردان کردن جایز نیست اما پیشنماز زنان کردن جایز است مرد او زن را و خنثی را جایز است که پیشنماز زنان کند اما پیشنماز مردان و مثل خود جایز نیست هفتم آنکه ماموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر به قبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین آن را نیز جایز نمیدانند و اگر سجده گاه ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد از سجده گاه پیشنماز اما جای ایستادن او نزدیکتر نباشد بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز نمیدانند و همچنین هرگاه مامومین بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یکصف در پس پیشنماز و یکصف در پیش ایستند رو بروی پیشنماز و جایز است که بر دور پیشنماز ایستند و در میان دایره ایستد و اگر کشتی که مامومین در آن نماز گذارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجبست که مامومین نیت انفراد کنند که اگر بر نیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است هشتم آنکه ماموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از مامومین بواسطه تعدد صفها بسیار دور شوند تصور ندارد نهم آنکه مکان پیشنماز از مکان مامومین انقدر بلند نباشد که نتوان آنرا کام زد اما جایز است که مکان ماموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیاده از یک کام اما هرگاه زمین سرbala یا سرازشیب باشد نماز جماعت در آن جایز است خواه ماموم بلندتر ایستاده و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازیکه جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجبست یازدهم آنکه پیشنماز نزد مامومین معین باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است اما اگر پیشنماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود در اینصورت بواسطه این عذر ماموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بی عذر نیز جایز است که در اثنای اقتدا به پیشنماز عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصا اگر پیشنماز دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه ماموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از مامومین را ببیند که پیشنماز را بی واسطه یا بواسطه یا بوسایط ببیند پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد بحیثیتی که ماموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسیرا که بواسطه یا وسایط پیشنماز را ببیند نماز باطل است و اگر حایل کوتاه باشد چنانکه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود در این صورت نماز جماعت صحیح است اما اگر زن به مرد اقتدا کند و حایل در میان باشد نماز زن صحیح است چهاردهم آنکه صورت پیشنماز مخالف صورت نماز ماموم نباشد پس در وقتیکه پیشنماز مثلا نماز کسوف می گذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر باو اقتدا کند و جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصیکه نماز سنت میگذارد و در شش صورت که

واحوط عدم جایز بودن است صدر

احوط جایز نبودن است صدر

مشکل است و همچنین در راستدار نم طبا

هرگاه مخالف از منفرد باشد یا قصد تشریع کند نم طبا

احوط اینست که ما بین محل سجده ماموم با موقف امام بیش از یک کام بلند نباشد و همچنین هر صفی نسبت بصف سابق نم طبا

بلکه بیش از یک شبر نباشد نم طبا

بلکه مقداری که عرفا از آن بلندتر از مکان ماموم نیز نمیگویند نباشد صدر

هرگاه سرازشیبی زیاد نباشد نم طبا

بلکه مثل حمد و سوره و ظاهر آنست غلط باشد نم طبا

مشکل است صدر و طبا

مشکل است در بعضی صور نیز گذشت نم طبا

در بعضی از آنها معلوم نیست صدر

قبل از این مذکور شد و همچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر به نماز عصر و بر عکس و در نماز ادا به قضا و بر عکس و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و بر عکس چون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است که اگر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا وقتیکه سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است اما اگر نماز ماموم اطول باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمه نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار افضل است **تتمه** بر ماموم واجبست متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچیک از افعال و اقوال نماز را قبل از پیشنماز بفعل نیاورد اما باهم بجا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که از او واجبست که ماموم بعد از پیشنماز بجای آورد پس اگر باهم تکبیر احرام را بجا آورند نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آنرا قبل پیشنماز بجای آورد قصوری ندارد و این قول صحیح است و هرگاه بعضی افعال را پیش از پیشنماز عمدا بجا آورد نماز او باطل نمیشود پس اگر قبل از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا پیشنماز برکوع ابجای آید و نماز او صحیح است مگر در یکصورت و آن آنست که عمدا برکوع رود قبل از آنکه پیشنماز قراءت را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در اینصورت واجبست که سر از رکوع بردارد و متابعت پیشنماز کند در رکوع و جایز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت انفراد کند و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفردا بگذارد مگر در نمازیکه جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید در وقتیکه واجب شود و هرگاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد او قبل از آنست که پیشنماز حمد خوانده لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره یا تسبیحات اربع نیت انفراد کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده بخواند و از ماموم غیر از قراءت حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قراءت پیشنماز را بشنود و خواه نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر ماموم واجبست و بفعل آوردن پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قراءت ماموم را حرام میدانند و بعضی مکروه مگر آنکه ماموم قراءت پیشنماز را هیچ نشنود در اینصورت قراءت را مکروه نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در این صورت نیت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته باشد هرچند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اگر ترسد که تا بصف مامومین رسد پیشنماز سر از رکوع بردارد در اینصورت مخیر است اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بگوید و برکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف رساند و اگر خواهد دو سجده را نیز انجا بجای آورد و بعد از آن خود را بصف رساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را بر روی زمین نکشد و کام بر ندارد و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود رفته یا وقتیکه در سجده اول باشد در این دو صورت سنت است که بنیت اقتدا تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز بسجده رود و چون پیشنماز بر رکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نیت اول کافی است و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته بتشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت

تولیت ... واعاده آن نمایند صدر

نیت انفراد کردن لازم نیست مگر آنکه تقدم بقدری باشد که منافی صدق قدوه باشد بخواند نم طبا

بملاحظه اخبار وارده از اهل بیت اطهار بدون عذر و علت نیت انفراد ننمایند صدر

تسبیحات نیز ساقط نمیشود از ماموم نم طبا بخواند

سقوط تسبیحات از ماموم معلوم نیست ولی بملاحظه خبریکه در اینمقام وارد است بنیت مرتبه مطلقه بخواند خالی از شبهه است صدر

احوط در نیت انفراد قبل از رکوع مطلق خواندن حمد و سوره است صدر

و در نماز جهریه با سماع صوت امام با همهمه او واجب است ترک قراءت و با عدم سماع مستحب است قراءت و در اخفاتیه مطلقا مکروه است قراءت نم طبا

و تکبیرة الاحرام را او بنشیند ... و بعد از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و نماز را بهمان نیت

ان برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهد اوّل باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت با تمام

رساند و هرگاه ماموم دو رکعت آخر را با پیشنماز در یافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفرد امیکذارد در

میانه حمد و تسبیح اگرچه پیشنماز در دو رکعت فاتحه نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه پیشنماز

در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر ماموم واجبست که در دو رکعت آخر فاتحه

بخوانند و اکتفا به تسبیح نکنند و اگر شخصی به واسطه تقیه به پیشنماز سنی اظهار اقتدا نماید واجبست که آهسته قرائت

کند و اگر مجال سوره خواندن نیابد و اتمام کند جایز است و اگر بسطه قرائت نکند نماز او باطل است اگر در اثنای قرائت

کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود و از قرائت انچه تواند بجا آوردن در وقت خم شدن و مطالعه گو

قبل از ذکر بجا آورد **تتمه** سنتست که صفهای نماز جماعت را راست بدارند و صف اوّل را مخصوص اهل فضل

و تقوی کردانند اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز بایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد

در پس سر پیشنماز بایستد و اگر زن پیشنماز زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدم بر ایشان نکند

و نیز سنتست که پیشنماز بهر ذکر رکوع و قنوت و سجود جهر نماید و نماز را تطویل ننماید بسوره‌ها دراز

خواندن یا بتطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که

شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت را

دریابد و میباید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد هرگاه داند که جماعتی حاضر

خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن آن جماعت بکشد تا قدری که وقت فضیلت نماز فوت نشود

و مکروهست که پیشنماز جولاه باشد اگرچه عالم باشد یا حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد

اگرچه عابد باشد و همچنین مکروهست که کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیشنماز جماعتی کند

که در این علتها مثل او باشند و همچنین مکروهست اقتدا کردن شخصیکه وضو دارد بشخصیکه نماز را بواسطه

ضرورت به تیمم **باب سیم از کتاب جامع عباسی** میکذارد

در بیان احکام زکوة واجبه و سنتیه و خمس واجبه و سنتیه و در آن سه مطلبست **مطلب اوّل**

در بیان زکوة واجبه و در آن شش فصلست **فصل اوّل** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار

در حدیث وارد است از آنجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند زکوا اموالکم حتی

تقبل صلوتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود

مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث این مضمون وارد است که

شخصیکه زکوة مال خود ندهد خدای تعالی در قیامت افعی بر او میگمارد که دست او را بگزد و طوق گردن

او باشد و هر شتر و گاو و گوسفند که زکوة او را نداده باشد آن شخص را در زیر دست و پای خود پایمال کنند

و شاخ زدن او و داغ میزنند تا وقتیکه حساب خلایق باخر رسد **فصل دوم** بدانکه زکوة

در نه چیز واجبست طلا و نقره و جو و گندم و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست

که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد به تفصیلی که مذکور خواهد شد و قدرت

داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالیکه غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره

امام در تشهد آخر نیت ... چنانچه اکتفا بتکبیرة اولی و ایکند ... نموده است ... اشکال قوی در جمیع صور غیر ادراک رکوع امام تجدید نیت و تکبیرة الاحرام ولکن احوط اتمام این نماز و اعاده است بعد از آن
محمد حسین

و اعاده آن نماز ترک نیت ...

واحتیاط کند باعاده نماز ظلّه العالی

واین احوط است
محمد حسین

واحوط اعاده نمازست
محمد حسین

دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط اوّل آنکه سکه داشته باشد اگرچه الآن متروک شده باشد

و کسی بان معامله نکند پس در شمش طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة نیست و همچنین در زر و نقره

اگرچه مردم با آنها معامله نکنند شرط دوّم آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست

مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بر بیست مثقال یکمثقال یا دو مثقال یا سه

مثقال زیاد شود در آن زیاده زکوة نیست تا به چهار مثقال رسد و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک

مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا بچهار مثقال برسد و بر این قیاس

و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در

آن زیاده زکوة نیست تا وقتیکه به چهل درهم رسد و بر این قیاس زکوة طلا و نقره یک از چهل و نیم دهیک است پس

زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقالست و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد دهیک مثقالست و زکوة

دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است

شرط سیم حول است یعنی آنکه نصاب مدت یازده ماه در ملک او باشد و در این یازده ماه ... باشد

پس در اوّل ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب ... شود یا

بقرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات سازد یا مطلقاً زکوة ساقط میشود هرچند

بقصد فرار از زکوة تعمّد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود و بدانکه قرضداری مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست

درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجبست هرچند مالک

چیز دیگر نباشد **فصل سیم** در زکوة گندم و جو و خرما و مویز زکوة در این اجناس واجب

میشود بدو شرط شرط اوّل آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه گندم و جو دانه بندد

و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ یا

زرد شود بملک شخصی در آید زکوة بر او واجب نیست شرط دوّم آنکه بنصاب رسیده باشد و آن سیصد

صاع شرعیست و صاع شرعی یکهزار و یکصد و هفتاد درهم شرعی است و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو

میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو میانه است چنانچه در بحث وضو مذکور شد

و هرچه از نصاب زیاده باشد اگرچه یکمن باشد یا کمتر زکوة دادن آن واجبست و زکوة این اجناس یک عشر اگر

آب دادن یا آب باران یا بی احتیاج به آب دادن حاصل شود و نصف عشر یک است اگر بآب چاه و گاو و امثال

آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از ده

یک آن باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهر دو آب بالتسویه حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم

است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصه بر زکر و نقصان گاو و مصالح

الاملاک است و اگر آب یا زراعت را قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت آن را نیز بیرون کند و بعد از

بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجبست و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوری که

عادت نیست که آن را مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آن را خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز

و خرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب برسد زکوة واجبست و الا ساقط است تا وقت دادن زکوة

هرچه از این اجناس تصرف نماید از انگور و رطب غیره واجبست که مقدار زکوة آن را معلوم کند

هرگاه اول سکه داشته ... واجبست زکوة بلکه هرگاه نداشته لکن معامله با آن قرار شده است احوط ... دادن است
محمد حسین

و اکن ماه دوازدهم از سال اوّل محسوبست پس ابتدای سال دوم بعد از تمامیت ماه دوازدهم است
ظلّه العالی

بعد از صدق اسماء مذکورات در ماعدای مویز و مدار انگور در مویز پس مناط در وجوب و عدم وجوب صدق مذکورات است مانند دانه بستن و زرد شدن هرچند چون مسئله مشکل است بهتر مراعات احتیاط است
ظلّه العالی

... زکوة ... احتیاط را نماید
ظلّه العالی محمد حسین

صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال است و درهم شرعی دوازده و سه ربع نخود است
ظلّه العالی

بشرط آنکه بجدی باشد که دیگری کالعدم باشد و صدق شرکت نکند پس مناط صدق شرکت و عدم آنست نه مجرد زیادی ... احدهما و عدم آن
ظلّه العالی

احوط وضع نکردن مؤنات خصوصا آنچه پیش از زمان بستن بوده

سازد نادر وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق رساند و هرگاه زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشد دیگر دادن زکوة آنها واجب نیست اگرچه چند سال بران بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند و زکوة اینها واجبست بچهار شرط اوّل آنکه مدت یازده ماه در ملک اینکس باشد دوم آنکه قوت آنها در مدت مذکور از چریدن باشد نه از مال مالک سیم آنکه در مدت مذکور شتر و گاو را از نفر و آینده مثل بار کردن و زمین شیار کردن چهارم آنکه بنصاب رسد پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست تا به بیست و شش شتر نرسد زکوة هر پنج شتر یکراس گوسفندست و چون به بیست و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دویم شده باشد و چون به سی و شش رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد و چون بچهل و شش رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بشصت و یک رسد زکوة این یکنفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شده باشد و چون بهفتاد و شش رسد زکوة دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد و چون بنود و یک رسد زکوة دو نفر شتر ماده است که داخل در سال چهارم شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة در هر چهل نفر یکنفر شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و در هر پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا به سی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة آن یکفرد گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دویم داخل شده باشد و چون بچهل رسد زکوة یکفرد گوساله است که در سال سیم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکوة یکراس گوسفندست و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة دو راس گوسفندست و چون بدویست و یک رسد زکوة سه راس گوسفندست و چون بسیصد و یک رسد زکوة چهار راس گوسفندست و چون بچهارصد رسد زکوة در هر صد راس یکراس است و هر عدد که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا در شرع نصاب گویند و هرچه در مابین دو نصاب واقع است زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود واجبست که کمتر از هفت ماهه نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزکوة نمیتوان داد **فصل پنجم** در مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند اوّل و دوم فقرا و مساکین یعنی کسانی که مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشد و کسبی و صنعتی نداشته باشد که بان وفا کند بشرط آنکه سید نباشد مگر آنکه زکوة دهنده سید باشد چه زکوة سید بر سادات رواست سیم جماعتی اند که حاکم شرع ایشانرا بواسطهٔ اخذ زکوة از مردم و ضبط محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هرچند مالدار باشند پنجم حاکم شرع حق السعی ایشان تعیین نماید میتواند گرفت چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام کنند پنجم هر بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد از زکوة میتوان خریدن و آزاد کردن و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا دهد و بعد از ان آزاد باشد هرگاه عاجز شود از تحصیل آن مبلغ یا بعضی از ان پس آن مبلغ را یا تتمهٔ آنرا از زکوة باو آن میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار بر آورده باشند و از دادن آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشد هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد ساختن

چون در گوسفند کار فرمودن متعارف نیست
منه

احوط آنست که هر یک از چهل و پنجاه که تمام عدد را میکند باکثر باقی میماند بان حساب کنند پس در صد و بیست و یک اختیار چهل و در صد و پنجاه مثلا اختیار پنجاه نمایند و در گاو و شتر رعایت این احتیاط قدری دارند
منه

علی الاحوط در تازه زائیده احوط گذشتن دو ماه است برای توج و گوسفندیکه مهیا از برای خوردن نموده اند
منه

یعنی با چهل چهل حساب کردن یا پنجاه پنجاه
ظم طبا

و ماده یا شتر بلکه اگر میشینه باشد داخل در سال دوم شده باشد و اگر نرینه باشد داخل در سیم باشد
ظم طبا

و احوط آنست که کمتر از یکساله نباشد
منه

و ابستن بودن ضرر ندارد هرگاه مالک راضی باشد بدادن بلی ادا الزام نمی کند بر دادن ان و هم چنین نر و اسب فحل ضراب را که اگر مالک راضی نباشد نمیتوان گرفت و بلا رضای او منعی ندارد
ظم طبا

مکولیکه هم بیمار یا لاغر یا عیبناک باشد
ظم طبا

و عمارت کردن مدرسه جهت طالبان علم ساختن که بعلمی مشغول باشند که در آخرت نفعی از ان بایشان رسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی باشد اما بغربت افتاده و پریشان شده باشد او را زکوة میتوان داد بشرط آنکه سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نباید که او را قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد **فصل ششم** در بیان زکوة فطره بدانکه هرگاه شخصیکه بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت سالهٔ خود و عیال خود باشد خواه خود و عیالان او در روزهٔ ماه مبارک رمضان گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجبست که از خود و از هر یک از عیالان مقدار یکصاع از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک یا شیر یا آنچه اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و مقدار صاع قبل از این مذکور شد و وقت دادن به مستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة فطرهٔ واجب تقرب بخدا و کسیکه فقیر بود دیر است سنت که زکوة فطره را اخراج نماید و کیفیت آن چنانست که یکصاع را نیت کند بدست عیال بدهد تا یک یک بدست دیگر بدهند تا آنگاه از ایشان بستانند بمستحق برسانند و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطرهٔ او بر اینکس واجبست خواه طعام اینکس را خورد خواه نخورد و همچنین هر غلام و کنیزی که گریخته یا غایب باشند فطرهٔ ایشان نیز بر اینکس واجبست مادام که مردن ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اوّل شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تاخیر بعد از ان پس اگر تاخیر کند به نیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر انند که تا آخر روز عید به نیت ادا میتوان داد و بعد از ان قضا است **مطلب دوم** در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنتست اوّل اسب ماده یانست و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند و یک مثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچیک اصیل نباشند بشرط آنکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق ایشان از مال مالک نباشد دوم از آنچه زکوة دادن در آن سنتست مال یتیست که مالک آن کار کرده باشد که بواسطهٔ آن کار زکوة در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال به شخصی قرض دهد یا زر سکه دار را مطلس سازد یا از نصاب اوّل شتر یا گاو یا گوسفند چیزی بشخصی ببخشد پس مثل اینها زکوة دادن سنتست سیم از آنچه زکوة دادن آن سنتست حاصل مستقلاتست مثل دکان و حمام و کاروان سرا و امثال آن پس سنتست که یکدانگ و نیم ده یک حاصل از انرا زکوة بدهد هرچند بنصاب نرسد و حول نگذرد چهارم از آنچه زکوة در آن سنتست هر چیزیست که از زمین بروید و بکیل و وزن درآید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و هم چنین ده عشر و نصف عشر اما در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنت نیست پنجم هرگاه مالی چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند سال بدست مالک آید سنتست که زکوة یکساله از ان بدهد ششم از آنچه زکوة در ان سنتست مالیست که مالک شک داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه سنتست مادام که شک داشته باشد زکوة آنرا هر ساله بدهد هفتم از آنچه زکوة دادن سنتست مال تجارتست یعنی هرگاه شخصی متاعی چند بجهت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد آنکه باجاره دهد که فایده از ان حاصل کند پس هرگاه راس المال بنصاب طلا و نقره برسد و در مدت یکسال نقصان نکند زکوة دادن ان سنتست هشتم از آنچه زکوة دادن ان سنتست مال طفلست هرگاه ولی طفل با آن

تصدق قربت کافیست نیت وجوب لازم نیست
ظم طبا

اینکس مناط در وجوب بر اینست که صدق کند که عیال اوست پس به مجرد رسیدن قبل از شام واجب نمیشود بلکه بر خودش واجبست هرچند احوط اینست که میزبان بدهد
ظم طبا

ادا بهتر اینست که بقصد ادا و قضا نکند بلکه بقصد صدقه بدهد بدون تعیین
ظم طبا

مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است که هیجده نخود باشد
ظم طبا

یعنی بقصد قربت از زکوة
ظم طبا

محل تامل است
ظم طبا

ابتدا مراد از حول شاید ابتدا از باشد که حاصل در زراعت را از ثوم حاصل میکنند هرچند در دو مکان باشند شرط اینکه در یکسال باشد والا در غلات حول معتبر نیست
ظم طبا

و عیال دیگری نباشد در شب عید بلکه عیلولهٔ مولی باشد
مجنوا

هر مثقال شرعی هیجده نخود است
مجنوا

یعنی چهار یک از عشر از ابدهد
مجنوا

یعنی طفل باشد غیر از غلات اربعه
مجنوا

تجارت کند از برای طفل شرط زکوة تجارت بهم رسد سنتست که ولی از ان زکوة بدهد مطلب
سیم در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجبست اوّل غنیمت که از کافران حربی بدست
اید هر مقدار که باشد دوّم هر معدنی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و کحل اصفهانی و مانند ان بشرط انکه
بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت انچه بماند بیست مثقال شرعی باشد
و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که دادن خمس ان واجبست هر چند قیمت ان از بیست مثقال
کمتر باشد سیم هر چه از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیران هر گاه قیمت
ان بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هر گاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب ان
معلوم نباشد امّا اینقدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست دراین صورت خمس از همه باید
داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که پنج یک زیاده است خمس را باید داد
و ان زیادتی را تخمین باید کرد و بفقراء و مساکین تصدّق باید نمود پنجم زمینی که کافر ذمّی
از مسلمان بخرد واجبست که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله از ا بدهد ششم
زریکه در زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس ان واجبست خواه
اثر اسلام بران باشد و خواه نباشد و باقی از ان شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد
اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بران نباشد که اگر اثر اسلام بران باشد لقطه است و احکام
لقطه بعد از این مذکور خواهد شد هفتم فایده که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند ان بهم رسد
پس هر گاه ان فایده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود
تجارت بیست تومان مثلا حاصل کرده باشد اخراجات لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن
بیست تومان بجهة اخراجات بردارد و از ده تومان که میماند دو تومان بخمس بدهد و براین قیاس است
فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در ان سال پیشکشی شخصی بدهد یا زن بخواهد یا غلام یا
کنیزک بخرد یا او را چیزی کنند از جملهٔ اخراجات حساب است پس آنچه بعد از وضع کل انها بماند دادن خمس
ان واجبست هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلّق بحضرت صاحب الزّمان علیه السّلم دارد و نصف دیگر
بسادات یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است منسوبست اگر چه از اولاد
حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السّلم نباشد بشرط انکه شیعهٔ اثنی عشری باشد و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل
باشد و نصفیکه باین جماعت متعلّق است صاحب مال میتواند که خود میانهٔ ایشان قسمت نماید
و امّا ان نصف که تعلّق بحضرت صاحب الزّمان علیه السّلم دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجبست که
بمجتهد دهد تا مجتهد از میانهٔ این جماعت قسمت نماید باب چهارم از کتاب جامع
عباسی در بیان احکام روزهٔ واجبی و سنتی و در آن چهار مطلبست مطلب اوّل
در بیان محرّمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزهٔ واجبی
حرامست و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود اوّل چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و
آشامیدن ان خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که خوردن چیزیکه خلاف عادت
است مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند ان روزه را باطل نمیکند و اینمذهب ضعیفست هر گاه

بلغم از دماغ یا از سینه بدهن ایدفرو بردن ان روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب
شود چنانچه تحمّل نتواند کرد در آنوقت بخورد امّا زیاده بر آنچه دفع مضرّت کند نخورد و براو واجبست که لقمه را
بزودی کند و همچنین جرعهٔ آب که مدّت خوردن و آشامیدن دراز نشود دوّم از آنچه روزه را باطل می
سازد انزال المنی است عمدا بهر طریقه که باشد امّا اگر روزه دار در روز محتلم شود روزهٔ او باطل نمیشود و
لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر انکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون روز خواب کند محتلم
شود خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است سیم از آنچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه
عمدا در قبل یا دبر زن یا مرد یا بنده پس روزهٔ فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روز
بزور جماع کند کفّارهٔ خود و آن زن در کردن مرداست و اگر زن مرد را بزور بجماع وادارد کفّارهٔ زن و مرد بر
زنست چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمدا بر جنابت ماندنست تا وقت صبح پس قضا و کفّاره لازم میشود و همچنین
اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود و اگر جنب بخواهد بقصد انکه
اخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است نه کفّاره و اگر قصد ان داشته که غسل نکند
هم قضا و هم کفّاره لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفّاره
و همچنین اگر از خواب اوّل بیدار شود و نوبت دوّم بخواب رود بگمان انکه بجهة غسل کردن در اخر شب
بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفّاره و اگر در این صورت گمان بیدار شدن
نداشته باشد کفّاره نیز لازم میشود و اگر نوبت سیم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفّاره
بر او لازم است هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهة غسل
کردن بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است عمدا بحلق و همچنین
رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هر گاه یکی از این سه چیز بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است
امّا کفّاره ندارد ششم از آنچه روزه را باطل میکند قی کردنست از روی عمد و ان موجب قضاست و کفّاره لازم نیست
و بعضی از مجتهدین کفّاره را نیز لازم میدانند امّا اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمی
شود هفتم از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از روی عمد و بان قضا واجبست و بعضی
از مجتهدین کفّاره را نیز واجب میدانند و اگر جنب در روزهٔ واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل
باطل است هشتم از آنچه روزه را باطل میسازد دروغ گفتن است بر خدا مثل انکه بگوید فلان چیز را
خدا تعالی حرام کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر و بر
یکی از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السّلم و ان موجب قضاست و بعضی از مجتهدین کفّاره را نیز
واجب میدانند و بعضی هیچیک را واجب نمیدانند مطلب دوّم در بیان روزه های واجب و
سنت و مکروه و حرام و ان از چهار فصل است فصل اوّل در بیان روزه های واجبی و آن بر
هشت قسم است اوّل روزهٔ ماه رمضان و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اوّل
انکه معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته دوّم انکه شیاع بهمرسد یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان
ظن حاصل شود اخبار نمایند که ماه را دیده اند سیم انکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند
پس اگر دو زن عادله یا انکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را

اگر مرض بوده و مرض او مستمر بوده تا رمضان آینده قضا ساقط است و باید کفاره بدهد عوض هر روزی مدی از طعام ظم ظلها

دیده‌اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بسر حد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود دوّم از روزه‌های واجب روزهٔ قضای ماه رمضانست و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلا از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتیکه با ماه رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بوده که آن ده روز را قضا کند و چون تا رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض ببیند در اینصورت همین قضای ده روز واجبست بی کفاره و اگر بی عذر تا رمضان آینده تاخیر کرده باشد ده روز را قضا کند بجهت هر روز مقدار یک مدّ گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و مدّ یک چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و هم چنین قضا و تصدق لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتیکه به رمضان آینده مقدار مدت قضا بماند و در این مدت بیمار شود یا زن حیض ببیند و بدانکه قضای ماه رمضان پیش از پیشین فاسد میتوان کرد بخوردن و جماع و غیر آن و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن و غیر آن قضا و کفاره لازم میشود و کفارهٔ آن ده مسکین را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سیّم از روزه‌های واجب آنست که شخصی خود را بشخصی باجاره دهد که قضای روزهٔ میت او کند پس بر او واجبست که بی تاخیر قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغولست بقضای روزه چهارم از روزه‌های واجب روزه ایست که بر پدر اینکس واجب بوده و پدر در حال الحیوة با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آنرا قضا کند و اگر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر اما آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا بر آنکس است که بالغ است اما اصح آنست که قضا بر آنست که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز آن واجب کفائیست یعنی هر کدام که آن روز را قضا کنند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین معاً در هم افطار نمایند کفارهٔ آن نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائی است و بعضی بر آنند که بر هر دو بالسویه واجبست پنجم از روزه‌های واجب آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق آنست که نذر کند که یکروز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین بر سه قسم است اوّل آنکه تعیین زمان کند مثل آنکه روزهٔ اول ماه رجب دوّم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سیّم آنکه تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزهٔ اول ماه رجب در مکهٔ معظمه پس هر گاه از روزه داشتن آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد ششم از روزه‌های واجب روزهٔ دو ماه است بجهت کفارهٔ واجب شده کردن روزهٔ ماه رمضان پس هر گاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یک مد نزد بعضی از مجتهدین و دو مد نزد بعضی دیگر و اگر روزهٔ ماه رمضان را بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در

حیض جماع کردن در این صورت سه کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد هفتم روزهٔ اعتکافست که عنقریب مذکور میشود هشتم روزهٔ کفاراتست که در بحث کفارات مذکور خواهد شد

فصل دوّم در بیان روزهٔ سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور میسازیم اول روزهٔ روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاوّل است دوّم روزهٔ روز مبعث آنحضرت و آن بیست و هفتم ماه رجبست سیّم روزهٔ روز عید غدیر و آن هجدهم ذیحجه است چهارم سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه دوم ماه پنجم روزهٔ ایام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزهٔ عرفه که نهم ماه ذیحجه است بدو شرط اوّل آنکه محقق باشد که نهم ماهست دوّم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزهٔ روز مباهله و آن بیست و چهارم ذیحجه است و آن روز تصدق کردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است انگشتر خود را در اثنای رکوع هشتم روزهٔ اول ماه ذیحجه تا روز نهم نهم روزهٔ کل ماه رجب دهم روزهٔ کل ماه شعبان یازدهم روزهٔ دحو الارض است و آن بیست و پنجم ذی قعده است دوازدهم روزهٔ نه روز اوّل ماه محرم است سیزدهم روزهٔ روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار بآب نمایند یا بخاک کربلا بنیت شفا بشرط آنکه زیاده بر یک نخود نخورده باشد چهاردهم روزهٔ پنجشنبه و جمعه پانزدهم روزهٔ یوم ترویه و آن هشتم ماه ذیحجه است شانزدهم روزهٔ شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزهٔ پانزدهم ماه جمادی الاولی هجدهم روزهٔ داود پیغمبر علیه السلام و آن همیشه یکروز در میان روزه داشتن است نوزدهم روزهٔ یوم الشک بنیت سنت و آن آخر شعبان است هر گاه احتمال اوّل ماه رمضان داشته باشد بیستم روزهٔ بیست و نهم ذی قعده است

فصل سیّم در بیان روزهٔ حرام و آن نه قسمست اوّل روزهٔ عید ماه رمضان و عید قربان دوّم روزهٔ یوم الشک بقصد آنکه روزهٔ ماه رمضانست اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سیّم روزهٔ صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزهٔ وصال و آن از دو تفسیر است اوّل آنکه در وقت نیت روزه قصد تاخیر افطار کند تا شام و سحور را یکی نماید دوّم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید پنجم روزهٔ زن بنیت سنت بی رخصت شوهر ششم روزهٔ غلام و کنیز بنیت سنت بی رخصت آقا هفتم روزهٔ بیمار هر گاه از روزه گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که مضرت میرساند هر چند آن طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تاخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد در این صورت مجامعت در روز ماه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیزان این کس روزهٔ واجب داشته باشند و عورت دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز خود را میتواند که بزور مجامعت کند و بر ایشان ممانعت بقدری که توانند لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجبست که کفارهٔ او را بدهد هشتم از روزه‌های حرام روزهٔ مسافرست بنیت وجوب هر گاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که جایز است حرام نیست اوّل روزهٔ نذری که سفر و حضر را قید شده باشد دوّم روزهٔ سه روزه در وقت حج هر گاه قربانی یافت نشود چنانچه در باب حج مذکور میشود سیّم روزهٔ

هجده روز

بلکه احوط ترک است منه

احوط ترک است با که عدم جواز خالی از قوت نیست ظم طبا

هجدهم روزه شخصی که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد نهم
از روزه های حرام روزه ایام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است شخصی را که در منی
باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست بلکه ثواب دارد **فصل چهارم** در بیان روزه مکروه
و آن چهار است اول روزه سنتی در سفر دویم روزه سنتی که شخصی مؤمنی او را دعوت کرده باشد
بطعام سنت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد سیم روز عرفه هرگاه شک در اول ماه
داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که بفراغت اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزه
مهمان به نیت سنت بی رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین بر آنند که روزه صاحب خانه نیز
بی رخصت مهمان مکروه است **مطلب سیم** در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصل است
فصل اول در بیان نیت روزه بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت را قبل از طلوع
فجر بجای آوردن دویم قصد قربت سیم تعیین آنکه این روزه واجب است یا سنت چهارم تعیین آنکه از ماه
رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم تعیین آنکه اداء است یا قضا و بعضی بر آنند که در روزه ماه رمضان
نیت الخ لازم نیست ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روز قصد فعلی نکند که روزه را باطل میکند
مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناه کار است
اگرچه آنرا بعمل نیاورد و میان مجتهدین خلافست که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه بر
تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود در این نیز خلافست و اصح آنست
که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجب را فراموش کند
و قبل از پیشین بیادش آید و آن وقت نیت کند روزه او صحیح است و در روزه سنتی هر وقت که
بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزه آن روز را دارد اگرچه پیش از شام بیک لحظه نیت کند **فصل
دویم** در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست و آن نه طایفه اند اول شخصیکه از روزه داشتن
بواسطه پیری مشقت عظیم یابد پس عوض هر روز یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دویم شخصیکه تشنگی
بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یک مد تصدق نماید و هر وقت که عذر
او برطرف شود قضا کند سیم زنیکه حامله باشد و گمان داشته باشد که از روزه داشتن باو یا بحمل
ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنیکه بطفل شیر میدهد خواه طفل خود و خواه طفل
غیر هرگاه از روزه داشتن شیر او وا نه کند او حکم حامله دارد پنجم زنیکه حیض داشته باشد یا نفاس
یا آنکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل نیاورد ششم بیماریکه از روزه داشتن ضرر یابد
هفتم مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم طفلیکه بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز
او صحیح نیست نهم شخصیکه مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آن روز بر او واجبست دهم
شخصیکه کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز او صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آن روز از او صحیح است و قضای
روزه واجبی که در ایام ردّه از او فوت شده اما اگر سنی شیعه شود قضا روزه بر او واجب نیست
فصل سیم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنتست و آن دوازده امر است

روزهای گذشته از او ساقط است اما هرگاه مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم قضای

نیت وجوب یا استحباب در صورتی که موقوف علیه تعیین نباشد واجب نیست و هم چنین است سایر عبادات و هم چنین نیت ادا و قضا که واجب نیست مگر آنکه موقوف علیه تعیین باشد ظم طبا

بلکه در روزه واجب موسع جایز است تاخیر نیت احتیاطا تا پیش از زوال و در مستحب تا پیش از غروب ظم طبا

ترک غسل استحاضه مثل بقیه مفطرات است و دخلی بمقام ندارد ظم طبا

هرگاه قبل از زوال سفر کند هرگاه بعد از زوال سفر کند روزه آن روز او صحیح است و هم چنین هرگاه قبل از زوال از سفر برگردد و بمنزل برسد و افطار نکرده باشد روزه او صحیح است ظم طبا

اولی صحت است اگر مفطری بعمل نیاورده باشد لکن بر او واجب نیست ظم طبا

هرگاه گرفته باشد بر وجه صحیح در مذهب خود طبا

اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن
هلال واجب میدانند و میباید که در وقت خواندن این دعا رو بجانب قبله کند نه بجانب هلال و دعا این
است الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وقدر منازلک وجعلک مواقیت للناس اللهم اهله
علینا اهلالا مباركا اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والیقین والایمان والبر والتقوی
والتوفیق لما تحب وترضی دویم مباشرت با حلال خود کردن در شب اول ماه سیم افطار
کردن بر شیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند پنجم سحور
خوردن هرچند بطلوع فجر نزدیک تر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این دعا نزد افطار
اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبله منا ذهب الظماء وابتلت العروق وبقی الاجر اللهم
تقبله منا واعنا علیه وسلمنا فیه وتسلمه منا هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان
مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت نماز بطریقیکه در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره
روم و عنکبوت در شب بیست و سیم دهم غسل کردن در هر شبیکه طاقت مثل شب سیم و پانزدهم
و بیست و یکم اما در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی در اول شب یکی در آخر شب چنانکه در
طهارت مذکور شد یازدهم آنکه در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت یعنی خدمت
دشوار ایشان را کمتر فرماید دوازدهم تداعی ماه رمضان در روز آخر ماه **فصل چهارم** در ذکر بعضی
روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است اول شعر خواندن اگرچه مدح حضرات
مقدسات علیهم السلام باشد دویم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل کشیدن خون یا در حمام رفتن
و مانند آن سیم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن چهارم شیاف بر داشتن پنجم حقنه کردن ششم
سفوف خائیدن هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هرگاه بحلق نرسد که اگر بحلق رسد روزه
باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن خصوصا نرگس نهم پیراهن بر خود تر کردن دهم سرمه
که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن یازدهم زنان را در آب نشستن **مطلب چهارم**
در اعتکاف است و آن مکث صائم است در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن
ثواب عظیم خصوصا اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله همیشه در ده آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست
و از سه روز کمتر نمیباشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست هرگاه شخصی بنیت سنت دو روز اعتکاف
نماید روز سیم واجب میشود و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود
و بر این قیاس و بیان نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در
مسجد بر نیاید یا عیادت مؤمنی یا رفتن بوداع او یا بمشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد
بیرون رود حرامست نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف
کرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهة غلبه ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر بر آن باشد
یا انقضای وقت نماز که نماز را در مسجد نتواند گذارد مگر در مکه معظمه و جایز است که هرگاه
بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هرجا که خواهد بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف

واجب

بلکه اقوی مفطر بودن حقنه بمایع منه

گذشت که حقنه بمایع معلوم مفطر است ظم طبا

در وجوب نهم و سیمهای بالاتر تامل است ظم طبا

در روز نیز بلکه مطلقا بنا بر احوط ظم طبا

بنا بر احوط ظم طبا

یعنی در مکه معظمه هرجا شخص خواهد میتواند نماز کند ظم طبا

و هم چنین حرام است بیع و شراء مگر با ضرورت بجهة اکل و شرب و هم چنین حرام است مماراة یعنی مجادله از برای غلبه نه بقصد اظهار حق و هم چنین استمتاع کردن ظم طبا

بلکه بدون ضرورت

واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست بدن ایشان رسانیدن و هرچه روزه را باطل میسازد اعتکاف را نیز باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد و کفاره لازم میشود یکی بجهة ماه رمضان یکی بجهة اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفاره اعتکاف لازم است و بس و همچنین اگر روزه اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب باکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او واجب میشود دو کفاره از جهة خود و دو کفاره از جهة زوجه

باب پنجم از کتاب جامع عباسی

در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه و هفت مطلبست مقدمه بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دینست و چون واجب شود تاخیر کردن آن گناه عظیمست و در حدیث باین مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود و بحج نرود یا آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا یهود خواهد مرد یا ارمنی و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از آنجمله منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و چون بدانجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک خود بان شخص کرد که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون به مهیا ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیز از آن اسباب یراق را که از زمین بردارد یا بزمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد و ده گناه او را می بخشد و ده درجه جای او در بهشت بلند تر میسازد و شتری که آنشخص بر او سوار است هر بار که پاشنه از زمین برمیدارد یا بر زمین میگذارد مثل آن ثوابها خدا تعالی از برای آنشخص مینویسد مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خالص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال و بازمانده گان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ السّاعَةَ نَفْسی وَ اَهْلی وَ مالی وَ دینی وَ دُنْیایَ وَ آخِرَتی وَ خَواتیمَ عَمَلی اَللّٰهُمَّ احْفَظِ الشّاهِدَ مِنّا وَ الْغائِبَ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنا وَ احْفَظْ عَلَیْنا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فی جِوارِکَ اَللّٰهُمَّ لا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ وَ لا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ عافِیَتِکَ وَ فَضْلِکَ بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنک بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله آمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ و بعد از آن سه نوبت بگوید یا اَللّٰهُ اَخْرُجُ وَ بِاللّٰهِ اَدْخُلُ وَ عَلَی اللّٰهِ اَتَوَکَّلُ پس بگوید اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لی فی وَجْهی هٰذا بِخَیْرٍ وَ اخْتِمْ لی بِخَیْرٍ وَ قِنی شَرَّ کُلِّ دابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه

حاشیه:

۱ کفاره افطار روزه بدهد اگر ماه رمضان باشد ظم طبا

۲ بنابر احوط هرگاه در روز رمضان باشد لکن اقوی کفایت سه کفاره است و هرگاه در شب باشد یا روز غیر رمضان یک کفاره کافی است بلی هرگاه قضای شهر رمضان باشد و بعد از زوال کفاره قضا نیز بدهد ظم طبا

و آیة الکرسی یکنوبت پیش روی و یکنوبت بر دست راست و یکنوبت بر دست چپ بخواند و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ احْفَظْنی وَ احْفَظْ ما مَعی وَ سَلِّمْنی وَ سَلِّمْ ما مَعی وَ بَلِّغْنی وَ بَلِّغْ ما مَعی بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمیلِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ بعد از آن نیت حج کند باینطریق که متوجه خانه خدا میشوم که حج اسلام را بجای آورم برای آنکه بر من واجبست تقرباً الی الله و پای در رکاب کند و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانا لِلْاِسْلامِ وَ مَنَّ عَلَیْنا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَ اِنّا اِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَ الْمُسْتَعانُ عَلَی الْاَمْرِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً یَبْلُغُ اِلَی الْخَیْرِ بَلاغاً یَبْلُغُ اِلی مَغْفِرَتِکَ اَللّٰهُمَّ لا طَیْرَ اِلّا طَیْرُکَ وَ لا خَیْرَ اِلّا خَیْرُکَ وَ لا اِلٰهَ غَیْرُکَ و سنتست که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند رَبِّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَ اَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ و دو رکعت نماز بگذارد و بدانکه بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر بغایت بد است و همچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق کند و متوجه سفر گردد که تصدق تلافی بدی آن روز میکند و سنتست فراخ دستی در سفر مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیار بدان در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنتست خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس که براه خانه خدا میرود اگر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ است و آن خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمیشود شرط اول بلوغ است پس بر طفل واجب نیست هر چند مالدار باشد اما اگر ولی او را بحج برد و پیش از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج را بجای آورد حج او صحیح است و از حج اسلام مجزیست شرط دوم عقل است پس مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش آید مدت هشیاری او افعال حج را نگنجد بر او حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفات یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری بجای آورد بطریقیکه مذکور شد حکم او حکم طفل است شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد باشد و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست و هرگاه بعد از آزادی استطاعت حج بهم رساند نوبت دیگر حج بر او واجبست مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در اینصورت حکم طفل و مجنون دارد بطریقیکه دانسته شد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکار و باقی ضروریات بحسب حال اینکس و اگر شخصی گوید که خرج راه تو عهده منست و برسخن او اعتماد باشد در اینصورت حج واجبست و همچنین اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمه را شخصیکه بر او اعتماد باشد متعهد شود و از جمله استطاعت نفقه عیال و بازماندگان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمنزل خود است و قدرت بر آن داشته باشد خواه دیگری متعهد آن نیز شود و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زن و غیر آن پس مادامیکه قادر بر وفای آن نباشد حج واجب نشود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بجهة رفاقت او اجرت خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعتست پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نمیشود شرط پنجم صحت بدن است بحیثیتی که از رفتن بحج مشقت شدید لازم نیاید شرط ششم امنیت راه است ... [illegible]

حاشیه:

۱ اجزاء او از حج اسلام در صبی و مجنون هرگاه قبل از احد الوقوفین کامل شود مشکل است خصوصاً در مجنون و خصوصاً هرگاه مسبوق نباشد باستطاعت بلی در مملوک ثابت است ظم طبا

۱ بلی اگر استطاعت تا سال دیگر باقیست حج ثانیا از او فوت نشود صدر

۲ مشکل است صدر

۲ و شرطست بنابر اقوی که بعد از برگشتن هم بعسرت و مشقت نیفتد باینکه سرمایه تجارت داشته باشد یا مال الاجاره املاک یا زراعت یا کسیکه امرش بدون عسرت بگذرد ظم طبا

۳ مطلقا معلوم نیست صدر

۴ کاینکه سفر احرام نماید صدر

باشد رفتن واجب نیست شرط هفتم انکه انقدر وقت باشد که خود را بمکه معظمه رساند افعال حج را بفعل آورد
پس اگر وقت تنگ باشد حج در آن سال ساقط است و هرگاه بر زن واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر
برود اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد **مطلب سیم** در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه
بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران و حج افراد و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او
از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل
مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از انمکان مقدس کمتر از انمقدار باشد اول افعال حج تمتع احرام عمره ست
از میقات و میقات مکانی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قرار داده اند که حاجیان از آنجا
احرام بندند و آن پنج موضع ست که هر یکی میقات حج تمتع است یکی ذو الحلیفه ست و آن میقات
جمعیست که از راه مدینه مقدسه میایند دویم جحفه ست و آن میقات جمعیست که از راه شام می آیند
سیم یلملم است و آن میقات جمعیست که از راه یمن میایند چهارم قرن المنازل است و آن میقات جمعیست
که از راه طایف میایند پنجم عقیق است و آن میقات جمعیست که از راه عراق و عرب می آیند و بدانکه احرام
بستن قبل از بمیقات رسیدن صحیح نیست مگر انکه شخصی بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد
که قبل از رسیدن بمیقات احرام بندد و همچنان گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است و اگر از
میقات بی احرام بگذرد واجبست که برگردند و از میقات احرام به بندند **مطلب چهارم** در بیان افعال
حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع هجده است باین ترتیب یعنی باید که این هجده فعل را بترتیبی
مذکور میشود بجای آورد اول احرام عمره است بستن است دویم طواف خانه کعبه ست سیم
دو رکعت نماز طواف کردن چهارم سعی میانه صفا و مروه کردن پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی
یا ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف عرفات است
هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت سنگ ریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن
یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن چهاردهم
سعی ما بین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نساء کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نساء کردن هفدهم
سه شب ایام تشریق در منی ماندن هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه
زدن و این اخر افعال واجبه حج است چون از اینها فارغ شود سنتست که بمکه عود نماید جهة بجا آوردن
طواف وداع و باقی سنتیها که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مطلب پنجم** در بیان
افعال حج تمتع است بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است **مقصد اول** در احرام بستن
و مقدمات و شروط آن و در آن دو فصل است **فصل اول** در ذکر اموریکه قبل از شروع در احرام بجای
آوردن ان سنتست و آن نه امر است اول انکه از اول ماه ذی قعده از موی سر و موی محاسن خود چیزی نگیرد
دویم برطرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره گذاشتن و نوره افضل است سیم سبیل گرفتن
چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین انرا واجب میدانند و اگر
بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدث کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن
و بوئیدن آن حرام باشد غسل را اعاده کند هفتم نماز احرام گذاردن و ان شش رکعتست به سلام و اکتفا به

چهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و سنتست که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت
دویم بعد از فاتحه قل هو الله احد بخواند هشتم انکه بعد از نماز این دعا بخواند الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی اسئلک ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بوعدک و اتبع امرک فانی عبدک
و فی قبضتک لا اوقی الا ما وقیت و لا آخذ الا ما اعطیت و قد ذکرت الحج فانی اسئلک ان تعزم لی
علیه علی کتابک و سنة نبیک صلی الله علیه و آله و تقوینی علی ما ضعفت عنه و تتسلم منی مناسکی فی یسر منک
و عافیة و اجعلنی من وفدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی
الحج علی کتابک و سنة نبیک صلواتک علیه و آله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی بقدرک
الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء
و الثیاب و الطیب ابتغی بذلک وجهک و الدار الآخرة نهم بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل
احرام نیست اما مانع نماز احرام است **فصل دویم** در بیان بقا امور متعلقه باحرام و آنچه مسئله مراست سه
امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است باین طریق
که احرام عمره تمتع میبندم از برای انکه واجبست تقرب بخدا دویم مقارن داشتن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد
نیت بی فاصله واجبست که یکنوبت بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک سیم پوشیدن دو جامه
احرام است مردان را از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کنند یکی را بر دوش اندازند بشرط انکه دوخته
ندوخته نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و اما چهار امر سنت
اول انکه مرد تلبیات را بلند بگوید دویم انکه تلبیاتیکه مذکور میشود اضافه میکند به تلبیات واجب و آن اینست ان الحمد و النعمة
و الملک لک لا شریک لک لبیک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار
الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک لبیک تبدی و المعاد
الیک لبیک لبیک تستغنی و نفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک لبیک اله
الحق لبیک لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکروب لبیک لبیک عبدک
و ابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک سیم از سنتیهای احرام آنست که کل تلبیاتیکه مذکور شد
اکثر اوقات بگوید خصوصا در هشت جا اول بعد از هر نماز خواه واجب خواه سنت دویم هر وقت
شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد سیم هرگاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی بر آید چهارم هرگاه
بسر اشیبی در آید پنجم هرگاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هرگاه سوار شود یا فرود آید هشتم
هرگاه در راه بشخصی برخورد چهارم از سنتیهای احرام انکه چون خانه مکه معظمه را به بیند تلبیات را قطع
کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع تلبیات واجبست و اما آن دوازده امریکه در احرام مکروه
است اول حمام رفتن دویم شستن جامه احرام هرچند چرکین باشد سیم بو کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن
چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قران و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب کسی لبیک گفتن ششم خوابیدن
بر فرشیکه سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصیکه احرام نداشته باشد که اگر داشته باشد حرام است هشتم
غسل کردن از برای خنک ساختن بدن نه بجهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم انکه جامه احرام از غیر پنبه
باشد دهم انکه میله دار باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم انکه سیاه باشد دوازدهم انکه در ابتدا

فرق مابین حلال گوشت و حرام گوشت نیست بالخصوص سباع که خوف اذیت نهاده شده باشد جایز است و هم چنین سباع از طیور که اذیت مینمایند طیور

اعراض باشد چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست اما آن بیست و چهار امر که
در حال احرام بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا شخصی را بشکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکاری هست یا
آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امور حرام است بدو شرط اول آنکه
آن جانور آبی نباشد چرا که شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانوران آبی حیوانی است که در
آب تخم کند پس شکار کردن آنها جایز است و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است دوم آنکه خوردن گوشت آن حلال
باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آنها حرام است مثل خوک و پلنگ و چرخ و باز در حال احرام
حلال است اما از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است
و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار هلاک نمیشود
و واجب است که او را رها کند و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است اگرچه دیگری او را شکار کرده باشد و هر شکاری را که محرم بکشد
میته است و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دویم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردن
و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود دوم عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد
کند آن عقد باطل است اما رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است سیم گواه
شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن آن چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل و نرگس و
بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلاف است و اصح آنست که بو کردن آنها نیز حرام است اما شنیدن بوی مشک و غیر آن که بر خانه
کعبه میمالند جایز است و هم چنین جایز است شنیدن بوی خوش که در میان صفا و مروه میباشد پنجم بینی گرفتن محرم
از چیزهای بدبو ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوشبو باشد خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته
باشد یا شبیه بدوخته چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتری در
دست کردن بجهت زینت نه بجهت آنکه سنت است دهم پوشیدن مرد سر خود را در غسل اگرچه پاره تماس باشد یازدهم آنکه مرد در وقت
راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلو و مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند آن راه
رفتن مرد را جایز است هرچند بالای سر او باشد و هم چنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی راه رود
و بنشیند هرچند آن چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم مو از سر یا بدن جدا کردن سیزدهم ناخن چیدن
اگرچه ناخن انگشت زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش و کیک یا از بدن یا از جامه خود بدور انداختن پانزدهم سرمه
در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در آئینه نگاه کردن هجدهم دندان کندن نوزدهم سلاح
پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن باشد اما اگر از خاریدن بدن اگر خون بیرون آید ضرری
ندارد بیست و یکم جدال است یعنی لا والله و بلی والله گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دوم پوشیدن زن طلا
آلات یا نقره آلات که عادت او نباشد که مثل زیور بپوشد ۲۳ اظهار کردن زن زیور خود را بشوهر یا بر جمعیکه محرم
او باشند بیست و چهارم زن روی خود را بچیزی بپوشد که بروی او برسد پس میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که
مطلقا بروی او نخورد **مقصد دویم** در بیان طواف و مقدمات آن بدانکه اول افعال عمره تمتع بعد از
احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بآن متعلق است بمجموع آن در دو فصل تفصیل داده میشود **فصل**
اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت اما
چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب باشد اما در طواف سنت طهارت از

حدث اصغر سنت است دویم ازاله نجاست از رخت و بدن سیم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه پس اگر شخصی را
ختنه نکرده باشند طواف او باطل است اما دوازده امر سنت اول غسل است بجهت داخل شدن حرم مکه معظمه
دویم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن در حرم سیم نعلین کندن و پا برهنه راه رفتن چهارم نعلین را در دست خود
گرفتن پنجم در وقت داخل شدن باید دعا خواند اللّهمّ انّک قلت فی کتابک و اذّن فی النّاس بالحجّ یأتوک رجالا
و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فجّ عمیق اللّهمّ انّی ارجو ان اکون ممّن اجاب دعوتک و قد جئت من شقّة بعیدة
و من فجّ عمیق سامعا لندائک و مستجیبا لک و مطیعا لامرک و کلّ ذلک بفضلک علیّ و احسانک الیّ
فلک الحمد علی ما وفّقتنی له ابتغی بذلک الزّلفة عندک و القربة الیک و المنزلة لدیک و المغفرة لذنوبی و
التّوبة علیّ منها بمنّک اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و حرّم بدنی علی النّار و آمنّی من عذابک و عقابک یا کریم
ششم غسل کردن بجهت داخل شدن مکه معظمه و این غسل زن حیض دار را نیز سنت است هفتم غسل کردن بجهت داخل
شدن مسجد الحرام هشتم داخل شدن مسجد الحرام از دریکه از باب بنی شیبه گویند نهم آنکه در بیرون در مسجد
الحرام ایستد و بگوید السّلام علیک ایّها النّبیّ و رحمة اللّه و برکاته و بعد از آن بگوید بسم اللّه و باللّه و ما شاء اللّه و السّلام
علی انبیاء اللّه و رسله و السّلام علی رسول اللّه و السّلام علی ابرهیم خلیل اللّه و الحمد للّه ربّ العالمین دهم
بخضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شدن یازدهم آنکه چون داخل شود رو بجانب کعبه کند و دستها را بر
داشته باید دعا بخواند اللّهمّ انّی اسئلک فی مقامی هذا فی اوّل مناسکی ان تقبل توبتی و ان تجاوز عن خطیئتی
و تضع عنّی وزری الحمد للّه الّذی بلّغنی بیته الحرام اللّهمّ انّی اشهد انّ هذا بیتک الحرام الّذی جعلته
مثابة للنّاس و امنا مبارکا و هدی للعالمین اللّهمّ انّی عبدک و البلد بلدک و البیت بیتک جئت اطلب
رحمتک و أؤمّ طاعتک مطیعا لامرک راضیا بقدرک و اسئلک مسئلة الفقیر الیک الخائف لعقوبتک
اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتک و استعملنی بطاعتک و مرضاتک دوازدهم آنکه بنزدیک حجر اسود آید و رو
بجانب حجر کند و باید دعا بخواند الحمد للّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا اللّه سبحان اللّه
و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر من خلقه و اکبر ممّا اخاف و احذر لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و علی جمیع الانبیاء و المرسلین بعد از آن حجر را ببوسد و اگر بواسطه کثرت ازدحام
نتواند بوسید دست خود را بآن رساند و دست خود را ببوسد و اگر دست نتواند رسانید بجانب حجر بدست
راست اشارت کند و باید دعا بخواند اللّهمّ انّی اؤمن بوعدک و اوفی بعهدک اللّهمّ امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته
لتشهد لی بالموافاة اللّهمّ تصدیقا بکتابک و علی سنّة نبیّک اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له
و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله آمنت باللّه و کفرت بالجبت و الطّاغوت و اللّات و العزّی و عبادة الشّیطان
و عبادة کلّ ندّ یدعی من دون اللّه اللّهمّ الیک بسطت یدی و فیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی و اغفر
لی و ارحمنی اللّهمّ انّی اعوذ بک من الکفر و الفقر و مواقف الخزی فی الدّنیا و الآخرة و چون از این دعا فارغ
شود شروع در طواف کند **فصل دویم** در بیان باقی اموری که متعلق است بطواف و آن بیست و سه امر است
یازده امر واجب و دوازده امر سنت اما یازده امر واجب اول نیت طواف باین طریق که طواف عمره تمتع میکنم
از برای آنکه واجب است تقربا الی الله و نیت را مقارن طواف سازد دویم که جزو اول بدن خود را در ابتدای

طواف محاذی جزء اول حجر الاسود باشد واین بدو طریق میشود یکی انکه در مقابل حجر اسود بایستد ومقارن
خود را بکرداند یا در ابتدای طواف کردن کل بدن او بمحاذات کل حجر اسود بکذرد طریق دویم انکه در مقابل
حجر اسود نایستد بلکه انرا جانب چپ خود بکیرد و بعضی از اجزای بدن خود را پیش بدارد در محاذی جزء اول حجر
اسود نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او بمحاذات کل حجر بکذرد و طریق اول افضل است دویم استدامت
حکم یعنی در اثنای طواف قصد امری نکند که منافی طواف باشد مثل انکه قصد حدث کند یا قصد انکه طواف را
با تمام نرساند سیم انکه در حال طواف میباید که خانه کعبه در دست چپ او باشد چهارم انکه در وقت طواف کنند از خانه
کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابرهیم علیه السلم باشد از خانه کعبه پنجم انکه کشتن بر کرد خانه کعبه کمتر از
هفت نوبت وزیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را یکشوط کویند و هر هفت شوط یک طواف است و اکر
بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات نکند و طواف او صحیح است اما اکر
شک او قبل از فارغ شدن باشد درین صورت از سه حال بیرون نیست اول انکه شک کند میانه هفت شوط
وزیاده دویم انکه شک کند میانه هفت شوط یا کمتر سیم انکه یقین داند که هفت شوط نکرده و شک او میانه هفت
شوط باشد مثل انکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت اول اکر بر کنی که حجر اسود را او
رسیده باشد طواف او صحیح است و اکر بان رکن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید کرفت و در
صورت دویم و سیم مطلقا طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد خواه نرسیده باشد و طواف را از سر
باید کرفت ششم آنکه چهار شوط اول از پی یکدیکر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود پس اکر فاصله در میان
واقع شود طواف را از سر کیرد خواه فاصله بجهة ضرورت واقع شود شده باشد مثل نماز واجب که وقت ان
تنک شده باشد خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در میان شوط چهارم و پنجم و میانه سه شوط آخر جایز است که فاصله
واقع شود مثل نماز سنتی که وقت از تنک شده باشد یا قضا حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه و همچنین در سه شوط
اخر جایز است قطع شوط کردن بجهة امثال ان امور اما واجب است که در وقت قطع طواف مکانی را که در انجا قطع
شده نشان کند تا چون برسر اتمام ان آید زیاده و کم نشود هفتم حجر یعنی بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد
و ان دیواریست کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه هشتم انکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه
نباشد بلکه باید که کل بدن او خارج از شاذروان باشد و ان بنائیست در بیخ خانه کعبه متصل بان از نشانه
دیوار قدیم خانه کعبه چه خانه کعبه قدیم از این وسیع تر بود و شاذروان جای دیوار قدیم است پس اکر طواف
کننده دست بدیوار کعبه کذارد طواف او باطل است بجهة انکه دست او داخل خانه کعبه خواهد بود نهم انکه در طواف
بطریق متعارف راه رود پس اکر بر یکپا یا بر چهار دست و پا یا خیزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود دهم انکه
آخر ... نجا کرده بی زیاده و نقصان یازدهم انکه دو رکعت نماز طواف
... ان و مخیر است در قرائت این دو رکعت میانه جهر و اخفات و اکر طواف
سنت باشد ... از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را میتواند کزارد و سنت است که در رکعت اول
بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سوره جحد اما دوازده امر سنت که تعلق بطواف
دارد اول چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الا بمقدمه یازدهم و دوازدهم طواف که قبل
از این مذکور شد بعد از ان بی فاصله شروع در طواف عمره کند مکر انکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا

در سعی است واحکام آن

ترسد که نماز جماعت از او فوت شود دوم بوسیدن حجر اسود در هر شوط و همچنین رخ خود را بران کذاشتن
سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم انکه یکطرف ردای خود را از زیر
بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه کذارد پنجم کام خود را در حین طواف
کوتاه کرداند چه بواسطه هر کامی شش هزار حسنه جهة اینکس نوشته میشود ششم نزدیک شاذروان طواف
کردن هر چند کام کمتر شود چه نزدیکی بلا فی زیادتی کام میکند هفتم انکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد
ونه آهسته بلکه میانه باشد هشتم انکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی به
علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض واسئلک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک واسئلک
باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له والقیت علیه محبة منک واسئلک
باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه واله ما تقدم من ذنبه وما تاخر واتممت علیه نعمتک
ان تفعل بی کذا وکذا و بعد از ان حاجت خود را از خدایتعالی بخواهد نهم انکه در اثنای طواف هر کاه
محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستد دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاهی که
در طرف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا بخواند اللهم ادخلنی الجنة برحمتک وعافنی من السقم و
اوسع علی من الرزق الحلال وادرء عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم
یازدهم انکه چون در شوط هفتم بمستجار رسد وان در زمان سابق در خانه کعبه بوده والحال البته
شده و علامات نمایانست پس باید که روی بان کند و خود را بان بچسباند و این دعا بخواند اللهم البیت
بیتک والعبد عبدک وهذا مکان العائذ بک من النار و در ان وقت بکناهان خود یک یک
اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی در ان مکان شریف اقرار بکناهان خود کند البته حق
تعالی کناهان او را می بخشد دوازدهم انکه بعد از اقرار بکناهان خود این دعا نیز بخواند اللهم من قبلک الروح والفرج
والعافیة اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی واغفر لی ما اطلعت علیه منی وخفی علی خلقک و چون
مقابل رکن یمانی اید بکوید استجیر بالله من النار اللهم قنعنی بما رزقتنی وبارک لی فیما اتیتنی و بعد
از کذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزدیک حجر اسود اید و آنرا ببوسد و بجانب چاه زمزم آید
و یک دلو آب بکشد و از آن آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بکوید اللهم اجعله علما
نافعا ورزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم و بعد از ان متوجه مابین صفا و مروه شود مقصد
سیم در بیان سعی مابین صفا و مروه بدانکه انچه تعلق بسعی صفا و مروه دارد هیجده امر است ده امر
واجب و هشت امر سنت اما ده امر واجب اول نیت سعی است باینطریق که سعی میکنم میان صفا و مروه هفت شوط
در عمره تمتع از برای انکه واجب است تقرب بخدا دوم انکه در وقت نیت پاشنه پای او بر زینه اول از صفا
چسبیده باشد سیم مقارن ساختن نیت با بتدای رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکم یعنی قصد امر یکه
منافی نیت است نکند پنجم آنکه از راه متعارف مابین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم
انکه سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بعینه
بطریقی که در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر آنند که موالات شرط نیست هشتم جمیع مسافت
بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نکذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انکشتان پا بر زینه

اول مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پاشنهٔ پارا بزنیهٔ اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود
و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را باتمام رساند نهم آنکه اگر طواف بروز کرده باشد سعی بروز دیگر تأخیر
نکند الکه بجا آورد و بعضی از مجتهدین تأخیر بروز دیگر جایز داشته‌اند دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس
اگر قبل از طواف بفعل آورد سعی باطل خواهد بود و اما آن هشت امریکه در سعی سنتست اول آنکه چون از
مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید از درِ صفا بیرون رود و بالفعل آن در داخل مسجد است اما دو ستون بجهة علامت
آن گذاشته‌اند پس باید که از مابین دو ستون بگذرد دویم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیم ازالهٔ نجاست از
بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید ببالای صفا رود و روی بکعبه بایستد در مقابل رکنیکه حجر
اسود در اوست و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا اله الا الله و سه نوبت لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل
شیء قدیر و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد و سه نوبت الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله
علی ما ابلانا و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی الدائم و سه نوبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون
و سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الآخرة و سه نوبت بگوید
اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بعد از آن صد نوبت الله اکبر بگوید
و لا اله الا الله صد نوبت و الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت و بعد از آن بگوید لا اله
الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی
و یمیت اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته اللهم اظلنی
فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودایعه دینی و نفسی و اهلی
و مالی و ولدی اللهم استعملنی علی کتابک و سنة نبیک و توفنی علی ملة ابرهیم و اعذنی من مضلات الفتن پس سه مرتبه
الله اکبر بگوید و دو مرتبهٔ دیگر دعای استودع الله تا آخر بخواند پس یکمرتبه الله اکبر و یکمرتبهٔ دیگر این دعا
بخواند اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة و انک انت الغنی عن عذابی
و انا محتاج الی رحمتک فارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله فانک ان تفعل
بی ما انا اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لن تظلمنی اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک
فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی و اگر فرصت خواندن کل این دعاها و ذکرها نداشته باشد بهر چه از جمله
میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن
و این دعاها را خواندن مردان را سنتست و زنان را سنت نیست پنجم از سنتهای سعی آنست
که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود مقابل خانهٔ کعبه بایستد و دعائیکه در بالای صفا
خوانده آنجا نیز بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه ترسد که بواسطهٔ تعب نتواند بتوجه تمام
مشغول دعا شود هفتم آنکه در اول هر شوط و آخر آن تند براه نرود مگر در مابین مناره و کوچهٔ
عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد و خواه سواره و این تند رفتن مردان راست
است و زنان را سنت نیست هشتم در اثنای سعی این دعا بخواند اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم

مگر آنکه سهو باشد یا از جهة ضرورت یا خوف حیض لکن در این صورت سهو احوط اعاده است ظم طبا

اختصاص بمردان معلوم نیست ظم طبا

انک انت الاعز الاجل الاکرم یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود و اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب
الا انت **مقصد چهارم** در بیان احکام تقصیر احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که
تقصیر کند یعنی از ناخن بگیرد خواه دست و خواه پا یا از موی بدن چیزی زایل کند اگر چه بقدر سر مو باشد خواه
بمقراض و خواه بکندن و خواه بنوره کشیدن و خواه بتراشیدن اما تراشیدن همهٔ سر جایز نیست علی و نیت چنین کند
که تقصیر میکنم در عمرهٔ تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مقارن نیت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آورد
جمیع آنکه باحرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر آخر افعال عمره است و سنتست که تقصیر در مروه واقع شود و
مکروه است طواف خانه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجبست که بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع
و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیت
چنین کند که احرام حج تمتع بجا می آورم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و نیت را مقارن تلبیات سازد و سه امر در این
احرام سنتست اول آنکه در روز هشتم ماه ذی حجه واقع شود دویم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آنست که در
زیر ناودان خانهٔ کعبه واقع شود سیم بلند گفتن تلبیه در مکانیکه آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سواره باشد
وقتیکه شتریکه بر آن سوار است برخیزد و واجبست که بعد از احرام بستن بعرفات رود و از وقت پیشین تا وقت
شام در عرفات توقف نماید و چون شب شود بمشعر الحرام رود و تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید بعد از آن بمنی
رود و در آنجا روز عید میلی را که جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگریزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از
آن سر بتراشد و بمکه مراجعت نماید بجهة طواف زیارت و سعی و طواف نساء و بعد از آن بمنی عود نماید بجهة بودن
آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل به تفصیل مذکور میشود **فصل اول** در بیان
احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده
باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل شدن در عرفات هفت امر سنتست
اول آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذی حجه باشد نه قبل از آن و آن روز را روز ترویه گویند اما
اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم ترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز
از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم آنکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللهم الیک صمدت
و ایاک اعتمدت و وجهک اردت اسئلک ان تبارک لی فی رحلتی و ان تقضی لی حاجتی و ان تجعلنی ممن تباهی
به الیوم من هو افضل منی سیم آنکه در راه عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند اللهم هذه منی و هی مما منت
به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک
چهارم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم آنکه در شب نهم ماه ذی حجه که شب عرفه است
در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل آنست که تا طلوع آفتاب در
منی توقف نماید بعد از آن از منی متوجه عرفات گردد هفتم آنکه خیمهٔ خود را در بیرون زمین عرفات بزنند
در مکانی که بعرفات متصل است و آنمکان را نمره گویند و واجبست که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات
کند باین طریق که توقف در عرفات میکنم از این وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست
تقرب بخدا و بر حکم نیت بماند تا وقت شام و بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنتست که در اثنای وقوف
بفعل آورد اول غسل کردن بجهة وقوف نیت چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای آنکه ...

یعنی نیت تقصیر اگر تراشیدن احوط گذشتن این او سفید است بلکه تراشیدن بعض سر نیز به نیت تقصیر مشکل است لیکن کفایت آن و بعضی تراشیدن تمام سر را بدل از تقصیر نیز منع کرده‌اند لکن اقوی جواز است هرچند مستحبست ترک آن بجهة توفیر یعنی زیاد کردن موی برای احرام حج بلکه احوط است چون بعضی توفیر را واجب میدانند ظم طبا

یعنی احرام حج تمتع ظم طباعه

بهتر اینست که دعا... ببیند از دنیا و سیم که مشرف شود ابطح ظم طباعه

بلکه احوط است

صدر چون از مکه بیرون رود این دعا بخواند اللهم ایاک ارجو و ایاک ادعو فبلغنی املی و اصلح لی عملی و چون بمنی رسد دعای بعد را بخواند و چون از منی متوجه عرفات شود بخواند اللهم الیک صمدت ...

بجا آورد و باید که این غسل بعد از ظهر در اوّل وقت واقع شود دوّم با وضو بودن سیّم ظهر و عصر را در اوّل
وقت باهم جمع کردن بیک اذان و دو اقامه چهارم بر پای ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام پنجم روی بقبله
کردن از اوّل وقت تا آخر وقت ششم خاطر خود را بهیچ امری مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه الهی هفتم
آنکه میان او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیران هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن نهم
دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد دهم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا
اله الا الله و صد مرتبه الله اکبر و صد نوبت سبحان الله یازدهم آنکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم
آنکه این دعا را بخواند اللّهمّ انّی عبدک فلا تجعلنی من اخیب وفدک وارحم مسیری الیک من الفجّ العمیق اللّهمّ
ربّ المشاعر کلّها فکّ رقبتی من النّار واوسع علیّ من رزقک الحلال وادرء عنّی شرّ فسقة الجنّ والانس و
شرّ فسقة العرب والعجم اللّهمّ لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی اللّهمّ انّی اسئلک بحولک وقوّتک
وجودک وکرمک ومنّک وفضلک یا اسمع السّامعین ویا ابصر النّاظرین ویا ارحم الرّاحمین ان تصلّی علی
محمّد وآل محمّد بعد از آن حاجت خود را از خدا تعالی طلب نماید و بعد از آن رو بجانب آسمان کند و بگوید اللّهمّ
حاجتی الیک الّتی ان اعطیتنیها لم یضرّنی ما منعتنی وان منعتنیها لن ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک خلاص رقبتی
من النّار اللّهمّ انّی عبدک وملک یدک وناصیتی بیدک واجلی بعلمک اسئلک ان توفّقنی لما یرضیک
عنّی وان تسلّم منّی مناسکی الّتی اریتها ابرهیم خلیلک علیه السّلم ودللت علیها نبیّک محمّدا صلّی الله
علیه وآله اللّهمّ اجعلنی ممّن رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیّبة لا اله الّا الله وحده لا
شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کلّ شیء قدیر اللّهمّ لک الحمد
کالّذی نقول وخیرا ممّا نقول وفوق ما یقول القائلون اللّهمّ انّی اعوذ بک من الفقر ومن وسواس الصّدر و
من شتات الامر ومن عذاب القبر اللّهمّ اجعل لی فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی لحمی نورا وفی
دمی نورا وفی عظامی وعروقی ومقامی ومقعدی ومدخلی ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا ربّ یوم
القاک انّک علی کلّ شیء قدیر برحمتک یا ارحم الرّاحمین و بدانکه دعاها روز عرفه که از حضرات ائمه معصومین
علیهم السّلم نقل شده بسیار است و افضل آن دعاها دو دعا است یکی دعای حضرت امام حسین علیه السّلم که مشهور
است و دیگری دعای امام زین العابدین علیه السّلم که در صحیفهٔ کامله مذکور است چون هر یک از این دو دعا بغایت
طویل بود در این مختصر مذکور نشد **فصل دوّم** در احکام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب
داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود چون از حد عرفات بیرون آمد ازان عرفات کند باید دعا
بخواند اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا موقفا
منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک واعطنی افضل ما
اعطیت احدا منهم من الخیر والبرکة والرّحمة والرّضوان والمغفرة وبارک لی فیما ارجع الیه من اهل
ومال او قلیل او کثیر وبارک لهم فیّ برحمتک یا ارحم الرّاحمین و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر
با تأنی راه رود و در کمال خضوع و خشوع در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ
مشغول باشد چون بمشعر الحرام رسید واجب است که نیت کند باین طریق که از این وقت تا طلوع آفتاب وقوف
میکنم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرّب بخدا و سنّت است که در آنجا نه

اللّهمّ لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی ولک تراثی وبک حولی ومنک قوّتی ره

اللّهمّ انّی اسئلک خیر الرّیاح واعوذ بک من شرّ ما تجیء به الرّیاح واسئلک خیر اللّیل وخیر النّهار ره

نسخه بعنی مستحبات ظم طبا

بجا آورد اوّل آنکه قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامه بجا آورد دوّم آنکه نافلهٔ مغرب را
بعد از عشا بگذارد سیّم آنکه آن شب را که عید قربان است احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن
مشغول باشد و از جمله دعاها این دعا را بخواند اللّهمّ هذه جمع اللّهمّ انّی اسئلک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللّهمّ
لا تؤیسنی من الخیر الّذی سئلتک ان تجمعه لی فی قلبی ثمّ اطلب الیک ان تعرّفنی ما عرّفت اولیائک فی
منزلی هذا وان تقینی جوامع الشّرّ پنجم آنکه اوّل شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل وقوف در مشعر
الحرام میکنم از برای آنکه سنّت است تقرّب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر بوده باشد هفتم
آنکه اگر حج اوّل باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الهی بجا آورد هشتم آنکه
هفتاد سنگریزه که بجهة رمی جمرات مقرّر است از مشعر الحرام بردارد و واجب است که از شب تا صبح در مشعر
الحرام باشد چون فجر طالع شود اولی آنست که نیت علیحده بجهة وقوف مشعر کند باین طریق که توقف میکنم
در مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرّب بخدا و بحمد الهی
و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه وآله و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله این دعا بخواند
اللّهمّ ربّ المشعر الحرام فکّ رقبتی من النّار واوسع علیّ من رزقک الحلال وادرء عنّی شرّ فسقة العرب
والعجم اللّهمّ انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعوّ وخیر مسئول ولکلّ وافد جائزة فاجعل جائزتی فی
موطنی هذا ان تقیل عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثمّ اجعل التّقوی من الدّنیا زادی نهم
آنکه چون آفتاب برآید بجانب منی رود و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته باشد آنکه قبل از طلوع فجر
از مشعر الحرام بجانب منی رود **فصل سیّم** در بیان رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان اعمال ثلثه
مناسک منی که روز عید قربان در منی واجب است که بعمل آورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود چون بدرّه
موضعی رسد که آنرا وادی محسّر گویند سنّت است که در آن موضع موازی صد گام تند رود و این دعا بخواند
اللّهمّ سلّم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی و چون بمنی رسد واجب است که افعال
ثلثه مناسک منی را در روز عید قربان بترتیب بجا آورد فعل اوّل رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن
میلی که آنرا جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگریزه و در رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست و دوازده
امر سنّت اما هشت امر واجب اوّل نیت کردن باین طریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج
تمتع از برای آنکه واجبست تقرّب بخدا دوّم نیت را مقارن شروع در رمی کردن سیّم استدامت حکمی یعنی
مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را یک یک انداختن پس اگر هفت را بیکدفعه اندازد
یکی از آنها حساب است و باقی محسوب نیست پنجم هر یک از هفت سنگریزه را بان میل رسانیدن ششم
مجموع هفت سنگریزه را از زمین حرم برچیده باشد هفتم آنکه همهٔ آن سنگریزه ها بکر باشد یعنی بهیچ
یک از آنها رمی نشده باشد هشتم آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و اما آن دوازده
امر سنّت که در رمی جمرهٔ عقبه معتبر است اوّل آنکه در وقت رمی با وضو داشته باشد دوّم آنکه پیاده باشد
نه سواره سیّم آنکه در وقت انداختن سنگریزه این دعا بخواند اللّهمّ انّ هؤلاء حصیّاتی فاحصهنّ
لی وارفعهنّ فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه ها الله اکبر بگوید و این دعا
بخواند اللّهمّ ادحر عنّی الشّیطان اللّهمّ تصدیقا بکتابک وعلی سنّة نبیّک صلّی الله علیه وآله اللّهمّ

نسخه بعنی از طلوع آفتاب ظم طبا

در رفتن بمنی و رمی جمره

اجعله حجا مبرورا و عملا مقبولا و سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا پنجم انکه در وقت رمی جمره عقبه رو بجمره کند
پشت بقبله ششم انکه دور او از جمره در وقت رمی ده ذرع یا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم انکه سنگ
ریزه ها را بر شکم انکشت ابهام بگذارد و به پشت بند اول انکشت شهادت بیندازد هشتم انکه آن سنگ
ریزه را برچیده باشد نه انکه سنگ را بشکند تا سنگ ریزه ها از ان درست کند نهم انکه سنگ ریزه ها را از مشعر الحرام جمع کرده
باشد دهم انکه سنگ ریزه ها را بشوید یازدهم انکه هر یکی از سنگ ریزه ها بمقدار بند بالای انکشت باشد دوازدهم
انکه هر یک مختلف اللون باشد از رنگ دیگری باشد فعل دویم از افعال ثلثه منی مناسک که روز عید قربان بجای
آوردن آن واجبست قربانی کردنست و در ان ده امر واجبست و شش امر سنت اما ده امر واجب اول انکه قربانی
کوسفند یا بز یا کاو یا شتر باشد اگر غیر از اینها را مثل اسب یا آهو قربانی کند صحیح نیست دویم انکه قربانی اگر
کوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا کاو باشد یکسال تمام کرده باشد و در سال دویم داخل
شده باشد و اگر شتر باشد پنجسال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد سیم انکه بیمار نباشد و کور نباشد و آنقدر
لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ اندرونی ان نه شکسته باشد چهارم انکه کل ان از
یک شخص باشد پس جایز نیست که دیگری در قربانی او شریک باشد پنجم انکه در وقت کشتن قربانی نیت
چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا ششم انکه نیت را
مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کارد
یا حربه بکودیکه میانه بیخ کردن و سینه شتر واقعست بزند هفتم استدامت حکمی نیت تا آخر ذبح
و تا آخر نحر هشتم انکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا کسیرا نایب خود سازد و نیت چنین کند که این قربانی
را میکشم بنیابت فلان در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا و اولی انست که هر دو نیت
کنند نهم قربانی کردن روز عید واقع شود و اگر متعذر باشد در باقی ایام ماه ذیحجه جایز است دهم انکه
بعضی از انرا تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند اما ان شش امر که در قربانی کردن سنت است
اول انکه اگر قربانی کوسفند یا بز باشد باید که نر باشد و اگر شتر یا کاو باشد باید که ماده باشد دویم انکه فربه
ان نمایان باشد نه انکه در فربهی و لاغری میانه باشد سیم انکه در عرفات حاضر کرده باشند چهارم آنکه اگر قربانی شتر
باشد دست چپ او را مابین زانو و پاشنه ببندد پنجم انکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست
خود را در وقت کشتن بر دست او بگذارد ششم انکه در وقتیکه میخواهد قربانی کند این دعا بخواند وجهت
وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ
وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي و مقارن ان بکشتن مشغول شود فعل سیم از افعال ثلثه مناسک
حج منی که روز عید قربان بفعل آوردن ان واجبست آنست که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی
ازاله کند خواه بتراشیدن و خواه بغیر ان و زنانرا تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن موی سر
واجبست و هفت امر سنت اما سه امر واجب اول نیت کردن باین طریق که از موی بدن چیزی ازاله میکنم در
حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا دویم مقارن داشتن نیت است بازاله کردن
سیم استدامت حکمی و اما ان هفت امر سنت اول انکه در وقت ازاله کردن موی رو بقبله باشد دوم

۱ بلکه کوسفند کمتر از یکساله و بز و کاو کمتر از دو ساله ظم لبا

۲ بنا بر احوط و اقوی کفایت صدقه دادن یا هدیه کردن جمیع انست ظم لبا

۳ سنت و بهتر تراشیدن سر است بلکه از برای نو سالجی (؟) کسیکه سر خود را بلند کرده است بصمغ و بغیر ان احوط اختیار خصوص سر تراشیدنست ظم لبا

با صاله یا بنیابه

۲ بنا بر احوط و اقوی مستحب است ۲۹۵ مجمع

۳ لکن بهتر تراشیدن سر است بلکه از برای نو حاجی و کسیکه موی سر خود را بانسل و صمغ بر سر خود چسبانیده باشد یا اینکه موی سر خود را بوسط سر جمع نموده و انرا بسته باشد پس در باره این سه طایفه سر تراشیدن احوط است ۲۹۵ مجمع

در باقی افعال حج است

انکه در انوقت بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اللّٰهُمَّ أَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سیم انکه در تراشیدن سر
شروع بجانب راست کند چهارم انکه کل سر را بتراشد پنجم انکه اگر بر سر موی نداشته باشد تیغ را بر سر بگذارد
ششم انکه موی را در منی دفن کند هفتم انکه بعد از موازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن
از افعال ثلثه مناسک منی حلال میشود باو جمیع انچه باحرام حرام شده بود مگر زن و بوی خوش **فصل چهارم**
در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را بجا آورد واجبست که بمکه مراجعت نماید بجهة بجا آوردن پنج امر و ان طواف
حج و دو رکعت نماز ان و سعی مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز ان و چون سه امر اول را بفعل آورد
بوی خوش براو حلال میشود اما زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت نماز ان بجا آورد و واجبست که ان پنج
امر را به ترتیبی که مذکور شد بفعل آورد و در جمیع آنچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنتی در
این دو طواف عمره و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام
حج تمتع میکنم از برای انکه واجبست تقرب بخدا و در طواف نسا نیت چنین کند که طواف نسا میکنم در حج اسلام
حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه باین طریق
کند چون از این پنج امر فارغ شود واجبست که بمنی عود کند بجهة چهار امر اول در منی سه شب ایام تشریق بودن
و ان یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است و جایز است شخصیرا که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت با زن
نکرده انکه شب سیم در منی نماند و انکه وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر انکه در وقت مغرب شب سیزدهم
در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجبست و بیرون رفتن جایز نیست و در هر یکی از این سه شب تا صباح
ماندن در منی لازم نیست بلکه انقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از ان بیرون رود میتواند و جایز است بجای
ان شب در منی ماندن در مکه بماند بشرط انکه تا صبح بعبادت مشغول شود دویم رمی کردن جمره اولی در هر یکی از روزهای
تشریق بهفت سنگریزه سیم رمی جمره وسطی در این سه روز بهمان طریق چهارم رمی جمره عقبه در این سه روز بهمان
طریق و واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا وقت شام و اگر شخصیرا عذری باشد
جایز است که شب رمی کند بدانکه آداب سنتی این رمی بطریقیست که قبل از این مذکور شد فرقی نیست الا در دو امر
اول آنکه هر یکی از جمره اولی و وسطی را در وقت رمی بدست راست گیرد دویم انکه بعد از رمی هر یک از این دو
جمره اندکی نزدیک ان بایستد بحمد و صلوات و دعا اشتغال نماید اما بعد از رمی جمره عقبه نایستد و نزد آن
سنت نیست بدانکه این رمی آخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی بوطن خود رود بی انکه بمکه معاودت کند
اما معاودت بمکه بجهة وداع خانه کعبه سنتست پس چون خواهد که بمکه معاودت کند سنتست که در مسجد خیف
شش رکعت نماز بگذارد هر دو رکعت بیک سلام و بعد از ان متوجه مکه شود و آداب دخول مکه در مسجد الحرام
و غیر ان بطریقیست که قبل از این مذکور شد بدانکه داخل شدن در خانه کعبه سنتست و واجب نیست و نه امر در آن سنتست
اول غسل کردن دویم حلقه در را در وقت دخول بگیرد سیم انکه با کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجای آورد
چهارم آنکه در وقت داخل شدن بگوید اللّٰهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا آمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ عَذَابِ النَّارِ
پنجم انکه بر سنگ سرخی که در مابین دو ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از الحمد حم سجده
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از آیات قرآن بعدد آیات حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم انکه در هر
کنجی از چهار کنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از ان این دعا بخواند اللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَتَعَبَّأَ وَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ

۱ یعنی تیغ را ام ۲۹۵

۱۶ یعنی تیغ را و باید تقصیر کند بازاله موی سر یا ناخن گرفتن ظم لبا

۲ سنت حرمت صید نیز باقیست لکن از جهة اینکه در حرم است نه از جهة احرام و لبس مخیط و پوشیدن سر هر چند حلال شده است لکن مکروه است تا وقتیکه طواف حج را بجا آورد ظم لبا

۲ سنت و اداب ان نه امر است

الی المخلوق رجاء رفده وجوائزه ونوافله وفواضله فالیک کان یا سیّدی تهیئتی وتعبئتی واعدادی واستعدادی
رجاء رفدک ونوافلک وجوائزک فلا تخیّب الیوم رجائی یا من لا یخیب سائله ولا ینقص نائله فانّی لم اتک الیوم
بعمل صالح قدّمته ولا شفاعة مخلوق رجوته ولکن اتیتک مقرّا بالذنوب والاساءة علی نفسی فانّه لا حجّة
لی ولا عذر فاسئلک یا من هو کذلک ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تعطینی مسئلتی وتقیلنی عثرتی وتقلبنی
برغبتی ولا تردّنی محروما ولا مجبوها ولا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسئلک ان تغفر لی الذنب
العظیم لا اله الّا انت هفتم آنکه در درون خانهٔ کعبه رو بسجده نهد واین دعا را بخواند اللّهمّ لا یردّ غضبک
الّا حلمک ولا ینجی منک الّا التضرّع الیک فهب لی یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة التی بها تحیی اموات العباد و
بها تنشر میت البلاد ولا تهلکنی یا الهی غمّا حتّی تستجیب لی دعائی وتعرّفنی الاجابة فی دعائی
اللّهمّ ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی ولا تشمت بی عدوّی ولا تمکّنه من عنقی من ذا الّذی یرفعنی
ان وضعتنی ومن ذا الّذی یضعنی ان رفعتنی وان اهلکتنی فمن ذا الّذی یعرض لک فی عبدک او یسئلک
عن امره وقد علمت یا الهی ان لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة وانّما یعجل من یخاف الفوت
وانّما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت یا الهی عن ذلک علوّا کبیرا فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا
لنقمتک نصبا ومهّلنی ونفّسنی واقلنی عثرتی ولا تبتلینی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلّة
حیلتی وتضرّعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم اعوذ بک فاعذنی واستجیر بک فاجرنی
واستعین بک علی الضرّاء فاعنّی واستنصرک فانصرنی واتوکّل علیک فاکفنی واؤمن بک
فآمنّی واستهدیک فاهدنی واسترحمک فارحمنی واستغفرک ممّا تعلم فاغفر لی واسترزقک
من فضلک الواسع فارزقنی ولا حول ولا قوّة الّا بالله هشتم آنکه در وقت بیرون آمدن از خانهٔ
کعبه حلقهٔ در خانه را بگیرد وبگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر اللّهمّ لا تجهد بلائی ولا
تشمت بی اعدائی فانّک انت الضارّ النافع نهم آنکه چون از خانه بیرون آید دو رکعت نماز بگذارد در
نزدیکی کعبه بحیثیتی که در خانهٔ کعبه بر دست چپ او باشد **خاتمه** در بیان آداب وداع خانهٔ کعبه
وآن ده امر است اوّل آنکه هفت شوط طواف وداع را بجای آورد ونیّت چنین کند که طواف وداع خانهٔ
کعبه میکنم سنّت تقرّب بخدا دوّم آنکه در هر شوط استیلام حجر اسود ورکن یمانی کند واگر در هر شوط نه
تواند شوط اوّل ودوّم استیلام نماید سیّم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقی
که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه در نزد حجر اسود آید وشکم خود را بکعبه بچسباند ودست چپ را
بر حجر اسود گذارد ودست راست را از جانب در خانه بچسباند وبگوید الحمد لله وصلّی الله علی سیّدنا
ونبیّنا محمّد وآله اللّهمّ صلّ علی محمّد عبدک ورسولک وامینک وحبیبک ونجیبک وخیرتک من خلقک
اللّهمّ کما بلّغ رسالتک وجاهد فی سبیلک وصدع بامرک واوذی فیک حتّی اتاه الیقین اللّهمّ
اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة والبرکة والرضوان و
العافیة ممّا یسعنی ان اطلب اسئلک ان تعطینی مثل الّذی اعطیته او فضلا من عندک تزیدنی
علیه اللّهمّ ان امتّنی فاغفر لی وان احییتنی فارزقنیه من قابل اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارة
بیتک اللّهمّ انّی عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنی علی دابّتک وسیّرتنی فی بلادک حتّی

ادخلتنی

ادخلتنی حرمک وامنک وقد کان من حسن ظنّی بک ان تغفر لی ذنوبی فان کنت غفرت لی ذنوبی فازدد عنّی
رضا وقرّبنی الیک زلفی ولا تباعدنی وان کنت لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی قبل ان تنائی عن بیتک
داری فهذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک ولا عن بیتک ولا مستبدل بک ولا
به اللّهمّ احفظنی من بین یدیّ ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی حتّی تبلّغنی اهلی فاذا بلّغتنی
اهلی فاکفنی مؤنة عبادک وعیالی فانّک ولیّ ذلک من خلقک پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب
چاه زمزم آید وقدری از آن آب بنوشد وبعد از آن متوجّه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در اثنای
بیرون آمدن بگوید آئبون تائبون عابدون لربّنا حامدون الی ربّنا راغبون الی الله راجعون ان شاء الله تعالی هفتم
آنکه نزد در مسجد الحرام سجدهٔ طویل با کمال الخضوع خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام بایستد وبگوید
اللّهمّ انّی انقلب علی لا اله الّا الله نهم آنکه بیک درهم شرعی خرما بخرد وتصدّق کند دهم آنکه قصد او
همیشه این باشد که نوبت دیگر بحجّ آید **مطلب ششم** در بیان احکام حجّ قران وحجّ افراد که قبل از این مذکور شد
بود که حجّ قران وحجّ افراد بر شخصی واجبست که از اهل مکّهٔ معظّمه باشد یا اینکه دوری او از آن مکان مقدّس
کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد واگر دوری اینکس از مکّهٔ معظّمه شانزده فرسخ باشد وزیاده حجّی که بر او
واجب میشود حجّ تمتّع است وافعال حجّ تمتّع را بتفصیل مذکور ساختیم وافعال حجّ قران وحجّ افراد مثل
افعال حجّ تمتّع است ولکن عمرهٔ حجّ تمتّع قبل از حجّ است وطواف نساء ندارد وعمرهٔ حجّ قران وحجّ افراد بعد از
حجّ است وطواف نساء دارد وافعال این دو نوع بیک طریق است لکن در حجّ قران مخیّر است میان آنکه نیّت
احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد ومعنی اشعار وتقلید مذکور خواهد شد و
احرام هر یک از حجّ قران وحجّ افراد واجبست که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه از مسکن خود بمکّه
نزدیکتر باشد از میقات یا از مکّه هرگاه مسکن او مکّه باشد بلکه افعال بطریق حجّ تمتّع است پس چون احرام
ببندد متوجّه عرفات گردد وبعد از وقوف عرفات متوجّه مشعر الحرام شود وبعد از وقوف مشعر الحرام بمنی
رود ورمی جمرات وقربانی وتقصیر بجا آورد وبمکّه باز گردد وطواف ودو رکعت نماز آنرا بجا آورد وسعی ما
بین صفا ومروه وطواف نساء ودو رکعت نماز آنرا بطریقی که قبل از این مذکور شد بعمل آورد وچون از این افعال
فارغ شود عمرهٔ مفرده را بجا آورد باین طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی بحرم احرام عمرهٔ مفرده
ببندد وطواف عمره ودو رکعت آن وسعی ما بین صفا ومروه وتقصیر وطواف نساء ودو رکعت آن بجا آورد ومراد
از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتر را که بجهة قربانی میبرند که در منی قربانی کنند زخم زنند وآن جانب را بخون
آن زخم آلوده کنند ومراد از تقلید آنست که گردن قربانی که میبرند نعلین بیاویزند که در آن نعلین نماز کرده باشند

مطلب هفتم در بیان احکام حجّ به نیابت ودر آن دو فصل است **فصل اوّل** در بیان نایب گرفتن
از جهة میّت وحیّ بدانکه چون شخصی فوت شود وترکهٔ وافی گذارد وحجّ اسلام بر او واجب شده باشد وبذمّهٔ او
مستقرّ گشته باشد واجبست که ورثه آن شخص را اجاره کنند که بنیابت او حجّ بجا آورد اگر وقت باشد والّا
سال دیگر خواه میّت وصیّت کرده باشد خواه وصیّت نکرده باشد امّا اگر قبل از آنکه حجّ در ذمّهٔ او مستقرّ گردد فوت
شود نایب گرفتن واجب نیست وحجّ در ذمّهٔ میّت وقتی مستقرّ میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحجّ
حجّ را تأخیر کند تا آنقدر که وقت بگذرد که گنجایش حجّ بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت

که حجّ جهة او ... یعنی تمام اعمال حجّ را وانکه رکن بنموده باشد

وقبل از

و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط گشته نایب گرفتن لازم نیست اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قرضها دارد پس هرگاه میت مشغول الذمه باشد بحج و قرض نیز داشته باشد واجبست که اول اجرت حج و قرض را از متروکات وافیه او بیرون کنند آنچه بعد از آن بماند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات و چیزی بوارث نمیرسد و هم چنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم میشود و هرگاه شخصی تبرع نماید بی اجرت بنیابت میت حج بجا آورد در اینصورت حج از ذمت میت ساقط میشود و لازم نیست که نایب جهت او بگیرند و هم چنین اگر شخصی بتبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت میت حج کند و بدانکه میانه مجتهدین خلافست در انکه نایب از کجا متوجه حج شود بعضی برانند که از انجا که فوت شد واجبست که متوجه شود و بعضی برانند که توجه از میقات کافیست و بعضی برانند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بان وفا نکند از میقات و اینقول بصواب نزدیکتر است و الله اعلم بحقیقة الحال بقول بعضی قول دوم بانیقول باز میگردد و اگر حج بر ذمه شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او حج کند هرگاه امید از زندگی باشد که مانع برطرف شود و الا بر او واجبست که خود حج کند و اگر بعد از انکه نایب به نیابت او حج گذارده باشد مانع او برطرف شود بر او واجبست که خود حج کند و حج که نایب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از حج گذاردن بر او واجب شده و قبل از انکه در ذمه او مستقر شود او را مانعی از رفتن بحج رفتن پیش آید در اینصورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد و بعضی برانند که از این شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی باشد نایب گرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اول است **فصل دوم** در بیان شروط و احکامی که در نیابت حج معتبرست ان شش امر است اول انکه نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط انکه تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد دوم انکه عادل باشد پس حرام است که غیر عادل را نایب حج سازند اما اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حج را بفعل آورده در اینصورت حج او کافیست و احتیاج بنایب عادل گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین برانند که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجای آورد نایب کردانیدن او جایز است سیم انکه در ذمه نایب حج واجب نباشد چهارم انکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی را از او تعلیم گیرد پنجم انکه در نیت قصد کند که این افعال را به نیابت فلانی بجا می آورد ششم انکه آن شخصیکه نایب به نیابت او حج میکند باید که شیعه اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر انکه پدر نایب یا جد پدری او باشد که در این صورت به نیابت کردن او جایز است با وجود انکه مخالف مذهب باشد و بعضی از مجتهدین این صورت را جایز نداشته اند و جایز است که زن نایب مرد شود و برعکس هم چنین جایز است که غلام یا کنیزی که عادل

باشند بخدمت آقای خود نایب شوند و اگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت و قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نایب چیزی بر باید گردانید که از انجا که او فوت شده در راه حج شود و وارث او را از وجه اجاره موازی مسافتیکه قطع کرده میرسد و باقی را بورثه صاحب المیراث و اگر فوت و بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد تمام اجرت بوارث او میرسد و حج آنچه بفعل آورده کافیست احتیاج بنایب گرفتن دیگر نیست اما میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که در این وقت

کل مبلغیکه به نایب داده بوارث او میرسد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی و خیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی و اهلها الائمة النجباء علیهم الصلوة من العلی الاعلی اما بعد چون همگی همت عالی نهمت بندگان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب آستانه خیر البشر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه باحیاء معالم شریعت سید المرسلین و اعلاء اعلام مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور است اراده خاطر ملکوت ناظر متعطف برانکه شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عالم بمذهب حق آنحضرت باشند لهذا استاد ایشان حضرت خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتاخرین بهاء الملة والشریعة والحقیقة والدین محمد العاملی رحمه الله را مأمور ساخته بودند به تصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بمسائل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام موالید ایشان و مسائل ضروریه که بیشتر اوقات بان احتیاج واقع میشود چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیره و حضرت خاتم المجتهدین امتثالا لامره الاشرف شروع نمودند تالیف آن کتاب نموده او را موسوم بجامع عباسی ساختند مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب از ان در دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی و یک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوستند در ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که پانزده باب تتمه ان کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالا لامره الاشرف المطاع لازال نافذا فی الاقطار والارباع شروع در اتمام ان نموده والله الموفق للاتمام والمیسر للاختتام که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد **باب ششم** از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کفار جهاد کردن **باب هفتم** در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان **باب هشتم** در بیان نذر و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره آن **باب نهم** در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع ان **باب دهم** در اجاره دادن و ودیعت نمودن و احکام غصب و توابع آن **باب یازدهم** در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک **باب دوازدهم** در طلاق و خلع و عده داشتن زنان **باب سیزدهم** در شکار کردن و شروط آن **باب چهاردهم** در ذبح حیوانات و حلال و حرام

باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب شانزدهم
در قضا پرسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب
هجدهم در قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در حدودیکه در شرع مقرر است بجهة
دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای آدمی و خونبهای قطع اعضای
او و خونبهای زخمیکه بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله محافظت باغ و زراعت کنند

باب ششم از کتاب جامع عباسی

در وقف کردن و تصدّق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کفار کردن و نذر آنچه
مطلبیست **مطلب اوّل** در بیان وقف کردن و توابع آن و در آن سه فصل است **فصل**
اوّل در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اوّل اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ
و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست کسیکه گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد
در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است و در وقف طفلیکه ده سال داشته باشد میانه
مجتهدین خلافست اصح عدم صحت است و گویا اجماعی که گفته اند وقف او صحیح است مستند شد
اند بحدیثی که واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده اند تصدّق را بر وقف چه وقف نیز صدقه
جاریه است و هم چنین وقف مست و بیهوش و قرضداریکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده
باشد صحیح نیست و هم چنین وقف غلام نیز صحیح نیست دوّم نیت واقف پس وقف غافل
و کسیکه در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن
بقبض دادن دعوی نماید که وقت نیت واقع شده آن دعوی مسموع نیست و خلافست میان
مجتهدین که آیا قربت در وقف شرطست یا نه اقرب آنست که شرط است پس وقف کافر صحیح نیست
سیّم مالکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر مالکش بعد از وقف
اجازت دهد چهارم ایجاب چون وقفت و امثال آن یا قرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول اما
ایجاب از بطن اوّل در وقف اولاد و در بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد
که در او قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او با صرفه و غبطه کافی است و در
وقف بر فقراء قبول شرط نیست چه در این صورت قبول ممکن نیست و هم چنین اگر وقف بر مصالح
مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که در اینصورت
قبول حاکم شرع لازم است ششم معلّق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را
وقف کند و آنرا بر شرطی یا صفتی واقعی که عالم بوقوع آن باشد معلّق سازد صحیح است مثل آنکه گوید
این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس اگر مقدار زمانی تعیین کند آن وقف
نخواهد بود بلکه آنرا حبس میگویند و آن بانقضاء مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده باشد
که هر وقت که خواهد رجوع کند و اگر وقف کند بر کسیکه غالب باشد که منقرض شود بعد از انقراض
او میانه فقها خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حال حیوة او و منتقل بوارث او میگردد
بعد از وفات او و بعضی بر آنند که بورثه موقوف علیه راجع میشود و بعضی گفته اند که در ابواب البرّ

(حاشیه:)
۱ تفصیلی دارد که بیان آن منافی با وضع حاشیه است صدر
۲ کافریکه منکر صانع نیست تحقق قربت از او مانعی ندارد صدر
۳ ولی اگر چنین اتفاقی افتاد مالک مخیّر است احتیاط را نموده و ثانیا بهمان نحو وقف نماید صدر
۴ و بنابر قول بعضی از مجتهدین خالی از قوة نیست صدر
۱۶ شرطیت قربت محل اشکالست و اظهر صحت وقف کافر است ظم لها
۲۶ این قول احوط است ظم لها
۳۶ با این شرط باطل است حبس هم نخواهد بود
۴۶ این قول اگر اظهر نباشد احوط است

صرف باید کرد و اصح قول اوّل است و اگر در اوّل منقطع باشد هفتم وقف بر معدوم آنگاه بر
موجود اقوی آنست که باطل است اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید آنگاه بر غلام
شخصی آنگاه بر فقراء در این دو احتمال دارد یکی صحت طرفین و بطلان وسط و دوم حاصل این است وقف
وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اوّل اقوی بطلان است هشتم قبض موقوف
علیه در بطن اوّل از وقف اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست قبض ولی طفل یا حاکم
شرع در صغیر کافی است پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او باطل است و در
قبض فوریت شرط نیست پس هرگاه قبض کند صحیح است در قبض اذن واقف شرط است هرگاه
واقف تولیت آن چیز را که وقف بر فقرا کرده جهة خویش شرط کرده باشد در مدت حیات
قبض فقراء شرط نیست بلکه قبض او کافی است نهم آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود
وقف کند صحیح نیست و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقراء مجتهدین را در این دو قول است
اصح آنست که باطل است و اگر وقف بر خود و فقرا کند در آن دو احتمال است یکی آنکه نصفش صحیح
باشد و نصف باطل دوّم اینکه تمام باطل شود و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا
نفقه او در مدت حیات از وقف باشد باطل است و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال از وقف
باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام این شرط کرده
اند پس در اینصورت اگر در ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقه ایشان
آیا ساقط میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و هم چنین در نفقه زوجه خلافست
دهم آنکه اینجا واقف وقف کرده عینی باشد و از آن منتفع شوند پس وقف دین و منفعت
و کلی در ذمه صحیح نیست و هم چنین صحیح نیست وقف خوردنی از مأکولات زیرا که اصل آن
باقی نمیماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است بعضی از مجتهدین
نقل اجماع کرده اند که وقف اینها جایز نیست و اصح آنست که جایز است زیرا که جهة زینت نفع از
آنها میتوان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد که از املاک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کند
صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم
موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اگر
طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کند بعد از آن بر موجود یا وقف باطل است یا نه در این مسئله
مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک
شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب بنده اگر چه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست
و بر جماد است وقف صحیح نیست و اگر وقف بر مساجد و منبرها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقه
راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف
کنند یا بر یکی از دو مسجد صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس
اگر وقف کند بر زناکنندگان و قطاع الطریق باطل است و همچنین اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن
توریة و انجیل و کتب انبیاء سابق که ادیان ایشان منسوخ است یا وقف بر معابد خانه یهود و نصاری

(حاشیه:)
محتاج بتأمل است صدر
۱ احتمال دوم بطلان وسط و آخر و این اقوی است مگر آنکه مقصود واقف مقید بترتیب مذکور باشد که در اینصورت بطلان حتی در طرف اوّل ظم لها
۲ مشکل است صدر
۳ مطلقا معلوم نیست صدر
۳۶ و در اوقاف عامه معتبر است قبض متولی و اگر نباشد حاکم شرع قبض کند ظم لها
۴ حکم ببطلان وقف بر طفل در شکم خالی از اشکال نیست صدر
۳۶ و اظهر قول اوّل است مگر آنکه بنحو تقلید باشد ظم لها
۵ حاصل این شرط آنست که باید مصرف وقف مانع شرعی نداشته باشد پس وقف بر نوشتن توریة و انجیل و مثل این باطل است و وقف بر خارج مذهب یا معصیت کار بملاحظه کل کبد حرّی اجر و امثال آن مانع از صحت ندارد صدر
۴۶ الظاهر تحقق بطلان ... در اوقاف ... ظم لها

در وقف کردن بر یهودان جایز است بنا بر مذهب بعضی از مجتهدین و در اینمقام اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جایز است و بر عبادت خانهٔ ایشان صحیح نیست و جواب این اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادت خانهٔ ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر یهودان چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است و احتمال دارد از ایشان فرزند از مسلمان در وجود آیند اما وقف کردن یهود بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانند و هر گاه شروط وقف متحقق شود موقوف علیه مالک منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل میشود نه در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و پشم گوسفند خلافست میان مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آنچه واقف شرط کرده مصرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانه مجتهدین خلافست در این اقرب آنست که جایز است فروختن آنچیز وقف شده در این صورت بقیمت آنچیز مثل آنچیز بخرند **فصل دوم** در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق نمودن ثواب بسیار وارد شده و صدقهٔ پنهانی افضل است چنانچه در صریح حدیث بآن واقع شده مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه در اینصورت آشکارا باید داد و در تصدق چهار چیز شرط است اول ایجاب چون تَصَدَّقْتُ و آنچه بدان ماند دوم قبول چون قَبِلْتُ سیم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبه چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلامیکه بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که تصدقات واجبه بگیرد و جایز است بنی هاشم که تصدقات سنتی را بگیرند و واجبه نیز جایز است هر گاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند بقدر معاش بگیرد و جایز است تصدق بر یهود و اگر چه بیگانه باشد پس هر گاه تصدقات واجبه داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض رحم باشد خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هر گاه اجنبی باشد و اصح قول اول است **فصل سیم** در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری گوید که در این خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرط است اول ایجاب چون اَسْكَنْتُكَ و اَعْمَرْتُكَ و اَرْقَبْتُكَ و آنچه بدینها ماند دوم قبول سیم قبض و هر گاه ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین باشد لازم باشد میشود بقبض و بعد از مدت موت یا هر کدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود پس اگر گوید که مر تراست که در این خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هر گاه ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود و اگر در این صورت مالک بمیرد ورثهٔ مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید که در اینخانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هر گاه بمیرد مالک ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوفات نکرده باشد هر گاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد و هر چیزی را که جایز بود وقف کردن آن سکنی و عمری آن جایز است و باطل میشود سکنی و عمری بفروختن آنخانه و هر گاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل و فرزندان او ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوای اینها جایز است و هر گاه

واقفون صحت قرار است نزد واقف ظم طبا

اظهر صحت قرار است که از انتفاع استفاده شود نزد ش تبی ع

ظاهراً مراد تصدق سنتی بوده باشد صد

مگر آنکه مقید باشد بسکنای خود ش ظم طبا

و ذکر مدت نیز نکرده باشد و الا پیش از انقضاء مدت نمیرسد او را بیرون کند ظم طبا

غلام خود را یا اسب خود در راه خدا بتعاجین نماید یا گوید غلام خدمت خانهٔ کعبه کند یا مسجد الحرام کند لازم است آنکه اسب و غلام زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معین نکند آنشخص بمیرد و بورثهٔ او منتقل میشود **مطلب دوم** در بیان قرض دادن در اند و موقوف است و موقوف آن در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمود که در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه دادن ده مثل آنچیز ثواب دارد و قرض دادن هیجده مثل آنچیز ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن ده مثل ثواب قرض دادن دارد مراد از آن صدقه بر خویشان و علما چه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن است و در قرض سه چیز لازم است اول ایجاب چون اَقْرَضْتُكَ یا تَصَرَّفْ فِیهِ یا اِنْتَفِعْ بِهِ وَ عَلَیْكَ رَدُّ عِوَضِهِ و آنچه بدینها ماند دوم قبول چون قَبِلْتُ و آنچه دلالت بر رضا بر ایجاب کند سیم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از جایز التصرف پس از دیوانه و مست و مفلسیکه حاکم او را منع کرده باشد از مال و طفلیکه پانزده سال نداشته باشد اگر مرد باشد و اگر زن نه سال معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز است و فرقی نیست میانهٔ ذکور و اناث و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته باشد دو قول است و وعده دادن در قرض معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلبید اگر چه متفرق داده باشد موقوف دوم در اموریکه بقرض دادن متعلق است پنج امر واجب هفت امر حرام و چهار امر سنت و چهار امر مکروه و اما پنج امر واجب اول رد کردن مثل آنچه گرفته باشد دوم آنکه هر گاه قرض گیرنده همانچیز قرض گرفته باشد یا مثل آن را رد کند قبول کردن قرض دهنده واجبست اگر چه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر آن مثل نیز متعذر باشد قیمت او را در روزیکه رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روز که بقرض گرفته بدهد سیم آنکه در خاطر همیشه باشد که او را بدهد هر گاه قدرت بهم رسد چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بر آن بگذرد و طلا و نقرهٔ سکه دار باشد بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم آنکه سعی کند در دادن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر حرام اول شرط زیاده و نقصان کردن در مقدار و وصف خواه جنسی باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل و وزن در آید یا آنچنان نباشد پس اگر شرط کند که خانهٔ خود را باجاره بکمتر از اجرت واقعی دهند یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه هدیه بیاورد یا او را جهة عوض در همه هر شغلی کند جایز نیست اما اگر زیاده بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است غله در ام صحاح بدهند یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهند یا ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط کرد یا ضامنی کنند جهة این قرض یا آنکه در شهر دیگر رد کند جایز است و اگر شرط کرد که کند یا ضامنی جهة قرض دیگر جایز نیست دوم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بی آنکه بکشند سیم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسیکه قادر بر دادن نباشد بلکه میباید که با او مدارا کند پنجم طلب کردن او از کسیکه التجا بکعبه شده باشد مگر آنکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مذهبشان است که هر شخص که التجا بکعبه ساخته ششم قرض گرفتن کسیکه قادر بر دادن آن نباشد هفتم تاخیر کردن قرض را در اول وقت و اما چهار امر سنت اول قرض دادن دوم اعلام ساختن قرض گیرنده الاداء مغلسی خود را بر قرض دهنده سیم فاکردن شرطیکه کرده باشند

مگر آنکه عاجز از ادای دین باشد ظم طبا

بالا فرض سید ظم طبا

اظهر جواز است ظم طبا

اگر شرط مدت کند واجبست وفا بآن بنا بر اظهر ظم طبا

بلکه بقیمت یوم الاداء بدهد طبا

و این جایز است که شرط باشد بر صورت علم ظم طبا

یا مطالبه دیان و تمکن او از ادا و هم چنین همه هر شغلی که منافی فوری ادا باشد مع ذلک هر گاه نماز کند از عبادات صحیح است هر چند معصیت کرده است در تاخیر اداء دین ظم طبا

و این قول معارض قوة نیست

اگر تمکن از اداء دارد فرضو ادا هم واجب است ... عمد

چهارم آنکه اگر هدیه جهة قرض گیرنده بیاورد باید الخود حسابکند و اما چهار امر مکروه اول مالدار را قرض
کردن بغیر ولی اما اگر ضرورت باشد جایز است چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسنین علیهم السلام در حین وفات قرض گذاشتند دویم قصد زیاده
کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده بی آنکه بلفظ بگویند سیم فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض
گیرنده چهارم زیاده از سه روز در خانه او بودن و بعضی از مجتهدین بر آنند این را حرام میدانند مطلب
سیم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است در احادیث اهلبیت علیهم السلام وارد شده که هر
کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد
باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو را از آتش دوزخ آزاد گردانند و اقسام آزادی پنج
است اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند آزادی غلام را یا آنکه در حال خریدن
غلام آقای او شرط کند که آزاد کند دوم سنت چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشد که بخریدن
آزاد نشود چون برادر و عمو و خال و همچنین سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت
او کرده باشد سیم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین
نکند چهارم حرام چون آزاد کردن بنده کافر پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی بچهار
چیز حاصل میشود اول مباشرت دویم سرایت سیم مالک شدن چهارم عوارض و در آن چهار موقف است
موقف اول مباشرت و آن بر چهار قسم است قسم اول آزاد کردن بنده و در آن هفت چیز شرط است اول صیغه و آن
اَنْتَ حُرٌّ یعنی تو آزادی و اگر گوید اَعْتَقْتُکَ یعنی آزاد کردانیدم ترا و قصد انشا کند مجتهدین را در این
دو قول است اصح آنست که باین قول نیز آزادی واقع میشود و بغیر از این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از کتابتها
و اشارتها و اگرچه آن قصد آزادی کنند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در این صورت
اشارت و نوشتن با قرینه بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دویم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار
قصد کننده جایز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بنده از طفل اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و کسیکه او را
باکراه بران دارند و مست و غافل و مفلسیکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد که بقرض خواهان
او دهد بیماریکه در بیماری زیاده از سه یک مال خود آزاد کند واقع شود باطل است سیم آنکه مجرد باشد
آزادی از شرط و صفت اما جایز است که چیزی با آزادی شرط کند پس اگر شرط خدمت غلام کند جهة خود یا غیر خود
در زمان معین جایز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمیشود و بر غلام اجرت آن زمان لازم است
و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را میرسد که بقدر زمان او را خدمت فرمایند مجتهدین
را در این دو قول است اصح آنست که نمیرسد و همچنین در آنکه اگر اول شرط کند که آنچه شرط کرده اگر غلام بعمل
نیاورد همان بنده باشد مجتهدین را خلاف است اصح آنست که شرط باطل است چهارم آنکه قصد قربت کند
پس اگر کافری بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این شرط را نمیدانند و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی
مجتهدین گفته‌اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآنست صحیح است و اگر
بسبب انکار خدا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین این شرط را نمیدانند و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام را جایز

است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از آن
راضی شود و اذن بدهد مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که جایز نیست هفتم آنکه خالی از تعلیق
بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تعیین را شرط کرده اند
پس اگر گوید یکی از دو غلام من آزاد است صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و میگویند
در معین ساختن یکی از دو غلام تخییر است تتمه هفت امر تعلق بآزاد کردن دارد چهار امر سنت سه امر
مکروه اما چهار امر سنت اول آزاد کردن غلام مؤمن دویم آزاد کردن غلامی که هفت سال خدمت
کرده باشد سیم آنکه هر گاه غلام خود را حد بزند سنت است که او را آزاد کند چهارم یاری کردن
را که آزاد کرده باشند و از کسب عاجز باشند اما آن سه چیز که مکروه است اول آزاد کردن غلام ناصبی دویم
جدا کردن طفل از مادر و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند سیم آزاد کردن غلامی که از کسب
عاجز باشد قسم دوم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خود شرط کند که چیزی بدهد و آزاد
باشد و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است که اقتضا بصیغه و نیت و عوض کند و هر گاه
چیزی از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد میشود قسم دوم مشروط و آن چنانست که آقا بغلام گوید که هرگاه ان
عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید
کاتَبْتُکَ عَلی اَنْ تُؤَدِّیَ اِلَیَّ کَذا فَاِذا اَدَّیْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن مبلغی
و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید که کاتَبْتُکَ عَلی اَنْ تُؤَدِّیَ اِلَیَّ کُلَّ شَهْرٍ کَذا فَاِذا اَدَّیْتَ فَاَنْتَ
حُرٌّ وَاِنْ عَجَزْتَ فَاَنْتَ رِقٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی این مبلغ معین را و هرگاه
ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی دویم قبول غلام ایجاب را سیم آنکه آقا و غلام
بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست اگرچه ده ساله باشند اگرچه ولی او اذن دهد چهارم
یک از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او بیکحال باشد صحیح نیست و اگر ولی
او اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتیکه نباشد
صحیح است و اگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر
باشد قول آقا مقدم است هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است پنجم
قصد است پس اگر غافل یا مست صیغه بگوید باطل است ششم جواز تصرف است پس از سفیه و مفلسیکه
حاکم شرع برای قرضخواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماریکه ثلث مالش وفا به آزادی نکند و زیاده
از ثلث شود صحیح نیست مگر با اجازت وارث و از مرتد ملی نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و
از مجتهدین بر آنند که مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسیکه او را باکراه بران دارند
صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست
ولد نشده نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه عوض
که غلام میدهد بیاید که دین باشد پس اگر عین باشد صحیح نیست یازدهم آنکه از چیزی باشد
که مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست دوازدهم آنکه مالی که غلام میدهد میباید
که جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد تتمه هر گاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست که او را سهم

رقابچیزی بغلام دهد یا در عوض مال کتابت باو بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق
داشته‌اند و هرگاه آقا چیزی باو دهد واجبست براو که قبول کند و سنت است بر آقا که اگر چیزی از زکوة
نیز براو واجب نباشد از خود چیزی بغلام بدهد و هرگاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند
و مکروه هست مکاتب ساختن غلام غیر امین و غلامی که قادر بر کسب نباشد و همچنین مکروه است مال
کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و
آقا دویم آنکه عوض و معوض ملک باشد سیم بودن غلام مکاتب میانه در میانه استقلال و عدم استقلال
چهارم آنکه از میان غلامان مکاتب مالک میشود و تصرف او صحیح است پنجم ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی
که آقا براو کرده باشد و اگر بر آقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد آقا ارش آن را از او میگیرد ششم
آنکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد و اگر چه آقا اذن دهد اما از غیر مضاربه میتواند کرفت هفتم آنکه
قرض نمیتواند داد اگر چه آقا اذن دهد اما قرض میتواند کرفت هشتم آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند
ساخت مگر بالغبطه و صرفه نهم تزویج نمیتواند کرد و خاصه نیز هم نمیتواند رسید دهم وصیت
و هبه قبول نمیتواند کرد کسی که براو آزاد شود یازدهم کنیزک مکاتبه نمیتواند شوهر کردن ۱۲
کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب میتواند غلام خود را تعزیر
کرد بلکه بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز میتواند زد

قسم سیم تدبیر است یعنی آقا بغلام خود گوید که بعد از مردن من آزادی و آیا تدبیر نسبت بغیر
آقا نیز واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین
در این خلافست و آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده آنست که این نیز تدبیر است و تدبیر
بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بصیغه نذر گوید لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدا راست
بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دویم تدبیر مستحب و آن
مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است سیم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر ناصبی و شروط تدبیر شش
است اول صیغه چون انت حر بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت بر آن کند و اشارت
اخرس بجای صیغه گفتن اوست دویم آنکه صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست
سیم آنکه جایز التصرف باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را جایز میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و
مست و خفته و کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربت کند پس تدبیر کافر
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند و میگویند تدبیر وصیتی است بآزاد
کردن نه آزاد کردنست ششم آنکه تدبیر را از شرط مجرد کرداند پس اگر معلق بشرطی سازد چون
آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبر همان بنده است آقا میتواند که در او تصرف کند بفروختن
و بخشیدن و غیر آن و اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را در
این دو قولست اکثر بر آنند که باطل میشود و اگر مدبر بگریزد تدبیرش باطل میشود و صحیحست
تدبیر کنیز حامله بی آنکه طفل او داخل باشد و عکس آن نیز جایز است و سنتست گواه کرفتن

دو عادل بر تدبیر **قسم چهارم ام ولد است** و آن کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در او ده
چیز شرط است شرط اول آنکه از آقای خود حامله شود بطفل آزادی در حالتیکه ملک او باشد پس اگر وطی
کننده غلام باشد یا کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و بعد از آنکه حامله شود مالک او گردد ام ولد نمیشود
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت نیز ام ولد میشود و همچنین اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز
شخصی را بنکاح در آورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد
ام ولد نمیشود اما اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود وطی کند فعل حرام کرده است
اما اگر کنیزک آبستن شود ام ولد میشود شرط دویم آنکه فرزند او از کافر و قاتل و کسیکه میراث نبرد نباشد
و سه چیز از خواص استیلاد است اول آنکه جایز است که او را مدبر سازد دویم آنکه جایز است که او را مکاتب
سازد سیم آنکه فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او چه هرگاه آن شخصی که او را خریده باشد دخول کرده
و فرزندی از او حاصل نموده از قیمت او عاجز شود او را میتواند فروخت و بعضی از مجتهدین سوای این موضع
در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز داشته‌اند لکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که
مذکور شد و قسم دویم سرایتست یعنی هرگاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود و اگر غلام
میانه دو شخص بشراکت باشد حصه شریک نیز آزاد نشود و لازم است بر آزاد کننده حصه خود که
حصه شریک را نیز بدهد و در سرایت چهار شرط است اول آنکه مالدار باشد از نقد و مال که زیاده از خانه و جا
و چهار پایان و جامه معتاد و نفقه یک شبانه روز و عیال او باشد بمقدار قیمت حصه شریک شود و اگر
مفلس باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته‌اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را میدهد
اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد عتق باطل میشود و اگر قصد قربت کند خواه معتق مالدار باشد یا مفلس
غلام خود سعی کند و اگر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف او بنده و کسبش
نیز این حال دارد و خلافست میانه مجتهدین که بمجرد آزادی پیش از دادن قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد از
دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک است دویم
آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف او از پدر و مادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت در او جاری نیست سیم
آنکه حقی باو متعلق نکرده از حقوقیکه مانع فروختن او باشد چون وقف و نذر چهارم آنکه اول حصه
خود را آزاد کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سیم ملک است یعنی مالک شدن
مرد هر گاه یکی را از اول پدر دوم مادر سیم جد چهارم جده پنجم فرزند خواه ذکر و خواه انثی ششم
فرزند فرزند هر چند پائین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله هر چند بالا رود دهم دختر
برادر هر چند پائین آید یازدهم دختر خواهر هر چند پائین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود
فی الحال آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر آنست که
آزاد میشوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت
را بصاحبش میباید داد اصح آنست که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک
شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پائین
آیند کسی دیگر بجز پدر آزاد نمیشود موقف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده

آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در اینصورت آزاد میشود دوم آنکه جذام بهم رساند سیم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت آزاد نمیدانند چهارم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش یا بینی او را ببرد پنجم آنکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم آنکه غلام پیش از آقای خود [illegible] مسلمان شود هفتم آنکه هرگاه شخصی بالای بمیرد و میراث خواری نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد میسازد و مال او را باو میدهد اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر کند بر فروختن هشتم آنکه هرگاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه شرط نکند که فرزند

مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در آن هفت فصل است **فصل اول** در ثواب جهاد

بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آنکسانی که مانع جهاد کنند واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و رابطه یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان بیشمار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرموده والذی نفسی بیده لغدوة في سبيل الله او روحة خير من الدنيا وما فيها یعنی قسم بآنکسیکه نفس من بید قدرت او است که هر رفتنی بجنگ در راه خدا تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در او است و نیز از آنحضرت منقولست که الخير كله في السيف وتحت ظل السيف ولا يقيم الناس الا السيف والسيوف مقاليد الجنة والنار یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوستر نیست از قطره خونی که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رباط ليلة في سبيل الله خير من صيام شهرين یعنی نگاهداشتن سرحد مسلمانان یک شب جهة رضای خدا تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن **فصل دوم** در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب در آن کفائی است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند متعهد جنگ شوند از دیگران ساقط میشود بشرطیکه امام ایشانرا باسم نخوانده باشد پس اگر امام جمعی را باسم طلبیده باشد جهة مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا باجاره بر خود واجب گردانیده باید در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر یا صف بستن ایشان هر دو لشکر حاضر شوند در اینصورتها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان اندک باشند و با همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند جهاد واجب عینی نیست و هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجبست شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دویم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود شرط سیم عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست شرط چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر مدبر یعنی بنده که مولای او با وی گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب یعنی بنده که مولای او با او قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگر چه اکثر او بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد و اگر امام بندهای جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جایز است چه از ایشان منتفع میتوان شد شرط پنجم آنکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند شرط ششم آنکه دانا بآداب جنگ باشد چه اگر دانا نباشد واجب نیست شرط هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بشرطیکه قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم

آنکه

سـ ۱ قول آن بعض اقوی است ظم طبا

سـ احوط آنست که مالک در این حال او را آزاد نماید چون دلیل واضحی بر اتفاق آن بنظر نرسید صدر

سـ ۲ نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست پس ترک نکنند او را صدقه

سـ ۲ با او را خصی کند یا یک انگشت او را قطع کند و قطع بعضی یک گوش از اشکال است ظم طبا

سـ ۳ بلکه هر چند شرط کند چون اظهر عدم نیز شرط است ظم طبا

سـ ۴ شد و اگر قوت داشته باشد واجبست ظم طبا

سـ ۵ یا بتواند یاد بگیرد ظم طبا

سـ ۶ هر دو چشم و اما اعور پس بر او واجبست

سـ ۳ این شرط با ثمنی او پیاده روی معلوم نیست صدر

سـ ۳ و اگر قوه داشته باشد واجبست

آنکه بیمار نباشد و اگر در این صورتها که از رفتن عاجز باشد اما قدرت داشته باشد که کسیرا باجرت بگیرد آیا واجبست برای که کسیرا باجرت بگیرد یا نه مجتهدین را در این دو قول است شرط نهم آنکه قادر باشد بر نفقه جهة خود در سفر و عیال خود در حضر شرط دهم آنکه قادر باشد بر چارپایی که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چارپا نیز شرط است و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا آنکه جنگ کند در اینصورت واجبست بجنگ رفتن اما اگر باجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن شرط یازدهم آنکه قرض داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و قدرت بر دادن آن داشته باشد چه در اینصورت بجنگ رفتن او جایز نیست مگر آنکه قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی بقرض خواه دهد و او را راضی گرداند و اگر او را امام باسم طلبیده باشد واجب است که بجنگ رود اگر چه قرض خواه اذن ندهد اما سنت است که متعرض جاهائیکه گمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرض خواه نرسیده باشد یا رسیده باشد قادر بر دادن نباشد مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که در این هر دو صورت قرض خواه را منع نمیرسد شرط دوازدهم رضای والدین است پس اگر شخصی را امام باسم نه طلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور امام که خود بجنگ رود یا کسیرا باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که در اینصورت نایبی نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود مخیر است در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل آنکه آقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در اینصورت اگر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده اند واجبست که برگردد و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز جهاد واجبست هرگاه دشمنان بسر مسلمانان آیند و از ایشان باسلام رسد آسیب **فصل سیم** در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست اول حربی و ایشان دو گروهند گروه اول مشرکانند که غیر خدای را پرستش میکنند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها گروه دویم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمیکنند چون ملحدان و در باب این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجب است تا آنکه مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان کرد طایفه دویم اهل کتابند و ایشان نیز دو قومند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست ایشان دارند و پیغمبری داشته اند چون یهودان که توریة کتاب ایشانست و موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان قوم دویم آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته اند اما شبهه کتابی و پیغمبری قائلند چون مجوسان که میگویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته اند آنرا سوختند و پیغمبری داشته اند که او را کشتند و پیغمبر ایشان کتابی با ایشان

آورده بود

سـ ۱ اظهر با فرض عدم وجود قدر کفایت وجوبست ظم طبا

سـ ۲ هرگاه محتاج بان باشد ظم طبا

سـ ۳ احوط قبول کردن است ظم طبا

سـ ۴ بنحویکه نتواند جهاد کند و جواز رجوع مشروط است باینکه موجب وهن مسلمین نشود ظم طبا

سـ ۵ ولی این قسم را دفاع مینامند صدر

سـ ۶ یعنی دفاع ظم طبا

سـ مراد از جهاد دفاع است

آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجبست تا آنکه مسلمان
شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن
مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سر همه مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ
و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد
یا نه اقرب آنست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانه بنده یهودی که ملک مسلمان
باشد و میانه بنده یهودی که ملک یهودی باشد پس باول واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند
و خلافست میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلم مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و
چهار درهم و مالداران ایشان چهل و هشت درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین آن منوط با امام
است و اصح قول دوم است چه او مناسب است بمذلت و خواری ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین
آن وارد شده محمولست بر آنکه رای شریف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم در آن وقت بجهت مصلحتی
در آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط میشود
شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سیم آنکه آنچه منافات با امان دادن نکنند مثل عزم
کردن بر حرب مسلمانان و معاونت و امداد مشرکان و با این سه شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه
در عقد جزیه نکردن اینهارا با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمدا کرده باشند و
خواه سهوا شرط چهارم آنکه زنا با زنان مسلمانان نکنند و همچنین ایشانرا نکاح نکنند شرط پنجم
آنکه ترک فتنه کردن کنند باینکه مسلمانانرا از راه نبرند شرط ششم آنکه ترک راه زدن مسلمانان کنند
شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه خود راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و خبری از
اخبار مسلمانان بایشان ننویسند شرط هشتم آنکه مردان و زنان مسلمانانرا نکشند این پنج شرط را اگر
امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل بآن نکنند حربی میشوند شرط نهم آنکه سب حق
سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله نکنند و استخفاف دین و کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر عیاذا بالله
سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف آن (اکثر) حربی میشوند
شوند شرط دهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر
و خواهر و غیر اینها کردن شرط یازدهم آنکه احداث عبادتخانه ها در دار اسلام نکنند و آواز خود را
در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانه های خود را برابر خانه های مسلمانان نسازند
بلکه پست تر سازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که آنها را نکنند
حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریقی بگردند که از مسلمانان متمیز شوند باینکه لباس ایشان غیر لباس
مسلمانان باشد یا چادر وار سواری ایشان غیر چادر وار سواری مسلمانان باشد بر یکطرف سوار شوند
یعنی هر دو پای خود را بر یکجانب آویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زین ننشینند و شمشیر و سلاح نه بندند
و نصاری زنار (بر میان) نه بندند و زنان ایشان نیز بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده
راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند و این شرط دوازدهم را مجتهدین

ذکر کرده اند

ب ٤/١ و همچنین اگر بعد از تمامیت سال و پیش از ادا مسلمان شوند بنا بر اظهر ... طاب ثراه تعالی

ب ٤/٢ یعنی لقب و کنیت مسلمانان ... ١٢

ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی که در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه
و طایف و حوالی آنهاست و اگر بگذرد و توطن نکند جایز است و جایز نیست ایشانرا مصحف خریدن و اگر
بخرند مالک آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را بآن ملحق ساخته اند و بعضی از مجتهدین از آن مکروه
میدانند طایفه سیم از سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجبست چون یاغیان و خوارج و ایشان طایفه اند
که از امام زمان رو گردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند
و هرگاه که متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنها که بجنگ آمده باشند خواهند بود یا نه
بر تقدیر اول واجبست که ایشانرا بکشند و در عقب گریخته های ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر
ثانی احتیاج باینها نیست بلکه وقتیکه شکست خوردند و گریختند کافی است و باجماع مجتهدین ذریت
این طایفه و زنان ایشان از مسلمانان مالک نمیشوند و همچنین چیزی از مالهای این طایفه را که در لشکرگاه
نباشد خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمیشوند و در مالهای ایشان که در لشکرگاه
هست میانه مجتهدین خلافست که آیا لشکریان مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که نمیشوند

فصل چهارم در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه در جهاد با کفار کردن بیست و هفت
امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنت و هشت امر مکروه اما سه امر واجب اول
دعوت کردن باسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب
او ایشانرا بشهادتین و اقرار بوحدانیت خدای تعالی و عدل و نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم و اولاد او و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند و اگر پیش از آنکه امام
کفار را دعوت باسلام نماید مسلمانی یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص و دیت بر او نیست
و این دعوت لازم است مگر جماعتی را که دعوت بایشان نرسیده باشد عالم ببعثت و دعوت رسول [illegible]
باشند لازم نیست لکن سنت است دوم مبارزت نمودن هرگاه امام التزام بر آن نماید سیم ابتدا
بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام
جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند اما آن ده امر که حرام است اول در چهار
ماه حرام قتال کردن و آن رجب و ذی قعده و ذی حجه و محرم است بدین سبب این چهار ماه را ماههای
حرام میگویند جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند
باجماع حرامست و اما با جمعیکه این ماهها را حرمت ندانند و با مسلمانان جنگ کنند جنگ کردن با ایشان
در این ماهها حرام نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام سیم گریختن از جنگ دشمنانی که دو مثل
مسلمانان باشند اگرچه گمانش باشد که کشته میشود بعد از آنکه صفها راست شده باشد مگر آنکه قصد
آن داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل آنکه پشت بآفتاب نماید یا بر بلندی برآید که خود را بجاهای
که آب داشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گریختن غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان
ملحق شوند و اگر زیادتر از دو مثل باشند باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشد
در این صورت ایستادن سنت است چهارم کشتن زنان کفار اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرام است کشتن
اطفال و دیوانه های ایشان پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان عاجز

ببعثت رسول صلی الله علیه و آله نبوده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد ... محالم

ب ٤/١ یا کمتر ... العالی

باشند و فا کشتن بندکان ایشان هرکاه جنک کنند لازم است ششم کوش و بینی ایشان بریدن هفتم
غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از انکه امام ایشانرا امان داده باشد هشتم غلول کردن
یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنک کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب ایشان
ریختن هرکاه بغیر ان ممکن باشد و بعضی از مجتهدین انرا مکروه میدانند و بعضی بر آنند
که اکر کمان ان باشد که در آن دیار مسلمان هست حرام است و اما ان شش امر که سنت است اول
انکه در وقتیکه رسند هر دو صف بجهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله میخوانده اند اللهم منزل الکتاب سریع الحساب مجری السحاب اهزم الاحزاب یا صریخ المکروبین
یا مجیب دعوة المضطرین یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی و غمی فانک تعلم حالی و حال اصحابی
فاکفنی بقوتک عدوی دوم انکه در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از
نماز ظهر کذاردن و عصر باشد چرا که در آن وقت درهای آسمان کشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل
میشود و نزدیک شب است و کشتن کمتر بوقوع میاید و اکر کسی از جنک بکریزد خلاص میشود
سیم انکه امام در راه رفتن لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا برد چهارم انکه با صاحب تدبیران
لشکر مشورت نماید پنجم انکه اختیار منزل جائی نماید که اب و علف دران بسیار باشد ششم انکه
اکر چاروای از لشکری مانده شود و چاروای دیکر نداشته باشد که بار خود را بردارد امام بار او را بر
چاروای خود بردارد و جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح دران ممکن باشد چون خراب کردن
منازل و قلاع کافران و سنک انداختن بمنجنیق برایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان
اکرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمان کشته شوند و باتش سوزانیدن ایشان و
بریدن درختان ایشان و منع کردن آب از ایشان باحتیاج جایز است و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین روایت مذکوره را حمل بر ان کرده اند
که زهر در آب ریختن بی احتیاج حلال نیست و اما ان هشت امر که مکروه هست اول بدست خود پدر
کافر خود را کشتن دوم شبیخون بر اعدا بردن بغیر جهت سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت
چهارم چاروا های خود را پی کردن بغیر حاجت بی مصلحتی اکرچه از رفتن باز مانده باشند و با مصلحت
کشتن بهتر است تا پی کردن چاروا های کافران بهتر است چه ان سبب ضعف ایشان میشود پنجم
مبارزت نمودن در صف بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم نکاه داشتن اسیر
جهة کشتن و چیزی باو ندادن تا انکه بمیرد در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
وسلم هیچکس را بدین طریقه نکشته مکر عقبة بن ابی معیط هفتم انکه هرکاه فتح بغیر خراب کردن قلاع
و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن انها و اب بر ایشان سر دادن و ایشانرا باتش سوزانیدن
و درختان ایشانرا بریدن خصوصا درخت خرما بی احتیاج مکروه است هشتم کشتن چاروا های ایشان
بعد از انکه جنک تمام شده باشد اما در حال جنک جایز است چنانچه کذشت **فصل پنجم**
در امان دادن کفار بدانکه احاد مسلمانان را جایز است که آحاد کافران را امان دهند و غلام مسلمانان
و زنان ایشانرا جایز است که کفار را امان دهند اما امان دادن دیوانه و نا بالغ و مسلمانی که باکراه

۵ قول این بعض خالی از قوه نیست مد ظله

۱۰ خالی از وجه نیست ظم طبا مدظله العالی

کافر را امان دهد و کسیکه عقل و بخود بودن بشراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح
نیست و اسیران مسلمانان که در دست کفار باشند و باکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح نیست
و همچنین امان دادن تاجران مسلمانان که بدیار کفار تردد مینمایند و مسلمانانی که کافران ایشانرا
را باجرت کرفته باشند صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد و هرکاه که
یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از کرفتار شدن باشد
قولش مقبول است و اکر بعد از انکه کرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست و امان را دو لفظ است
اول اجرتک یعنی پناه دادم ترا دوم امنتک یعنی امان دادم ترا و آنچه صریحا بان دلالت کند حکم
این دو لفظ دارد مثل انکه کوید اذممتک یعنی امان دادم ترا یا انکه بکوید انت فی ذمة الاسلام
یعنی تو در امان اسلامی و اکر چیزی بنویسد که دلالت کند بر انکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح
است خواه ان نوشته بلغت عربی باشد و خواه بفارسی مثل انکه نوشته باشد که مترس و همچنین اکر
اشارت کند بطریقی که امان از ان مفهوم کردد و هرکاه امان داده شود واجبست وفا کردن ان بهر
طریقی که شرط شده باشد بشرطیکه متضمن شرط نامشروع نباشد و اکر جمعی کفار را بکمان امان اندازد
بسبب این داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشانرا نکشند و بکذارند که بمنازل خود روند و وقت
امان دادن پیش از کرفتار شدن است پس اکر امان دادن بعد از کرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست
و اما امام را بعد از کرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جایز است **فصل ششم** در
صلح کردن با کفار بدانکه هرکاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند و ترک جنک را با ایشان صلاح
داند جایز است که با ایشان صلح کند و میباید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اکر مسلمانان بسیار ضعیف
باشند تا ده سال نیز جایز داشته اند و واضح آنست که انعقاد در وقتیکه امام مصلحت در ان داند صلح
جایز است و اکر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن ان واجبست یا نه میانه مجتهدین
خلاف است و قول اقرب انست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیکر نمیتواند باشد
یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهد صلح آنچنان نیست
و هرکاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشانرا و اموال ایشانرا نکاه دارد و هر شرط مشروعی
که در صلح واقع شود وفا بان کند و اکر امام بعد از انکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از
اوست لازم است که وفا بشرط او نماید و هرکاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل
میشود و همچنین هرکاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت به ایشان صلح
باطلست و هرکاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر
خواهد شد جایز است که صلح را بر طرف کند بشرطیکه مجرد کمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرکاه
میانه کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوای خود را با امام
رفع نمایند لازم است که بطریق اسلام حکم کند و اکر یهودان و نصاری دعوای خود را با امام رفع نمایند
مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد
فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جماعتی که از برای آن

۱۶ خلاف در جواز و عدم جواز است و اظهر جواز است ظم طبا مدظله العالی

۷ و جماعت دیکر بر صلح قائم باشند صلح نسبت بجماعت اول صح

۷ بر امام

غنیمت مالیست که جهاد کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسم است قسم اول
آنکه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند مانند رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون
شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشد یا در دست داشته باشد یکسانی
تعلق دارد که ایشان را کشته باشند و یا انگشتر و میان بند و همیان کفار تعلق بکشندگان ایشان
دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که تعلق بکشندگان ندارد و بعضی از مجتهدین بر آنند
که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست و الا داخل غنیمت است غنیمت را بعد از
آنکه جمع کرده باشد اولی باید که امام اجرت جماعتی را که بجهة مصلحت گرفته باشد بدهد و اجرت
نگاه دارنده چهارپایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند آنگاه خمس بر مستحقان رساند آنگاه بزنان
و اطفال و غلامان و کافران که همراه مسلمانان آمده باشند و در جنگ گاه حاضر باشند آنچه صلاح داند
بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه جهاد کنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد
یکسهم جهة اسب با آقای او دهند و کمتر از یکسهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی
آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث مال
آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و حصه نیز از غنیمت مساوی جهاد کنندگان می برد
آنگاه امام غنیمت را میانه جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند اگرچه جنگ نکرده باشند
یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید باینطریق که کسیکه صاحب یک اسب است اگرچه در جنگ
محتاج باو نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهد و اگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهد
و پیاده را یکسهم بدهد و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنگ بنوبت بر او سواری کنند هر
یک را سهمی دهد آنگاه یکسهم اسب را میانه ایشان قسمت نماید و اگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ
و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد
سهمش تعلق بورثه او دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت
بیعذر مکروه است و سنت است که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان زیاده
باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن عجم را و امام را میرسد که بجهة خود
آنچه خواهد جدا کند چون کنیزک خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاه داشته باشد قسم
دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دهکده ها و زمینها و خانه ها و آنچه بدینها ماند
که بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد و بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل
آنها ما بقی تعلق بمسلمانان دارد مخصوص بجهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست
که حاصل آنرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهاد
کنندگان و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان ولایتها و مؤذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن
و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بیجنگ
بدست آید مخصوص بامام است و لشکر را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکری افتد که بی اذن

امام بجنگ

سـ ۱ یعنی تمام آنچه ذکر شد از رخت و سلاح وغیره این قول اقوی است و قول اشهر علما است ظم لطبا

و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آقا غلام خود را اذن داده باشد که بجهاد رود او نیز داخل جهاد کنندگان است و موافق حصه ایشان میبرد

سـ ۲ هرچند ده اسب داشته باشد ظم لطبا مد ظله العالی

سـ ۳ در نسب ظم لطباه مد ظله العالی و بعد از آن عرب را م

امام بجنگ رفته باشد آن نیز تعلق بامام دارد قسم سیم اسیرانند که در جنگ گاه بدست افتند اطفال
و زنان ایشان بمجرد نگاه داشتن و اسیر کردن ملک آنها میشود که ایشان را گرفته باشند و کشتن ایشان
جایز نیست اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میان کشتن ایشان
یا بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و
مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است میان منت نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد
کردن و به بنده کردن خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز
واجب واجبست و بفعل نیک سنت چون نماز سنت سنتست و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست
و نهی کردن از فعل مکروه سنت است و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف و نهی
از منکر اجماعی است و همچنین مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما خلاف در آنست که آیا وجوب
این بحسب عقل است یا بحسب شرع و اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافست که آیا واجب
کفائی است که چون جمعی بان قیام نمایند از دیگران ساقط میشود یا بر همه کس واجبست تا آنکه قبول کنند و اقوی
قول دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول آنکه کسیکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند
میباید که بالغ و عاقل باشد دوم آنکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد بد تا آنکه ایمن باشد از
غلط کردن سیم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی نماید در آن شخص اثر میکند پس اگر اثر نمیکند واجب نیست
چهارم آنکه شخصیکه اراده دارد که بفعل نیک او را راغب سازد و یا از فعل بد نهی او میکند عازم باشد
که فعل منکر را بکند و فعل نیک را نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل
نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده
باشد واجب نیست و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی
ترک می کند واجبست که اظهار آن نماید و همچنین اگر داند که باظهار کراهیت بر طرف نمیکند بلکه بدی
کردن از او بر طرف میکند واجبست که از او دوری کند و اگر بداند که باینها بر طرف نمیشود تا آنکه بزبان
اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند بآنکه وعظ بگوید و او را بنرمی نصیحت کند و اگر بنرمی بر
طرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر داند که بآن بر طرف نمی کند واجبست که او را
بزند و اگر داند که بزدن بر طرف نمیکند و محتاج بآنست که عضوی را از او مجروح سازد یا او را بکشد
آیا جایز است بی اذن امام یا نه سید مرتضی ره بر اینست که جایز است و اصح آنست که محتاج باذن امام
است و همچنین خلافست میانه مجتهدین که اقامت حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت
بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آقا غلام خود را میتواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار
کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس یا مال
یا بر یکی از مسلمانان نرسد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر
بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد باشند و خواه بنده یا یکی از ایشان بنده باشد و فرقی نیست میانه رجم
و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند و شرط نیست در زن آنکه دخول با او کرده باشد آیا می
باید که زن بنکاح دائمی باشد یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین در این خلافست و همچنین

است

سـ ۵ در بعضی معاصی عقل نیز حاکم بوجوب است ظم لطبا

سـ ۱ مثل سایر منقولات مشترکست مابین همه مقاتلین ظم لطبا مد ظله العالی

امر به معروف

[illegible]

سـ ۲ وجوب عینی بر همه کس مشکلست بلکه بر همه کس واجبست کفایة ظم لطبا

ظاهر اینست که احتمال تاثیر کفایت میکند در وجوب

سـ ۳ احتمال تاثیر کفایت میکند در وجوب ظم لطبا مد ظله العالی

سـ ۱ بلکه در بعض صور حرام خواهد بود

است در آنکه آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرائط باشند میتوانند حد زدن یا مطلقا جایز است یا ثابت نیز
اصح آنست که مطلقا جایز است چراکه فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور خواهد شد میتواند که مطلقا حد بزند
بخلاف ... مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام مجتهد میتواند اقامهٔ حدود کرد در اقوی آنست که میتواند
بشرطیکه مستلزم قتل وجرح نباشد

باب هفتم از کتاب جامع عباسی

در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است

فصل اول

در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکد است حاجیان و غیر ایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در مدینهٔ طیبه زیارت کنند و در حدیث وارد شده که امام جبرا و قهرا مردم را بزیارت بدارد اگر ترک زیارت کنند زیرا که مستلزم جفا است چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وارد شده که کسیکه حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفاکار بعرصهٔ محشر آید و جفا بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حرام است و نیز آنحضرت فرموده که هر که مرا زیارت کند واجب میشود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجب است که بهشت رود و هم آنحضرت فرمود که آنکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی من هجرت کرده باشد و اگر استطاعت آمدن نداشته باشد از دور بر من سلام فرستند که بمن میرسد و هم از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند ای فرزند من هر کس که مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر یا برادر تو را یا ترا که حسینی من او را روز قیامت زیارت میکنم و از گناهان خالص گردانم و هم از آنحضرت منقولست که هر امامی را در گردن دوستان شیعیان عهدی است و از تمام وفای بان عهد زیارت کردن قبر او ست پس هر کس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر آئینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد و هم از آنحضرت منقولست که وقتی حضرت امام حسین علیه السلام از او سؤال نمود که یا رسول الله کسیکه زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمودند که هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آئینه بر من واجب میشود که روز قیامت او را از آتش دوزخ نگاه دارم و هم از آنحضرت منقولست که حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هر کس که مرا یا ترا که فاطمه سه روز زیارت کند واجب شود مرا او را بهشت پس فاطمه از آنحضرت سؤال نمود که در حال حیات یا ممات فرمودند هم در حال الحیات و هم در حال ممات و از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست که هر کس زیارت کند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را پیاده بجا آورد خدا تعالی عوض هر گام او یک حج و یک عمره مینویسد و اگر پیاده از زیارت آنحضرت بر گردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و نیز آنحضرت فرموده که کسیکه آنحضرت را زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطاعه است خدا تعالی بجهة او حج مقبول و عمرهٔ مبرور بنویسد و بخدا تعالی قسم که آتش دوزخ نمی چشد پایها که خاک آلوده شده باشد در زیارت او خواه ... سواره و خواه در پیاده و نیز از آنحضرت منقولست که فرموده که هر کس یکی را از

(۱) در لمعه دو وجه مشکل است هرگاه پدر و زوج فقیه نباشند ۱۲ طم طبا

(۳) شاید مراد از قتل و جرح کس دیگر باشد غیر از آنکس که اقامهٔ حد بر او میشود و الا پس بعض حدود جرح و قتل است ۱۲ طم طبا

ما را زیارت کند چنانست که پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که خطاب با احمد بزنطی کرده فرمودند که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شود که خدا تعالی در آن روز از هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله را می بخشد و دو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد میشاید در آن روز آزاد میگرداند و یک درهم تصدق در آن روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز پس در این روز تصدق کن بر برادران مؤمن خود و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هر کس که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبرور نوشته میشود و هم چنین است ثواب زیارت کردن هر امامیکه اطاعت او واجب باشد و در زیارت حضرت امام حسین ع ثواب بسیار است و در بعضی روایا وارد شده که زیارت آنحضرت فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک خدا و رسول است و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است و واجبست بر هر مالداری که هر سالی یکبار زیارت او کند و کسیکه یک سال از عمر او برادر بگذرد و زیارت آنحضرت نکند یکسال از عمر او کم شود و زیارت آنحضرت عمر را دراز میکند و ایام زیارت او از عمر این کس حساب نمیشود و بهر گامی حج مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند می یابد و بهر درهمیکه در آن راه صرف میکند ثواب ده هزار درهم دارد و هر کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا تعالی گناهان گذشته و آیندهٔ او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمرهٔ مبروره است که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بجا آورده باشد و در بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت در روز عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مقبول است و هزار هزار جهاد است در راه خدا تعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همهٔ گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نیمهٔ شعبان معادل هزار حج و هزار عمرهٔ مبروره است و قضاء هزار حاجت دنیا و آخرت زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خدا است در عرش و مراد از اینکلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی مرتبه مثل کسیکه خدا تعالی او را بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمان است و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد که از شهدای بدر شود و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کرده توجه بقبر او کند و بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که در راه خدا آزاد کند و هزار جنگ در راه خدا تعالی کند با حضور پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل حج است و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرموده هر کس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نه بیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خودش فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نشود و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند از او که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است آنحضرت فرمودند آری و گفتند هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که فرمودند

(۷) و آن چهار رکعت نماز بگذارند حج و عمره نوشته میشود ح

السلام علیک یا ابن رسول الله ص

زیارت فرزندم پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام فرمودند که زیارت پدرم زیرا که
پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی هستند که قایلند بامامت دوازده
امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق را امام میدانند و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام را امام میدانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قائلند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت
امام حسین علیه السلام میکنند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمیکنند مگر خواص از شیعه و بهتر
آنست که حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که باحمد بزنطی نوشتند که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره
مقبوله است احمد بزنطی گوید که از حضرت امام محمد تقی پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حج
است آنحضرت فرمودند که مقابل هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که
مرا در این ماه بفصل زیارت کند من او را در سه موضع دریابم آنگاه که نامها از چپ و راست پران شود و هنگام
گذشتن بر صراط و هنگام کشیدن اعمال **فصل دویم** در آداب زیارت بدانکه بیست و یک امر
تعلق بزیارت دارد اول غسل کردن پیش از دخول بروضه دوم آنکه تا داخل شدن با طهارت باشد
پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد سیم آنکه جامه پاک پوشد و بر در مشهد
بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در آن حال اورا رقتی بهم رسد داخل
شود و الا انتظار بکشد که هرگاه رقتی بهم رسد داخل شود چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع
و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح
بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است چه در احادیث وارد شده
که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن آستانه ها حدیثی وارد نشده
و بعضی از مجتهدین امامیه بر آنند که جایز است ششم آنکه رو بقبله نکند بلکه روی بضریح و پشت
بقبله کردن در حالت زیارت بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده
مذکور خواهد شد قول السلام علیک کافی است و بعضی از مجتهدین حاضر شدن در آنجا را کافی
میدانند هشتم جانب راست روی خود را بضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن
نهم جانب چپ روی خود را بضریح نهادن و سؤال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که اورا
از اهل بهشت بگرداند بشفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم بر سر بالین
آمدن و روی بقبله کردن و دعا نمودن یازدهم دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر
زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر
او بگذارد و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر بگذارد و در این نماز
رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که روی بقبر میتوان کرد اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد
اما اگر چنان کند که رو بضریح کند و پشت بقبله نکند بهتر است دوازدهم بعد از نماز زیارت
دعای منقول خواندن و آنچه بخاطر رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلایق کردن بهتر

است

ولی اگر انتظار کشید و رقت بهم نرسد داخل شدن را ترک نکند و مراعات نفس خود را نماید و با آداب شرعیه در مقام مجاهده با او برآید که بزودی رقت پیدا کند وفقنا الله و جمیع المؤمنین لذلک صدر

۱۶ نماز هر چند مستحب باشد پشت بقبله جایز نیست مگر در حال راه رفتن ماشیا یا راکبا کم طباطبائی

البته ترک این بهتر است در هیچ زمان ننمایند صدر

است چون باجابت نزدیکتر است سیزدهم در آنمکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آنرا بصاحب ضریح هدیه
کردن چه نفع آن باز بایشان رسد و سبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب
استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آنمقام و
محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آنمقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان
تعظیم صاحب قبر است هفدهم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آنشهر است هیجدهم
آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند نوزدهم آنکه سؤال کند از خدا تعالی عود بدان
مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از آنمقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید بیست و یکم آنکه
زود از آنمقام بیرون رود چه حرمت و تعظیم آن بیشتر است و اشتیاق باز آمدن زودتر بهم میرسد **فصل سیم**
در بیان زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علی و حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین بدانکه زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق متعدده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها را
نداشت لهذا در این رساله اختصار بر زیارت مختصری جهة هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده
چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر
و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آنها انتخاب شده **زیارت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله** بدان وفقک الله تعالی یا ناکه هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی
پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بفعل آری و بآدابی
که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالا سر آنحضرت روی
خود را بقبله کرده پهلوی چپ را بجانب ضریح مقدس آنحضرت کنی و پهلوی راست را بجانب منبر آنحضرت و این
دعا را که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ
اللهِ وَاَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَجاهَدْتَ
فی سَبِیلِ اللهِ وَعَبَدْتَ اللهَ حَتّی اَتیکَ الْیَقِینُ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَاَدَّیْتَ الَّذی عَلَیْکَ
مِنَ الْحَقِّ وَاَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنینَ وَغَلُظْتَ عَلَی الْکافِرینَ فَبَلَغَ اللهُ بِکَ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُکَرَّمینَ
اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالَةِ اَللّهُمَّ اجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَلائِکَتِکَ
الْمُقَرَّبینَ وَعِبادِکَ الصّالِحینَ وَاَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلینَ وَاَهْلِ السَّماواتِ وَالْاَرَضینَ وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یا رَبَّ
الْعالَمینَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَنَبِیِّکَ وَاَمینِکَ وَنَجِیِّکَ وَوَلِیِّکَ
وَحَبیبِکَ وَصَفِیِّکَ وَخاصَّتِکَ وَصَفْوَتِکَ مِنْ بَرِیَّتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اَللّهُمَّ اَعْطِهِ الدَّرَجَةَ
وَالْوَسیلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً یَغْبِطُهُ الْاَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ اَللّهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ
ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحیماً وَاِنّی اَتَیْتُ نَبِیَّکَ
مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُنُوبی وَاِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یا مُحَمَّدُ
اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَی اللهِ رَبّی وَرَبِّکَ لِیَغْفِرَ لی ذُنُوبی و بعد از آن نیت زیارت کن باین طریق که زیارت

پیغمبر

پیغمبر صلّی الله علیه و آله میکنم سنت تقرب بخدا پس از ان بگوی اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ
عَلَیْكَ یا صَفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمینَ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِاُمَّتِكَ وَجاهَدْتَ فی
سَبیلِ اللهِ وَعَبَدْتَهُ حَتّی اَتیكَ الْیَقینُ فَجَزاكَ اللهُ اَفْضَلَ ما جازی نَبِیّاً عَنْ اُمَّتِهِ اَللّهُمَّ صَلِّ
عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْرهیمَ وَآلِ اِبْرهیمَ اِنَّكَ حَمیدٌ مَجیدٌ انگاه اگر حاجتی داشته
باشی ضریح مقدس آنحضرت را پس پشت خود گذاشته روی بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق
سبحانه و تعالی طلب حاجت نمای که باجابت مقرون گردد و بعد از ان دعائی که حضرت امام زین العابدین علیه السلم
میخوانده اند بخوان اَللّهُمَّ اِلَیْكَ اَلْجَاْتُ اَمْری وَاِلی قَبْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ
اَسْنَدْتُ ظَهْری وَالْقِبْلَةَ الَّتی رَضیتَ لِمُحَمَّدٍ اِسْتَقْبَلْتُ اَللّهُمَّ اِنّی اَصْبَحْتُ لا اَمْلِكُ لِنَفْسی خَیْرَ ما
اَرْجُو لَها وَلا اَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما عَلَیْها اَحْذَرُ وَاَصْبَحَتِ الْاُمُورُ بِیَدِكَ وَلا فَقیرَ اَفْقَرُ مِنّی اِنّی لِما اَنْزَلْتَ
اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ اَللّهُمَّ ارْدُدْنی مِنْكَ بِخَیْرٍ وَلا رادَّ لِفَضْلِكَ اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ تُبَدِّلَ اسْمی
اَوْ تُغَیِّرَ جِسْمی اَوْ تُزیلَ نِعْمَتَكَ عَنّی اَللّهُمَّ زَیِّنّی بِالتَّقْوی وَجَمِّلْنی بِالنِّعَمِ وَاغْمُرْنی بِالْعافِیَةِ وَارْزُقْنی
شُكْرَ الْعافِیَةِ انگاه نزد منبر آنحضرت رفته چشم و روی خود را بران بمال چه در حدیث وارد شد که
مالیدن چشمها خود بر منبر آنحضرت شفای چشمها است و در میان منبر و قبر آنحضرت آمده جهت مطالب دنیوی و
اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله منقولست که میانه منبر و قبر من روضه ایست
از ریاض جنت انگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگذار و بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون گردد انگاه بگوی اَللّهُمَّ اِنّی
صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّكْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنّی اِلی سَیِّدی وَمَوْلایَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رَسُولِكَ وَنَبِیِّكَ اَللّهُمَّ
فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَاجْزِنی عَلی ذلِكَ جَزاءَ الْمُحْسِنینَ اَللّهُمَّ لَكَ صَلَّیْتُ وَلَكَ
رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَحْدَكَ لا شَریكَ لَكَ لِاَنَّهُ لا یَكُونُ الصَّلوةُ وَالرُّكُوعُ اِلّا لَكَ لِاَنَّكَ
اَنْتَ اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنّی زِیارَتی وَاَعْطِنی سُؤْلی بِمُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطّاهِرینَ

زیارت حضرت فاطمه علیها السلم

بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا
علیها السلم در احادیث اهلبیت علیهم السلم مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث آمده که آنحضرت در گورستان
بقیع مدفون گشته و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع
شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت
در خانه خود مدفون است و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شد و الحال
در پشت خانه که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس آنحضرت است پس هرگاه بدانجا رسی بعد از انکه
غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلم میکنم سنت تقرب
بخدا آنگاه بگوی اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ
یا بِنْتَ حَبیبِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَلیلِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ صَفِیِّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ
یا بِنْتَ اَمینِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ اَفْضَلِ اَنْبِیاءِ اللهِ وَرُسُلِهِ
وَمَلائِكَتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا سَیِّدَةَ نِساءِ الْعالَمینَ مِنَ

اسندت ح

الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ اَجْمَعینَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ
یا اُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الصِّدّیقَةُ الشَّهیدَةُ اَلسَّلامُ
عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْفاضِلَةُ الْمَرْضِیَّةُ الزَّكِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا
الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْحَوْراءُ الْاِنْسِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّةُ النَّقِیَّةُ
اَلسَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلیمَةُ الْعَلِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ اَیَّتُهَا الْمُطَهَّرَةُ الْمَقْهُورَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ
یا فاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْكِ وَعَلی رُوحِكِ وَبَدَنِكِ اَشْهَدُ اَنَّكِ
مَضَیْتِ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّكِ وَاَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ جَفاكِ فَقَدْ
جَفا رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَمَنْ آذاكِ فَقَدْ
آذی رَسُولَ اللهِ لِاَنَّكِ بِضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْهِ كَما قالَ عَلَیْهِ اَفْضَلُ سَلامِ اللهِ وَصَلَواتُهُ
اُشْهِدُ اللهَ وَرُسُلَهُ وَمَلائِكَتَهُ اَنّی راضٍ عَمَّنْ رَضیتِ عَنْهُ ساخِطٌ عَلی مَنْ سَخِطْتِ عَلَیْهِ مُتَبَرِّئٌ
مِمَّنْ تَبَرَّاْتِ مِنْهُ مُوالٍ لِمَنْ والَیْتِ مُعادٍ لِمَنْ عادَیْتِ مُبْغِضٌ لِمَنْ اَبْغَضْتِ مُحِبٌّ لِمَنْ اَحْبَبْتِ وَ
كَفی بِاللهِ شَهیداً وَحَسیباً وَجازِیاً وَمُثیباً بعد از ان صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز
زیارت حضرت فاطمه علیها السلم بجای آورد و دعائی که مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم را زیارت کن و نیت چنین کن که
زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلم میکنم سنت تقرب
بخدا و انگاه بگوی اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ اَئِمَّةَ الْهُدی اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ حُجَجَ اللهِ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ
اَیُّهَا الْقَوّامُونَ فِی الْبَرِیَّةِ بِالْقِسْطِ اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ الصَّفْوَةِ اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ اَهْلَ النَّجْوی اَشْهَدُ
اَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فی ذاتِ اللهِ وَكُذِّبْتُمْ وَاُسیءَ اِلَیْكُمْ فَغَفَرْتُمْ وَاَشْهَدُ اَنَّكُمُ
الْاَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ وَاَنَّ طاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ وَاَنَّ قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ وَاَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجابُوا وَاَمَرْتُمْ فَلَمْ
تُطاعُوا وَاَنَّكُمْ دَعائِمُ الدّینِ وَاَرْكانُ الْاَرْضِ لَمْ تَزالُوا بِعَیْنِ اللهِ یَنْسَخُكُمْ فی اَصْلابِ الْمُطَهَّرینَ وَ
یَنْقُلُكُمْ فی اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجاهِلِیَّةُ وَلَمْ تُشْرِكْ فیكُمْ فِتَنُ الْاَهْواءِ طِبْتُمْ وَطابَ مَنْبَتُكُمْ
اَنْتُمُ الَّذینَ مَنَّ بِكُمْ عَلَیْنا دَیّانُ الدّینِ فَجَعَلَكُمْ فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْكَرَ فیهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ
صَلَواتِنا عَلَیْكُمْ رَحْمَةً لَنا وَكَفّارَةً لِذُنُوبِنا اِذِ اخْتارَكُمُ اللهُ لَنا وَطَیَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ عَلَیْنا مِنْ وِلایَتِكُمْ
وَكُنّا عِنْدَهُ مُسَمّینَ بِعِلْمِكُمْ مُعْتَرِفینَ بِفَضْلِكُمْ مُعْتَرِفینَ بِتَصْدیقِنا اِیّاكُمْ وَهذا مَقامُ مَنْ اَسْرَفَ
وَاَخْطَاَ وَاسْتَكانَ وَاَقَرَّ بِما جَنی وَرَجا بِمَقامِهِ الْخَلاصَ وَاَنْ یَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكی مِنَ النّارِ
فَكُونُوا لی شُفَعاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ اِلَیْكُمْ اِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ اَهْلُ الدُّنْیا وَاتَّخَذُوا آیاتِ اللهِ هُزُواً وَاسْتَكْبَرُوا
عَنْها و انگاه سر و دستهای خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان یا مَنْ هُوَ قائِمٌ لا یَسْهُو وَدائِمٌ
لا یَلْهُو وَمُحیطٌ بِكُلِّ شَیْءٍ لَكَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنی وَعَرَّفْتَنی بِما اَقَمْتَنی عَلَیْهِ اِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبادُكَ
وَجَحَدُوا مَعْرِفَتَهُ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ وَمالُوا اِلی سِواهُ فَكانَتِ الْمِنَّةُ لَكَ وَمِنْكَ عَلَیَّ مَعَ اَقْوامٍ
خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنی بِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فی مَقامی هذا مَذْكُوراً مَكْتُوباً فَلا تَحْرِمْنی ما
رَجَوْتُ وَلا تُخَیِّبْنی فیما دَعَوْتُ انگاه هر دعائی که خواهی بکن که مستجاب میشود بعد از ان دو رکعت نماز

ومن قطعك فقد قطع رسول الله صلى الله عليه وآله ح

المهتدون ح

زیارت هر امامیکه کرده بگذارد و زیارت قبر عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمزه که در احد مدفون
است بکن که جمله مستحبات است پس چون بدانجا رسی بگو السلام علیک یا عم رسول الله و خیر الشهداء السلام
علیک یا اسد الله و اسد رسوله اشهد انک قد جاهدت فی سبیل الله و جدت بنفسک و نصحت
لرسول الله و صبرت بنفسک و طلبت ما عند الله و رغبت فیما وعد الله و چون بقبر شهدا رسی بگو
السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و انتم لنا فرط و انا بکم لاحقون و چون خواهی که وداع حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله نمایی باید که غسل کنی و زیارت آنحضرت را بطریقی که مذکور شد بجا آری
پس بگو اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی
ما اشهد علیه فی حیوتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک و انک اخترته من خلقک ثم اخترت
من اهل بیته الائمة الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم و فی
زمرتهم و تحت لوائهم و لا تفرق بینی و بینهم فی الدنیا و الآخرة یا ارحم الراحمین و چون خواهی که وداع
ائمه بقیع علیهم السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت ایشان را بفعل آر آنگاه بگو السلام علیکم
ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته استودعکم الله و اقرء علیکم السلام آمنا بالله و بالرسول و بما جئتم
به و دللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم و ارزقنی العود
ثم العود

زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بدان وفقک الله تعالی که هر
گاه اراده زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمایی در نجف اشرف میباید غسل کنی و به آدابی که در فصل
سابق مذکور شد با آهستگی و سکینه و وقار متوجه مرقد منور مطهر آنحضرت شوی تا آنکه بمرقد برسی آنگاه
روی خود را به آنحضرت کرده پشت بقبله کن و نیت چنین کن زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
میکنم سنت تقرب بخدا پس بگو السلام علیک یا ولی الله انت اول مظلوم و اول من غصب حقه صبرت
و احتسبت حتی اتیک الیقین و اشهد انک لقیت الله و انت شهید عذب الله قاتلک
بانواع العذاب و جدد علیه العذاب جئتک عارفا بحقک مستبصرا بشانک معادیا
لاعدائک و من ظلمک القی علی ذلک ربی ان شاء الله تعالی ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع لی
عند ربک فان لک عند الله تبارک و تعالی جاها و شفاعة و قد قال الله عز و جل و لا
یشفعون الا لمن ارتضی آنگاه بگو الحمد لله الذی اکرمنی بمعرفته و معرفة رسوله و من
فرض طاعته رحمة منه و تطولا منه و من علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده
و حملنی علی دوابه و طوی لی البعید و دفع عنی المکروه حتی ادخلنی حرم اخی نبیه و ارانیه
فی عافیة الحمد لله الذی جعلنی من زوار قبر وصی رسوله الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لهذا و
لولا ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله جاء بالحق من عنده و اشهد ان علیا عبد الله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله
و وصیه و خلیفته فی امته و اشهد ان الائمة من ولده و حجج الله علی خلقه اللهم عبدک
و زائرک متقرب الیک بزیارة قبر اخی رسولک و علی کل ماتی حق لمن اتاه و زاره و انت
خیر ماتی و اکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن یا رحیم یا جواد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد

یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ان تصلی علی محمد و آل محمد و اهل بیته و ان تجعل
تحفتک ایای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النار و اجعلنی ممن یسارع فی الخیرات و یدعوک
رغبا و رهبا و اجعلنی من الخاشعین اللهم انک بشرتنی علی لسان نبیک محمد صلی الله علیه و آله فقلت
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم اللهم فانی بک مؤمن و بجمیع انبیائک فلا
تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی به علی رؤس الخلائق بل قفنی معهم و توفنی علی التصدیق بهم
فانهم عبیدک و انت خصصتهم بکرامتک و امرتنی باتباعهم آنگاه نزدیک ضریح مقدس آنحضرت رفته
بگو السلام من الله علی محمد بن عبد الله امین الله علی رسله و عزائم امره و معدن الوحی و التنزیل
و الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذلک کله و الشاهد علی خلقه و السراج المنیر
و السلام علیه و رحمة الله و برکاته اللهم صل علی محمد و آل محمد و اهل بیته المظلومین افضل و اکمل و
ارفع و انفع و اشرف ما صلیت علی انبیائک و رسلک و اصفیائک اللهم صل علی امیر المؤمنین عبدک
و خیر خلقک بعد نبیک و اخی رسولک و وصی رسولک الذی بعثته بعلمک و جعلته هادیا لمن
شئت من خلقک و الدلیل علی من بعثته برسالاتک و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک
و السلام علیک و رحمة الله و برکاته اللهم صل علی الائمة من ولده القوامین بامرک من بعده المطهرین
الذین ارتضیتهم انصارا لدینک و حفظة لسرک و شهداء علی خلقک و اعلاما لعبادک و صلوات
بر همه ایشان بسیار میفرستی تا توانی و میگویی السلام علی الائمة المستودعین السلام علی خالصة الله من خلقه
السلام علی الائمة المتوسمین السلام علی المؤمنین الذین قاموا بامرک و آزروا اولیاء الله و خافوا
بخوفهم السلام علی الملائکة المقربین آنگاه بگو السلام علیک یا امیر المؤمنین السلام علیک
السلام علیک یا ولی الله ح
یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا عمود
الدین و وارث علم الاولین و الآخرین و صاحب المیسم و الصراط المستقیم اشهد انک قد
اقمت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اتبعت الرسول و تلوت
الکتاب حق تلاوته و وفیت بعهد الله و جاهدت فی الله حق جهاده و نصحت لله و لرسوله
و جدت بنفسک صابرا محتسبا مجاهدا عن دین الله موقنا لرسول الله طالبا ما عند الله راغبا
فیما وعد الله جل ذکره من رضوانه و مضیت للذی کنت علیه شهیدا و شاهدا و مشهودا
فجزاک الله عن رسوله و عن الاسلام و اهله افضل الجزاء لعن الله من قتلک و لعن الله من تابع
علی قتلک و لعن الله من خالفک و لعن الله من افتری علیک و ظلمک و لعن الله من غصبک
و من بلغه ذلک فرضی به انا الی الله منهم بریء لعن الله امة خالفتک و امة جحدت ولایتک
و امة تظاهرت علیک و امة قتلتک و امة حادت عنک و خذلتک الحمد لله الذی جعل النار
مثویهم و بئس الورد المورود و بئس ورد الواردین و بئس درک المدرکین اللهم العن قتلة
انبیائک و اوصیاء انبیائک بجمیع لعناتک و اصلهم حر نارک اللهم العن الجوابیت و
الطواغیت و الفراعنة و اللات و العزی و الجبت و الطاغوت و کل ند یدعی من دون الله
و کل محدث مفتر علی الله اللهم العنهم و اشیاعهم و اتباعهم و اولیائهم و اعوانهم و محبیهم لعنا

کثیراً انگاه سه مرتبه بگوی اَللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ بعد سه مرتبه بگوی اَللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحَسَنِ
علیه السلام انگاه بگوی اَللّٰهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً لا تُعَذِّبُ بِهِ اَحَداً مِنَ الْعالَمینَ فَضاعِفْ عَلَیْهِمْ عَذابَكَ
بِما شاقُّوا وُلاةَ اَمْرِكَ وَاَعِدَّ لَهُمْ عَذاباً لَمْ تُحِلَّهُ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ وَاَدْخِلْ عَلی قَتَلَةِ اَنْصارِ رَسُولِكَ
وَقَتَلَةِ اَنْصارِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَعَلی قَتَلَةِ اَنْصارِ الْحَسَنِ وَقَتَلَةِ اَنْصارِ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَقَتَلَةِ مَنْ قُتِلَ فی [margin: الحسن و من ... الحسین و من]
وِلایَةِ آلِ مُحَمَّدٍ اَجْمَعینَ عَذاباً مُضاعَفاً فی دَرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ الْجَحیمِ وَلا تُخَفِّفْ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها وَهُمْ
فیها مُبْلِسُونَ مَلْعُونُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَدْ عایَنُوا النَّدامَةَ وَالْخِزْیَ الطَّویلَ لِقَتْلِهِمْ عِتْرَةَ
اَنْبِیائِكَ وَرُسُلِكَ وَاَتْباعَهُمْ مِنْ عِبادِكَ الصّالِحینَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ فی مُسْتَسِرِّ السِّرِّ وَظاهِرِ الْعَلانِیَةِ
فی سَمائِكَ وَاَرْضِكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فی اَوْلِیائِكَ وَحَبِّبْ اِلَیَّ مَشاهِدَهُمْ حَتّی تُلْحِقَنی
بِهِمْ وَتَجْعَلَنی لَهُمْ تَبَعاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ انگاه در بالای سر آنحضرت بنشین و بگو
سَلامُ اللّٰهِ وَسَلامُ مَلائِكَتِهِ الْمُقَرَّبینَ وَالْمُسَلِّمینَ لَكَ بِقُلُوبِهِمْ وَالنّاطِقینَ بِفَضْلِكَ وَالشّاهِدینَ
عَلی اَنَّكَ صادِقٌ اَمینٌ صِدّیقٌ عَلَیْكَ یا مَوْلایَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ وَعَلی رُوحِكَ وَبَدَنِكَ اَشْهَدُ
اَنَّكَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ اَشْهَدُ لَكَ یا وَلِیَّ اللّٰهِ وَوَلِیَّ رَسُولِهِ بِالْبَلاغِ وَالْاَداءِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ حَبیبُ [margin: مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ]
اللّٰهِ وَاَنَّكَ بابُ اللّٰهِ وَاَنَّكَ وَجْهُ اللّٰهِ الَّذی یُؤْتی مِنْهُ وَاَنَّكَ خَلیلُ اللّٰهِ وَاَنَّكَ عَبْدُ اللّٰهِ وَاَخُو رَسُولِهِ
اَتَیْتُكَ وافِداً لِعَظیمِ حالِكَ وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَتَیْتُكَ مُتَقَرِّباً
اِلَی اللّٰهِ بِزِیارَتِكَ طالِباً خَلاصَ نَفْسی مِنَ النّارِ مُتَعَوِّذاً بِكَ مِنْ نارٍ اسْتَحَقَّها مِثْلی بِما جَنَیْتُ عَلی
نَفْسی اَتَیْتُكَ انْقِطاعاً اِلَیْكَ وَاِلی وَلَدِكَ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِكَ عَلی تَزْكِیَةِ الْحَقِّ فَقَلْبی لَكُمْ
مُسَلِّمٌ وَاَمْری لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتی لَكُمْ مُعَدَّةٌ اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ وَمَوْلاكَ وَفی طاعَتِكَ الْوافِدُ اِلَیْكَ
اَلْتَمِسُ بِذلِكَ كَمالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللّٰهِ وَاَنْتَ مِمَّنْ اَمَرَنِیَ اللّٰهُ بِصِلَتِهِ وَحَثَّنی عَلی بِرِّهِ وَدَلَّنی
عَلی فَضْلِهِ وَهَدانی اِلی حُبِّهِ وَرَغَّبَنی فِی الْوِفادَةِ اِلَیْهِ وَاَلْهَمَنی طَلَبَ الْحَوائِجِ عِنْدَهُ اَنْتُمْ
اَهْلُ بَیْتٍ یَسْعَدُ مَنْ تَوَلّاكُمْ وَلا یَخیبُ مَنْ اَتاكُمْ وَلا یَخْسَرُ مَنْ یَهْواكُمْ وَلا یَسْعَدُ مَنْ
عاداكُمْ وَلا اَجِدُ اَحَداً اَفْزَعُ اِلَیْهِ خَیْراً لی مِنْكُمْ اَنْتُمْ اَهْلُ بَیْتِ الرَّحْمَةِ وَدَعائِمُ الدّینِ وَ
اَرْكانُ الْاَرْضِ وَالشَّجَرَةُ الطَّیِّبَةُ اَللّٰهُمَّ لا تُخَیِّبْ تَوَجُّهی اِلَیْكَ بِرَسُولِكَ وَآلِ رَسُولِكَ
وَلا تَرُدَّ اسْتِشْفاعی بِهِمْ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ مَنَنْتَ عَلَیَّ بِزِیارَةِ مَوْلایَ وَوِلایَتِهِ وَمَعْرِفَتِهِ
فَاجْعَلْنی مِمَّنْ یَنْصُرُهُ وَیَنْتَصِرُ بِهِ وَمُنَّ عَلَیَّ بِنَصْرِكَ لِدینِكَ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَحْیی
عَلی ما حَیِیَ عَلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ وَاَمُوتُ عَلی ما ماتَ عَلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ علیه السلام انگاه دو رکعت
نماز در بالای سر آنحضرت بگذار و جهة مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که محل اجابت دعا است
بعد از آن بگو اَللّٰهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّكْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنّی اِلی سَیِّدی وَمَوْلایَ وَوَلِیِّكَ وَ
اَخی رَسُولِكَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَسَیِّدِ الْوَصِیّینَ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ علیه السلام فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَاَجْزِنی عَلی ذلِكَ جَزاءَ الْمُحْسِنینَ اَللّٰهُمَّ لَكَ صَلَّیْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَ
لَكَ سَجَدْتُ وَحْدَكَ لا شَریكَ لَكَ لِاَنَّهُ لا تَكُونُ الصَّلاةُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ اِلّا لَكَ
لِاَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنّی زِیارَتی

وَاَعْطِنی سُؤْلی بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرینَ انگاه حضرت آدم و نوح علیهما السلام را زیارت کن چه ابن بابویه در کتاب
من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم و جسد نوح نبی علیهما السلام در آن مکان مدفون است پس
هرگاه خواهی که اراده کنی آدم را زیارت کرده باشی نیت زیارت کرده بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا صَفِیَّ
اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حَبیبَ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا نَبِیَّ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمینَ اللّٰهِ اَلسَّلامُ
عَلَیْكَ یا خَلیفَةَ اللّٰهِ فی اَرْضِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَبَا الْبَشَرِ صَلَواتُ اللّٰهِ وَسَلامُهُ عَلَیْكَ وَعَلی
رُوحِكَ وَبَدَنِكَ وَعَلَی الطّاهِرینَ مِنْ وُلْدِكَ وَذُرِّیَّتِكَ صَلاةً لا یُحْصیها اِلّا هُوَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ
و در زیارت نوح ع بعد از نیت زیارت بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا نَبِیَّ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا صَفِیَّ اللّٰهِ
اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا وَلِیَّ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حَبیبَ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا شَیْخَ الْمُرْسَلینَ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ
یا اَمینَ اللّٰهِ فی اَرْضِهِ صَلَواتُ اللّٰهِ وَسَلامُهُ عَلَیْكَ وَعَلی رُوحِكَ وَبَدَنِكَ وَعَلَی الطّاهِرینَ مِنْ وُلْدِكَ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ انگاه جهة هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگذار و دعائی که مذکور شد بخوان و
هرگاه اراده نمائی که بوطن خود برگردی وداع حضرت امیر المؤمنین کنی بطریقی که مذکور شد زیارت آنحضرت
بجا آر بعد از آن بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ اَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ وَاَسْتَرْعیكَ
وَاَقْرَءُ عَلَیْكَ السَّلامَ آمَنّا بِاللّٰهِ وَبِالرُّسُلِ وَبِما جاءَتْ بِهِ وَدَعَتْ اِلَیْهِ وَدَلَّتْ عَلَیْهِ اَللّٰهُمَّ
فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی اِیّاهُ فَاِنْ تَوَفَّیْتَنی قَبْلَ ذلِكَ
فَاِنّی اَشْهَدُ فی مَماتی عَلی ما شَهِدْتُ عَلَیْهِ فی حَیاتی اَنَّ الْاَئِمَّةَ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ
وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسی وَعَلِیٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صاحِبُ الزَّمانِ صَلَواتُ
اللّٰهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ وَاَشْهَدُ اَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحارَبَهُمْ مُشْرِكُونَ وَمَنْ رَدَّ عَلَیْهِمْ فی اَسْفَلِ دَرْكِ
الْجَحیمِ وَاَشْهَدُ اَنَّ مَنْ حارَبَهُمْ لَنا اَعْداءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَآءُ وَاَنَّهُمْ حِزْبُ الشَّیْطانِ وَعَلی مَنْ قَتَلَهُمْ
لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعینَ وَمَنْ شَرِكَ فیهِمْ وَمَنْ سَرَّهُ قَتْلُهُمْ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بَعْدَ الصَّلاةِ
وَالتَّسْلیمِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِهِ وَاِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنی مَعَ هؤُلاءِ
الْمُسَمَّیْنَ الْاَئِمَّةِ الْمُسْلِمینَ اَللّٰهُمَّ وَذَلِّلْ قُلُوبَنا لَهُمْ بِالطّاعَةِ وَالنّاصِحَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَحُسْنِ الْمُوازَرَةِ
وَالتَّسْلیمِ در زیارت امام حسین علیه السلام بدان وفقك الله و ایانا که هرگاه اراده زیارت
حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلی باید که در نهر فرات غسل کنی و جامه‌های پاک بپوشی و پای برهنه
برو چه در حدیث وارد شده که راه رفتن در آن حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا و رسول خدا راه روی
و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا آنکه بدر حایر آنحضرت برسی
و مراد از حایر دیواریست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده‌اند و بواسطهٔ آن حایرش میگویند که متوکل
عباسی خواست که کسی بزیارت قبر آنحضرت نرود آب بر در آنجا سر داد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون
بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شده پیش نرفت و حیران و از بر دور آن بایستاد پس چون بدر
حایر آنحضرت رسی بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حُجَّةَ اللّٰهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ یا مَلائِكَةَ اللّٰهِ وَزُوّارَ
قَبْرِ ابْنِ نَبِیِّ اللّٰهِ انگاه داخل حایر شو و بعد از آنکه ده گام برداشته باشی توقف کن و سی مرتبه اَللّٰهُ
اَكْبَرُ بگو انگاه متوجه قبر آنحضرت شو و نزدیک بضریح آنحضرت کرده قبله را در میان هر دو کتف بگیر و بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ

یا حجة الله وابن حجته السلام علیک یا قتیل الله وابن قتیله السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره السلام
علیک یا وتر الله الموتور فی السموات والارض اشهد ان دمک سکن فی الجنة واقشعرت له اظلة
العرش وبکی له جمیع الخلایق وبکت له السموات السبع والارضون السبع وما فیهن وما بینهن
ومن یتقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا وما یری وما لا یری اشهد انک حجة الله وابن حجته ص
واشهد انک قتیل الله وابن قتیله واشهد انک ثار الله فی الارض وابن ثاره واشهد
انک وتر الله الموتور فی السموات والارض واشهد انک قد بلغت ونصحت ووفیت واوفیت
وجاهدت فی سبیل ربک ومضیت للذی کنت علیه شهیدا ومستشهدا وشاهدا ومشهودا انا
عبد الله ومولاک وفی طاعتک والوافد الیک التمس کمال المنزلة عند الله وثبات القدم فی الهجرة
الیک والسبیل الذی لا یختلج دونک من الدخول فی کفالتک التی امرت بها من اراد الله
بدا بکم من اراد الله وبکم یبین الله الکذب وبکم یباعد الله الزمان الکلب وبکم فتح الله وبکم یختم
الله وبکم یمحو الله ما یشاء وبکم یثبت وبکم یفک الذل من رقابنا وبکم یدرک الله ترة کل
مؤمن یطلب وبکم تنبت الارض اشجارها وبکم تخرج الاشجار اثمارها وبکم تنزل السماء
قطرها وبکم یکشف الله الکرب وبکم ینزل الله الغیث وبکم تسیخ الارض التی تحمل ابدانکم
وتستقر جبالها علی مراسیها ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم وتصدر من بیوتکم
عما فصل من احکام العباد لعنت امة قتلتکم وامة خالفتکم وامة جحدت ولایتکم وامة
ظاهرت علیکم وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذی جعل النار ماویهم وبئس الورد
الواردین وبئس الورد المورود والحمد لله رب العالمین پس سه مرتبه بگو صلی الله علیک یا
ابا عبد الله انا الی الله ممن خالفک بریء انگاه بپایین آنحضرت رفته فرزند او علی بن الحسین را
که علی اکبر باشد زیارت کند و بعد از انکه نیت زیارت کنی بگو السلام علیک یا بن رسول الله
السلام علیک یا بن امیر المؤمنین السلام علیک یا بن الحسن والحسین السلام علیک یا بن
خدیجة وفاطمة صلی الله علیک صلی الله علیک صلی الله علیک لعن الله من قتلک لعن الله من
قتلک لعن الله من قتلک انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء
انگاه بسر قبور شهدا رفته بگو السلام علیکم السلام علیکم السلام علیکم فزتم والله فزتم والله
فزتم والله فلیت انی کنت معکم فافوز فوزا عظیما انگاه ببالای سر آنحضرت آمده نماز زیارت
بگذارد و دعایی که بعد از نماز زیارت مذکور شده بخواند و دعا کند جهة مطالب دنیوی و اخروی خویش
و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبه امام حسین علیه السلام مستجاب است و رد نمیشود
بعد از انکه اراده کنی که از گنبد حضرت بیرون آیی چنان کن که پشت بآنحضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن
بگو انا لله وانا الیه راجعون تا انکه قبر آنحضرت از نظر غایب شود انگاه متوجه زیارت حضرت عباس
بن علی بن ابی طالب شود و در وقتیکه بدر گنبد رسی بگو سلام الله وسلام ملائکته المقربین
وانبیائه المرسلین وعباده الصالحین وجمیع الشهداء والصدیقین الزاکیات الطیبات فیما
تغتدی وتروح علیک یا بن امیر المؤمنین اشهد لک بالتسلیم والتصدیق والوفاء والنصیحة

بدا بکم من اراد الله بدا بکم
ترة ص
تهبط ص
الرب
فزتم ص

لخلف

لخلف النبی صلی الله علیه وآله المرسل والسبط المنتجب والدلیل العالم والوصی المبلغ والمظلوم المهتضم
فجزاک الله عن رسوله وعن امیر المؤمنین وعن الحسن والحسین افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت
واعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک ولعن الله من جهل حقک واستخف بحرمتک
لعن الله من حال بینک وبین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما وان الله منجز لکم ما وعدکم
جئتک یا بن امیر المؤمنین وافدا الیکم وقلبی لکم مسلم وانا لکم تابع ونصرتی لکم معدة حتی
یحکم الله وهو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم وبایابکم من المؤمنین وبمن
خالفکم وقتلکم من الکافرین قتل الله امة قتلتکم بالایدی والالسن انگاه داخل گنبد شده روی
خود را بر قبر آنحضرت نهاده بگو السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله ولرسوله ولامیر المؤمنین
والحسن والحسین صلی الله علیهم وسلم السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته ورضوانه
علی روحک وبدنک واشهد واشهد الله انک مضیت علی ما مضی علیه البدریون والمجاهدون
فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه الذابون عن احبائه
فجزاک الله افضل الجزاء واکثر الجزاء واوفر الجزاء احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته
واطاع ولاة امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحة واعطیت غایة المجهود فبعثک الله
فی الشهداء وجعل روحک مع ارواح السعداء واعطاک من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذکرک
فی علیین وحشرک مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا اشهد
انک لم تهن ولم تنکل وانک مضیت علی بصیرة من امرک مقتدیا بالصالحین ومتبعا للنبیین
فجمع الله بیننا وبینک وبین رسوله واولیائه فی منازل المخبتین فانه ارحم الراحمین و هرگاه
که خواهی عباس بن علی را وداع کنی بگو استودعک الله واسترعیک واقرء علیک السلام امنا
بالله وبکتابه وبما جاء به من عند الله اللهم اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من
زیارتی قبر ولیک ابن اخی رسولک صلی الله علیه وآله وارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی واحشرنی
معه ومع آبائه فی الجنان وعرف بینی وبینه وبین رسولک واولیائک اللهم صل علی محمد
وآل محمد وتوفنی علی الایمان بک والتصدیق برسولک والولایة لعلی بن ابی طالب علیه السلام والائمة
من ولده والبراءة من عدوهم فانی قد رضیت یا رب بذلک وصلی الله علی محمد وآل محمد وبعد از
ان جهة خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن و هرگاه خواهی که وداع حضرت امام حسین
علیه السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو السلام علیک ورحمة الله وبرکاته نستودعک
ونقرء علیک السلام امنا بالله وبالرسول وبما جاء به ودل علیه واتبعنا الرسول اللهم فاکتبنا
مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد منا ومنه اللهم انا نسئلک ان تنفعنا بحبه اللهم ابعثه
مقاما محمودا تنصر به دینک وتقتل به عدوک وتبیر من نصب حربا لآل محمد فانک وعدته ذلک
وانت لا تخلف المیعاد السلام علیک ورحمة الله وبرکاته انگاه روی خود را بجانب مشهد کرده بگو اشهد
انکم شهداء نجباء جاهدتم فی سبیل الله وقتلتم علی منهاج رسول الله صلی الله علیه وآله وابن رسوله صلی
الله علیه وآله انتم السابقون والمهاجرون والانصار اشهد انکم انصار الله وانصار رسوله وسلم تسلیما

واوفی جزاء ص

اللهم

اللهم لا تشغلني في الدنيا عن شكر نعمتك ولا باكثارها تلهيني عجائب بهجتها وتفتنّي زهرات زينتها
ولا باقلالها يضرّ بعملي كدّه ويملأ صدري همّه اعطني من ذلك غنىً عن شرار خلقك وبلاغاً انال به
رضاك يا رحمن السلام عليكم يا ملائكة الله وزوّار قبر ابي عبد الله آنگاه طرف راست رو خود را به
ضریح مقدس بمال بعد از آن طرف چپ را و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر از نظر
غایب شود زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلم بدانکه وفقك الله
تعالى ايانا که هرگاه ببغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلم نمایی غسل کن
ولباسهای پاك بپوش و متوجه زیارت شو و چون بمشهد مقدس ایشان رسی نزدیك قبر حضرت
امام موسی کاظم علیه السلم رفته نیت زیارت کن و بگو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك
يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض اتيتك زائرا عارفا بحقك
معاديا لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع لي عند ربك يا مولاي آنگاه حاجتی که داری
بخواه که محل اجابت است بعد از آن نزدیك قبر امام محمد تقی علیه السلم رفته نیت زیارت آنحضرت
کن و بگو اللهم صل على محمد بن علي الامام البر التقي الرضي المرضي وحجتك على من فوق الارضين
ومن تحت الثرى صلوة كثيرة نامية زاكية مباركة متواصلة مترادفة كافضل ما صليت على
احد من اوليائك السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا نور الله السلام عليك يا حجة الله السلام
عليك يا امام المؤمنين ووارث علم النبيين وسلالة الوصيين السلام عليك يا نور الله في ظلمات
الارض اتيتك زائرا عارفا بحقك معاديا لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع
لي عند ربك يا مولاي آنگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون گردد بعد از آن بر
بالای بالین حضرت امام محمد تقی علیه السلم جهت هریك دو رکعت نماز زیارت بگذار بعد دعایی که مذکور
شد بخوان و هرگاه خواهی که ایشان را وداع کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کن آنگاه بگو السلام
عليكما ورحمة الله وبركاته يا وليي الله استودعكما واقرء عليكما السلام آمنّا بالله وبالرسول
وبما جئتما به ودللتما عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعل آخر العهد من زيارتي
اياهما وارزقني مرافقتهما واحشرني معهما والسلام عليكما ورحمة الله وبركاته زیارت
حضرت امام رضا علیه السلم بدان وفقك الله تعالى ايانا که هرگاه بمشهد مقدس
رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلم بجا آری اول غسل زیارت کن و در وقت غسل
کردن این دعا بخوان اللهم طهرني وطهر قلبي واشرح لي صدري واجر على لساني مدحتك
ومحبتك والثناء عليك فانه لا قوة الا بك وعلمت ان قوة ديني التسليم لامرك
والاتباع لسنة نبيك والشهادة على جميع خلقك اللهم اجعله لي شفاء ونورا انك
على كل شيء قدير آنگاه جامه های پاك پوشیده پای برهنه با سکینه و وقار تکبیر و تهلیل
گویان داخل روضه شو و در وقت رفتن بگو بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان عليا ولي الله پس
چون بضریح مقدس آنحضرت برسی رو بقبر کن و پشت بقبله را در میان دو کتف خود کن و بگو اشهد ان

لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سيد الاولين والآخرين و
انه سيد الانبياء والمرسلين اللهم صل على محمد عبدك ورسولك ونبيك وسيد خلقك اجمعين
صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على امير المؤمنين علي بن ابي طالب علیه السلم عبدك
واخي رسولك الذي انتجبته بعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك والدليل على من
بعثت برسالاتك وديّان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك
كله والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك و
ام السبطين الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة الطهرة الطاهرة المطهرة التقية
النقية الرضية الزكية سيدة نساء العالمين واهل الجنة اجمعين صلوة لا يقوى على احصائها
غيرك اللهم صل على الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي شباب اهل الجنة القائمين في خلقك
والدالين على من بعثت برسالاتك وديّاني الدين بعدلك وفصلي قضائك بين خلقك اللهم — و الدّالين ع
صل على علي بن الحسين عبدك القائم في خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديّان الدين بعدلك
وفصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على محمد بن علي عبدك وخليفتك في ارضك
باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك وولي دينك وحجتك على خلقك اجمعين
الصادق البار اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح ولسانك في خلقك والناطق بحكمك و
الحجة على بريتك اللهم صل على علي بن موسى الرضا المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك
والداعي الى دينك ودين آبائه الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على
محمد بن علي عبدك ووليك القائم بامرك والداعي الى سبيلك اللهم صل على علي بن محمد عبدك
وولي دينك اللهم صل على الحسن بن علي العامل بامرك القائم في خلقك وحجتك المؤدي عن
نبيك وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك
عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك ووليك القائم في خلقك صلوة تامة نامية باقية تعجل
بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه في الدنيا والآخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واوالي وليهم
واعادي عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا والآخرة واصرف عني بهم شر الدنيا والآخرة واهوال يوم
القيمة آنگاه بر بالین آنحضرت بنشین و بگو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة
الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك
يا وارث آدم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك يا وارث ابرهيم — صفي الله ع
خليل الله السلام عليك يا وارث اسمعيل ذبيح الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله
السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد بن عبد الله خاتم النبيين
وحبيب رب العالمين رسول الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين ولي الله السلام عليك يا — علي بن ابي طالب ع
وارث فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا وارث ابي محمد
الحسن السلام عليك يا وارث ابي عبد الله الحسين السلام عليك يا وارث علي بن الحسين سيد
العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علوم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث

جعفر بن محمد الصادق البارّ الامین السلام علیک یا وارث موسی بن جعفر السلام
علیک ایها الشهید السعید المظلوم المقتول الشهید السلام علیک ایها الوصی الصدیق البار التقی اشهد انک
قد اقمت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و عبدت الله مخلصا
حتی اتیک الیقین السلام علیک یا ابا الحسن و رحمة الله و برکاته انه حمید مجید لعن الله
امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت انگاه روی خود را بر ضریح مقدس آنحضرت
نهاده بگو اللهم الیک صمدت من ارضی و قطعت البلاد رجاء رحمتک فلا تخیبنی و لا تردنی بغیر
قضاء حوائجی و ارحم تقلبی علی قبر ابن اخی رسولک صلواتک علیه و آله بابی انت و امی اتیتک
زائرا وافدا عائذا مما جنیت علی نفسی و احتطبت علی ظهری فکن لی شافعا الی الله تعالی یوم
فقری و فاقتی فلک عند الله مقام محمود و انت عند الله وجیه انگاه دست راست خود را سوی آسمان
بردار و دست چپ خود را بضریح دراز کن و بگو اللهم انی اتقرب الیک بحبهم و بولایتهم و اتولی
آخرهم بما تولیت اولهم و ابرء من کل ولیجة دونهم اللهم العن الذین بدلوا نعمتک
و اتهموا نبیک و جحدوا بآیاتک و سخروا بامامک و حملوا الناس علی اکتاف آل محمد اللهم
انی اتقرب الیک باللعنة علیهم و البراءة منهم فی الدنیا و الآخرة یا رحمن انگاه بپایین پای
آنحضرت آمده بگو صلی الله علیک یا ابا الحسن صلی الله علی روحک و بدنک صبرت و انت
الصادق المصدق قتل الله من قتلک بالایدی و الالسن اللهم العن قتلة امیر المؤمنین و قتلة
الحسن و الحسین و قتلة اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله انگاه بالای سر رفته دو رکعت
نماز زیارت بگذار در رکعت اول بعد از فاتحه سوره یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه
سورة الرحمن و اگر [illegible] میتوانند بخوانند و اگر میسر نشود هر سوره که خواهی
بخوان و بعد از فراغ از نماز زیارت دعائی که مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع
کنی بگو السلام علیک یا مولای و ابن مولای و رحمة الله و برکاته انت لنا جنة من العذاب
و هذا اوان انصرافی عنک ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک و لا مستبدل بک و لا مؤثر علیک
و لا زاهد فی قربک و قد جدت بنفسی و الاهل و الاولاد و الاوطان فکن لی
شافعا یوم حاجتی و فقری و فاقتی یوم لا یغنی عنی حمیمی و لا قریبی یوم لا یغنی عنی والدی و لا
ولدی اسئل الله الذی قدر علی رحلتی الیک ان ینفس بک کربی و اسئل الله الذی قدر علی
فراق مکانک ان لا یجعله آخر العهد من رجوعی الیک و اسئل الله الذی ابکی علیک عینی
ان یجعله سببا لی و ذخرا و اسئل الله الذی ارانی مکانک و هدانی للتسلیم علیک و زیارتی
ایاک ان یوردنی حوضکم و یرزقنی مرافقتکم فی الجنان السلام علیک یا صفوة الله السلام
علی امیر المؤمنین و وصی رب العالمین و قائد الغر المحجلین السلام علی الحسن و الحسین سیدی
شباب اهل الجنة السلام علی علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و
علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن صاحب الزمان صلوات
الله علیهم و رحمة الله و برکاته السلام علی ملائکة الله الحافین السلام علی ملائکة الله المقیمین

المسبحین

المسبحین الذین بامره یعملون السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی
ایاه فان جعلته فاحشرنی معه و مع آبائه الماضین و ان ابقیتنی یا رب فارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی
انک علی کل شیء قدیر استودعک الله و استرعیک و اقرء علیک السلام آمنا بالله و بالرسول و بما
اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم ارزقنی حبهم و مودتهم ابدا ما ابقیتنی السلام علیک منی ابدا ما
بقیت و دائما اذا فنیت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و چون بیرون آئی پشت بضریح آنحضرت
مکنی تا آنکه قبر آنحضرت از نظر پنهان شود

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم

بدان وفقنا الله تعالی و ایاک که چون بسامره رسی و خواهی که زیارت قبه حضرت
امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم کنی باید که اول غسل زیارت کرده جامه های پاک بپوشی و
بجای که قبر ایشان را مشاهده کنی بگوی السلام علیکما یا ولیی الله السلام علیکما یا حجتی الله
السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الارض السلام علیکما یا من بدا لله فی شانکما اتیتکما عارفا زائرا ع
بحقکما معادیا لاعدائکما موالیا لاولیائکما مؤمنا بما آمنتما به کافرا بما کفرتما به محققا لما
حققتما مبطلا لما ابطلتما اسئل الله ربی و ربکما ان یجعل حظی من زیارتکما الصلوة علی محمد و
آله و ان یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصالحین و اسئله ان یعتق رقبتی من النار و یرزقنی
شفاعتکما و مصاحبتکما و یعرف بینی و بینکما و لا یسلبنی حبکما و حب آبائکما الصالحین و ان لا
یجعله آخر العهد من زیارتکما و ان یحشرنی معکما فی الجنة برحمته اللهم ارزقنی حبهما و توفنی
علی ملتهما اللهم العن ظالمی آل محمد حقهم و انتقم منهم اللهم العن الاولین منهم و الآخرین و ضاعف
علیهم العذاب و ابلغ بهم و باشیاعهم و محبیهم و متبعیهم اسفل درک من الجحیم انک علی کل
شیء قدیر اللهم عجل فرج ولیک و ابن ولیک و اجعل فرجنا مع فرجهم یا ارحم الراحمین
انگاه جهة خود و مؤمنین و مؤمنات دعا کن که محل اجابت دعوات است بعد از آن جهة هر یک از
امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگذار و دعائی مذکور بعد از نماز بخوان و بعضی از مجتهدین
داخل شدن بگنبد این دو امام را جایز ندانسته اند زیرا که این هر دو امام در خانه خود مدفونند پس داخل شدن
در خانه شخصی بی اذن او جایز نیست و شیخ طوسی ره فرموده که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث
اهلبیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده اند و هرگاه خواهی که وداع ایشان
کنی بگو السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما الله و اقرء علیکما السلام آمنا بالله و بالرسول و بما
جئتما به و دللتما علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتهما و ارزقنی
العود الیهما و احشرنی معهما و مع آبائهما الطاهرین

در زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلم

بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی از جهة زیارت و جامه های پاک بپوشی و
و سرداب آنحضرت رفته بگوی السلام علی الحق الجدید و العالم الذی علمه لا یبید السلام علی محیی
المؤمنین و مبیر الکافرین السلام علی مهدی الامم و جامع الکلم السلام علی خلف السلف و صاحب
الشرف السلام علی حجة المعبود و کلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء و مذل الاعداء السلام
علی وارث الانبیاء و خاتم الاوصیاء السلام علی الامام القائم المنتظر و العدل المشتهر و الغائب

المستتر

المنتظر السلام على السيف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر السلام على شمس الظلام وبدر التمام
السلام على ربيع الانام ونضرة الايام وفطرة الانام السلام على صاحب الصمصام وفلاق
الهام السلام على صاحب الدين المأثور والكتاب المسطور السلام على بقية الله في بلاده
وحجته على عباده المنتهى اليه مواريث الانبياء ولديه موجود آثار الاصفياء السلام على
المؤتمن على السر والعلن والولي للامر السلام على المهدي الذي وعد الله عز وجل به الامم
ان يجمع به الكلم ويلم به الشعث ويملاء به الارض قسطا وعدلا ويمكن له وينجز به وعد المؤمنين
اشهد انك والائمة من آبائك ائمتي وموالي في الحيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد اسئلك
يا مولاي ان تسئل الله تبارك وتعالى في صلاح شاني وقضاء حوائجي وغفران ذنوبي و
الاخذ بيدي في ديني ودنياي وآخرتي ولكافة اخواني المؤمنين والمؤمنات انه غفور رحيم
وصلى الله على سيدنا محمد رسول الله وآل محمد الطاهرين آنگاه دو رکعت نماز بگذارد و این
دعا را بخواند اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء وانكشف الغطاء وضاقت الارض و
منعت السماء واليك يا رب المشتكى وعليك المعول في الشدة والرخاء اللهم صل على
محمد وآله الذين فرضت علينا طاعتهم فعرفتنا بذلك منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا
عاجلا كلمح البصر او هو اقرب من ذلك يا محمد يا علي يا علي يا محمد انصراني فانكما ناصراي واكفياني فانكما
كافياي يا مولاي يا صاحب الزمان الغوث الغوث الغوث ادركني ادركني ادركني

فصل چهارم در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و ایام وفات ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه و آله کنیت او ابو القاسم است و مولود او در مکه معظمه شد در روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل و آنچه در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که مولود آنحضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده موافق قول سنیانست و در بعضی از حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول سنیان نباشد لهذا اصحاب ما عمل بآن نکرده اند و والده آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف حامله شد باو از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است در خانه ایشان بمنی نزدیک جمره وسطی و در آن مقام مسجدی هست و جواب آن نیز در کتب مذکور است و روز مبعث و برسالت بیست و هفتم رجب بود و از سن مبارکش چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آنحضرت سنت است و در بیست یکم ماه رمضان آنحضرت را عروج بمعراج واقع شد و در سال سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه فرمودند و در همین شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده و نفس خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن بدین واسطه مدح آنحضرت وارد شد و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حباله خویش در آورد و آنحضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز

(حاشیه: الایتام مع)

(حاشیه: و اگر دوازده رکعت نماز بگذارد چنانچه در بعضی کتب مزار ماثوره مذکور است البته اولی خواهد بود صح)

(حاشیه: یا علی ح)

جد آنحضرت وفات یافت و در آن وقت آنحضرت نه ساله بود و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات آنحضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او از مکه بمدینه واقع شد بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در دوازدهم ربیع الاول بوده و سن شریفش شصت و سه سال بود **حضرت امیر المؤمنین علیه السلام** اسم مبارکش علی و کنیتش ابو الحسن و پدرش ابو طالب برادر پدری و مادری عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم و حضرت امیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی و ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بسی سال روز نصب آنحضرت بامامت هجدهم ذی الحجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شد خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السلام بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابرهیم علیه السلام از آتش نجات یافت و در همین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمودند و سایر اوصیای انبیا در این روز تعیین شده اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با یهود و نصاری مباهله کردند و در این روز حضرت امیر المؤمنین تصدق بانگشتر خود نمود و آیه انما ولیکم الله در آن باب نازل شد و در بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام با وجود گرسنگی و احتیاج قرصهای نان را بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند و در آن باب سوره هل اتی نازل شد و در بیست و ششم ماه مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم آن ماه سال بیست و سیم از هجرت عمر فوت شد و وفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه شب جمعه بیست یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت واقع شد و در همین شب عیسی علیه السلام را باسمان بردند و در این شب موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن همایونش نجف اشرف سن شریفش شصت و سه سال **حضرت فاطمه زهرا علیها السلام** بنت رسول صلی الله علیه و آله مولود او در مکه واقع شد بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بصد روز و در مدفن او خلاف است اصح آنست که در خانه خود باشد چنانچه مذکور شد و بعد از آنکه بنی امیه مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بزرگ ساختند آنخانه داخل مسجد شد و آن در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است و در بقیع نزد چهار امام احتیاطا زیارت او باید کرد و در نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد در آن وقت سن حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود و در همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله بجانب کعبه شد **حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام** سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه زهرا کنیت او ابو محمد مولد او مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان در سال سوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته اند مدفنش در بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نهم از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته اند **حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام** سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه زهرا

(حاشیه: در بعضی از نسخ بیست و هشتم ماه صفر است صح)

کنیت او ابو عبد الله مولدش مدینه پنجم ماه ربیع الاوّل سال سیّم از هجرت وبعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته اند وبعضی بیست پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز شنبه دهم ماه محرّم وبعضی روز دوشنبه وروز جمعه نیز گفته اند در سال شصت ویکم از هجرت سنّ شریفش پنجاه وهشت سال حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السّلام کنیت او ابو محمّد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری پرویز وبعضی گفته اند که دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان سی وهشت سال از هجرت وبعضی سی وهشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عمّ خود حضرت امام حسن علیه السّلم روز وفاتش شنبه دوازدهم ماه محرّم الحرام سال نود وپنج از هجرت سنّ شریفش پنجاه وهفت سال حضرت امام محمّد باقر علیه السّلم کنیتش ابو جعفر والده اش امّ عبد الله بنت الحسن بن علی واو اوّل علوی است که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیّم ماه صفر سال پنجاه وهفت از هجرت وانچه مذکور شد علّامه وشیخ شهید در تحریر ودروس نقل کرده اند چون وفات حضرت امام حسین علیه السّلم در سال شصت ویک از هجرت واقع شد پس در روز شهادت آنحضرت حضرت امام محمّد باقر علیه السّلم چهار سال داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرّحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجّه سال صد وچهارده از هجرت وبعضی صد وشانزده گفته اند سنّ شریفش پنجاه وهفت سال حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم کنیتش ابو عبد الله مادرش امّ فروه وبعضی گفته اند که اسم مادرش فاطمه است ولقب او امّ فروه بوده ومولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاوّل سال هشتاد وسه از هجرت مدفنش در بقیع پهلوی پدر خود ایام وفاتش منتصف شهر رجب وبعضی شوّال گفته اند سال صد وچهل وهشت از هجرت سنّ شریفش شصت وپنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السّلم کنیتش ابو الحسن وابو ابرهیم وابو علی مادرش حمیده بربریّه مولدش ابوا که منزلیست ما بین مکّه ومدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد وبیست وهشت از هجرت وبعضی صد وبیست ونه گفته اند مدفنش مقبرهٔ قریش در بغداد وفاتش در روز بیست وچهارم رجب سال صد وهشتاد وسه هجریه وبعضی روز جمعه بیست وپنجم رجب سال صد هشتاد ویک گفته اند سنّ شریفش پنجاه سال حضرت امام علی بن موسی الرّضا علیه السّلم کنیتش ابو الحسن مادرش امّ ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه پانزدهم ذی قعده وبعضی بیست وسیّم گفته اند سال صد وچهل وهشت از هجرت مدفنش طوس خراسان سال دویست وسه از هجرت سنّ شریفش پنجاه وپنج سال حضرت امام محمّد تقی الجواد علیه السّلم کنیتش ابو جعفر پدرش حضرت امام رضا علیه السّلم مادرش خیزران امّ ولد از اهل بیت ماریه قبطیّه مولدش مدینه در نصف ماه رمضان سال صد ونود وپنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدّ خود در بغداد ایام وفاتش آخر ذیقعده وبعضی روز سه شنبه یازدهم ذی قعده سال دویست وبیست هجری گفته اند سنّ شریفش بیست وپنج سال حضرت امام علی نقی علیه السّلم کنیتش ابو الحسن پدرش محمّد جواد ومادرش سمانه امّ ولد مولدش مدینه منتصف ذیحجّه وبعضی بیست وششم گفته اند سال دویست ودوازده هجری مدفنش بخانه خود بسرّ من رای روز دوشنبه سیّم رجب سال دویست وپنجاه وچهار وبعضی دوّم رجب

گفته اند

گفته اند سنّ شریفش چهل ویکسال ونه ماه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلم کنیتش ابو محمّد پدرش امام علی نقی علیه السّلم مادرش حدیثه امّ ولد مولدش مدینه دهم ربیع الآخر وبعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور نیز گفته اند سال دویست وسی ودو هجری مدفنش در خانه پدرش در سرّ من رای روز یکشنبه وبعضی روز جمعه هشتم ربیع الاوّل سال دویست وشصت هجری گفته اند سنّ شریفش بیست وهشت سال وشیخ مفید علیه الرّحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد واصحّ آنست که جایز است دخول در آن چه حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلم آل خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمّد مهدی علیه السّلم کنیتش ابو القاسم مادرش صیقل لقبش نرجس وبعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش سرّ من رای در شب نصف شعبان سال دویست وپنجاه وچهار وبعضی دویست وپنجاه وپنج گفته اند واین آن شخص است که ظهور او پیش همه متیقّن است پر خواهد کرد اند زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده است

باب هشتم از کتاب جامع عبّاسی

در بیان نذر کردن وعهد نمودن وسوگند خوردن وکفّاره دادن ودران سه مطلب است مطلب اوّل در نذر کردن وعهد نمودن ودران دو فصل است **فصل اوّل** در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست که شخصی فعلی یا ترک فعلی را جهة شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد وهشت شرط بنذر متعلّق است شرط اوّل انکه صیغه را بلفظ بگوید مثل انکه لِلّٰهِ عَلَیَّ اِنْ رَزَقَنِیَ اللّٰهُ وَلَدًا اَوْ مَالًا اَوْ شَفَانِی مِنْ مَرَضِی اَوْ اِنْ تَرَکْتُ الصَّلٰوةَ اَوْ زَنَیْتُ اَنْ اُؤَدِّیَ عَشَرَةَ مَثَاقِیلَ ذَهَبٍ یعنی خدا برا برمن که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدّق دهم واگر مطلق گوید خدا راست بر من ده مثقال طلا بی انکه جهة شکری یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین درین خلافست اصحّ آنست که صحیح است پس کسیکه بلفظ نگوید وقصد کند وفا کردن بان سنّتست شرط دوّم انکه نذر کننده بالغ وعاقل باشد پس نذر طفل ودیوانه صحیح نیست شرط سیّم انکه مختار باشد پس نذر کسیکه او را باکراه بران دارند صحیح نیست شرط چهارم انکه قصد کند پس نذر مست وخفته وبیهوش صحیح نیست شرط پنجم انکه قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست امّا اگر بعد از نذر کردن مسلمان شود وفا کردن بان سنّتست شرط ششم انکه باذن پدر وشوهر وآقا بوده باشد پس نذر پسر وزن وغلام بدون اذن صحیح نیست شرط هفتم انکه آنچیز را که نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن بآسمان صحیح نیست شرط هشتم انکه آنچیز را که نذر میکند میباید که طاعت باشد چون نماز وروزه وحج وجهاد وغیر آن از عبادات تا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست امّا اگر مباح باشد میانه مجتهدین خلافست لیکن قرب بمتابعت نذر است در این صورت اگر راجح باشد بحسب دین ودنیا ویا مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل وترک چنانچه در احادیث وارد شده **فصل دوّم** در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه وآزادی بنده پیش شیعه صحیح نیست واگر نذر طهارت کند به تیمّم با وجود آب یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست وبعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز دانسته اند واگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است

از عبادات وحال انکه عبادت کافر صحیح نیست از جهة عدم اسلام است نه عدم امکان قربة ازاو وازلازم شرط صحت است با انکه ممکن است او را مسلمان شدن تا بتواند اتیان کند بلکه هرگاه مقید کند باتیان حال الکفر باطل است چون مقدور نیست

اعتبار قصد قربت در نذر ممنوع است بلکه اصل نذر کردن مرجوح است بلی متعلّق نذر باید راجح باشد وبنا براین صحّت آن از کافر مانعی ندارد وبودن متعلّق از عبادات وحال انکه عبادت کافر صحیح نیست ضرر ندارد چون ممکن است او را مسلمان شدن تا بتواند اتیان کند بلی هرگاه مقید کند باتیان حال الکفر باطلست چون مقدور نیست ظم طبا

هر چند بغیر قربه باشد بنا بر اقوی ظم طبا

بلکه احوط است نیز ظم طبا

بلکه احوط است

اشتراط اذن پدر معلوم نیست هر چند احوط استیذان است وهمچنین در زوج با منع سابق عدم انعقاد است در آنچه منافی حق زوج است از استمتاعات وبا منع لاحق منحلّ میشود در آنچه منافی حق اوست ظم طبا

قصد او نماز وروزه باشد صحیح است کاظم طبا

معلوم نیست

که متوجه مکه مشرفه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند میباید که از بیخ محلی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
آله جهة احرام بستن مقرر کرده چنانچه در کتاب حج مذکور شده است تا مکه پیاده برود و اگر در اثنای سوره
راه او بر دریا واقع شود باید که در کشتی بایستد و اگر با وجود قدرت پارهٔ راه سوار شود واجبست
که برگردد و آن راه را پیاده برود و بعضی از مجتهدین بر آنند که در برگردیدن نیز پیاده و اگر نذر زیارت بیت
الله الحرام کند منصرف بکعبه میشود و همچنین اگر نذر زیارت بیت الله کند آن نیز بکعبه منصرف میشود و بعضی
از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر روزهٔ چند روز معین کند مخیر است در آنکه آن روزه
ها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغهٔ نذر قصد گرفتن پی در پی کرده باشد و اگر آنکه نذر
روزهٔ عیدین کند صحیح نیست و همچنین نذر روزهٔ ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
ذیحجه است کسی را که در منی باشد صحیح نیست و همچنین اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد
یا مسافر نذر کند که روزهٔ ماه رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست و اگر نذر کند که روزه در مکان
شریف بدارد لازم است وفا کردن بآن نذر و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میان مجتهدین در آن
خلافست اصح آنست که در این صورت متابعت نذر لازم نیست و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی
در حدیث واقع شده که پنجاه روزه بگیرد مگر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام
قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده است آزاد میشود و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود
آزاد باشد بعد از آن چند بنده را بیک دفعه مالک شود همه آزاد میشوند و اگر نذر کند که اول کنیزی
اول دفعه بزاید آزاد باشد پس اگر بیک دفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد میکردند و در نذر آزاد کردن
بندهٔ کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند تصدق بمال بسیار در حدیث
وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مال خود کند و از آن ضرر
باو رسد باید که همه اموال خود را قیمت کند بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود
نذر ساقط می شود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند همان نذر واجب می شود و بعضی از مجتهدین گفته اند در
وقتیکه عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهلبیت علیهم السلم وارد شده که هر گاه
کسی نذر روزه کند بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی نیم من تبریز گندم تصدق نماید و مجتهدین
این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنتست و عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام نذر کردن
دارد مگر در صیغه که عوض لله علی در عهد عاهدت الله باید گفت **مطلب دوم** در بیان سوگند
خوردن و اقسام و شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسم است اول قسم خوردن بر چیزها
گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر چه بدروغ قسم خورد و این قسم را غموس گویند و داخل گناهان کبیره
کرده اند دوم قسم بر چیزهای مستقبل سیم قسم بر فعل واجب چهارم قسم بر فعل سنت پنجم قسم بر فعل
مکروه ششم قسم بر فعل مباح هفتم قسم بر فعل معصیت هشتم قسم بر ترک واجب نهم قسم بر ترک سنت
دهم قسم بر ترک معصیت یازدهم قسم بر ترک مکروه دوازدهم قسم بر ترک مباح سیزدهم قسم بر مذکورات
چهاردهم دیگری را قسم دادن بر مذکورات و باز منقسم می شود سوگند خوردن به پنج قسم قسم اول واجب
چون سوگند خوردن جهة خلاص نمودن مسلمان یا مال او و یا عرض او از دست ظالمی باید فعل ظالم از او و اگر

معلوم نیست صدر

بنا بر احوط ظم طبا

یعنی معین بحسب عدد ظم طبا

هر گاه نذر تعلق بگیرد بخصوصیت مکان و اما اگر متعلق روزه مخصوص باشد متابعت لازم است چون راجح است هر چند خصوصیت آن راجح نباشد ظم طبا

این استثناء جزء حدیث نیست ظم طبا

یا بیشتر ظم طبا

بلکه بیکدفعه ظم طبا

یعنی هر گاه دروغ باشد ظم طبا

بعنوان اخبار ظم طبا

یعنی بر همه مذکورات ظم طبا

وجوب قسم خوردن بجهة خلاص مال غیر یا خود معلوم نیست مگر آنکه مالی باشد که حفظ آن واجب باشد ظم طبا

سوگند

کر دروغ قسم بخورد صدر

ظاهرا که وارد شده است ...

که حفظ او واجب باشد

در این صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است دوم حرام چون سوگند خوردن بدروغ و
بغیر نامهای خدا تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند آن و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام بی اذن
پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات سیم سنت چون سوگند خوردن جهة چیزیکه بغیر نامهای
خدا تعالی و غیر اصنام چون سوگند خوردن بپدر و مادر و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند
چون سوگند بکه متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بی احتیاج مکروه است پنجم مباح
چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام خدا تعالی
باشد چون والذی نفسی بیده والذی فلق الحبة وبرء النسمة ومقلب القلوب والابصار
و مانند اینها یا باسمهای مخصوص او چون والله وبالله والرحمن والقدیم والبادی و مانند اینها یا
باسمهای مشترک که اینها را اغلب بر خدا تعالی اطلاق کنند چون رب و خالق و باری و رازق و بغیر از
اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر بقدرة الله و علم الله
سوگند خورد و باینها قصد معانی آنرا کند صحیح نیست و اگر باینها قصد کند که خدا قادر است
عالم است صحیح است و اگر گوید بجلال الله و بعظمة الله و بکبریاء الله و بعزة الله و اقسم بالله و احلف
بالله و اقسمت بالله و حلفت بالله و اشهد بالله سوگند منعقد میشود و اگر این مذکورات
بی لفظ الله واقع شود منعقد نمیشود و اگر گوید و حق الله نیز منعقد میشود و بعضی از مجتهدین
این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد ببرائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلم یا بگوید از دین
خدا و ائمه بری باشم آیا سوگند منعقد میشود یا نه مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که منعقد نمی
شود و بعضی از مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین
علیهم السلم و قرآن و کعبه و کواکب و سوگند بطلاق زوجه یا ظهار یا آزاد کردن بنده منعقد نمیشود دوم آنکه
شخصیکه سوگند میخورد میباید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفل دعوی
احتلام کند تصدیقش باید کرد و محتاج بقسم دادن او نیست چه در احتیاج بقسم دور لازم میآید سیم
آنکه مختار باشد پس سوگند کسیکه او را باکراه وا دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس سوگند مست و خفته
و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند میباید که فعل واجب یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه
باشد بحسب دین و دنیا ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح
نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناهست و کفاره نیست و اگر چه دروغ باشد عمدا چنانچه مذکور شد
هفتم آنکه متعلق سوگند مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورد بعد
از آن عاجز آید ساقط میشود **مطلب سیم** در کفاره دادن و در آن دو فصل است **فصل اول**
در اقسام کفارات بدانکه کفاره سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسم است قسم اول
کفارهٔ ظهار است یعنی کسی با زن خود بگوید که پشت تو همچو پشت مادر منست بعد از آنکه این را بگوید
حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد آنگاه جبرش میکند بطلاق دادن و یا کفاره دادن و دخول کردن
و کفارهٔ آن اینست که بنده آزاد کند و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن عاجز آید
شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من گندم بوزن تبریز دوم کفارهٔ کسیکه مؤمنی را از روی

بلکه احوط است ظم طبا

بلکه احوط است صدر

معلوم نیست صدر

اگر قاصد بوده باینها خداوند عالم جلت الاؤه را احوط انعقادات صدر

هر گاه قصد خدا کند ترک احتیاط نکند ظم طبا

یعنی اینها از زاید بر ذات بداند و قسم باینها بخورد چون قسم بخدا میشود و لکن فرق بین اینها و قسم بجلال الله و بخوان آن مذکورات معلوم نیست ظم طبا

بلکه حرام است چه حنث کند چه نکند و احوط کفاره دادنست و کفارهٔ آن خواهد آمد در کفارات ظم طبا

اینمسئله دخلی باینمقام ندارد ظم طبا

اگر دروغ باشد ظم طبا

بلکه بیکدفعه و احوط دو مد است ظم طبا

خطا بکشد نیز مثل کفارهٔ ظهار است و بعضی از مجتهدین برآنند که دو کفارهٔ ظهار واجبست بر کسیکه به برائت از خدا و رسول و ائمه سوکند خورد و خلاف کند با عجز از کفارهٔ ظهار کفارهٔ یمین بر او لازم میشود و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن یا تراشیدن زن کیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفارهٔ ظهار میدانند سیم کفارهٔ افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال چه بر او واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اکر از آن عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفارهٔ افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار روزهٔ نذر معین و کفارهٔ آن همان سه چیز است که در کفارهٔ ظهار گذشت اما در دادن هر یک از آنها مخیر است و بعضی از مجتهدین از امر تبه کفته‌اند یعنی قائل بترتیب کفاره شده‌اند و اصح تخییر است و بعضی از مجتهدین در کفارهٔ زنیکه کیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم بتخییر نه ترتیب کرده اند پنجم کفارهٔ خلاف کردن نذر و در آن میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که مثل کفارهٔ افطار ماه رمضان مخیر است در آن سه چیز ششم کفارهٔ خلاف کردن سوکند و آن آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده مسکین و اکر از این هر سه عاجز آید سه روز روزه داشتن هفتم کفارهٔ خلاف کردن عهد و آن مانند کفارهٔ خلاف کردن سوکند است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اکر عهد روزه است کفارهٔ آن چون کفارهٔ افطار ماه رمضانست و اکر غیر صوم است مثل کفارهٔ سوکند خوردنست هشتم کفارهٔ کندن زن کیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت و این مثل کفارهٔ سوکند خوردنست نهم کفارهٔ کسیکه جامهٔ خود را از برای مردن فرزند خود یا زن خود پاره کند و آن چون کفارهٔ سوکند خوردنست و اکر چه زن متعه باشد اما اکر از برای کنیز یا جهة غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی از مجتهدین اینها نیز حرام میدانند دهم کفارهٔ کشتن مؤمن از روی عمد و کفارهٔ آن کفارهٔ جمع است یعنی هر سه خصال کفاره در آن واجبست یازدهم کفارهٔ افطار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهدین در آن نیز هر سه خصال کفاره واجبست دوازدهم کفارهٔ کسیکه زن شوهردار یا زنی را که در عده باشد نکاح کند آنست که از او مفارقت کند و پنج من کندم بوزن تبریز تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این سنت میدانند سیزدهم کفارهٔ جماع کردن با زن خود در حالت حیض و آن در اول حیض یک دینار است یعنی یکمثقال شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را نیز سنت میدانند و اکر با کنیز در حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفارهٔ کسیکه سوکند به برائت از خدا و رسول و ائمه خورد و خلاف آن نماید ده مسکین را طعام دهد و استغفار کند پانزدهم کفارهٔ کسیکه نذر روزهٔ معینی کند و از آن عاجز آید آنست که دو مد بمسکین تصدق کند و با عجز از آن بهر چه استطاعت داشته باشد صدقه دهد و بعضی از مجتهدین کفاره را در این صورت ساقط میدانند شانزدهم کفارهٔ کسیکه پیش از کذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود آنست که آن روز را روزه دارد و اکر عمدا بخواب رفته باشد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت وارد نشده هفدهم کفارهٔ کسیکه غلام خود را زیاده از حد بزند آنست که او را

آزاد کند هیجدهم کفارهٔ غیبت استغفار کردنست برای کسیکه غیبت او کرده باشد نوزدهم کفارهٔ خندیدن کفتن اللهم لا تمقتنی است یعنی بار خدایا مرا دشمن مدار و از جملهٔ اعدا مشمار بیستم کفارهٔ منصب داری از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران مسلمان برآرد بیست و یکم کفارهٔ مجلس کفتن سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین بیست و دوم کفارهٔ کسیکه بعد از سه روز بدیدن کشته رود که او را از حلق کشیده باشند آنست که غسل کند بیست و سیم کفارهٔ کسیکه بعد از سه روز بدیدن شخصی رود که او را بدار کشیده باشند نیز غسل کردنست بیست و چهارم کفارهٔ کسیکه نماز کسوف را در وقتیکه تمام قرص کرفته باشد عمدا ترک کند اینست که غسل کند و نماز را قضاء کند **فصل دوم** در شروط کفاره و آن یازده است اول آنکه نیت کفاره کند دوم آنکه قصد قربت نماید سیم آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اکر غلامی را آزاد کند بشرط آنکه او چیزی دهد صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن کوش و بینی چه اکر در وقت کوش و بینی قصد آزاد کردن جهة کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اسباب آن اما با اتحاد تعیین لازم نیست ششم آنکه بنده را که در کفاره آزاد می کند باید مسلمان باشد یا طفلیکه پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه بندهٔ کسی باشد که بمجرد خریدن او آزاد نشود پس اکر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او شود یعنی کور و لنک و زمین کیر و مجذوم و غیر آن نباشد و اکر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه ملک او باشد پس غلام غیر و غلامیکه بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اکر نصف او را در کفاره آزاد کند صحیح نیست مکر آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن او معلق بشرطی نباشد پس آزاد کردن مدبر و مکاتب در کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانهٔ غلام و کنیز حاضر و غایب و کریخته هرکاه داند که زنده است و کفارهٔ بنده در جمیع آنچه از خصال کفاره مذکور شد ضد کفارهٔ آزاد است چه کفارهٔ بنده روزه داشتن است نه آزاد کردن و طعام دادن مکر آنکه آقای غلام او را چیزی دهد که در آنوقت میتواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهد و اکر عدد یافت نشود بانچه یافت میشود بدهد تا آن عدد تمام شود و اکر یافت نشود مکر اطفال طفل را عوض یک مسکین حساب کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافی است و افضل نان و کوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت طعام مجزی نیست

باب هفتم از کتاب جامع عباسی

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه کرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلبست **مطلب اول** در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان اقسام تجارت و کسب و آن بر پنج قسم است قسم اول در تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجب است که قوت شخصی یا قوت عیال واجب النفقهٔ او موقوف بر آن باشد و مطلق تجارت که بآن نظام

نوع انسانی تمام میشود واجب کفائی است قسم دوم در تجارت و کسب سنت و آن تجارتی است که بقصد
وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کند قسم سیم در تجارت و کسب مباح و از تجارتی
است که غرض از آن زیاد شدن مال باشد برای استغنا قسم چهارم در تجارت حرام و کسب حرام و
آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر چهل و یک قسم است اول خریدن و فروختن
چیزهائی که نجس باشد خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نبیذها و فقاعها و میته
و گوشت و پوستی که در صحرا افتاده باشد که حال آنها معلوم نباشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی
که خون جهنده داشته باشد برآید و چون نجاست خوک و سگ چه خریدن و فروختن همه اینها جایز
نیست اما بیع سگ شکاری و سگی که محافظت گله می کند و سگی که حراست زراعت یا باغ یا خانه می
نماید جایز است و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهائی که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد
چون دوشاب و انگه موش در آن مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن
آن جایز است جهة سوزانیدن در جائی که سقف نداشته باشد و خلافست میانه مجتهدین که آب نجس را
خرید و فروخت میتوان کرد اقوی آنست که جایز است و همچنین جایز است خرید و فروختن چیزهائی که نجس شده
باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس نوع دویم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهة داخل
بودن شراب در گوشت افعی نوع سیم خریدن و فروختن سرگین و بولهای حیوانی که گوشت او را
نخورند و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را خورند میانه مجتهدین خلافست
اقوی آنست که حرام است سوای بول شتر که جهة شفا است نوع چهارم خریدن و فروختن آلات قمار و لهو
چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها نوع پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره خرما
برای آنکه شراب کنند نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطه آنکه بت بتراشند نوع هفتم
خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر باعدای دین و ساختن سلاح جهة ایشان
و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرام است نه در حالت صلح و در فروختن
سلاح بکسانی که راهزنی مسلمانان می کنند میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است نوع
هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بر آن و در عمل صورتهائی که سایه نداشته باشد چون نقش
پرده میانه مجتهدین خلافست صحیح آنست که حرام است نوع نهم عمل غناء و آن تحریر آواز است
بطریق سرود و دستان و اجرت بر آن گرفتن و از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام رخصت وارد
شده در جواز خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند
و مردان آواز ایشان را نشنوند و همچنین حرام است هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان نوع
دهم عمل سحر و کهانت و شعبده و اجرت گرفتن بر اینها و قمار باختن نوع یازدهم و صلیب کردن
یهود و نصاری نوع دوازدهم فروختن آنچه در آن نفع نباشد چون حشرات و فضلات ایشان
و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهة مکیدن خون بر عضوی از اعضا بیمار می چسبانند چه در این
هر چند میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که فروختن آنها جایز است و همچنین جایز است فروختن
زنبور عسل بشرط آنکه تسلیم آن ممکن باشد و مشاهده آن توان کرد نوع سیزدهم خریدن و فروختن

مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و همچنین فروختن مصحف بکافر حرام است و
بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کافر مصحف بخرد صحیح است اما حاکم شرع جبرش میکند بر فروختن بر
مسلمانان نوع چهاردهم خریدن و فروختن کتابهائی که حکم آن منسوخ باشد چون توریة و انجیل و
زبور و نوشتن و نگاه داشتن آنها بغیر نقض و حجت نوع پانزدهم خریدن و فروختن چیزهائی که مغشوش
بچیزی باشد که ظاهر نباشد چون آب در شیر نوع شانزدهم خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد
چون میمون و مگر فیل که باستخوان آن منتفع میتوان شد و در حدیث وارد شده که حضرت امام ناطق
جعفر الصادق علیه السلام شانه از استخوان فیل داشته اند نوع هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده
سوای آنچه بآن شکار توان کرد چون یوز و باشه و باز و چرغ و غیره و در خریدن و فروختن شیر و پلنگ
و گرگ خلافست اصح آنست که حرام است و بعضی از مجتهدین بر حرمت آن نقل اجماع نموده اند و بعضی دیگر
فروختن اینها را جایز داشته اند هرگاه قابل تذکیه باشند چون انتفاع از پوست ایشان میتوان یافت
نوع هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف یکسال و موقوفات
عامه و خاصه چون وقف اولادی سوای مواضعی که استثنا شده چنانچه در کتاب وقف مذکور شد و
همچنین خریدن و فروختن خاکی که طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جایز نیست نوع نوزدهم فروختن
کنیزی که از آقا فرزند داشته باشد در غیر مواضعی که استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلا
مذکور شد نوع بیستم خریدن و فروختن چیزهائی که مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آنکه در
آن تصرف کنند نوع بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهائی که امام آنرا بقهر و غلبه گرفته باشد و خانه ها و درختها
که در وقت فتح در آنها باشد نوع بیست و دویم خریدن و فروختن نتاج نوع بیست و سیم خریدن و فروختن
بچه که در شکم مادر و در پشت پدر باشد تنها الا آنکه چیزی بآن ضم کنند نوع بیست و چهارم خریدن و فروختن
چیزی بشرط دست سودن بآن بطریقی که بایع بمشتری گوید که هر متاعی که تو دست بآن نهی فروختم بتو بمبلغ
معین نوع بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن باین معنی که بایع بمشتری گوید هر متاعی را که پیش تو
انداختم فروختم بتو باین مبلغ نوع بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن باین معنی که بایع بمشتری
گوید هر متاعی که سنگ تو بر آن خورد فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست و هفتم خریدن و فروختن بعد
از ندای روز جمعه و در این صورت بیع صحیح است اما این فعل حرام است نوع بیست و هشتم خریدن و فروختن
چیزی که بکیل و وزن در آید پیش از آنکه آنرا قبض کند بغیر از کسی که از او خریده است اما باو فروختن
آنچه بآن خریده جایز است و اگر بغیر مثل آن بفروشد بزیادتی یا کمی باز فروختن جایز نیست نوع بیست
و نهم خریدن و فروختن دین و منفعت نوع سی ام خریدن و فروختن آزاد نوع سی و یکم بیع بنده گریخته و
مرغ در هوا نوع سی و دویم [illegible] نوع سی و سیم [illegible]
وصف آن نتوان کرد نوع سی و چهارم [illegible] که بکیل و وزن در آید نوع
سی و پنجم بیع میوه ها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد [illegible]
یا چیزی دیگر ضم کنند جایز است [illegible]
نوع سی و ششم [illegible]

بان میوه و خرمایی که از ان درخت باشد سوای غیر تیر یعنی یکدرخت خرمایی که در خانه یا باغ داشته
باشد چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یکدرخت خرما داشته باشد از میوهٔ همان
درخت میتواند فروخت نوع سیم و هشتم بیع محاقله و ان بیع زراعتست بهمان جنس بشرط انکه
ازان زمین حاصل شود نوع سیم و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسیکه
او را باکراه بران دارند و مفلسیکه او را از مالش منع کرده باشند نوع چهلم فروختن کرو کنند
متاعی را که پیش شخصی گرو کرده باشد بی اذن او نوع چهل و یکم خریدن و فروختن کسیکه در
مسجد اعتکاف کرده باشد اما ان بیع صحیح است قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و ان
تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح و ان بر بیست و هشت قسم است اول فروختن
گندم و جو دوم فروختن کفن سیم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان
کسیست که بنده میفروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولایی کردن ششم حجامت
کردن بشرط اجرت هفتم زنا یانیدن زنان بشرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم
معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسیکه برص و جذام داشته
باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهود و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن ١٢
زرگری کردن سیزدهم ولی طفل بمال طفل تجارت کردن و همچنین تجارت بمال کسیکه از حرام
پرهیز نکند مکروه است چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین غلام و حیوان و بعضی
از مجتهدین این را حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن با کتابت قران باشرط و عشرها ان و طلا
نوشتن و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه خریده باشد
بمؤمن با احتیاج هفدهم فروختن املاک مگر انکه بقیمت ان ملکی بهتر ازان بخرند هجدهم فروختن
کنیز حامله که او را خریده باشد بعد از چهار ماه با دخول کرده باشد نوزدهم خریدار بودن
خویشانی که بخریدن برایو آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش
با علای دین در غیر حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش نه بقصد
شراب ریختن و بت تراشیدن بیست و دوم نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بران اما اجرت
گرفتن بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم وصیت کرده بود
که درهمی چند بنوحه گران دهند که در موسم حج در منی فضایل ایشانرا بخوانند بیست و سیم
آرد نه از جهت قوت خود و کراهت خریدن ان ازان بیشتر است بیست و چهارم فروختن هر یک
از کنیز و فرزندش و اینها در مدت دو سال و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته اند و بعضی دیگر
این را حرام میدانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جده و برادر و خواهر که ماد نداشته
باشد بیست و پنجم فروختن هر یک از دو جنس مختلف را بدیگری بنسیه و اگرچه در قدر مساوی باشد
هرگاه یکی معدود باشد بیست و ششم فروختن آب بغیر مملوک و آبی که بان احتیاج نداشته باشد
بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با دخول کرده باشد
بیست و هشتم خریدن شیرهٔ انگور چه احتمال دارد که در وقتیکه مشتری خواهد شراب شده باشد

فصل دوم

س ١ هرگاه شرط کند که خرما از همان درخت باشد مشکل است بلی هرگاه بجنس خرما بفروشد جایز است هرچند از همان خرما بدهد ط لبا

س ١ تفصیلی دارد که بیان ان مناسب وضع حاشیه نیست صدر

س ٢ بلکه بیع زراعت بجنس ان بلی احوط اجتناب است از بیع زرع نیز بجنس ان ط لبا

س ٣ مگر بجهة ضرورت از برای اکل و شرب و نحو ان در جایی که توکیل ممکن نباشد ظم لبا

س ٤ یعنی هرگاه خریدن او بجهة قوت باشد نه از برای تجارت و کراهت در صورتیست که فروشنده ضرورت نداشته باشد و ترجیح گرفتن ظم لبا

س ٥ اقوی حرمت است ظم لبا

س ٦ و اگر مشتمل بر دروغ باشد حرامست بلکه احوط ترک نوحه باطل است هرچند دروغ نباشد

س ٧ کراهت در صورت مساوات در قدر معلوم نیست بلکه مخصوص است بصورت تفاضل و جمعی حرام دانسته اند ظم لبا

س ٨ یا از غیر زنا لکن حلال زاده باشد

فصل دوم در آداب تجارت بدانکه شصت و هشت امر تعلق بتجارت دارد دو امر واجب سی و
یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام اما دو امر واجب اول انکه متاع او اگر مشتمل باشد بر عیب مخفی
انرا بمشتری اظهار کند دوم انکه هرگاه دو جنس را که ربا دران رود و بزیاده فروخته باشد ان زیاده را
بصاحبش بدهد و اما سی و یک امر سنت اول دانا بودن بانکه کدام بیع صحیح است و کدام باطل و اگرچه به
تقلید مجتهدین باشد تا انکه از ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خریدن و فروختن سیم حلیم بودن
چهارم انکه در خرید و فروخت تقاضا نکند و مسامحت کند مخصوصا در متاعیکه دران عبادت کنند
پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب روزی رفتن هفتم دعای منقول خواندن در
وقتیکه ارادهٔ داخل شدن بازار کند هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت
تکبیر و یکنوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن دهم طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن
و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن فروشنده بفروختن دوازدهم برابر دانستن خریداران یعنی
تفاوت نهادن ایشانرا اما اگر علما را بجهة فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است سیزدهم انکه اگر
مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیرد و قیمت انرا باز دهد چهاردهم انکه اگر قسمی از اقسام
تجارت بر او دشوار شود بقسمی دیگر که آسان باشد انتقال کند اگر در شهری میسر نشود بشهر دیگر برود
پانزدهم هرگاه خریداری پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرماید شانزدهم انکه بر اندک فایده
اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روزه بر مشتریان قسمت کند هفدهم انکه اگر در متاع او
عیبی باشد انرا اظهار کند هرگاه ان عیب ظاهر باشد هجدهم انکه با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما کرده
باشد نوزدهم انکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم انکه قوت یکسال را جمع کند بیست و یکم انکه
در معاش حد وسط را نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بر خود تنگ گیرد بیست و دویم انکه در وقت نماز
اول نماز گذارد انگاه بتجارت مشغول شود بیست و سیم انکه کسی جهة او هدیه بیاورد عوض ازو دهد
بیست و چهارم انکه در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اگرچه مایه نداشته باشد بیست و پنجم پنهان
کردن مال خود اگرچه از برادر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب مقرر خود را در شب کردن
بیست و هشتم آنکه برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان با مور دینی او رسد چون نایاب بودن آب بجهة
وضو پس باید که بشهر دیگر انتقال کند بیست و نهم انکه بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سیم
انکه شیرینی بخورد ایشان بدهد سی و یکم انکه چیزی بجهة ایشان تصدق کند و اما بیست و شش
امر مکروه اول داخل شدن ببازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیم پوشیدن
عیب ظاهر چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانهٔ صبح و طلوع آفتاب
ششم فروختن بزیاده از آنچه خریده باشد بکسیکه او را وعدهٔ احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن
متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید اظهار واجب
چنانکه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد خواه
بعد ازان نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاد کردن بر قیمت
متاع در وقت ندا کردن دلال بلکه صبر کند تا او خاموش شود انگاه زیاده کند یازدهم

س ١ اگر بر ترک اظهار صدق غش کند ظم لبا

س ١ در خبر است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و نیز وارد است که الفقه ثم المتجر پس دانا شدن باحکام شرعیه لازم است صدر

س ٢ بلکه واجبست هرگاه معامله که میکند صحت انرا بداند اجتهادا او تقلیدا تا بتواند ترتیب اثر کند ظم طباع ٥٥

س ٣ قال رسول الله صلی الله علیه و اله اللهم بارک فی بکورها و قال الصادق علیه السلم تعلموا من الغراب ثلث خصال استتاره بالسفاد و بکوره فی طلب الرزق و حذره الخ و قال ع اذا اراد احدکم حاجة فلیبتکر الیها و لیسرع المشی الیها الخ پس عنوان استحباب تبکیر است نه پیش از همه کس رفتن ظم لبا

س ٤ بلکه در بعض صور واجبست انتقال کند ظم لباع ٥٥

س ٢ البته با نبودن ضرر و عسر و حرج ترک انتقال را ننمایند صدر

س ٥ یعنی اعلام نکردن ظم لبا

س ٣ البته ترک پوشیدن عیب ظاهر را نمایند صدر

سمسارے کردن شهرے جهة کسیکه از غیر ان شهر باشد عالم بقیمت متاع ان شهر نباشد و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسیکه عالم بان نباشد تا انکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن وکیل جهة موکل چیزیرا که خود داشته باشد و هم چنین چیزیکه موکل در فروختن کسیرا که وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاریکه مستلزم دنائت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کارهای بزرگ باید شد چون خرید ملک و بنده و شتر شانزدهم بیفایده در بازار کردیدن هفدهم متوجه کارها ظالمان شدن هجدهم امین ساختن شرابخوار را نوزدهم برداشتن متاع باستین چه ان محل ضایع شدن متاع است بیستم نسبت دادن فایده و نقصان باصل مایه چنانچه کوید که اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یکدینار میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهة تجارت هرگاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دویم انکه اگر بایع میان مشتریان تفاوت نهد نکسی که تفاوت جهة او واقع شده قبول تفاوت کند بیست و سیم لبیابیکار کردیدن بیست و چهارم تجارت کردن بمالیکه احتمال حرام و حلال داشته باشد چون مال ربا خوار یا بمالیکه جاهل بحال ان باشد بیست و پنجم دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن بیست و ششم بنیت دادن مال خود را بقصد آنکه جاهلی بان رغبت کند اما اگر ان عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است و اما ان امر یکه حرام است قبل بزیاده خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن چیزیکه ظاهر نباشد سیم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از انکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم صیغه کفتن شده باشد تا انکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت ان مثل انکه در زمان خیار بمشتری کوید که من مثل این متاع را بکمتر از آنچه خریده میدهم تا انکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه ششم زیاد کردن در قیمت متاع کسیرا که اراده خریدن نداشته باشد تا انکه مشتری در خریدن ان حریص شود در این صورت اگرچه بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد هفتم چهار فرسخ پیش رفتن بقافله جهة خرید و فروخت تا با جماعتی که عالم به نرخ شهر نباشند معامله کند اما اگر اتفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و آیا در این صورت بیع صحیح است یا نه و میانه مجتهدین خلافست هرگاه در ان غبن باشد بایع را دعوای غبن میرسد هشتم نکاه داشتن کندم و جو و مویز و روغن جهة کران شدن بشرطیکه غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم بان محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز بآنها الحاق کرده اند و بعضی دیگر این را حرام نمیدانند و در احادیث اهلبیت وارد شده که حد نکاه داشتن در کرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز بعد از ان حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین میکند یا نه اصح انست که بدست صاحب است نهم بسفر دریا رفتن جهة تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج ان **فصل سیم**

در اقسام بیع کردن بدانکه بیع بر ده قسم است **قسم اول** انکه متاع و قیمت ان هر دو حال و این قسم را نقد کویند و در جائیکه بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف باین قسم میشود و شروط ان چهارده است اول ایجاب چون بعتک هذا بهذا یعنی فروختم این کتاب را بتو بصد دینار دوم

درصورتیکه وکالت شامل ان خریدن باشد صدر

(۱) یعنی بیع جنس ربوی بهمان جنس متفاضلا م طا

(۲) یعنی دخول در سوم مؤمن و اقوی قول ان بعضی است که مکروه میدانند م طا

(۳) در یک معامله مثل انکه بکوید فروختم نقدا بده قران و نسیه به بیست قران م طا

(۴) اقوی اختصاص حکم بکمتر از چهار فرسخ پس چهار فرسخ و بیشتر سفر تجارت محسوب است و ضرر ندارد چنانچه اقوی قول ان بعضی است که مکروه میدانند م طا

(۵) والاظهر عدم الحرمة بنابر قول بحرمت بلکه اشکال در ان نیست م طا

(۶) و این قول احوط است م طا

(۷) و اقوی اینست که هر متاع حاجت مردم است چنانچه ذکر شد م طا

(۸) بلکه و در قیمت اجحاف کند و اجبار کند م طا

قبول چون قبلت یعنی قبول دارم این بیع را سیم انکه ایجاب و قبول را بلفظ کویند پس با قدرت بلفظ اشارت و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین که اگر بلفظ نکویند و اکتفا بدادن قیمت و کرفتن متاع کنند آیا جایز است این بیع میکویند یا نه اکثر مجتهدین بر انند که این قسم را بیع نمیکویند و هیچکدام مالک نمیشوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت چهارم انکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر کویند صحیح نیست پنجم انکه هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و جایز التصرف و مختار باشند چه خرید و فروخت طفل اگرچه ده ساله باشد و دیوانه اگرچه ولی ایشان اذن دهد و مست و خفته و بیهوش و اگرچه بعد از ان بهوش آیند اذن دهند و مفلسیکه حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرض خواهان منع کرده باشد و کسیکه او را باکراه بر بیع دارند صحیح نیست اما اگر بعد از اکراه اذن بان بیع دهد صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم انکه مشتری مسلمان باشد هرگاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد اگر اینها را کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه کفته اند که این بیع صحیح است اما حاکم او را جبر میکند بفروختن آنها بمسلمانان چنانچه کذشت هشتم انکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست برضای مالک نهم انکه آن متاع چیزی باشد که مالک ان توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانه مجتهدین خلافست در فروختن شیر آدمی و قرب انست که جایز است دهم انکه متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه کذشت صحیح نیست یازدهم انکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست دوازدهم آنکه فروشنده قادر بر تسلیم ان باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده کریخته صحیح نیست سیزدهم انکه متاعیکه میفروشند میباید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر وقف اولادی بشرط انکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقیکه سبب خراب شدن وقف کردد چه در انصورت بعضی از مجتهدین کفته اند که از امی توان فروخت و بقیمت آن ملک دیگر خرید چنانچه کذشت چهاردهم آنکه متاعی را که میفروشند اگر قابل کیل و وزن باشد میباید که معلوم باشد بکیل یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف آن کنند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگرچه مشاهده کند اما مشاهده و در جامه و زمین ذکر ذرع و عدد در آنها کافی است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول باشد صحیح است مثل انکه مشتری کوید ببایع که بفروش این متاع را بقیمتیکه بدیگری فروخته و هم چنین که قیمت متاع میباید که معلوم باشد **قسم دوم** انکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد این قسم بیع را دین بدین کویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ان بیع نهی کرده اند **قسم سیم** انکه متاع حال باشد و قیمت ان نسیه و این قسم را بیع نسیه کویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرطیکه در قسم اول مذکور شد مشخص بودن وعده آنست پس اگر وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست **قسم چهارم** انکه متاع نسیه باشد و قیمت ان نقد و این قسم را سلف و سلم کویند و شرط این قسم زیاده بر چهارده شرطیکه در قسم اول مذکور شد قبض قیمتست در مجلس و ذکر وعده در این عقد لازم است و میباید که در وعده

(۱) اظهر اینست که بیع آن و مفید ملکیت نیز هست غایة الامر اینست که لازم نیست مگر انکه احدهما با هر دو تصرف کنند در عوض که کرفته اند یا تلف شود م طا

(۱) بیع میکویند و هر دو مالک میشوند و در لزوم ان ترک احتیاط را اگرچه ضعیف باشد ننمایند صدر

(۲) اقوی صحت است م طا

(۳) یعنی اجازه کند لکن صحت در صورتیست که بقصد بیع کرده باشد و اما قصد بیع نکرده باشد باجازه نیز صحیح نمیشود و در مفلس نیز اگر قرض خواهان اجازه کنند صحیح است م طا

عدم صحت بیع موی معلوم نیست صدر

(۴) منفعت کذشت که حشراتیکه منفعت محلله معتد بها داشته باشند جایز است بیع انها م طا

(۵) منفعت کذشت که نجسیکه منفعت محلله غیر موقوفه بر طهارت داشته باشد بیعش جایز است م طا

(۶) کذشت که بیع دین بغیر مدیون مانعی ندارد م طا

(۷) بعید نیست متعارف در ان کیل و وزن باشد م طا

(۸) چنانچه هرگاه معدود باشد باید معلوم باشد عدد ان مثل جوز و تخم مرغ و امثال انها م طا

(۹) هرگاه بمشاهده رفع غرر شود والا کافی نیست م طا

وجودان جنس ممکن باشد **قسم پنجم** انکه متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند واین قسم را مُساوَمه گویند وشروط آن چهارده شرطیست که در قسم اول مذکور شد **قسم ششم** انکه متاع را بزیاده از انچه خریده بفروشد واینقسم را مرابحه گویند وشروط این قسم زیاده از چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بران در عقد بیع واگر بوعده خریده باشد باید که بمشتری بگوید که من بوعده خریده ام ومکروهست در این بیع نسبت دادن فایده باصل مایه مثل انکه گوید که این متاع را من بصد دینار خریده ام وانرا بزیادتی هر ده دینار یک دینار بتو میفروشم **قسم هفتم** انکه متاع را بانچه خریده بفروشد واین قسم را تولیه گویند وشروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است وانکه بقیمتی که خریده بفروشد بی زیاده ونقصان **قسم هشتم** انکه متاع را بکمتر از انچه خریده بفروشد واین قسم را مواضعه گویند وشروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است ودر این قسم نیز نسبت دادن نقصان باصل مایه مکروه است چنانچه در مرابحه مذکور شد **قسم نهم** انکه دو متاع متساوی را که قابل کیل ووزن باشند بیکدیگر فروختن وانرا ربا گویند وشروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم زیاده ونقصان است در قدر ونقد ونسیه چه اگر بزیاده یا نقصان بخرند وبفروشند جایز نیست واگرچه ان زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع ومشتری وانچه در بعض احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که فروختن درهم تازه بدرهم کهنه بشرط زرگری جایز است مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرگری آن در برابر غش آن دیگری خواهد بود وزیاده بران نخواهد بود ودرهم چنین طلا ونقره مغشوش را بجنس خالص آن نمیتوان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم نباشد اما اگر معلوم باشد بزیاده نمیتوان فروخت واگر بایع ومشتری پدر وپسر وزن وشوهر وآقا وغلام باشند ایشان اگر بزیاده وکم متاعی متفق که قابل کیل ووزن باشد بفروشند صحیح است واگر یکی مسلما ودیگری کافر حربی باشد در اینصورت بزیاده از جنس از یک کافر میتوان فروخت اما زیاده باو نمیتواند داد وآیا میانه مسلم وذمی رباهست مجتهدین را در ان خلافست اقرب آنست که رباهست ودر فروختن طلا ونقره که انرا صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از انکه خرنده وفروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست واگر بعضی را قبض کنند همان بعض که قبض کرده اند صحیح است واگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجبست بر گیرنده آن که زیاده را بصاحبش باز دهد اگر او را بشناسد وبعد از فوت او بورثه او برساند واگر او را نشناسد بجهت او تصدق کند واگر مقدار زیاده را نداند اما صاحب او را شناسد با او مصالحه کند واگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از ان بیرون کند باقی حلال است واگر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند وگناه ندارد وآیا در این صورت زیادتی را بصاحبش باید داد یا نه مجتهدین را در این دو قولست قوی آنست که رد ان براو واجبست میتوان خلاص شدن از ربا بانکه بگویند یا ناقص چیزی از غیر جنس ربا یا انکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد بزیاده بخرند یا انکه زیادتی را ببخشند **قسم دهم** انکه دو جنس مختلف باشد پس انرا بزیاده وکم بنقد میتوان فروخت اما اگر هر دو قابل کیل ووزن باشد نسیه فروختن مکروهست واگرچه بی زیادتی ونقصان بفروشد **فصل چهارم** در بیان انچه در بیع کردن داخلست وقاعده کلیه در ان انست که هر چه در عرف از داخل دانند در بیع کردن داخلست واقسام ان شش است **قسم اول** زمین یا عرصه ساختن پس هرگاه عقد بیع برانها واقع شود چشمه چاه وآب در بیع ان زمین داخلست ودر

۲ یعنی ربوی گویند ظم لها

۳ زیادتی حکمی در احدعوضین مانند شرط هر چند موجب ربا میشود لکن ضم ان بطرف ناقص کافی در دفع ربا نیست ولذا جایز نیست بیع دو من گندم ردی بیک من بشرط اینکه جید باشد پس شرط زرگری را در برابر غش کردن دفع اشکال از حدیث نمیکند با اینکه معلوم نیست که درهم غله که در حدیث وارد شده مغشوش بوده محتمل است که ردی یا مکسور بوده واولی در جواب از اشکال اینست که در حدیث شرط زرگری در بیع درهم بدرهم نشده بلکه عکس است زیرا که قرار داد زرگری بجعاله یا اجاره شرط بیع درهم بدرهم شده است واین اصلا اشکال ندارد وحدیث اینست روی ابن الصباح الکنانی عن الصادق ع قال سئلته عن الرجل یقول للصایغ صغ لی هذا الخاتم وابدل لک درهما طازجا بدرهم غلة قال لا باس ظم لها

۴ واحوط اذن از حاکم شرع یا مادون از قبل اوست صدر

۵ اگر علم بزیاده بر خمس ندارد صدر

۶ اگر از روی حقیقت باشد وبیان اشکالست صدر

۷ کراهت در نسیه ... معلوم نیست ...

که دران باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست واگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این زمین را بجمیع حقوق ان اما اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با انچه در بر آن بسته شود یا این زمین را با انچه در اوست در این صورت درخت وزراعت داخلست اما سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست بایع را لازم است که در این وقت سنگها را از آن زمین بیرون کند واجرت مدت کندن سنگها بر بایع لازم نیست واگرچه زیان آن بسیار باشد اما بر بایع لازم است که بعد از بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند **قسم دوم** باغ وبستان هرگاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت وزمین ودیوار داخل است وآیا عمارتیکه در باغ وبستان واقع است وخانه هایی که چوب بر آنها میاندازند وبران بالا میروند جهت پراندن جانوران بواسطه محافظت انجیر وانگور در آن داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که داخل نیست **قسم سیم** خانه وداخلست در آن زمین وعمارت وبالاخانه وپائین خانه مگر انکه هر یک بسر خود خانه باشد وانچه در انخانه ثابت باشد داخلست خواه از اجزای انخانه باشد چون سقف ودرهای نشانیده وحلقه ها وانچه بدان درها بندند وخواه اجزای خانه نباشد لکن بواسطه آسانی ساخته باشند چون نردبانی که در جایی نشانیده باشند بنوعیکه نتوان از جایی بجایی دیگر نقل نمودن ودر جا چوبی که ثابت ساخته باشند ومیخهایی که در آن کوفته باشند اما دستآسیا وخمها وتغارها وچوبها که برای کاری که نشانیده باشند وگنجهای مدفون وسنگهای پنهان وفرش خانه وچادر ودلو وریسمان ودلو خود در آن داخل نیست **قسم چهارم** قریه ودهکده پس اگر بیع با این هر دو واقع شود عمارت وساخته ها که احاطه آنجا ها کرده باشد وراهها در آن داخلست وآیا درختهایی که در میان باشد داخلست در ان میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست وهمچنین مزرعه ها حواله قریه داخل ان نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن ان کند **قسم پنجم** درخت وداخلست در ان شاخها وبرگهای تر وآیا شاخهای برگ خشک وبرگ درخت توت در ان داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافست اما میوه درخت داخل نیست واگر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود ومیوه درخت خرما که نر آن را دوباره نشانیده باشد داخل نیست مگر انکه مشتری شرط کرده باشد ومشتری در اینصورت لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر بدرخت نرساند واجرت ان زمان را نمیرسد که از بایع طلب کند واگر گذاشتن میوه تا رسیدن بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کرد ودر ارش ان خلافست **قسم ششم** خریدن غلام ودر ان داخل نیست مالیکه مولا تملیک او کرده باشد بنا بر انقولیکه گفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مگر انکه شرط کند بشرط انکه ربا نشود وجامه هایکه پوشیدنی باشد آیا داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم بان کند داخلست **فصل پنجم** در بیان اقسام خیار بدانکه اصل در بیع کردن لزوم است مگر در شانزده موضع که رد کردن جایز است اول خیار مجلس وآن مخصوص به بیع کردنست هر یک از بایع ومشتری را اختیار فسخ میرسد اگر در مجلس باشد بچهار شرط اول انکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر شرط سقوط ان کرده باشند اختیار فسخ ندارند دوم انکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیم انکه هر یک از فروشنده وخرنده از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند چه اگر باختیار متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما اگر با کراه ایشان را از یکدیگر

متفرق

۱ معلوم نیست صدر

۲ معلوم نیست

۱ درجمیع اقسام مذکوره مناط عرف ... مقامیه است چنانچه در اول فصل ذکر شد ظم لها

۲ اولی واگذار نمودن بعرف است در تمام شش قسم وان بازمان واشخاص واوقات وغیران مختلف میشود بلی درخصوص ... ظاهرا دلیل بخصوص دارد صدر

۳ شرط دیگری نیز هست وان اینکه تصرف در عوضین نکرده باشد تصرفی که نوعا کاشف از رضا است پس هر یک تصرف کند خیار او ساقط است ظم لها

۹ الظهر انیت درصورت اتصال بدرخت داخل است ...

واگر یکی کند دون دیگر نسبت باو شرط سقوط ... ظاهر است ... کاشف از رضا ... کند خیار او ساقط است

متفرق سازند ساقط نمیشود و اگر یکی از ایشان بمیرد یا حکم جدا شدن دارد یا نه مجتهدین را در این خلاف
است و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشان را با صرفه و غبطه اختیار فسخ
هست چهارم انکه چیزیکه خرید و فروخت بر آن واقع میشود یکی از ان یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد
میشود چه اگر یکی از ان یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد بنا بر بیع غلام نفس خود را بمذهب بعضی از
مجتهدین که جایز داشته اند اختیار فسخ ندارد و هم چنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی
از مال خود بخرد بجهة فرزند صغیر خیار مجلس ندارد دوم خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار هست
از وقت بیع تا سه روز بعضی از مجتهدین بر انند که بایع نیز مخیر است در این سه روز اگر قیمت حیوان
نیز حیوان باشد بدو شرط اول انکه در عقد بیع شرط سقوط ان نکرده باشد چه با شرط سقوط
ساقط میشود دوم انکه تصرف در حیوان نکرده باشد باجاره و هبه و غیر ان چه با تصرف خیار حیوان ساقط
است و اگر عیبی در این سه روز خیار حیوان را حادث شود از غیر جهة مشتری مجتهدین را در این سه قول
است اصح آنست که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن ان حیوان عیب دار با گرفتن تفاوت میان
صحیح و معیوب بودن ان و اگر در این سه روز بی انکه تقصیر کنند تلف شود از مال بایع است سیم خیار شرط و این
خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح و در وقف و ابراء و در طلاق نیز جاری نیست و شروط خیار
در بیع پنج است اول انکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شرط انکه نفروشد دوم انکه منافی شرع
نباشد چون شرط انکه ازاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی انرا بدزدد عوض انرا بایع بدهد سیم انکه مضبوط
باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم انکه شرط را در عقد بیع کرده
باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد پنجم انکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف
چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و هم چنین اگر ان متاع تلف شود نیز خیار شرط ساقط می
شود انگاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل میکند و اگر نداشته باشد طلب قیمت می کند و این خیار شرط در بیع
بحسب رای هر یک از بایع و مشتری است پس اگر هر یک از ایشان جهة خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر
در فروختن شرط سکنای یکساله یا دو ساله کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث بوارث میرسد و منتقل
میشود تتمه تکلیفات نسبت بقبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است اول انکه قابل هیچکدام
نیست چون ایمان بخدا و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه و بتحریم محرمات قطعیه دوم انکه قابل شرط
و تعلیق بر شرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی بدهد و مدبر ساختن او و نذر
کردن چون اعتکاف داشتن در مسجد چه ان قابل تعلیق است بنذر و شبه ان و قابل شرط هست
که هر وقت خواهد دران رجوع کند سیم انکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست چون بیع
کردن و صلح نمودن و اجاره کردن و رهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشانست و رضا
نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم انکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط
نباشد چون نماز و روزه یا نذر یا یمین موضع چهارم خیار تاخیر و انچنانست که بایع چیزیرا
که بفروشد تمام آن متاع یا بعض انرا تسلیم مشتری نکند و مشتری نیز همه قیمت آن یا بعض انرا به
بایع ندهد یا انکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز مخیر است

در اینمسئله تفصیلی است در بعض صور معامله منفسخ میشود و در بعض صور خیار باقی است و بعد از فسخ رجوع میشود

بلکه بیش از عقد یا بعد از ان

در فسخ و امضاء موضع پنجم خیار چیزهائیکه در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت ان ناقص گردد پس اگر کسی این
چنین چیزها را بفروشد تا شب صبر میکند اگر مشتری قیمت انرا بیاورد مالک میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است
در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت انرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را نداده آیا بایع مخیر است در
فسخ کردن یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که اختیار ندارد و هم چنین خلافست در انکه
انچه بوعده قرار داده باشد و در وعده نداده موضع ششم خیار رؤیت و آنچنانست که شخصی متاعیرا
بی انکه ببیند بوصف بخرد پس که بعد از دیدن بخلاف ان صفت باشد مخیر است در فسخ و نگاه داشتن ان
و اگر بعضی را دیده باشد و باقی را خریده باشد بوصف آنگاه برخلاف صفت واقع شود تمام آنرا رد میتواند
کردن نه انکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن و آنچنانست که هرگاه شخصی
متاعیرا بخرد یا بفروشد بعد از ان ظاهر شود که در وقت عقد ان متاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته
انکسیکه مغبونست مخیر است در فسخ به سه شرط اول انکه تصرفیکه مانع رد باشد در ان متاع نکرده باشد
چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت نیز بایع را
میرسد که فسخ کند و الزام مشتری نماید برد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند
که بایع را در این صورت میرسد که ان متاعیرا که مشتری فروخته از ان شخصیکه خریده بگیرد دوم انکه در وقت
خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در انوقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد سیم انکه زیادتی و
نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصانی باشد که در عرف آنرا زیادتی و
نقصان نگویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی
زیاده یا کم باشد و ان بر بیست و هشت قسم است اول دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن
سیم مجذوم بودن چهارم قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد
پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم گریختن ایشان بعادت نه اینکه از روی ترس جائی پنهان
شوند چه با ان گریختن رد نمیتواند کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن و اگرچه قیمت بدان زیاد
شود نهم لنگ بودن دهم کور یا احول بودن یا علت سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن
دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام نکرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین
سیزدهم نبودن موی بشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن حد یا تعزیری که سبب هلاک شود
یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم موی در سر نداشتن کنیز شانزدهم خون حیض
ندیدن کنیز جوان بقول بعضی هفدهم بودن ثفل و دردی زیاده بر عادت در روغن و زیت
هجدهم حامله بودن کنیز نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یکروزه باشد بیستم کندیدن دهن بر
قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زناکار بودن غلام و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دویم
بول کردن غلام و کنیز بزرگ در جامه خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سیم دزدی و خیانت
کردن غلام و کنیز بشرط انکه تمیز داشته باشند نه انکه طفل باشند بیست و چهارم احمق بودن ظاهر بیست
و پنجم شراب خوار بودن بیست و ششم متاعیکه خریده نجس باشد و اگرچه قابل پاک ساختن
بود اما در پاک کردن ان مشقت باشد یا در قیمت نقصان بهم رسد بیست و هفتم بی ختنه بودن

غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط انکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده اند بیست و هشتم بی قوت بودن دست
راست غلام با قوت داشتن دست چپ او لیکن مشتری هرگاه عالم باین عیوب شود اختیار فسخ دارد بچهار
شرط اول انکه تصرف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرف رد نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت میانه
قیمت بی عیب و عیب دار است را میگیرد دوم انکه عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول که آن
چهار عیب از وقت بیع تا یکسال اگر بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف در آن نکرده
باشد سیم انکه مشتری پیش از بیع کردن عالم بعیب نباشد چه اگر عالم باشد رد نمیتواند کرد و ارش
نیز نمیتواند گرفت چهارم انکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل و
خواه باجمال چه اگر ساقط کرده باشد رد نمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول
انکه هرگاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک چنانچه گذشت دوم انکه هرگاه مشتری
کسیرا بخرد که بر او آزاد شود در اینصورت نیز رد نمیتواند کرد و ارش میتواند گرفت سیم انکه در صورتی
که مشتری اختیار فسخ داشته باشد فسخ نکند ارش میگیرد چهارم انکه هرگاه متاع در دست
مشتری عیب جدید بهم رسانیده باشد در اینصورت نیز فسخ نمیکند لکن ارش میگیرد نهم خیار
تدلیس و آنچنانست که شخصی کنیزی را مثلا فروخته باشد بشرط انکه سرخ روی و جعد موی باشد
و روی او را بسرخاب سرخ کرده باشد و موی دیگری را بموی او وصل نموده باشد پس در اینصورت
اگر مشتری عالم بآن نبوده و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و هم چنین هرگاه کسی گوسفندی
را که چند روز شیر او را ندوشیده باشند بفروشد بشرط انکه شیر او مقدار معینی باشد و بعد از
آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در اینصورت نیز مشتری مخیر است در فسخ بشرط انکه در کمتر از سه
روز شیر او کم شود و الا اختیار فسخ ندارد و اگر شیر گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشند کم نشود
و همان عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ آن دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار
فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند میرود یا بنا بر انکه در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص
گوسفند است میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز میرود و هم چنین آب قنات
یا آسیا بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد
و در خیار تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی بنگاهداشتن شود ارش نمیگیرد مگر در شرط بکارت چه
هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت بنابر
قول مشهور ارش میگیرد و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست دهم خیار اشتراط و آنچنانست که
متاعی را که بشرطی میفروشد شرط در آن سالم نباشد پس با عدم اشتراط آن اختیار فسخ هست چون
بفروختن بشرط انکه هرگاه در موعد معینی رد ثمن نماید پس هرگاه در آن موعد رد نماید مسلط بر فسخ بیع
باشد یازدهم خیار شرکت و آنچنانست که متاعی را که بکسی میفروشد ممزوج سازد بمثل آن بحیثیتی که
از یکدیگر جدا نتوان کرد چه در این صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد دوازدهم خیار دشواری
تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را بگمان آنکه میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود
بر او تسلیم آن چون فروختن کبوتری که از عادت او باشد که هر روز باز آید مشتری مخیر است میانه

[حاشیه]
۱: اول سال از روز خریدن است
۱: شرط دیگر انکه بایع پیش از بیع تبری از عیب نکرده باشد ظم طاب ثراه
۲: و ارش نمیتواند بگیرد ظم طا
۳: در بعضی مواضع ارش نمیتواند بگیرد لکن رد میتواند بکند مثل انکه بنده که خریده خصی باشد و قیمت آن با غیر خصی مساوی یا ازید باشد در اینصورت ارش نیست و رد ثابت است و مثل اینکه جنس ربوی را بمساوی آن بفروشد واحد هما معیب باشد که بعضی گفته اند نمیتواند ارش بگیرد چون مستلزم رباء است لکن اقوی جواز است و لزوم ربا معلوم نیست چون ارش جزء احد عوضین نیست بلکه غرامت خارجیه است ظم طاب ثراه
۲: محتاج بمراجعه است صدر
۳: پس گوسفند واقع در حدیث من باب المثال خواهد بود صدر

فسخ و طلب مثل یا قیمت آن سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام مثلا بیکدفعه بخرد
انگاه ظاهر شود که یکی از آنها ملک دیگری بوده مشتری مخیر است میانه فسخ بیع هر دو غلام یا نگاه داشتن یک
غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع چهاردهم خیار تفلیس و آن چنانست که شخصی متاعی
را بمفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند جهة قیمت کردن مال او بر قرضخواهان چه در
اینصورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود و میانه امضا و شریک بودن با قرضخواهان
در مال آن مفلس پانزدهم خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در
مدت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ بیع و همچنین اگر متاعی را که بایع
فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ آن و آیا اجرت مدت
غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه در این خلافست اگر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازم است
شانزدهم خیار جهالت اجاره و آنچنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد از انکه زمینی که بایع فروخته در اجاره دیگری
بوده پس در اینصورت اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد از انکه سنگهایی در زمین مدفون باشد
از بایع است مخیر است در فسخ آن و اجماع اقسام خیار از خواص این کتابست **تتمه** در بیان احکام بعد از
بیع بدانکه بایع را بعد از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم مبیع بمشتری لازم است و آن در چیزها که قابل نقل و
تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن
باز داشتن با انکه درخت خود را از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسیده باشد چیدن و در آنچه قابل
نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن
و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیاده در متاع بهم رسد مال مشتری است و جایز است که بایع در بیع استثنا
کند آنچه خواهد و اگر مبیع حیوان باشد استثنای کله و پوست آن کند در آن مجتهدین را پنج قول است
اول انکه بیع صحیح است دوم انکه باطل است سیم انکه حیوان را اگر توان ذبح نمود صحیح است و الا باطل
چهارم انکه اگر حیوانی باشد که ذبح آن نتوان کرد شریکست در قیمت کله و پوست آن پنجم انکه مطلقا
نسبت بکله و پوست در آن شریکست و اصح اقوال قول دوم است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده
متاع و فروشنده آن بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده
آن بر مشتری است بشرط انکه بی رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را آورده باشند و
دلال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیر تلف شود ضامن نیست و اگر میانه مالک و دلال
اختلافی واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلال است **باب سیم مطلب
دوم** در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است **فصل اول** در شروط گرو کردن
بدانکه گرو گذاشتن کسیکه بر ذمت او دینی باشد جهة اعتماد مشروع است خواه در سفر و خواه در حضر
و آنچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنا بر غالب است چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم
نمیرسد که تمسک بنویسد اکتفا بگرو می کنند و این رهن عقدیست لازم از طرف کسیکه گرو میکند
باین معنی که دیگر نمیتواند تصرف در آن گرو کردن و آنرا از گرو گیرنده گرفتن تا وقتیکه دین او را ادا کند
و در آن نه شرطست اول انکه گرو کننده عاقل و بالغ و جایز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه

و کسیکه

[حاشیه]
۱: طلب مثل و قیمت وجه ندارد بلکه مخیر است مابین فسخ و امضاء و بر تقدیر امضاء همان کبوتر را مالک است بلی کبوتر را بر نگردد اصلا قدرت بر آن نباشد فسخ میشود و تلف آن بر بایع است پس مشتری ثمن را واپس میگیرد ظم طا
۲: اما تلف و غصب بعد از بس در زمان خیار پس موجب خیار جدید نیست بلکه تلف در زمان خیار مجلس و حیوان و شرط رجوع موجب انفساخ است و رجوع میکند مشتری بثمنی که داده است و در سایر خیارات بر مالکست که مشتری باشد و رجوع بر کسی نمیکند و در اتلاف بایع و غصب یا اتلاف اجنبی نیز همان خیار یکه از برای مشتری بوده باقی است پس اگر فسخ کند ثمن او را از بایع استرداد می کند و اگر فسخ نکند رجوع میکند بر بایع یا اجنبی بعوض مبیع و اما تلف و غصب بعد از قبض پس در تلف سماوی انفساخ است و در اتلاف بایع و اجنبی هر چند محتمل است خیار داشتن مشتری مابین فسخ و امضا چنانچه جمعی گفته اند لکن خالی از اشکال نیست بلکه بعید نیست که مثل تلف سماوی باشد که معامله منفسخ شود و رجوع کند مشتری بر بایع بثمن پس بایع در صورت اتلاف اجنبی رجوع می کند باو بمثل یا قیمت و احوط اینست که مشتری اولا فسخ کند و ثم رجوع کند بر بایع ظم طاب ثراه
۱: مسائل مذکوره در اینموضع محتاج بشرح و تفصیل است صدر
۲: شاید مراد اینست که جاهل بود و بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست صدر
۳: کفایت کیل و وزن بدون استیلاء عرفی در تحقق قبض و تسلیم مشکل است بلکه اقوی اینست که باید استیلاء حاصل شود در جمیع چیزها و اینکه مقامات مختلف است بلی در مکیل و موزون احوط علاوه بر استیلاء عرفی تحقق کیل و وزن است ظم طا

ولی ظاهر آیا جازه صحیح میشود صدر

وکسیکه اورا باکراه بر آن دارند وبعد از اکراه اذن ندهد ومست وبیهوش ومفلسیکه حاکم شرع اورا از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت طفل مال اورا کرو کند بجهة دینی که بواسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا بجهة او کرو بگیرد دویم ایجاب چون راهنتك هذا علی الدین الفلانی یعنی کرو کردم این عین را پیش تو بجهة فلان دین سیم قبول چون قبلت وانچه دلالت کند بر ان وباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود چهارم انکه ایجاب وقبول را بلفظ بگویند با قدرت با عاجز بودن اشارت وکتابت نیز جایز است، وبغیر عربی وبغیر صیغهٔ ماضی نیز جایز است پنجم قبض کردن کرو ودر قبض کردن اذن کرو کننده شرط است پس کر پیش از قبض کرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید کرو باطل میشود وبعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند واستدامت قبض شرط نیست پس اکر بعد از قبض کرو کننده در ان تصرف کند کرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن کرو گیرنده در قبض پس کر در غیبت وکرو کنند تا انکه کرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود وقبض نکند صحیح نیست هفتم انکه کرو عینی باشد که ممکن باشد قبض ان وصحیح باشد مالك شدن آن وجایز باشد فروختن آن پس کرو کردن دین ومنفعت چون سکنی خانه وخدمت غلام وکرو کردن ملك غیر بی اذن صاحبش وکرو کردن شراب وخوك واکرچه یهود باشد ونزد مسلمانی کرو کند ویا پیش یهودی دیگر بگذارد صحیح نیست اما اکر شیرهٔ انکور را کرو کند صحیح است ولکن در وقتیکه شراب شود از کرو بیرون میرود وچون سرکه شود باز کرو میشود واکر در حالتیکه شراب شود وصاحبش نزابرین دو شخصیکه بنزد او کرو واست ازا جمع کند یا مالك ان میشود بعد از انکه سرکه شود یا همان ملك کسیست که کرو کرده در این مجتهدین را دو قول است اصح آنست که اکر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالك ان میشود واکر بقصد شراب بودن جمع کرده مالك ان نمیشود وهم چنین صحیح نیست کرو کردن مصحف وبندهٔ مسلمان نزد کافر وبعضی انرا جایز داشته اند وکفته اند واجبست که در این صورت بمسلمانان بسپارند وکرو کردن کتب فقه وحدیث نزد یهودی مکروه هست وهمچنین مکروه است کرو کردن کنیز نزد ناسق مکر انکه محرم او باشد ومیانهٔ مجتهدین خلاف است در انکه کرو کردن چیزیکه قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا وماهی در دریا وبندهٔ کریخته آیا جایز است یا نه وهم چنین خلافست میانهٔ مجتهدین در کرو کردن کنیزیکه از او فرزند داشته باشد اصح آنست که کرو میتوانند کرد بجهة قیمت او وکرو کردن مکاتب ومدبر صحیح است وکرو کردن زمین وقف وزمین خراج دار جایز نیست هشتم انکه کرو بجهة دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست کرو کردن برای دینی که در ذمه ثابت نباشد چون کرو کردن بجهة دینی که خواهد کرفت وبجهة جنایتی که بر شخصی بکند وبرای اجرت کسیکه اورا کرفته باشد که بندهٔ کریخته اورا از شهر برکرداند پیش از برکردانیدن او در کرو کردن بجهة مال کتابت میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی آنست که جایز است نهم کرو بجهة دینی باشد که استیفا ان دین از کرو ممکن باشد پس کرو کردن بر اجاره متعلقه ببدن شخصی معین چون خدمت او صحیح نیست اکرچه او بکر یزد نمیتواند که کرو را بفروشد وشخصی دیگر را بجهة آن عمل اجاره کند **فصل** دویم در احکام کرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است پس هر شرطی منافی آن نباشد جایز است

ساعل بمعاملات نیز صحیح است ظم طبا م ۸۸

ساع ۲ این شرط راجع بشرط پنجم است ظم طبا

س ۲ معلوم نیست صدر

ساع ۳ واکر در اینصورت بعد از سرکه شدن قصد ملکیت کند کافیست ظم طبا

ساع ۴ اظهر عدم جواز است ظم طبا م ۸۸

ساع ۵ مشکل است ظم طبا

ساع ۶ یعنی مال الجعاله ظم طبا م ۸۸

سه ۲ هرچند بعد از سرکه شدن قصد ملکیت نیز بکند علی الاظهر م ۸۸

سه ۳ جواز با شرط مذکور خالی از قوة نیست م ۸۸

چون شرط کردن انکه کرو در دست عادلی باشد یا انکه کرو گیرنده وکیل باشد در فروختن کرو در سر وعده ودر اینصورت کرو کننده اورا از وکالت نمیتواند عزل کرد اما اکر کرو کننده بمیرد کرو باطل می شود واکر کرو گیرنده بمیرد کرو او باطل نمیشود بلکه بورثهٔ او منتقل میشود واکر در کرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط انکه منافع کرو از کرو گیرنده باشد صحیح نیست واکر شرط کند که منافع کرو نیز کرو باشد صحیح است وبعد از انکه کرو کننده چیزی را کرو کند دیکر اورا تصرفی در ان کرو که منافی دین کرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن وهبه نمودن ان ودخول کردن بان مکر باذن کرو گیرنده وهم چنین کرو گیرنده را تصرف در ان صحیح نیست مکر باذن کرو کننده ووعده در کرو کردن شرط نیست اما اکر شرط کند لازم است واکر بعد از وعده کرو کننده از دادن دین امتناع نماید پس اکر کرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد ودین خود بر دارد ودو زیادتی را باز دهد واکر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد واکر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم الشرع می تواند انرا بفروشد ودین او را بدهد واکر کرو کننده کرو گیرنده را اجازت دهد که کرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف کردن در قیمت ان تا هنکام رسیدن وعده واکر چیزی را کرو کند که باقی نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد وبعضی از مجتهدین بر این رفته اند که فروختن ان صحیح است وقیمت ان داخل در کرو است وکرو در دست کرو گیرنده امانت است پس اکر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست وقول قول اوست در عدم تقصیر با قسم وقول قول کرو کننده است در قیمت کرو ومقدار دین واکر کرو تلف شود وکرو کننده چیزی دیکر بدهد بجای او بصیغه دیکر نیست واکر دو متاع را بجهة دو دین کرو کند هر کاه یکی از آنها را بدهد هر دو را بجهة یك دین نمیتواند نکاه داشت وهم چنین اکر دو دین باشد یکی با کرو ودیکری بی کرو پس هر کاه دین با کرو را ادا نماید نمی تواند کرو را بجهة دین بی کرو نکاه داشت وهر کاه کرو کننده دین او را بدهد کرو گیرنده را نمیرسد که کرو را بفروشد وکرو گیرنده را نمیرسد که کرو کننده را تکلیف کند بانکه دین او را از غیر کرو بدهد واکرچه قادر بر ان باشد وکرو گیرنده را حاضر کردانیدن کرو لازم نیست پیش از کرفتن مال خود واکرچه در مجلس حاکم باشد وآنچه خرج حاضر ساختن کرو باشد بعد از دادن دین از مال کرو کننده است واکر کرو حیوانی باشد خرج او بکرو کننده تعلق دارد ونفقهٔ ان بر اوست ودر بعضی احادیث واقع شده که اکر قابل آن باشد که بر او سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که کرو گیرنده سوار شود وشیر او نیز بخورد ونفقهٔ او را بدهد وقول اصح ان است که تصرف در ان بی اذن کرو کننده جایز نیست ونفقه بر اوست واکر کرو گیرنده نفقه کند از کرو کننده بستاند **مطلب سیم** در شفعه کرفتن وا بچنانست که دو شخص ملکی مشاع داشته باشند ویکی از ایشان پیش از دیکری مالك باشد هر کاه ان شخص دیکر حصهٔ دیکر خود را بفروشد شریك سابق ان حصه را مستحق میشود وآنچه مشتری قیمت ان داده همان قیمت را باو میدهد بسیزده شرط شرط اول انکه آنچیز یکه شریك فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که در آنچه قابل نقل وتحویل است شفعه نیست وبعضی از مجتهدین کفته اند که شفعه در حیوان نیز هست وهر کاه زمین را بفروشند در درخت وخانه ودولاب به تبعیت ان شفعه میرود شرط دویم انکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد

ونعم [illegible] وبعضی کفته اند در خصوص مملوك هست چون [illegible] ... از حیوانات وسایر منقولات وبعضی کفته اند در مطلق منقول ...

ساع ۱ بطلان کرو وجه ندارد بلی وکالت باطل میشود وهم چنین در مرتهن ظم طبا م ۸۸

ساع ۲ یعنی وعدهٔ دین ظم طبا م ۸۸

س ۱ معلوم نیست صدر

ساع ۳ در قیمت کرو هر کاه مرتهن تلف یا تفریط کرده باشد قول او مقدم است علی الاقوی بلی در صورتیکه راهن تلف کرده باشد وخواسته باشند عوض انرا رهن کند قول راهن مقدم است ظم طبا

ساع ۴ [illegible] نیست هر کاه [illegible] انرا معتبر [illegible]

ساع ۵ این در صورتیست که کرو کننده تلف کرده باشد وعوض از بدل چنانچه اکر دیکری تلف کرده باشد عوض بدهد نیز چنین است واما اکر تلف شده باشد بدون ضمان کسی وکرو کننده مال دیکر را بدهد رهن جدید است وبه محتاج است بصیغه ظم طبا

ساع ۵ پیش از دیکری مالك شدن معتبر نیست ظم طبا

س ۲ با قصد رجوع دادن کرو دهند اکر ممکن بوده صدر

چون حمام کوچك و دکانچه‌های کوچك و نهر و راه تنك شفعه ندارد شرط سیم انچیز را قسمت نکرده باشند چه هرکاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مکر انکه در نهر و راه شریك باشند چه در این صورت با قسمت نیز شفعه دارد هرکاه هر دو را باهم بفروشند و اما اکر زمین را بی نهر و راه بفروشند در این صورت نیز شفعه ندارد شرط چهارم انکه زیاده از دو شریك نباشند و بعضی از مجتهدین برانند که در غیر حیوان زیاده از دو شریك را شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریك را شفعه نمیرسد شرط پنجم انکه حصهٔ شریك بخریدن و فروختن منتقل شود بدیکری چه اکر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریك دیکر را شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین کفته‌اند که هبهٔ معوضه شفعه دارد شرط ششم انکه کسیکه شفعه می طلبد یهود و مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرکاه مشتری مسلمان و شریك یهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد و اکر مشتری کافر باشد و کسیکه شفعه میخواهد مرتد باشد آیا او را شفعه میرسد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و هم چنین خلاف است در انکه بعد از عقد بیع شریك مرتد شود شرط هفتم انکه حصهٔ شریکی که شفعه می طلبد وقف نباشد چه هرکاه وقف باشد او را شفعه نمیرسد و سید مرتضی رضی الله عنه کفته که هرکاه انکسیکه وقف بر او شده یك کس بیش نباشد او را شفعه میرسد و در صورتیکه بیع وقف او را باشد جایز است چنانچه در باب وقف کذشت شریك او شفعه میکیرد شرط هشتم انکه یکی از دو شریك مقدم باشد در خریدن چه هرکاه هر دو بیکدفعه خریده باشند هیچ کدام را شفعه نمیرسد و هم چنین در صورتیکه یکی پیشتر خریده باشد متاخر را شفعه نمیرسد شرط نهم انکه ان شخصی که شفعه می طلبد می باید که عالم بقیمت ان باشد و عالم بقیمتی که شریك او را فروخته است نیز باشد که با جهالت هر دو او را شفعه کرفتن صحیح نیست شرط دهم انکه قادر باشد بر قیمت دادن و کرفتن پس اکر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اکر کوید که قیمت انرا حاضر ندارم و غایب است صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهند تا زمانی که حاضر سازد در ان زمان و سه روز دیکر مکر انکه در مهلت ضرری بمشتری رسد چه در این صورت شفعه ساقط است شرط یازدهم انکه درست پیش از آنکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد چه اکر تلف شده باشد شفعه ساقط است شرط دوازدهم انکه طلب شفعه علی الفور کند چه اکر عالم باشد بفروختن شریك و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریك حصهٔ خود را نیز بفروشد شفعه در این صورت نیز ساقط است و اکر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بنیاد یا بیهوش یا محبوس باشد شفعهٔ ایشان ساقط نمیشود بلکه هرکاه عالم شوند میرسد ایشانرا که شفعه بکیرند و ولی طفل و دیوانه با صرفه و غبطهٔ ایشان شفعه میکیرد شرط سیزدهم انکه در وقت کرفتن انچیز بکوید که کرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه اینقول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اکر مشتری بدان چیز تصرف کرده باشد مثل انکه انرا فروخته باشد شریك را میرسد که انرا باطل سازد و از انکس بکیرد و انچه از منافع بهم رسد پیش از انکه شریك شفعه بطلبد مال مشتری است و شفعه ساقط نمیشود و پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن بایع بواسطهٔ عیب و شفیع میتواند که انرا بشریك رد کند جهة عیب با جاهل بودن او بعیب اما اکر رد نکند تفاوت

قیمت انرا

دربعضی در مطلق نقل و تملیك کفته‌اند ـ ظم طبا
اظهر ثبوت است ظم طبا ٨٨
محکی از سید مرتضی ثبوت در الطلاق بثبوت است در دلغیلی شهید در دروس فرق کذاشته است مابین اتحاد موقوف علیه و تعدد او و اسناد داده است بمتاخرین از علما ظم طبا
این شرط معتبر نیست چنانچه کذشت در حاشیهٔ سابقه در اول باب ظم طبا
علم بقیمت شرط نیست بلا اشکال اما علم بقیمتی که شریك فروخته است بان پس هر چند جماعتی اعتبار کرده‌اند لکن خالی از اشکال نیست هرچند احوط است ظم طبا ٨٨
احوط نکرفتن شفعه در این صورت نیز صدر
معلوم نیست صدر
یعنی و میتواند عوض شفعه از مشتری در تم کند ظم طبا
محل تامل است ظم طبا

قیمت انرا از بایع نمیتواند کرفت مکر انکه مشتری ان تفاوت را از بایع کرفته باشد و اکر میانهٔ کسیکه شفعه میخواهد و میانهٔ مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا بمیراث یا بهبه پس اکر کواه نداشته باشند قول قول مشتری است بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با قسم بر قول مشهور و اکر هر دو کواه داشته باشند کواه مشتری مقدم است **مطلب چهارم** در بیان توابع بیع کردن و در آن سه فصل است **فصل اول** در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشانرا از مال ایشان منع نموده باشد بسبب تعلق حق غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها ده قومند قوم اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتیکه بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشانرا ازمایش کنند باینکه به بینند که مال خود را در چیزها صحیح صرف میکنند یا نه قوم دوم دیوانه کان و ایشان از مال خود ممنوعند تا انکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانه کان پدر است و جد پدری هر چند بالا روند و اکر هر دو جمع شوند هر دو ولی بودن شریکند و اکر پدر و جد ایشان نباشند کسیکه پدر یا جد او را وصی کرده باشد و هرکاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولی است یا امینی که حاکم او را نصب نماید قوم سیم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا انکه سفاهت ایشان برطرف شود و اکر عقلی داشته باشند و برطرف شد باشد ولی ایشان جماعت مذکورانند و اکر سفیه بالغ شده باشد ولی او حاکم شرع است و هرکاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند خواه حاکم شرع ایشانرا منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد اما هرکاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود و بعضی از سنیان براین رفته‌اند که هرکاه سفیه بیست و پنجساله شود دیکر در مال خود تصرف میتواند کرد و اکرچه سفیه باشد و بر سفیه هرکاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بفعل آورد بشرط انکه خرج جهة حج را بدیکری بسپارند و حج سنت نیز میتواند کرد هرکاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اکر خلاف کنند سوکند یا نذر خود را کفارهٔ ان روزه کرفتن است قوم چهارم بیمارانی که در آن مرض فوت شوند چه ایشان زیاده بر سه یك مال خویش ممنوعند یعنی که اکر سی تومان داشته باشند و بکسی بخشند ده تومان ان صحیح است و باقی باطل است قوم پنجم جماعتی که متاع فروخته باشند چه ایشان از تصرف در قیمت آن متاع ممنوعند تا انکه متاع را تسلیم مشتری نمایند قوم ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه ایشان نیز ممنوعند از تصرف در آن متاع تا قیمت انرا ندهند قوم هفتم غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند چه ایشان از انچه پیدا کنند سوای نفقه و انچه بآقا میدهند ممنوعند تا انکه آنچه آقا با ایشان قرار داده باشد بدهند قوم هشتم جماعتی که از دین اسلام بر کردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوعند تا انکه مسلمان شوند قوم نهم جماعتی که مال خود را جهة دینی پیش کسی کرو کرده باشند چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوعند تا وقتیکه دین را بدهند قوم دهم مفلسانی که مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف در مال خود سوای نفقه و جامهٔ خود و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوعند بچهار شرط اول آنکه قرض قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم آنکه

آنست که عرفا کویند که سفیه است صدر و رشید نیست صدر
احوط جمع است میان حاکم شرع و جماعت مذکوره صدر
علی الاحوط صدر
حاجت بحکم حاکم نیست ظم طبا ٨٨
فرق ما بین پیش از سفاهت و بعد از ان نیست بلکه مطلقا واجبست بر دد ظم طبا
هرکاه ان سوکند و نذر را در حال سفاهت کرده باشد و اما هرکاه انعقاد انها سابق بر سفاهت باشد بعید نیست که تخییر باقی باشد بلکه ظم طبا
اقوی نفوذ تصرفات مریض است در تمام مال هر چند احوط مراعات احتیاط است در زاید بر سه یك ظم طبا ٨٨
ممنوع بودن ایشان ممنوع است و هم چنین در قوم ششم و مسئلهٔ وجوب تسلیم دخلی ندارد ظم طبا

تقدیم حق جنایت ... در غرض سایر دیون است چون متعلق بعین مال نیست بلکه هرگاه عبد مفلس جنایتی بر غیر وارد آورده باشد متعلق است برقبهٔ او و مقدم است بر سایر غرماء ظم طبا

دعدهٔ قرض ایشان رسیده باشد سیم آنکه اموال ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنکه
قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مال ایشان منع کند چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع
اموال ایشان را قیمت نماید و بر قرضخواهان از نجو قرض ایشان قسمت می کند باینطریق که
مفلس ان او قرضخواهان را حاضر سازد و قرضخواهانی که کروی داشته باشند کرو را بفروشد و با نها
دهد و قرضخواهان دیگر را در آن دخلی نیست و صاحبان متاعی را که موجود باشد مخیر سازد که
اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک باشند بعد از آن تجار را که مفلس با ایشان جنایتی کرده
باشد حق ایشان را بدهد آنگاه حیوانانیکه محتاج بنفقه باشند اول بفروشد پس بعد از آن متاع
و قماش منقولات را بفروشد آنگاه زمین را بفروشد و خدمتکار مفلس و خانهٔ او را نمیتوان فروخت هرگاه
محتاج بانها باشد و اما بعد از فروختن چیزهای مفلس و بقرضخواهان او دادن منعیکه حاکم شرع او را
کرده زایل میشود یا آنکه محتاج است بحکم حاکم میانهٔ مجتهدین خلاف است و اقرب این است که بمجرد قسمت
منع برطرف میشود و قرضخواهان را نمیرسد که بعد از آنکه آنچه داشته از او گرفته باشند او را تکلیف نمایند
که برای ایشان کار کند و اگر چه صاحب کسب باشد یا آنکه کسی چیزی باو ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند
یا جهة ایشان قرض نماید و همچنین تکلیف نمیتوان کرد زنان را بشوهر کردن بواسطهٔ گرفتن مهر از ایشان
و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت کردن اموال بلکه واجبست که او را مهلت دهند تا آنکه حق سبحانه و تعالی
او را مستغنی گرداند **فصل در بیان ضامن شدن** و آن بر سه قسم است اول تعهد مال شدن که بر ذمهٔ
شخصی باشد و شروط آن هفت است اول ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم از فلان شخص بانچه بر ذمهٔ
اوست و آنچه دلالت برآن کند با قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست اما از اخرس کتابت و اشارت
کافی است دوم قبول کسیکه او را ضامن میشوند و بعضی از مجتهدین گفته اند که رضای او کافیست اگر چه بلفظ
اما رضای کسیکه از جانب او ضامن میشود دخل ندارد لکن اگر بی رضای او ضامن شود مالی که می دهد رجوع باو
نمیتواند کرد اما اگر برضای او ضامن شود رجوع می کند و اگر کسیکه بواسطهٔ مال او ضامن شده چیزی بضامن ببخشد
ضامن نمیتواند از آنکس که جهة او ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست سیم آنکه ضامن بالغ و عاقل
جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست
چهارم آنکه ضامن آزاد باشد و ضامن شدن بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که صحیح است
و بعد از آزادی میدهد اما با اذن مولی ضمان او صحیح است و تعلق بذمت بنده میگیرد نه بمال مولی و بعضی
از مجتهدین گفته اند که تعلق بمال مولی میگیرد پنجم آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسیکه جهة مال او ضامن
میشود در وقت ضامن شدن عالم بمفلسی او باشد اما استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر بعد از
ضامن شدن مال او تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم آنکه ضمان را معلق بشرطی نسازد چه اگر معلق بشرطی
سازد صحیح نیست اما اگر ضمان را معلق بشرطی نسازد لکن دادن مال را معلق بر شرط سازد صحیح است
هفتم مالیکه ضامن متعهد آن میشود میباید که در ذمهٔ آنکسیکه از او ضامن میشود ثابت باشد پس اگر
در ذمهٔ او ثابت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال الجعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان مال
امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شروط مذکوره بهم رسد منتقل میشود از

۲ ترتیب خاصی لازم نیست بلکه مدار بر ملاحظهٔ مصلحت است در تقدیم و تاخیر ظم طبا

۳ یعنی هرگاه طالب باشد احوط این است که کسب کند و بدهد ظم طبا

۴ مشکل است پس ترک احتیاط ننمایند صدر

۴ یعنی مقداری از دین را ابراء کند و همچنین هرگاه ... بعوض دین بدهد حاصل آنکه آنچه داده فقط قدر از مدیون میگیرد بلکه هرگاه تمام را بدهد و بعد قدری از آن یا تمام از مدیون با هبه کند مال او شود و تمام دین را از مدیون میتواند بگیرد ظم طبا

۵ بلکه تابع کیفیت اذن اوست ظم طبا

۶ اگر دادن مال را معلق سازد ضمان معلق شده است زیرا که معنی ندارد که ضمان مطلق باشد و ادا واجب نباشد ظم طبا

اظهر آنست صحیح نیست زیرا اگر معنی ندارد که ضمان معلق بشد و ادا واجب نباشد محمد آقا

۷ اقوی صحت ضمان مال کتابت است ظم طبا

لکن هرگاه طلب کند احوط آنست که کسب کند و بدهد محمد آقا

ذمهٔ آنشخصیکه از جانب او ضامن شده است بذمهٔ او و ضمان مال موجل جایز است و در موجل اگر ضامن
بمیرد ضمان موجل حال میشود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و همچنین از او و قسم دویم حواله چه
حواله نیز انتقال مال است از ذمتی بذمتی دیگر و شروط آن شش است اول ایجاب چون احلتک بالدین الذی لی
علی فلان یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلان کس دویم قبول چون قبلت و قبول حواله بر مالدار واجب
نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که قبول این حواله بر مالدار واجبست و احادیثی که بدین مضمون وارد
شده محمول بر استحباب است سیم رضای آنکس که حواله میکند و کسیکه او را حواله کرده و کسیکه حواله
براو کرده باشد چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمهٔ کسیکه حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بقرض
خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه
شروط حواله متحقق شود منتقل میشود مال از ذمهٔ کسیکه حواله می کند بذمهٔ کسیکه حواله براو می کند
و حواله کردن آنکسیکه حواله براو کرده شده است بر کسی دیگر جایز است و همچنین بر کسی دیگر و حواله بغیر
جنس جایز است چنانچه اگر به ذمهٔ او دراهم باشد بدنانیر حواله کند قسم سیم کفاله و آن ضامن شدن
بدن شخصی است که براو حق غیری ثابت باشد و شروط آن پنج است اول ایجاب چون کفلتک یعنی
کفیل شدم جهة تو فلانی را دویم قبول کسیکه از برای او کفیل میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسیکه
ضامن بدن او میشود شرط کرده اند سیم تعیین آنکسیکه ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن
یکی از دو شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدت ضمان لازم است چهارم آنکه ضمان را معلق
بر شرط نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد باطل است پنجم آنکه براو حق باشد چه کفیل شدن کسیکه براو
حق لازم باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است و کفیل شدن حال
جایز است و همچنین بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه عقد کفالت مطلق واقع شود
منصرف بحال میشود و بتسلیم کردن آنشخصی که ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود بشرطیکه
در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند چه در این وقت بتسلیم کردن بری الذمه نمیشود
و بری الذمه نمیشود بتلف شدن آنچیزیکه بذمهٔ او باشد و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم
شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند یا آنچه در ذمهٔ اوست از عهده بیرون آید و بعد از ذکر
آنچه بر ذمهٔ اوست ضامن رجوع میکند بر آنکسیکه ضامن بدن او شده و اگر چه باذن او ضامن نشده باشد
و اگر آنشخص بگریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد یا ضامن را لازم است که
آنچه بر ذمهٔ اوست بدهد یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلاف است و اقرب آنست که می باید داد و اگر غایب
شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازد و در حکم
ضامن شدن است رها کردن قرضدار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه در این صورت براو لازم
است که او را رد کند یا آنچه براوست بدهد باطل میشود کفاله بمردن کسیکه ضامن بدن او شده
باشد و در این صورت دادن مالیکه بر ذمهٔ او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مرده براو
لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده جهة گواهی دادن براو باشد چه در اینصورت حاضر
ساختن مرده براو لازم است و اگر چه او را دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثهٔ او لازم

که آن

۱ و بعضی رضای کسیکه براو حواله شده را شرط نمیدانند لکن احوط ملاحظهٔ آنست ظم طبا

حواله

۲ مراعات احتیاط بهتر است ظم طبا

۳ صحت بعید نیست ظم طبا

۴ اگر موجل باشد ظم صبا

کفالة

۵ اگر ادا باذن او باشد و اگر ادا نیز باذن او باشد مشکل است رجوع باو ظم طبا محمد آقا

۱ معلوم نیست صدر

۲ معلوم نیست

۶ بر ورثه چیزی لازم نیست بلکه هرگاه ترکه داشته باشد تعلق حق بترکهٔ او ظم طبا

۱ قول این بعض اگر اقوی نباشد احوط است محمد آقا

۲ اگر ابوین دو شخص معلوم باشند صحت بعید نیست محمد آقا

۳ مکره بکفالت ... چیزی ثابت نمیشود زیرا اگر موت در آن موجب سقوط ادای مال نمیشود ... لازم است احضار ... محمد آقا

کان شخص را حاضر سازند یا نه مجتهدین را درین دو قول است **فصل سیم** در بیان صلح کردن وان عقد
است که شارع انرا وضع کرده است جهة قطع نزاع وان بر سه قسم است **قسم اوّل** میانه مسلمانان
واهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد **قسم دوّیم** میانه زن وشوهر چنانچه در
بحث طلاق خواهد آمد **قسم سیم** میانه دو خصم در اموال وصلح عقدیست لازم وشروط آن
شش است اوّل ایجاب چون صالحتك هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را بتو بمبلغ معین مثلا
دوّیم قبول چون قبلت وهرچه دلالت کند بر رضا او بر ایجاب سیم انکه ایجاب وقبول از بالغ عاقل
رشید مختار جایز التصرف واقع شود پس مصالحه طفل ودیوانه وسفیه وکسیکه اورا باکراه بران
دارند یا مست یا بیهوش باشد یا کسیکه حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطه
قرضخواه صحیح نیست چهارم انکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض آن توان کرفت پس اکر عوض نتوان
کرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن تا انکه اقرار کند بر زوجیت او چه درین صورت اکر آن زن
چیزی دهد که او ترك دعوی کند جایز نیست پنجم انکه صلح با عوض واقع شود پس اکر صلح بی عوض
واقع شود صحیح نیست وهمچنین اکر بر عوضی واقع شود که حق غیری باشد نیز باطل است ششم انکه
صلح بر حلال ساختن حرام وحرام ساختن حلال واقع نشود چه این چنین صلح باطل است وبعد از انکه
این شروط بهم رسد صلح لازم میشود چه آن عقدیست لازم از هر دو طرف وصلح عقدیست برسر خود
وبعضی از مجتهدین کفته اند که تابع بیعست هرکاه در ان عینی منتقل شود وفرع اجاره است هرکاه در
ان منفعتی منتقل شود وفرع هبه است هرکاه در آن عینی منتقل شود بی عوض وفرع ابراء است
هرکاه در آن اسقاط حقی شود وفرع عاریت است هرکاه متضمن منفعتی شود بغیر عوض وصلح هم
چنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است ودر حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف سنیان را
که کفته اند صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد وصحیح است صلح کردن بر عین بعین وبر منفعت
بمنفعت وبر عین بمنفعت وبر منفعت بعین وبر جنس انچه دعوی میکند بغیر جنس آن وجایز است صلح
کردن بزیاده از قیمت متاعیکه نزاع در آن کنند وبکمتر از قیمت آن وهمچنین صحیح است صلح کردن
بچیزی حال از چیزی که بوعده باشد وبوعده از چیزی که حال باشد

باب دهم از کتاب جامع عباسی

در بیان اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام غصب کردن وتوابع ان ودران چهار مطلب است
مطلب اوّل در اجاره ودران سه فصل است **فصل اوّل** در شروط اجاره بدانکه اجاره
مالك ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را بعوض معلومی وشروط ان پانزده است اوّل
ایجاب چون آجرتك هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین را بمبلغی معین مثلا وبلفظ عاریت
وبیع صحیح نیست واکرچه قصد اجاره کنند دوّم قبول چون قبلت وانچه دلالت کند بر رضا
او به ایجاب سیم آنکه هریك از موجر ومستاجر بالغ ومختار وجایز التصرف باشند پس اجاره
طفل ودیوانه وغافل ومست وبیهوش وخفته وکسیکه اورا باکراه بران دارند صحیح نیست
چهارم آنکه اجاره میکنند چیزی باشد که انرا توان دید یا وصف اورا توان کرد بنوعیکه جهالت

از او برطرف شود پس اجاره دادن حمام مثلا ناچار است از دیدن خانه های ان وبزرکی دیکچه وتون وجائی
که خاکستر ریزند وطهارت خانه ومصرف آب ان یا وصف کردن حمام بنوعیکه جهالت از او برطرف شود ودر
اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن وتعیین منفعت از زراعت وغیر آن وتعیین مدت پنجم
انکه آنچه باجاره میدهند چیزی که اصل او باقی ماند واز او نفع کیرند پس اجاره درخت جهة خوردن میوه
آن وهیمه جهة سوزانیدن وطعام جهة خوردن وکوسفند جهة خوردن کوشت وشیر او صحیح نیست اما در
اجاره کرفتن دایه جهة شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلافست واقرب آنست که جایز است وآیا جایز است که کوسفند
را اجاره کنند جهة شیر دادن بره درین نیز میانه مجتهدین خلافست واقرب آنست که جایز است وهمچنین اجاره
کردن بوی خوش که ببویند وکم نشود جایز است وهمچنین اجاره حمام جهة نشستن دران ونه برای
ریختن آب تابع آنست وآیا اجاره کردن چاه جهة آب کشیدن جایز است یا نه میانه مجتهدین خلافست
ششم انکه انچیزی را که اجاره میکنند باید که منفعت ان منتقل باشد ودر اجاره سیب جهة بوییدن ودر خت
جهة نشستن در سایه ان میانه مجتهدین خلافست اما اجاره درخت جهة خشك کردن رخت بران صحیح
است هفتم انکه ان منفعت مباح باشد پس اکر خانه را جهة ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم
انکه منفعت مملوك باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیکری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم
آنکه نفع کرفتن از ان چیزی که اجاره میکنند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی آب جهة زراعت کردن
صحیح نیست وهمچنین اجاره نمودن کوسفند جهة شیار کردن زمین بعوض کاو ویا جهة بار برداشتن
عوض شتر صحیح نیست چه انتفاع درین دو صورت ممکن نیست دهم انکه قادر باشد بر تسلیم ان نیس
اجاره حیوان وبندهٔ کریخته در مدتی که کریخته باشد صحیح نیست یازدهم انکه منفعت چیزی نباشد
که بحسب شرع وعرف از ان ممنوع باشند پس اجاره شخص جهة دندانی که درد نمیکند یا جنب وحایض
جهة جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اکر اجاره کنند جهة کندن دندانی که درد میکند صحیح
است وکافر را اجاره کردن مصحف جهة نظر کردن ومسلمان را جهة خدمت کردن صحیح نیست
دوازدهم انکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسیکه حج بر او واجب باشد
جهة حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم انکه منفعت معلوم باشد چون خیاطی کردن قبای شخص
پس اکر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم انکه عوض منفعت معلوم باشد بمشاهده ان یا بوصفی که
جهالت را برطرف سازد واکر قابل کیل ووزن باشد بکیل ووزن در آوردن پس اکر مجهول باشد
صحیح نیست پانزدهم انکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اکر عیب داشته باشد مخیر است میانه
فسخ وامضاء با ارش عیب وهرکاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازم است وفسخ ان نمیشود مکر
بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن خانه وغرق شدن زمین در آب وکریختن کسیکه
اورا باجاره کرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد وخواه بعد از قبض وچون ساکن شدن زرد دندان
در حال آمدن دلاك وباطل نمیشود بمنع کردن موجر مستاجر را از تصرف کردن در عین وغصب نمودن
عین پیش از قبض ومفلس بودن مستاجر وخلافست میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و
مستاجر باطل میشود یا نه بعضی کفته اند که باطل میشود وبعضی بر آنند که باطل نمیشود خواه پیش از

استیفاء منفعت باشد و خواه بعد از ان و بعضی گفته‌اند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت
موجر و استاد فقیر اعنی شیخ الطایفه بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه درین مسئله
متوقف بود جهة تعارض ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره
میانه مجتهدین درین خلافست بعضی برین رفته‌اند که اقرب انست که باطل است و مستاجر
برای بقیه اجرت بورثه موجر رجوع میکند و باطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری
جاهل باجاره باشد مخیر است در فسخ و امضاء و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود
اما اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمیشود و ولی الزام میکنند در اجاره
گرفتن شخصی جهة کردن ان کار و به مجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک
منفعت اما تسلیم اجرت موقوفست بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضا
عمل اجرت لازم است و در حکم تسلیم عین است دادن موجر ان عین را و نگرفتن مستاجر و هر گاه
مدتی بگذرد که انتفاع از ان عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود و اما
نفقه کسیکه باجرت میگیرند و علیق چارپائی که کرایه میکنند و اب دادن او بر کیست که
او را اجاره کرده یا نه درین خلافست اقرب انست که بر صاحب چارپا است یعنی بر ان کسیکه اجیر
شده نه بر انکه اجاره کرده اما ما یحتاج چارپا که اجاره مانند زین و لجام بر کیست که باجاره میدهد
و سنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند هنوز عرق او خشک نشده باشد که باو
دهند و مکروهست چیزی را که به تقصیر او از دست رفته فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند

فصل دوم در انکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروهست و در سیزده
موضع جایز اما در پانزده موضعیکه حرام است اول اجاره کسی جهة ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو
دویم اجاره کسیکه سرود بباطل کند سوای عروسی که در ان جایز است سیم اجاره کسی جهة برداشتن شراب
یا مرده یا خوک جهة خوردن اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا انکه مرده را از محله جهت بوی بد بردارد
صحیح است و همچنین برداشتن شراب جهة جهود چهارم اجاره کتابت کننده جهة شعر باطل و کتب اهل ضلال
جهة غیر نقض و حجت بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه به جهود که دران عبادت کنند یا شراب بگذارد و همچنین
خانه را اگر مسلمانان اجاره دهند جهة شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گیرنده و خوک هفتم اجاره
دادن خروس که بنماز بیدار کند هشتم اجاره گرفتن کسی جهة پیشنمازی کردن و قضا نمودن و اذان گفتن و
غسل و کفن و دفن مرده کان کردن اما رزق از بیت المال گرفتن ایشان جایز است نهم اجاره دادن زمینی که
آب بر آن ننشیند جهة زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین با نچه از آن بیرون آید یازدهم اجاره دادن
طفل و مجنون و سفیه و مفلس دوازدهم اجاره گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر از برای صاحب گوسفند
هدیه بیاورند حلال است سیزدهم اجاره دادن کسی جهة ساختن صورتهای سایه دار چهاردهم اجاره شخصی
بواسطه تعلیم قدر واجب از قران و معارف الهی و مسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهة حج
کسیکه حج بر او واجب باشد و اما هشت موضعیکه مکروهست اول اجاره مسلمان جهة خدمت جهود
دویم اجاره بر تعلیم قران غیر واجب و کتابت ان و نوشتن عشرهای ان بطلا سیم اجاره حجامت کننده با شرط

قول دوم اظهر است ظم طبا

بطلان اقربست مگر انکه ان موجر متولی بوده و به ملاحظه مصلحت بطور اجاره داده باشد ظم طبا

اگر تمام اجرت را داده باشد و از برای موجر ترکه باشد ظم طبا

ظاهراً ترجیح با دلیل بطلان نشدن بموت است صدر

ولی دور نیست که با اجاره بعد از او صحیح گردد صدر

احوط عدم توقف تسلیم اجرت است بر تسلیم عین و بر عمل صدر

یعنی عمل در ذمه او باشد نه خصوص عمل خود ش ظم طبا

در عروسی نیز احوط ترکست ظم طبا

اگر قرار بباطل محرم است در عروسی نیز جایز نیست صدر

بلکه هر گاه ذی روح باشد بلکه از برای نقش نها نیز جایز نیست ظم طبا

در عدم حرمت ظم طبا

بر فرض اینکه این فایده داشته باشد مانعی ندارد ظم طبا

اجرت

ضمان در بعضی از این هجده موضع محل تامل است یا محتاج بتفصیل است صدر

اجرت چهارم اجاره کسی برای طهارت پاک کردن خانه پنجم اجاره شخصی جهة گریه کردن بباطل اما جهة نوحه بحق
جایز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهة زنا یا بند زنان بشرط اجرت هفتم اجاره حجام جهة ختنه کردن
هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین و اما شانزده موضعیکه جایز است اول اجاره مصحف بواسطه حفظ و
نظر کردن و اجاره کتب فقه و حدیث و اداب عبادت دوم اجاره گرفتن کتابت کننده جهة تعلیم شعر مباح
و علم حساب و خط سیم اجاره کردن کسی جهة هر عمل مباحی که خواهد چهارم اجاره کردن شخصی جهة حج پنجم
اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل ششم اجاره کردن جهة نماز میت هفتم اجاره کردن قنات به
واسطه زراعت کردن باب ان هشتم اجاره عقار یعنی زمینها نهم اجاره زیور جهة زینت دهم اجاره
درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت یازدهم اجاره رخت جهة زینت دوازدهم اجاره درخت برای
خشک کردن رخت بران یا نشستن در سایه ان سیزدهم اجاره چهار پایان جهة خورد کردن گندم و
جو و غیره چهاردهم اجاره خانه جهة مسجد کردن و درخت برای نگذاردن در ان پانزدهم اجاره
کردن چاه جهة آب کشیدن از آن و بعضی از مجتهدین این را جایز نمیدانند شانزدهم اجاره سگ
شکاری و باز و چرخ و یارس جهة شکار **فصل سیم** در احکام اجاره کردن بدانکه مستاجر امین
است پس با تلف عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند عقد فاسد میشود و در هجده موضع ضامن
اول با تعدی و تقصیر و خلافست میانه مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف اصح انست
که ضامن قیمت روز تلف است دوم گازر اگر جامه را پاره کند ضامن است و اگر جامه کسیرا بسبب اشتباه بدیگری
دهد نیز ضامن است سیم حمال اگر چیزیرا بشکند ضامنست چهارم ساربان ضامن است چیزیرا که تلف
کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است ششم طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم اجیر آنچه را
عمل کرده اگر جهة گرفتن اجرت نگاه دارد و تلف شود ضامن است دهم معلم اطفال اگر برای تادیب اطفال انرا
بزند بحدیکه بجنایت رسد ضامنست یازدهم کسیکه ختنه می کند اگر قطع حشفه میکند یا بی اذن ولی
طفل او را ختنه نماید و سرایت کند بجنایت طفل ضامنست دوازدهم اگر کسیرا جهة کندن دندانی که درد کند
اجاره کنند و دندان صحیح را بکند ضامنست سیزدهم خیاط آنچه را ضایع کند از جامه ضامنست چهاردهم
دباغ آنچه را ضایع کند ضامنست پانزدهم جولائی آنچه را ضایع کند ضامن است شانزدهم خباز اگر نانرا
بسوزاند ضامنست هفدهم چوبان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند ضامنست هجدهم حمامی
اگر چیزی باو بسپارند و او در حفظ او تقصیر کند و تلف شود ضامنست و اگر میانه موجر و مستاجر نزاع واقع شود
در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم و در رد کردن الت قول قول مالکست با قسم و در هلاک شدن
متاع قول قول مستاجر است با قسم و در مدت اجاره قول قول موجر است و در تعدی قول قول مستاجر است

مطلب دویم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و دران دو فصل است **فصل اول**
در عاریت دادن و ان عقد یست جایز و هر یک از ایشان را میرسد رجوع کردن الا در دفن میت مثلا که در ان
رجوع بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرام است تا انکه استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین
استثنا کرده‌اند چیزی را نیز که رجوع کردن بان ضرر رسد بکسیکه انرا عاریت کرده چون پارچه چوبی که
جهة بستن رخنه کشتی بعاریت گرفته باشد در دریا رجوع بان نمیرسد چه موجب ضرر است و شروط آن

یعنی قضاء نوافل او ظم طبا

احوط ترک است صدر

فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است صدر

معلوم نیست صدر

اقوی صحت شرط ضمان است ظم طبا

بلکه قیمت روز اداء است ظم طبا

البته رجوع ننماید صدر

طباخ

هفتست اول ایجاب و آن هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی و اشارت و ایماء نیز در آن
کافیست دویم قبول و آن رضا بایجابست خواه قولی مثل آنکه قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن بعاریت سیم
آنکه کسیکه عاریت میدهد و کسیکه میگیرد باید که بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی
اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کسیکه باکراه او را بر آن دارند صحیح نیست چهارم کسیکه عاریت
میدهد مالك باشد پس عاریت مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح نیست پنجم آنکه آنچیزی را که بعاریت
میگیرند میباید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و
پارس جهة شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر بواسطه جهاندن بر گوسفند ماده و عاریت کردن
طعام و میوه جهة خوردن صحیح نیست اما اگر گوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین آنرا
استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلافست اقوی اینست که مخصوص گوسفند است ششم آنکه کسیکه عاریت
میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد که باو توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهة صید عاریت شکار کند
صحیح نیست هفتم آنکه عاریت گرفتن جهة نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهة شراب پختن در آن جایز
نیست و عاریت گرفتن کنیز جهة تمتع گرفتن از او بغیر آنکه لفظ تحلیل یا اباحت گوید جایز نیست و مکروه است
عاریت کردن پدر و مادر غلامی جهة خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میگیرند امانت است در دست عاریت
گیرنده پس اگر بی تقصیر تلف شود او ضامن نیست و اگر چه بسبب استعمال کردن ناقص شود مگر آنکه شرط ضمان یا
تلف کرده باشد یا آنکه آنچه بعاریت کرده طلا و نقره باشد چه بتلف آنها ضامن است خواه سکه دار باشد و خواه
بی سکه و اگر میانه عاریت دهنده و گیرنده در تلف متاع نزاع شود قول قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر دعوی
رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم **فصل دویم** در امانت نزد کسی نهادن و شروط
آن نیز هفتست اول ایجاب بطریقی که در عاریت گذشت دویم قبول بطریقی که در عاریت مذکور شد سیم آنکه
هر یك از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل باشد یا دیوانه یا سفیه یا مست
یا بیهوش یا کسی باشد که باکراه او را بر آن دارند یا غلامی بی اذن آقا باشد امانت صحیح نیست و قبول امانت کردن
سنتست و حفظ نمودن آن بقدر امکان بعد از قبول واجبست و همچنین رد آن بر مالك واجبست و در وقت
رد کردن آن گواه گرفتن سنتست و ممزوج ساختن امانت بمال خود یا بمال غیر خواه بجنس آن باشد و خواه
بغیر جنس آن حرام است و امانت گیرنده امین است و اگر تلف شود ضامن نیست اما در هشت موضع ضامن است
اول تصرف کردن در آن چون پوشیدن دویم ضایع گردانیدن چون گذاشتن در جایی که ظالم ببیند و بقهر
و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند سیم خلاف
کردن قول مالك اگر تعیین موضع کند مگر آنکه از تلف ترسد چهارم بکسی دیگر بامانت سپردن بی اذن مالك
بی احتیاج و اگر چه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج آن چون علف حیوان ششم انکار کردن
امانت هفتم اهمال کردن در دادن بصاحبان یا آنکه صاحبش بطلبد هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب
و باطل میشود امانت بمردن و جنون و بیهوشی هر یك از ایشان و اگر چه کم باشد و همچنین بعزل نفس خود و اگر
میانه امانت گیرنده و امانت دهنده نزاع واقع شود در انکار امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول
مالك است در قیمت بالتعدی قول قول امانت گیرنده است در اینکه گوید رد کردم بکسیکه امانت بمن داده بود

اما اگر

اما اگر گوید رد کردم بوارث او قول قول وارثست با قسم **مطلب بیست و یکم** در بیان احکام غصب کردن و آنچه
تابع آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است
از روی تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مال او منع کنند و متصرف نشوند او را غاصب نگویند و تصرف در آنچه
قابل نقل باشد نقل کردن آنست و در چارپا سوار شدن بر او و در فرش نشستن بر آن و در خانه دخول
در آن و بیرون کردن صاحب خانه کافیست و غصب کردن حرام است بحسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع
و تصرف کردن غاصب در آن نیز الحرام است سوا رد کردن بصاحبش چه رد آن واجبست اگر چه متعذر
باشد چون چوب در عمارات و لوح در کشتی و اگر چه محتاج بویران کردن آن باشد اما اگر در دریا باشد و لوح
در پایین کشتی باشد رد آن بعد از اخراج بساحل واجبست و اگر رد نمودن عین مغصوب متعذر باشد
واجبست رد کردن مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجبست که قیمت اعلی بدهد و اگر آن عین نزد
غاصب تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب امتناع از دادن مثل آن نماید یا آنکه مثل آن موجود نباشد
در آن پنج قول است اول قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف دویم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن
سیم قیمت اعلی از روز غصب تا روز نایاب شدن چهارم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمت روز
اقباض و اگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد خواه منفصل باشد چون فرزند یا متصل چون فربهی واجبست
بر غاصب که با اصل بمالك رد کند و اگر غاصب آن عین را نزد هد و بدل او را بدهد مالك صاحب بدل باشد
میشود اما غاصب مالك آن عین نمیشود و هر گاه گندم و جو را غاصب زراعت کند همه آن ملك مالکست و اگر غاصب
در آن تصرف کند بچیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد کردن گندم و تعلیم کاری بغلام مالك آن نمیشود بلکه
لازم است که رد کند آن عین را و اگر تصرف کند بچیزی که قیمت آن کم شود لازمست که آن عین را با ارش نقصان
رد کند و اگر غاصب آن را ممزوج سازد بمساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالك آن پس در اینصورت
اگر حق مالك را در گرفتن از اعلی بدهد واجبست بر او که قبول کند و اگر بکمتر از آن در قیمت ممزوج
سازد مخیر است مالك در گرفتن آن عین یا ارش یا مثل آن و اگر مالك بقدر حق خود از ادون خواهد
واجبست بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرام است و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد
که آن چیز را تلف کرده پس در اینصورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو اتلاف نیست بلکه او را
تکلیف میکند بجدا کردن از یکدیگر و اگر چه بر او دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و بآن قبایی بدوزد
واجبست شکافتن و بیرون آوردن مگر آنکه ترسد که بسبب بیرون آوردن ریسمان قبا ضایع شود پس در این
صورت لازم است قیمت آنرا بدهد و همچنین قیمت میدهد اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد
مگر آنکه از تلف شدن یا ناقص شدن ایمن باشد که در این صورت میتواند شکافت و آنرا بیرون آورد و اما اگر
حیوان بمیرد آیا ریسمان را میتواند شکافت و بیرون بیاورد یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اما اگر شکافتن
و بر آوردن ریسمان از حیوان بمیرد آیا میتواند شکافتن و ریسمان را بیرون آورد یا نه میانه مجتهدین در این
خلافست و اگر کسی کنیزی را غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد با جهل هر دو بحرمت باید که کنیز را با
ده یك او و ارش بکارت یا مهر المثل و یا ده یك قیمت او بصاحبش رد کند و اگر بکر نباشد او را با بیست یك قیمت
رد کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بر غاصب لازم است که کنیز را رد کند با اکثر امرین از ارش و ده یك قیمت

درصورت اولی واکر بکارت کنیزرا بانکشت ببرد دیت بکارت را باکنیز رد کند واکر بعد از انکه بکارت اورا بانکشت برده باشد دخول کند دیت بکارت باکنیز وانچه مذکور شد از مهر المثل یاده یك قیمت او با اجرت المثل ایامیکه کنیزرا داشته بدهد واکر کنیز حامله شود فرزند در این صورت از غاصب است وقیمت فرزندرا در روزیکه وضع حمل میشود بصاحبش میدهد با تفاوتیکه در قیمت کنیز بهم رسیده باشد واکر در وقتیکه کنیز از غاصب حامله باشد شخص جنین بر شکم انکنیز بزند که طفل او بیفتد غاصب ان انکس دیت ازاد میکیرد وصاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده میکیرد واکر در حالت دخول کردن هم کنیز وهم غاصب عالم باشند پس اکر باکراه دخول کرده باشد ضامن کنیز مهر المثل وفرزند وارش نقصان واجرت ایامیکه پیش غاصب بوده با کنیز میکیرد وبرغاصب حد لازم است واکر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هر دورا حد میزنند ودر مهر خلافست میان مجتهدین واکر غاصب کنیزرا بفروشد ومشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است واکر کوسفند نر را غصب کنند وبر کوسفند ماده کشند نتاج ان از صاحب کوسفند ماده است اکر چه نر از غاصب باشد اما غاصب اجرت وارش نقصان را بصاحب کوسفند نر بدهد واکر زمین کسیرا غصب نمایند وزراعت کنند مالك ان زمین را ازاله ان زراعت میرسد اکر چه نزدیك بچیدن شده باشد واکر غاصب انچه را غصب کرده بفروشد موقوف براجازت مالکست ومشتری ضامن عین ومنفعت انست واکر مشتری عالم بان بوده باشد واجبست که انرا بصاحبش رد کند ودر این صورت رجوع برغاصب نمیکند واکر عالم بان نبوده رجوع برغاصب میکند ومالك مخیر است در رجوع کردن برغاصب یا مشتری پس اکر رجوع کند بر مشتری مشتری که عالم بغصب نبوده رجوع میکند برغاصب واکر رجوع کند برغاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده واکر مشتری بدیکری فروخته باشد وهمچنین اکر چند نفر بیع کرده باشند همه ضامنند ومالك مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بکیرد واکر غاصب کوش یا بینی غلام کسیرا ببرد انغلام ازاد میشود وصاحب غلام قیمت اورا از غاصب میکیرد واکر شراب را غصب کنند وپیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن آنست یا نه میان مجتهدین در این خلافست

فصل دوم در بیان انکه غاصب در چند موضع ضامن عین ومنفعت است وان در دوازده موضع است اوّل غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه غاصب اورا با اجرت منفعت او ضامنست اکر چه مشغول بان صنعت نباشد اجرت منفعت اعلی را ضامن است دوّم غصب کردن کنیز ووطی کردن او چه ضامن است کنیز او مهر المثل اورا باده یك قیمت او اکر بکر باشد وبیست ویك قیمت او اکر بکر نباشد سیّم غصب کردن سك شکاری وسك کله وسکی که بمحافظت زراعت کند وسکی که پاسبان باغ وخانه نماید چه غاصب این سکها او ومنفعت اینهارا ضامن است چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط ومنع کردن مستحقین آنهارا از داخل شدن در آنها چه در اینصورت غاصب عین ومنفعت آنهارا ضامن است پنجم غصب کردن زیت وجوشانیدن ان بحیثیتی که کم شود چه غاصب انرا وانچه کم شده باشد از ان ضامن است ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامن است ان میوه را وقیمت انرا اکر قیمت داشته باشد در روزیکه غصب کرده است هفتم غصب کردن غلام وخصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا ونقره وزرکری کردن انها چه غاصب ضامن مثل آنهاست اکر مثل متعذر باشد ضامن انهاست بنقد بلد وواجبست که زرکری کرده بصاحبش بدهد واکر بشکند بصاحبش دهد قیمت زرکری آنهارا نیز ضامن است نهم غصب کردن شیرهٔ انکور وشراب شدن ان در دست غاصب چه غاصب قیمت ان شیره را ضامن است وآیا لازم

وان تمام قیمت غلام است پس اکر غلام موجود است اورا با تمام قیمت باید بدهد واکر بعد از خصی کردن تلف شده باشد قیمت دیکر نیز بدهد بامر حظر خصی بودن

است که شراب را هم با اجرت بدهد میان مجتهدین در این خلافست واقرب انست که ان را نیز بدهد واکر غاصب شراب را بدهد ودر دست صاحب سرکه شود آیا رد مثل آن بغاصب لازم است در این نیز میان مجتهدین خلافست تا اکر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه وشیرهٔ انکور بصاحبش رد کند اکر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد دهم غصب کردن جنسی بکمتر از ان در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت انرا ضامن است یازدهم غصب کردن طفل آزادی در زمین غاصب تلف شده چه قیمت انرا ضامن است دوازدهم غصب کردن شراب مجوسی که پنهان خورد **فصل سیّم** در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت وچهار امر است وهشت امر در فصول اجاره وعاریت وغصب مذکور شد وبیست وشش امر دیکر اینست که مذکور میشود اوّل فوت کردن مال غیری را بنفس خود دوّم اکر غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمّهٔ او ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد وبعضی از مجتهدین کفته اند که مولی از کسب غلام میدهد سیّم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در غیر ملك خود وافتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد ونقصانی باو رسد باختیار زیاده بر حاجت آب در ملك خود بستن با انکه داند که ضرر بغیری میرسد چهارم بقدر حاجت آب در ملك خود بستن با انکه داند ضرر بغیری میرسد پنجم انکه آتش بزراعت خود زدن با انکه داند که سرایت بزراعت دیکری میکند ششم باز کردن سر مشك آب یا ظرفی که در ان روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا انچه در آنست بریزد تا آفتاب آنرا نرم سازد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن قیخانه که مجوسی باشد تا انکه بکریزد هشتم انکه چیزیرا به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم سر دادن چهارپا خود که ضرر بغیر رساند دهم تقصیر کردن در محافظت متاع ومال یازدهم تقصیر کردن کیرنده در محافظت کرو دوازدهم تقصیر باغبان وبرزکر در محافظت باغ وزراعت سیزدهم تعدّی شریك از انچه شریك او در تصرّف در مال شرکت اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر عامل مضاربه وتعدّی از اذن مالك چه باتلاف در اینصورت ضامن است پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکّل بی سبب شرعی وتلف شدن ان شانزدهم تعدّی وکیل از انچه موکّل اذن کرده هفدهم تقصیر کسیکه کردن چیزی یافته باشد در حفظ در تمامی آن در تعریف ان ودر صورتیکه کسی وصف ان کند باو دهد بی اذن حاکم انکاه کواه بکذرد که مالك دیکری بوده وآن تلف شده باشد هجدهم تدلیس کردن زن در نکاح چه مدلّس مهر را ضامن است نوزدهم اکر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود قیمت اعلای انرا از وقت مطالبه تا وقت تلف ان ضامن است بیستم هرکاه زن نشوز کند وشوهر اورا بزند بنوعیکه تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح کردد ضامن است بیست ویکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرك زن کوچك را وغیر ان بیست ودوّم هرکاه چیزیکه زن در خلع کردن میدهد تلف شود ضامن است عوض انرا بیست وسیّم ضمان قیمت بهیمه بادخول کردن باو بیست وچهارم ضمان دیت آدمی واعضا او وارش نقصان بطریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بیست وپنجم حیوان ماکول اللحم فیر اکشتن چه کشنده تفاوت میان زنده وکشته اورا ضامنست اکر تفاوتی داشته باشد واکر نداشته باشد ضامن نیست قیمت آنست بیست وششم چهارپای کسیکه در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر ان رساند

صاحبش با نقص ضامن است **مطلب چهارم** در توابع اجاره و عاریت و غصب و دران چند فصل است

فصل اوّل در مزارعه یعنی برزکر کرفتن که زراعت کند و حصّهٔ از حاصل بردارد و شروط آن نه است

اوّل ایجاب چون زارعتك یعنی برزکر کردم ترا بانکه در محصول شریك باشی بحصّهٔ معلومی و کار کنی دوّم قبول وان هر لفظی است که دلالت کند بر رضا بایجاب سیّم آنکه هر یك از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اکر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه جایز التصرف باشد چه اکر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدّت و ضبط آن بماه و سال ششم انکه منتفع شدن بان زمین ممکن باشد چه اکر زمین آب از نهر یا چشمه یا چاه داشته باشد برزکر مخیّر است در فسخ و همچنین اکر آب زمین در اثنای مدّت منقطع شود برزکر مخیّر است پس اکر فسخ کند اجرت انچه کار کرده است میکیرد هفتم انکه برزکر حصّه داشته باشد هشتم انکه قدر حصّه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم انکه حصّه مشترك باشد چه اکر مقسوم باشد صحیح نیست مکروه که مالك با حصّه چیزی از طلا و نقره شرط کند و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هرکاه این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم میشود و هیچکدام را اختیار فسخ نمیرسد مکر انکه هر دو راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یك از ایشان و هرکاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزکر مخیّر است در زراعت هر نوعیکه خواهد و اکر مالك نوعی را معین کند ان نوع متعین میشود و درین صورت اکر خلاف نوع مالك کند بچیزیکه ضرر بمالك رسد مالك مخیّر است میانهٔ فسخ و امضاء و با فسخ اجرت المثل میکیرد و با امضا تفاوت و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالکست مکر انکه مالك شرط کرده باشد که برزکر بدهد و اکر مالك شرط کند که زمین از او باشد و تخم و کاو و عمل از دیکری جایز است و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرکاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم را برزکر را باید داد و بعضی از مجتهدین کفته‌اند که مزارعه در اینصورت باطل است و جایز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصّه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و هرکاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازم است و جایز است که مالك حصّهٔ برزکر را بخرص و تخمین از او بچیزی قبول کند و قبول برزکر درین صورت لازم نیست پس اکر قبول کند وقتی مالك را میباید انچه قرار داده بدهد که زراعت از آفت سماوی بسلامت ماند چه اکر بآفت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالك نیست و اکر از انچه تخمین کرده زیاده شود آن زیاده حلالست و اکر در عاریت زمین میانهٔ مالك و برزکر نزاع شود یعنی برزکر کوید که این زمین عاریت است نزد من و مالك منکر عاریت باشد و کوید بحصّه یا اجرت است قول قول مالکست در عدم عاریت و مر او راست اجرت المثل با قسم برزکر ما دامی که انچه دعوی میکند کمتر از اجرت المثل نباشد امّا اکر کوید که این زمین را از من غصب کرده در این صورت قسم میخورد و اجرت المثل و ارش میکیرد با نقصان و ازاله زرع میتواند کرد

فصل دوّم در مساقات یعنی باغبان کرفتن که از میوهٔ باغ حصّهٔ در عوض کار کردن ان داشته باشد و شروط آن ده چیز است اوّل ایجاب چون ساقیتك علی اشجاری یعنی باغبان کردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصّهٔ معیّنه از حاصل ان بری دوّم قبول وان هر لفظی است که دلالت کند بر رضا بایجاب سیّم انکه بالغ و عاقل باشند چهارم انکه جایز التصرف باشند پنجم انکه مدّت معیّن باشد و در ان مدّت وجود میوه ممکن باشد پس اکر مدّتی باشد که میوه در آن مدّت ظاهر نشود

٣ مکر هرکاه قبل مباشرت زارع کرده باشد و او بمیرد ظم طبا

٤ ضرر نرسد نیز خیار تخلف شرط دارد ظم طبا

٥ هرکاه منصرف الیه متعارفی نداشته باشد بطلان اقوی است و اکر داشته باشد متبع همان است ظم طبا

٦ اکر تخم را زارع داده باشد و اکر مالك داده باشد زراعت مال اوست و باید اجرت المثل عمل زارع را بدهد ظم طبا

٧ و عکس نیز جایز است بانیکه برزکر حصّهٔ مالك را قبول کند بمقدار معینی ظم طبا عفی الله

٨ یعنی بمقدار معینی از حاصل همان زرع ظم طبا

٩ هرکاه تمام ان بآفت تلف شود چیزی بر او نیست و اکر بعض تلف شود بالنسبه ملاحظه شود ظم طبا

١٠ و اکر نقصان شود بسبب تخمین چیزی کم نمیشود ظم طبا

١١ و باید قسم بخورد بر عدم عاریت ظم طبا

١٢ یعنی هرکاه حصّه یا اجرت که مالك ادعا میکند زیادتر باشد از اجرت المثل باید برزکر قسم بخورد بر نفی ان و الّا اکر کمتر یا مساوی باشد حاجت بقسم او نیست ظم طبا

١٣ بلکه غالب الوجود باشد طبا

١ تمام اخراجات زمین بر مالك بودن معلوم نیست

١ مشکل است صدر

باغبان در اینصورت چیزی از ان میوه نمیبرد و اکر میوه در ان مدّت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در این صورت شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم است در این خلافست اقرب آنست که واجب نیست ششم انکه حصّهٔ عامل معیّن باشد چه اکر معیّن نباشد صحیح نیست و اکر مالك با حصّه چیزی از طلا و نقره شرط کند مکروه هست امّا غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم انکه در عوض عمل میوه باشد پس اکر شرط کند حصّهٔ از اصل را با میوه صحیح نیست هشتم انکه درخت را نشانده باشد پس اکر ننشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشانند و در درخت شریك باشد صحیح نیست نهم اکر کار کردن چه اکر محتاج بکار کردن نباشد مثل انکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم انکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلافست و بعضی از مجتهدین بر آنند که جایز است و هرکاه این شروط بهم رسد عقد مساقات لازم میشود و هیچکدام را فسخ جایز نیست مکر برضای یکدیکر و هرکاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملیکه صلاح میوه در ان باشد بعمل آوردن و اخراجات بر مالکست مکر با شرط و نفقهٔ جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبانست و باغبان مالك حصّهٔ خود میشود بظاهر شدن میوه و اکر عقد مساقات باطل شود مالك را لازم است که اجرت باغبان را بدهد و هرکاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بکریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند پس اکر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالك را فسخ نمیرسد و اکر این نیز متعذر باشد مالك مخیّر است در فسخ و باغبان امین است پس اکر دعوی تلف کند یا عدم دعوی خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالك را میرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالك است و اکر نکاه داشتن او ممکن نباشد آیا مالك او را بیرون میتواند کرد میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است

فصل سیّم در شریك شدن وان جمع شدن حقوق چند مالك است در یك چیز و اسباب شرکت چهار چیز است اوّل میراث دوّم خریدن سیّم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که از یکدیکر ممتاز نشوند خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اوّل شرکت اموال دوّم شرکت ابدان در انچه کسب کنند باتفاق در کسب سیّم شرکت مفاوضه وان چنانست که دو کس با یکدیکر قرار دهند که در انچه کسب کنند شریك باشند و در انچه نقصان بایشان رسد چون غرامت جراحت که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکت وجوه و اینچنانست که دو مفلس یك متاعی را بنسیه بخرند و در نفع با هم شریك شوند یا انکه مفلسی متاع مالداری بفروشد به زیاده تا انکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط ان ده چیز است اوّل انکه هر یك از شریکان بالغ و عاقل باشند دوّم انکه جایز التصرف باشند سیّم ایجاب چون اشترکنا یعنی شریك شدیم چهارم قبول وان هر لفظی است که دلالت کند بر رضا بایجاب پنجم انکه سرمایه باشد ششم انکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس اکر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که مال فرد و یك جنس باشد که بعد از انکه ممزوج سازند از یکدیکر

ممتیز

حکم مسئله کذشت بخواه و این قول اقوی است بخواه

١ صحت بعید نیست ظم طبا

٢ اقوی است ظم طبا

٣ و تمام ثمر مال مالك است ظم طبا بخواه

٤ در صورتیکه مباشرت خود شرط نشده باشد ظم طبا

٥ بعید نیست که مخیّر باشد ما بین فسخ و رجوع بحاکم ظم طبا

١ علی الاحوط صدر

٢ علی الاحوط صدر

٦ و نحو ان مثل انکه با هم اجاره کنند یا قبول هبه کنند ظم طبا

٧ هرکاه با هم یك متاع بخرند مانعی ندارد بلکه شرکت وجوه ان است که با هم قرار دهند که هر یك هر چه بخرند در نفع و نقصان ان شریك باشند ظم طبا

متمیز باشد هفتم آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست هشتم آنکه نفع
میانهٔ ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر شرط تفاوت کنند جایز است
و بعضی بر آنند که اگر کار کننده زیادتی را بر دارد با شرط صحیح است نهم آنکه مدت قرار ندهند چه این عقدی
است جایز هر وقت که خواهند قسمت میتوانند کرد دهم آنکه یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن
بفروختن و خریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن آن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و با اذن اقتصار باید
بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از آن ضامن است و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع
هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دویم دیوانه شدن هر یک از ایشان سیم مردن هر یک از ایشان و
شریک امین است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست قول او مقبول است اگر دعوی کند که آنچه خریده
در تلف هر گاه دعوی سببی ظاهری کند چون غرق شدن و امثال آن و همچنین قول او مقبول است اگر دعوی کند که آنچه
خریده برای نفس خود خریده یا بشرکت خریده **فصل چهارم** در مضاربه کردن و آنچنانست که شخصی
مال خود را بکسی دهد که تجارت بان کند و حصهٔ از نفع آن بردارد و شروطان پانزده است اول
ایجاب چون ضاربتك یعنی مضاربه کردم این مال را با تو که تجارت کنی بان و نفع آن میانهٔ من و تو دو نصف
باشد دویم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای بایجاب سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ
و عاقل باشد چهارم آنکه جایز التصرف باشد پنجم آنکه کسیکه مال خود را میدهد مالک باشد یا وکیل
یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست
هشتم آنکه سرمایه معلوم القدر و یا مشاهد آن کافی است یا نه در آن خلافست نهم آنکه سرمایه
نقره و طلای سکه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد صحیح نیست
و همچنین اگر سرمایه دین باشد نیز صحیح نیست دهم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه
بان میکند پس اگر شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیح است
یا نه در آن خلافست یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است و آن هر چیزیست که مالک متولی
آن میتوانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید فروخت آن و در صندوق نهادن آن و آنچه
بدان ماند دوازدهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم آنکه فایده
مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کند که فایده را باجنبی دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهة غلام
خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فایده مشترک باشد میانهٔ ایشان پس اگر مالک شرط کند که
فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع
اما اگر گوید که از فایده آنها صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست جایز هر وقت
که خواهند فسخ میتوانند کرد خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد و هر گاه فسخ کنند و متاع
نقد نشده باشد و فایده ظاهر نباشد عامل بفروشد و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر
فروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن یا دیوانه شدن هر یک از ایشان و هر شرط مشروعیکه
مالک در عقد کند صحیح است مثل آنکه با مال او سفر نکند یا از شخصی معین متاع را نخرد اما اگر شرط کند
که تا مال ضامن باشد یا چیزی که از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست

و نفقهٔ عامل در سفر کمال نفقه از اصل مال است و عامل همچون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با ضبط
و عالم بودن باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فایده کار کننده مالک حصهٔ خود میشود
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه نقد شود مالک میشود و عامل امین است و قولش مقبول است در مقدار
مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن مقدار فایده و قول مالک مقبول است در مقدار فایده و تلف
رد کردن متاع و آنکه اذن در نسیه فروختن نداده و مقدار حصهٔ عامل از فایده **فصل پنجم**
در وکیل کردن کسی جهة تصرف در چیزی بالذات و در آن چند موقف است **موقف اول**
در شروط وکالت و آن ده چیز است اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر نایب گردانید
شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او چون وکلتك یا استنبتك یعنی وکیل کردم ترا یا نایب
گردانیدم دویم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای بایجاب خواه قولی چون قبلت
و خواه فعلی چون خرید و فروخت و مقارنه قبول با ایجاب شرط نیست چه کسیرا که غایب است میتوان
وکیل کرد سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه
و سفیه صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهة ایشان تعیین میتواند کرد و نیز وکیل کردن کسی
که او را اکراه بر آن کرده باشند و مست و خفته و بیهوش صحیح نیست و همچنین وکیل کردن مفلسی که حاکم
شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع
و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرط است نیز صحیح نیست اما در آنچه اذن مولی
در آن شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی که مکاتب باشد وکیل میتواند تعیین کرد
چهارم آنکه احرام نبسته باشد چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف
نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید فروخت کند در مسجد ششم آنکه
وکالت معلق بر شرط متوقع نباشد چه اگر بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح
نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آن چیزی را که جهة
وکیل تعیین میکنند باید که مالک او باشد پس وکیل کردن جهة فروختن مال غیر یا مالی که خواهد خرید
یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست هشتم آنکه آنچیزی را که وکیل جهة آن تعیین میکند میبایست
که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس وکیل کردن مسلمان در خریدن و فروختن شراب صحیح نیست
نهم آنکه آن چیز قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن
در حالت حیات صحیح نیست دهم آنکه آنچیزی که وکیل جهة آن تعیین میکند میباید که معین باشد
پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست تا آنکه ذکر وصف آن کند و هر گاه این
شروط متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست جایز و در دوازده موضع فسخ میشود
اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت گرو گیرنده در فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت
بعزل موکل باطل نمیشود دویم آنکه وکالت وکیل را رد کند سیم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن
هر یک از ایشان و اگر چه جنون دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع
کردن حاکم شرع موکل را جهة سفاهت یا افلاس هر گاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر

مفلس یا سفیه کسیرا وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلا بمنع حاکم وکالت او باطل نمیشود هفتم
آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمان او را بگیرد و بنده کند چه وکالت او
در اینصورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیزیرا که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکل خود
آن را بفعل آورد نهم فانی شدن وکیل دهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم
تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم بفعل آوردن موکل
چیزیکه منافی وکالت باشد چون فروختن غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و میباید که
وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامن است اگر تلف شود و هرگاه وکالت
فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آنشهر بشرط آنکه کسی
نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در این صورت جایز است تسلیم متاع بی آنکه مشتری
قیمت را حاضر سازد در آن خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که جایز است و اگر وکیل کند او را
در خریدن و فروختن خریدن وکیل بواسطهٔ نفس خود حرام است و اگر او را وکیل کند در خواستن زن
دختر خود را بجهت موکل نمیتواند نکاح کرد و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه
آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه آنچیز بجماعت محتاج باشد اما باذن جایز است و هرگاه موکل وکیلی
برای وکیل تعیین کند پس وکیل ثانی وکیل موکل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی
باطل نمیشود اما اگر گفته باشد که وکیل نیز وکیل کند بمردن و عزل او باطل میشود و وکیل امین است
و در آنچه بی تقصیر و تعدی و تلف شود ضامن نیست و اگرچه او را باجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی
وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است در دعوی نمودن بآنکه عالم بعزل نبوده یا تفریط نکرده
و تعدی از اذن موکل ننموده و در تلف مال نیز قول او مقبول است **موقف دویم** در
چیزها که قابل نیابت نیست و آنها هیجده چیزند اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با
عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز واجب در حال حیات سوای
دو رکعت نماز حج واجب با تعذر آن چه در آن نایب میتوان گرفت سیم روزهٔ واجب در حال حیات
چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است
نایب گرفتن ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری بنیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر
کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث بردن چه میراث به نیابت
کسی نمیبرد نهم تنویب یعنی نوبت خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود گوید
که پشت تو همچو پشت مادر و خواهر منست چه در اینصورت نیز نیابت جایز نیست یازدهم
سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقیکه مذکور
خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرگاه زنی را جهة شیر دادن گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت
چهاردهم انقضای عدت پانزدهم قسامه شانزدهم جنایت هفدهم التقاط و احتطاب
و احتشاش یعنی برچیدن و هیمه گرد کردن و علف درویدن هیجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت
بر شهادت چه در این صورت حاکم جهة او نایب میتواند گرفت **موقف سیم** در چیزها

که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیزند اول اخراج زکوة و خمس و قسمت تصدقات دوم خریدن و
فروختن مگر بنیابت کسی که احرام بسته باشد سیم قبض کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض گرو
پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم بزرگر گرفتن
یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریه گرفتن چهاردهم طلب شفعه کردن و گرفتن
آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابرای ذمه از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن مگر جهة کسیکه احرام
بسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدهٔ رجعیه
رجعت کردن بیست و دوم طلاق دادن بیست و سیم جعاله بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن
بیست و پنجم قصاص کردن بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت
بیست و هشتم عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد با عدم تعیین آن سی ام کشتن گوسفند در هدی
سی و یکم حد زدن آدمی سی و دوم اثبات حدود آدمی سی و سیم تیر انداختن و اسب دوانیدن سی و چهارم
آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا پرسیدن سی و ششم دعوی نمودن سی و هفتم
اثبات حجتها مدعی و حقوق او سی و هشتم طواف نساء و رمی کردن جمره جهة کسیکه فراموش کرده باشد
موقف چهارم در اقسام وکالتست و آن بر سه قسم است اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهة دعوی
کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمیان و وکیل شدن او از جانب مسلمانان جهة فروختن چیزهای حرام چون
شراب و گوشت خوک و اگرچه وکیل یهود باشد دویم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان برای ذمی بر مسلمان
و بعضی از مجتهدین این قسم را حرام میدانند سیم وکالت جایز و آن بر هفت قسم است اول وکالت از
جانب حاضر در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان باذن
حاکم سیم وکالت زنان جهة نکاح کردن و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر یا
پسر خود بایجاب و قبول پنجم وکالت غلام باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم وکالت مفلس و سنت است
که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف بلغتی که با آن مکالمه میکند باشد و واجبست بر او تسلیم کردن آنچه
در دست او است با طلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه اگر در آن حال تسلیم نکند و تلف شود
ضامن است اما تسلیم نکردن جهة گواه گرفتن باشد جایز است و واجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین
موکل و تسلیم متاع چه بی گواه صحیح نیست و اما اگر در ودیعت وکیل باشد واجب نیست گواه گرفتن
و حرام است بر وکیل خریدن آنچه وکیل در فروختن آن باشد از جهة خود بی اذن موکل و حرام است بر او نکاح
کردن دختر خود را اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهة موکل و سنتست بر صاحب جاه و ثروت
که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود با قرار موکل
پیش حاکم شرع یا بگواهی دادن دو گواه عادل پیش او و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل و اگرچه
خبر دهنده یک مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده **فصل ششم**
در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شرطهای آنها هفده است اول ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایز التصرف
و بعضی از مجتهدین بر آنند که این جعاله است و ایجاب در آن کافی است دوم چیزهائی که با آن پیشرفتن
توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست چون کبوتر پرانیدن و شاطری کردن

وکشتی گرفتن

وکشتی گرفتن و سنگ برداشتن و آیا اگر اینها بی عوض باشند حرام است یا نه در آن خلافست بعضی از مجتهدین
کشتی گرفتن بی عوض را جایز داشته اند سیم تعیین عوض یعنی آنچیزی که قرار میدهند که سابق بگیرد و
باید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا بوصف و جایز است که دین باشد خواه حال خواه مؤجل و هم
چنین جایز است که عوض از مسابقان باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس
آلتی که بسبب آن پیش دستی میکنند چون دو اسب یا دو تیر پیکان دار اما تعیین دو شخص لازم نیست
پنجم آنکه برابر بودن هر دو اسب مثلا در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف و دیگری قوی نباشد
ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست اما اگر در صنف
مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو بیکبار بدوانند اگر پیش و پس بدوانند
صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم گردانیدن عوض جهة سابق در آب
دوانیدن اما شرط آن پس اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست و محلل کسی است کمیان دو کس که گرو می بندند
در می آید اگر بر هر دو یا یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میگیرد و اگر سبقت نکرد غرامت نمی کشد
نهم علم بعدد تیر انداختن و در محاطه و در مبادره خلافست دهم بعدد علم زدن تیر بر نشانه مثل آنکه گوید
که هر که پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض از او باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کند
که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا هر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه خورد هر
طریقی که باشد با اطلاق منصرف باخیر میشود دوازدهم آنکه هر دو در علم تیر زدن و سایر احوال مساوی باشند
سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه نشانه یا بقدر چه نشانه مختلف باشد چهاردهم تعیین اندازه
پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بدو انداختن پس اگر
گوید عوض از کسی باشد که دور تر بیندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن
مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد
چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست. **فصل هفتم** در اقسام غلبه در تیر انداختن و آن
بر سه قسم است اول مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر بیشتر بزند او سابق است
و هنوز حال آن درست اپس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر
بزند اول سابق است و اکمال در این صورت لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر زده اند
مثل آنکه گوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند
از اندازه تا بیست کامل شود سیم مناضله مثل آنکه گوید هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا
دو یا سه سابق است و سبق در دو عاید باطل میشود بمردن تیر انداز نه و آیا بمردن اسب دواننده باطل
شود یا وارث او اسب دواند در این خلافست **فصل هشتم** در جعاله و آن طلب است که
شخصی که جهة آوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین می کند و شروط آن پنج است
اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم
نیست سیم آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم آنکه عامل را تحصیل آن عمل ممکن باشد پنجم
آنکه عمل حلال باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهة آن و تعیین این عمل و عوض شرط نیست پس اگر

بگوید هر کس بنده گریخته مرا بر گرداند نصف و یا عوض آن از او باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص
سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف باجرت المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
گریخته را از شهری که مالک او در آنست بیاورد یک مثقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن شهر بر گرداند چهار
مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور و اصح آنست که منصرف باجرت المثل میشود
و اجرت او آنگاه لازم میشود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانه مالک رساند و هنوز تسلیم او
نکرده باشد که بگریزد مستحق اجرت نمیشود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین بر آنند که مستحق
اجرت میشود و اگر شخصی گم شده کسی را بیاورد پیش از آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازم
است بر او رسانیدن آن بمالک او و اگر بعد از وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند
مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه قرار داده مالک یا در جنس آن
نزاع کنند هر دو سوگند خورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه دعوی بر آن می کنند
مگر آنکه مالک زیاده از اجرت المثل را دعوی کند چه در این صورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله
نزاع کنند قول قول مالک است **فصل نهم** در لقطه و آن برداشتن چیزیست که اگر بر ندارند ضایع
شود و این سه قسم است **قسم اول** انسان و آن لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفل ضایعی
است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع
او را بر نفقه او جبر تواند کرد چون پدر یا جد یا آقا در غلام جبر کردن او لازم است و برداشتن
او واجب کفائی است هر گاه از تلف شدن او ترسند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند
و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست و اگر بیکدفعه بردارند آنکس
که در دهکده باشد اولی است از کسیکه در صحرا منزل داشته باشد و هم چنین اولیست مالدار از
مفلس و ظاهر العدالة از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام
که بیرون آید از آن کس است و شروط آنکسیکه لقیط را بر میدارد سه چیز است اول آنکه بالغ و عاقل باشد
دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتیکه بر طفل بترسد و کسی
دیگر سوای او نباشد چه در اینصورت واجبست بر غلام برداشتن او سیم آنکه مسلمان باشد و بعضی
از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض از التقاط محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی
از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر
نداشته باشد استعانت بسلطان جویند و اگر نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او و اگر
و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسیکه آن طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد و قصد کند
که رجوع نماید جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند و بعضی دیگر گفته اند که اگر طفل
غلام باشد جهة نفقه که باو داده او را با احتیاج باذن حاکم شرع میتواند فروخت و اگر استعانت
غیر ممکن بوده و او از مال طفل برداشت مگر با احتیاج و قول قول دارنده است با قسم در قدر نفقه
که معروف است و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر نکردن و اگر طفل تلف شود
او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است ثابت

سازد

ساز د باو ملحق میشود و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند اعتبار ندارد و عاقلهٔ او امام است
و هرگاه که کسی میراث خوار و ضامن جریرهٔ او نباشد پس دیت خطای او بر امام است و حکم کرده می شود
بآزادی او اگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد بنده
او را در عوض او باید کشت تا اگر او را آزادی بخشد او را در عوض او نمیتوان کشت چه احتمال
دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی بر او زند میرسد او را که بعد از بالغ شدن بر او زخم زند
یا دیت بگیرد قسم دوم حیوان و آنرا ضاله گویند و آن هر حیوانی است ضایع که در دست
کسی نباشد و اگر او را بر ندارند ضایع شود و برداشتن او مکروه است و آنچه در احادیث
وارد شده است در نهی از برداشتن او محمول است بر آنکه بردارنده بقصد تملیک بردارد
چه اگر آن قصد بردارد حرام است و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم
دانسته و سنت است برداشتن حیوانی که اگر برندارند تلف شود در غیر آبادانی جهة نگاه
داشتن تا اگر در آبادانی بردارد حرام است و در اینصورت ضامن است و اگر نفقه بدهد او را
رجوع بمالک نمیرسد سوای گوسفند که او را میتوان برداشت و مخیر است در این صورت میان
نگاه داشتن او و دادن بحاکم شرع و در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست و اگر گوسفند را
در صحرایی که آب نباشد بگیرد خوردن آن فی الحال حلال است باجماع مجتهدین و ضامن قیمت است
اگر هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمیتواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی
باشند که آب و گیاه باشد پس اگر در این صورتها بگیرد ضامن میشود و بری الذمه نمیشود مگر بدادن
آنها بصاحبان آن و اگر رها کند بری الذمه نمیشود و خر را نیز در صحرا میتوان گرفت چه خبر
برنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن آنرا نیز منع کرده اند و جایز است برداشتن سگ
شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از یکسال از تعریف کردن
انتفاع گرفتن از آنها جایز است و ضامن است بردارندهٔ آنها قیمت متعارف آنها را هرگاه
صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرند ولی ایشان یکسال تعریف کند و
بعد از آن مخیر است بمصلحت طفل در نگاه داشتن آن حیوان و مالک شدن و نفقه دادن او و ضامن
بودن قیمت آن قسم سیم لقطهٔ اموال و آن برداشتن هر مالی است ضایع جهة نگاه
داشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروه است و اگرچه اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه
ترسد که تلف شود چه در این صورت مکروه نیست و اگر اعتماد بر خود نداشته باشد
برداشتن آن حرام است و در بردارندهٔ لقطهٔ حرم مکه عدالت شرط است پس اگر فاسق باشد
برداشتن آن حرام است و عادل مخیر است میانه نگاه داشتن یا بحاکم سپردن آن و اگر فاسقی
لقطه را بردارد حاکم از او بگیرد یا کسی را همراه او سازد که تا یکسال تعریف آن کند و بعد از یک
سال اگر آن فاسق قصد تملک آن کند حاکم شرع با و میدهد بی آنکه ضامن از او بگیرد و آنچه
در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر باشد و در معموره نباشد و سکهٔ اسلام نداشته باشد
یعنی شهادت یا اسم پادشاه مسلمان بر آن نقش نکرده باشد از کسیست که آنرا یافته باشد

واگر اثر

واگر اثر اسلام بر انها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانهٔ مجتهدین آنست
که اگر زیاده از یک درهم باشد یکسال تعریف آن لازم است آنگاه اگر قصد تملک کند مالک آن میشود
و اگر صاحب آن پیدا شود ضامن است و آنچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا
خبر دار کند پس اگر دعوی کند که از او است باو دهد گواه و قسم بر او لازم نیست و اگر گوید
که از تو نیست پس اگر اثر اسلام بر آن نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد
حکم لقطه بر آن جاری دارد و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی
است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه
نداشته باشد و آنچه در شکم چارپا یافته شود از طلا و نقره و جواهر باید از کسی که خریده باشد
او را واقف سازد پس اگر آنکس گوید که از من نیست از آنکس است که آنرا یافته هرگاه اسلام بر آن
نباشد و آنچه در حرم مکه بیابند بی تعریف یکسال مالک آن نمیتوانند شد و اگرچه کمتر از یکدرهم
باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که در حرم مکه نیز درهم مطلس بیابند بی تعریف از یابنده آنست
و اگر بنده لقطهٔ حیوان و مال را بردارد و بعد از یکسال تعریف تلف کند ضمان تعلق برقبهٔ او
میگیرد که بعد از آزاد شدن بدهد تتمه احکام لقطه چهار چیز است اول واجب است تعریف
است یعنی شناسانیدن کسیکه آنرا برداشته یا نایب او بآنکه فریاد کند همان روز تا شب آنگاه
هر روز یکبار یا دو بار تا یک هفته آنگاه هر هفته تا ماه آنگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود
تا یکسال و واقع گرداند تعریف را در آنجاهایی که آنجا مردم جمع میشوند چون بازارها و درهای
مسجدها و صباحها و شامها و روزهای عید و جمعه ها و در وقت داخل شدن قافله بشهر یعنی یابنده
در این قسم جاها در وقتها تعریف لقطه کند و از آن بشناساند و در فریاد کردن ذکر جنس نکند چون
طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد و سال را در شهر
خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کند و آنچه باقی نماند بر
نفع قیمت کند و بدیگری بفروشد و قیمت آنرا نگاه دارد و اگر تلف شود ضامن نیست و اگر
منتفع شود ضامن است و اگر در سال تعریف لقیط فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی هم
رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربهی در این یکسال از مالکست و بعد
یکسال از ملتقط است بعد از تملیک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک
امانت است سیم تملک و آن بعد از تعریف یکسال است با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک
و آن واجبست هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک او است و بیک گواه ثابت نمیشود و وصف
کردن آن کافی نیست و اگر ظن صدق او داشته باشد بلکه در این صورت رد کردن جایز است
پس اگر رد کرد در اینصورت برد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمیکند و اگر در صورت وصف
رد کند آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر انتزاع عین میکند و با تلف رجوع مینماید
بهر کدام که خواهد و اگر بر آنکس رجوع کند که بوصف کننده رد کرده است او را رجوع میرسد
بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد چه در اینصورت

رجوع

معلوم نیست صدق

رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باوّل داده باشد و گواهان ایشان برابر باشند یکی را ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر اسم دوّم بیرون آمده انتزاع میکنند از اوّل و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسیکه باوّل داده اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است **تکملة** بدانکه التقاط بر چند قسم است **قسم اوّل** واجب و آن برداشتن طفلی است که اگر او را بر ندارند ضایع میشود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند **قسم دوّیم** حرام و آن وقتیست که شخصی که بر میدارد داند که خیانت میکند یا آنکه باشد اگر در حرم لقطه یافت شود **قسم سیّم** سنت و آن برداشتن مالی است که اگر آنرا بر ندارند ضایع شود **قسم چهارم** مکروه و آن بر چند قسم است اوّل مطلق برداشتن آن دوّیم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سیّم برداشتن غیر فاسق لقطه مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزیکه قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام میدانند پنجم برداشتن چیزی که کمتر از یکدرهم باشد در غیر حرم مکه و آنچه بر یابنده لقطه واجبست دو چیز است اوّل نگاه داشتن دوّم گواه گرفتن در طفل و آنچه سنت است نیز دو چیز است اوّل گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان دوّم شناسانیدن بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فایده گواهی حاصل شود و آنچه بر او مکروه است یک چیز است تعریف کردن در مسجد و آنچه بر صاحب کم شده واجبست آنست که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد باو رد کند قبول نماید و اگر در صورتیکه یابنده قصد تملک آن کرده باشد عیب ناک شود چون آن را با ارش نقصان آن رد نماید قبول کند

فصل دهم

در احیاء موات و آن زمینهائیست که کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد بواسطه منقطع شدن آب از آنها یا مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها املاک امام است پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک میشود بهفت شرط اوّل آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت او هر کس عمارت آن کند اولی است در تصرف آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد دوّیم آنکه مملوک مسلمانی یا کسیکه با امام صلح کرده باشد نباشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد بعمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست امّا اگر مالک آن غایب باشد و کسی آنرا عمارت کند تا آمدن غایب اولیست از دیگری تا آنکه عمارت او قایم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولیست بتصرف در آن زمین سیّم آنکه کسیکه عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر یهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در این دو قول است چهارم آنکه آن شخصی که اراده عمارت زمین موات دارد میباید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین را احیا کرده پس گردانیدن دیوار یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن کافی نیست چه اینها افاده ملکیت او نمیکند بلکه افاده اولویت او میکنند و اگر زمین منتقل شود از او بدیگری آن دیگری اولیست از او و اگر آن زمین را بفروشد آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که اینچنین که گذشت از دیوار کردن و چیدن سنگ

چیدن

گذشت که عدالت شرط نیست ظم طبا

و امّا در حرم پس بعضی حرام دانسته اند لکن اقوی جواز و کراهت است و همچنین در درهم و ما زاد بعضی حرام دانسته اند و اظهر جواز و کراهت است ظم طبا

وجوب آن محل منع است بلی بعضی مستحب دانسته اند ظم طبا

وجوب معلوم نیست ظم طبا

مخصوص بازدو صورت نیست صد

جواز تعمیر آن بدون اذن غایب محل تامل است ظم طبا

در هر دو صورت محتاج بتامل است صدر

بارث یا مصالحه یا بخوان ظم طبا

و اگر تعمیر دوارث او اولی است صح

چیدن و مرز بستن افاده ملکیت میکند پنجم آنکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جهة مصلحت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد چنانچه بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته بودند برای چریدن چارپاهای زکوة و صدقات و جزیه و هم چنین است حکم زمینهائی که آنحضرت صلی الله علیه و آله مقاطعه کرده باشند با جماعتی چنانچه موضع عقیق را با بلال بن الحارث به چیزی قطع کرده بودند و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود هفتم آنکه حریم عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است **قسم اوّل** حریم خانه و آن مقدار خاک ریز و برف انداز آنست و جائی که آب باران از ناودان بر آن ریزد و ممر داخل شدن بآن خانه باشد دوّیم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آنست هرگاه خراب شود سیّم حریم شهر و آن حوالی آنست جهة جمع شدن اهل آنشهر و اسب دوانیدن و خاک ریز کردن و چهار پا چریدن چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آنست و راه رفتن بر دو جانب آن پنجم حریم چاهی که شتران را آب میدهند و آن چهل ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهة آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بود و در اسلام بیست و پنج ذرع است ششم حریم چاهی که بشتر آب میکشند جهة زراعت کردن بآن و آن شصت ذرع است هفتم حریم چشمه و آن در زمین نرم هزار ذرع است و در زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمیرسد که در اینمقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهة حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده هشتم حریم راه و آن در زمین موات هفت ذرع است و این حریمها در زمین موات است و حریم در زمین معموره نیست

فصل یازدهم

در مشترکات بدانکه منافع مشترک بر پنج قسم است **قسم اوّل** راهها و فایده این آنست که در رفتن و نشستن در آن ضرر بجماعتی که از آن راه میروند نرساند و اگر جهة خرید و فروخت در راه بنشیند پس اگر راه وسیع باشد که بمتردّدین ضرر نرساند جایز است امّا با ضرر جایز نیست و اگر خود از آنجا برخیزد و متاع خود آنجا بگذارد دیگری نمیتواند آنجا نشست امّا اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید میانه مجتهدین در آن خلاف است اقرب آنست که حق او از آنمکان باطل شد به برخواستن او از آنمکان و بنای دیگر در راه کردن جایز نیست و اگر در راه بچیزی چون بوریا سایه کند بشرطی که ضرر بمتردّدین نرساند جایز است و اگر دو کس بیک دفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که قرعه بزنند بنام هر کدام که بیرون آید او اولیست و سوای راههائی که تردد مینمایند حکم زمین موات دارد که هر کس احداث چیزی در آن میتواند کرد بشرطی که ضرر بمتردّدین نرسد امّا در راهیکه مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوان کرد مگر باذن ایشان **قسم دوّم** مسجدها و فایده آنها اینکه اگر است و هر کس سبقت کند بگرفتن محلّی او اولی است از دیگری بآنمکان و هرگاه برخیزد و دیگری

بنشیند

خلافی از قوت نیست هرچند خلاف مشهور است ظم طبا

الشهر

و اگر دراز باشد از مقدار نیز ضرر داشته باشد بان چشمه یا قنات باز جایز نیست ظم طبا

نشینند تا از اولیت و اگرچه بقصد وضوء ساختن برخواسته باشد مگر آنکه رخت خود را در انجا گذاشته باشد **قسم سیم** موقوفات عامه چون رباطها و مدرسه‌ها و فایدهٔ آنها نزول طلبهٔ علم و قوافل است در آنها پس هر کس که ساکن حجرهٔ از آنها شود و از جماعت باشد که اهلیت سکنی در انجا داشته باشد و اولیت اند دیگری تا در آنجاست بیرون کردن او جایز نیست و اگر بیاید در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در اینصورت بانقضای آن مدت او را بیرون میتوانند کرد و همچنین اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید بطلب علم مشغول باشد و آنکس بان مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده و هرگاه از آن حجره بیرون رود حق او از آن مکان باطل میشود و آیا اگر رخت او در انجا باشد حق او باطل میشود یا نه خلافست **قسم چهارم** معدنها و کانها و آن بر دو قسم است اول کانهای ظاهره که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی از آنها چیزی بردارد منع او نمیتوان کرد تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده با هم سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمکدان چاهی در زمین و آن بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن نمی‌شوند و غیری را در آن نمک شریک نیست **دویم** معدنهای باطنیه که محتاج بخرج و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترک است میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد کسی باحیا کردن مالک آن نمیشود و اگر ظاهر نباشد و شخصی آنرا ظاهر کند و احیا نماید پس اگر در ملک او باشد مالک آن میشود همچنین اگر در زمین موات نیز باشد باحیا کردن مالک آن میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالک اوست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق باحیا کننده دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیشود و اگر چاهی بکند و بمعدن برساند همان اشتراک باقی است با بقیه میانهٔ مسلمانان مشترک است و مالک آن نمیشود **قسم پنجم** آبها و آن بر پنج قسم است اول آنکه در ظرف یا حوضی کرده باشند و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از اوست و اگرچه از مباح گرفته باشد و جایز است فروختن آب آنها **دویم** آب چاهی که کسی در ملک خود یا در زمین مباح بکند چه در این صورت او مالک آن میشود و کسی را بی اذن او در آن تصرف جایز نیست و فروختن آن بکیل و وزن جایز است با کراهیت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و هرگاه چاه قدیمی که پر از خاک شده باشد کسی آنرا پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالک شدن بلکه جهة نفع گرفتن از آن او اولیست بان در وقتیکه انجا باشد و هرگاه از انجا مفارقت کند هر که سابق باشد در انجا اولیست بانتفاع از آن و مخصوص او حکمی نیست و هرگاه کسی چاهی در ملک خود بکند همسایه خود را منع نمیتواند کرد از چاه کندن اعمق از آن چاه و اگر آب چاه او بانجا سرایت کند **سیم** آب چشمه و باران و آب نیل که در زمین مباح نزول بی

مالک

حاشیه:
۱ وشرطی تعدد حصر نکرده باشد ظم طبا
۲ هرگاه تصدیق معاودت گذاشته باطل نمیشود ظم طبا
۲ هرگاه قسمت ممکن باشد مقدم است بر قرعه ظم طبا
۴ بلکه ملک کسی است که حیازت کرده است پس اگر غصب کند ظرفی را و آب مباح پر کند بقصد حیازت مالک آب میشود ظم طبا
۱ مطلقا معلوم نیست ملا

مالک شدن مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس آنچه بردارد مالک میشود **چهارم** آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجلهٔ بغداد که میانه مسلمانان مشترک است و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند اول ابتداء بکسی کنند که نزدیک دهنه باشد اگر جهة زراعت باشد تا بند نعلین با و آب دهند و اگر برای غیر درخت خرما باشد تا قدم و جهة درخت خرما تا ساق بعد از آن به جماعت آب سر دهند که بکسانی در پهلوی ایشان باشند و سر دادن بیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگرچه بمتاخر نرسد پس اگر از اول چیزی باقی نماند مابقی را حقی نیست **پنجم** آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح چنانکه کسی نهری از فرات مثلا بریده باشد مالک آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کاری کرده شریکست در آن بقدر نفقه و عمل خود پس اگر بهمه وفا کند والا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل ملک یمین و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است

مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار رفت از آنجمله در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فایده مسلمان را بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست که هرگاه او را ببیند خوشحال شود و هرگاه از او غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نمازیکه صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازیکه عزب بگذارد و نیز در حدیث آمده که بدترین مسلمانان مردهای انکسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج است اول واجب و آن وقتیست که نفس او مشتاق باشد و ترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد **دویم** سنت و آن وقتیست که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد **سیم** حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز بعقد دوام در مرد آزاد را و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده را و نکاح کردن کافر زن مسلمان را **چهارم** مکروه و آن وقتیست که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول بعضی از مجتهدین **پنجم** مباح و آن نکاح ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بمنکوحه نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن یا کنیزیکه بر ایشان ترسند از افتادن بزنا **دوم** مستحب چون نکاح خویشان جهة صلهٔ رحم **سیم** حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند و همچنین زنان کافره غیر اهل کتاب و اهل کتاب بعقد دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و مشتبه باشند چه نکاح جمیع آنها حرام است **چهارم** مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنیکه عقیم باشد یعنی از او فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنی که نکاح بعورت او کرده باشند **پنجم** مباح و آن نکاح ما عدای چهار قسم مذکور است و باز نکاح کردن منقسم میشود بر سه قسم **قسم اول** نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم را نکاح دائم گویند **قسم دوم** نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از همدیگر نشود و آنرا نکاح متعه گویند **قسم سیم** نکاح کردن کنیز و آن بر سه قسم است اول کنیز غیر را بعقد خواستن دوم کنیز غیر را بتحلیل خواستن

چنانچه

حاشیه:
۱ لکن این در صورتی است که آنکه دورتر است از دهنه سابق در احیا نباشد والا مقدم است در استحقاق ظم طبا
۲ مناط عمل است نه نفقه پس هرگاه بعضی نفقه زیادتر داده باشند لکن در عمل مساوی باشند در حصه مساویند ظم طبا
۳ و همچنین نکاحی که سبب وقوع در محرمی باشد ظم طبا
۴ بنابر احوط لکن اقوی جواز نکاح کتابیه است حتی بعقد دوام و احوط ترک است حتی در انقطاع بلی نکاح غیر کتابیه جایز نیست حتی بملک یمین و تحلیل ظم طبا
عقد بر زن کافره باطل است خواه از اهل کتاب باشد مثل یهودیه و نصرانیه و مجوسیه یا اینکه از مشرکین و عبده اصنام و نحو اینها باشد بلی جایز است از برای او گرفتن زنیکه از اهل کتاب باشد بعقد منقطع بگیرد او را لکن هرگاه زن مجوسیه باشد گرفتن او بعقد منقطع خالی از اشکال نیست هرچند که جواز خالی از قوه نیست بلی نکاح

چنانچه مذکور خواهد شد سیم خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او حلال میشود **مطلب اوّل**
در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه اجماعیست و مشروعیت
آن بنصّ قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابتست خلافاً للمخالفین چه ایشان میگویند که مشروع
بودن آن نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شدن آیهٔ کریمهٔ قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یک
دیگرند و قول عمر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده
و من نهی میکنم از آن دلالت بران میکند که نسخ نشده بود و بواسطهٔ قول عمر آیهٔ صریحهٔ قرآنیه را
نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابلهٔ نصّ قرآنی
خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوده چگونه اینچنین
حکمی بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی مرویست که یکی
از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله بن عمر پرسید که پدر تو متعه
را نهی کرده است و در جواب شامی گفت اگر چه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله حلال کرده است و کاری که انحضرت کرده باشد بجهة قول پدرم ترک نتوان کرد و متعه
کردن بر سه وجه است **وجه اوّل** سنت چون متعه کردن مؤمنهٔ عفیفه **وجه دوم**
حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهلبیت علیهم السلام **وجه سیم** مکروه
چون متعه کردن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و بدانکه شروط نکاح متعه شش است
اوّل ایجاب چون أنكحتُكِ یا متّعتُكِ یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر
تلفظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین گوید که متّعتُ موكّلتي من
موكّلك یعنی متعه کردم وکیل کنندهٔ خود را برای وکیل کنندهٔ تو دوم قبول چون قبلتُ
در صورت اوّل و قبلتُ لموكّلي در صورت دوم سیم ذکر مدت که احتمال کمی و زیادتی نداشته
باشد پس اگر مدت را در عقد ذکر نکند میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که
عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح دائمی میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند
عقد باطل است بخلاف نکاح دائمی که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی انرا مقداری
نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که کمتر از یکدرهم عقد نباید کرد پنجم آنکه زن مسلمان
باشد یا اهل کتاب و در مجوسی اشکال است ششم آنکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند ایشانرا منع
نمایند از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال محرّمات و عقد متعه قابل شرط مشروعیست چون
شب یا روز پیش او آمدن و یکمرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخص باشد چه
اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت تمام
شود از شوهر جدا گردد و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث نبرد و نمیبرد و اگر در
عقد متعه شرط میراث بردن کنند آیا میراث میبرد یا نه در آن خلافست و لعان و ایلاء
در متعه نیست چنانچه در دائمی هست بطریقی که مذکور خواهد شد و آیا با متعه میتوان
کرد یعنی با و میتوان گفت که پشت تو همچو پشت مادر منست چنانچه بتفصیل خواهد آمد

این چند سطر اگر نوشته نشود بهتر است

۱ احوط ترک است بی رخصت پدر کالم طبا

۱ بلکه احوط ترک است صدره

۲ این از شروط نیست بلکه از احکام است ظم طبا مجوانی

۳ با هبه مدت او کند ظم طبا

۴ اظهر نبردنست بلی اگر وصیت کند بدادن معادل حق الارث بر فرض دائمی بودن صحیح است ظم طبا مد ظله العالی

۲ و اظهر جواز است مجوانی

۳ یا بذل مدت او کند مجوانی

اظهر و اقوی نبردن است ... شرط تولیت از طرفین یا طرف واحد کنند در عقد منقطع بلی اگر وصیت کند بدادن معادل حق ارث بر فرض دائمی بودن صحیح است مجوانی

خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دائمی سنت است اما اگر ترسد
از آنکه او را گویند که زنا میکند سنتست که گواه بگیرد و سنتست که متعه را از حالش سؤال کنند هرگاه
باو بدگمان باشند و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح
دائمی زیاده از چهار حرام است ولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند **مطلب دوم**
در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسم است **قسم اوّل** عقد و آن مخصوص کنیز است و خلافست
میانه مجتهدین که عقد کردن کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند جایز است بدو شرط
اوّل ترسیدن از وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد
و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی
بهم رسد بنده باشد آیا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست قول مشهور
آنست که بنده میشود و شرط و شروطش شش است اوّل ایجاب دوم قبول بطریقی که مذکور شد
سیم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا صحیح نیست و موقوف بر اجازهٔ اوست و بعضی
از مجتهدین بر آنند که باطل است و در اینصورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگر چه آزادی را
شوهر کرده باشد هرگاه با علم دخول کند چهارم اذن زن آزاد چه اگر کسی بی اذن او کنیزی را
عقد کند اگر چه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز
نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمی
دانند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد **قسم دوم** مالک شدن
کنیز چه بتملک دخول کردن او جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمیشوند چه هرگاه کنیز
غیری را عقد کند آنگاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملکیت دخول میکند و این منحصر
در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کند بخلاف عقد
و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن بان کنیز مگر بعد از
طلاق شوهر و انقضای عدّهٔ او و فسخ عقد او نمیتواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد اما
اگر غلام او باشد تفریق میانهٔ ایشان میتواند کرد و سنتست بر آقا که هرگاه کنیز خود را
بغلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بان کنیز بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین
این چیز دادن را واجب میدانند و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر
است در فسخ عقد ان و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند بر آقا لازم است که روز
از او خدمت بگیرد و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد
و شوهر او خواهد که همراه او برود آقا شوهر او را منع نمیتواند کرد و میانهٔ دو کنیز خوابیدن جایز
است بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میانهٔ ایشان مکروه است و همچنین جایز است دخول
کردن بر کنیز هرگاه طفلی آنجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده
جایز است و منی در غیر فرج کنیز ریختن جایز است و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن
کنیز مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافست **قسم سیم** اباحه و تحلیل است و آنچنان

۱ یعنی بدون شرط و اما اصل جواز پس بی اشکال است ظم طبا

۲ و بعضی مطلقاً جایز می دانند و لکن بدون تحقق شرطین مذکورین مکروه میدانند و این قول خالی از قوت نیست هر چند قول اوّل احوط است ظم طبا مجوانی

۱ گذشت که نفوذ این شرط خالی از اشکال نیست پس ترک کند ازرا صدره

۳ اظهر عدم صحت شرط مذکور است ظم طبا

۴ و همچنین سایر استمتاعات حتی نظر بشهوت بلکه احوط اجتناب است از آنچه بر اجنبی حرام است ظم طبا

۵ احوط است ظم طبا

۶ یعنی عزل کردن در حال جماع ظم طبا مجوانی

۷ اظهر جواز است ظم طبا مجوانی

۲ این قول احوط است صدره مجوانی

۳ این قول خالی از اشکال نیست بلکه احوط عدم انتفاع آقاست در وقتی که مانع از انتفاع زوج باشد مگر باذن زوج و همچنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج صدره

است که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است
و خلافست میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اوّل است یا داخل قسم ثانی سید مرتضی رضی الله عنه داخل
قسم اوّل میدانند و شروط این قسم شش است اوّل ایجاب چون اَحْلَلْتُ لَكَ وَطْیَ اَمَتِی هٰذِهِ یعنی حلال کردم
بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه در آن خلافست دوّم قبول چون قَبِلْتُ
سیّم آنکه شخصی تحلیل میکند باید که مالك کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالك کنیز دیوانه
و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد و مفلسی که حاکم شرع بواسطهٔ قرض خواهان او را از مال منع کرده
باشد نیز نباشد پنجم آنکه کسیکه وطی کنیز را برای او میکند حلال میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد
مثل آنکه کنیز مسلمانرا بکافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنّی چه اینها جایز نیست ششم آنکه آن کنیز شوهر نداشته
پس هرگاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرّد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال
میشود و تعیین مدّت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن
کنیز را حلال کند دخول کردن با او جایز نیست امّا اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن حلالست امّا خدمت
گرفتن حلال نیست و فرزندیکه از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد
که فرزند او بنده باشد آزاد است والّا بنده **مطلب سیّم** در نکاح دائمی و مقدّمات و شروط آن است
و در آن سیزده فصل است **فصل اوّل** در بیان مقدّمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است
یك امر واجب و سی و چهار امر سنّت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه امّا یك امر واجب اجابت خواستگاری
کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد و اگرچه در نسب موافق نباشد و در این صورت اگر ولی او زن
ندهد گناه دارد و امّا سی و چهار امر سنّت اوّل خواستگاری کردن پیش از عقد دوّم دو رکعت نماز گذاردن
پیش از عقد سیّم استخاره کردن چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت
گذاردن ششم دعا برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر بکر نمودن هشتم اختیار زنی کردن که از شأن
او زائیدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد
که پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن بشرطیکه مهر او کم باشد و قصد جمال
نکند یازدهم اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهة صلهٔ رحم خلاف سنّیان زیراکه ایشان نکاح خویشانرا
مکروه میدانند دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیراکه نکاح زنیکه سنّی باشد جایز است سیزدهم
عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد
و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمّهٔ معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد لله
کافیست و بعضی از سنّیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف سنّیان زیراکه ایشان
در روز جمعه سنّت میدانند هفدهم دیدن زنیکه دوست دارد که ارادهٔ نکاح او داشته باشد ایستاده و نشسته دیدن
او هیجدهم طعام دادن بجماعتی از فقرای مؤمنان یك روز یا دو روز و بعضی از سنّیان این طعام دادن را واجب
میدانند و سنّت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن
طعام ... داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود و امّا
اگر ... مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که او را از آن منع

ب ۱ اقوی اینست که قسم مستقلّ است ظم طبا مجنواء
ب ۲ لکن احوط است ظم طبا مجنواء
ب کذشت بیان احسن از بیان صدر
ب اگر مراد کفو نبودن بر فرض وجوب اجابت در این صورت وجوب معلوم نیست و مؤاخذه بودن ولی طفل نیز محلّ نظر است صدر
ب ۳ بلی شرط نیز آزاد است چون شرط بنده بودن صحیح نیست ظم طبا مجنواء
ب ۴ وجوب آن معلوم نیست ظم طبا مجنواء
ب ۳ بلکه در این صورت واجبست رفتن صدر

تواند کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر او چیزهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس رود پس اگر قدرت
داشته باشد واجبست که برخیزد و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد و اگر
مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای غیر سایه دار باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن صورتها در قاب و قالی و
فرش باشند جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته‌اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن بآنجا جایز است بیستم اگر
دو کس بیکدفعه کسی را بعروسی خبر کنند بخانهٔ آنکسی رود که بخانهٔ او نزدیکتر باشد بیست و یکم رخصت خواستن
از پدر در عقد کردن دختر بکر بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نداشته باشد
بیست و دوّم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یك از برادران خواهند که او را جهة شخصی عقد کنند
بیست و سیّم دو رکعت نماز گذاردن هر یك از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول
خواندن بعد از نماز هر یك از ایشان بیست و پنجم امر کردن مردمانی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا
خواندن بآنکه آمین گویند بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و دعا و را بقبله کردن پیش از
دخول و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا و موزه‌های زن را از پای او کندن و پاهای
او را بآب شستن و در در و دیوار خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت
دخول و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یك از زن و شوهر
سی امر غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن
هرگاه کنیز حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه که خواهد با او دخول کند سی و دوّم مشخص کردن مهر
پیش از دخول اگر در وقت عقد مشخص نکرده باشند سی و سیّم بیشتر از یك زن آزاد نخواستن سی و چهارم
چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و امّا آن هشت امر حرام اوّل خواستگاری کردن زنی که دیگری او را
خواستگاری کرده باشد و اجابت نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوّم
خواستگاری کردن زنی که در عدّهٔ رجعیّه باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عدّهٔ وفات
خواستگاری بصریح حرام است امّا بکنایه جایز است سیّم عقد کردن وکیل زن او را برای خود
چهارم نکاح کردن کسیکه احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانرا بکافر ششم تزویج کردن زن
مؤمنه را جهة مخالف و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را
هشتم غارت کردن چیزیکه در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحب آن راضی نیست و امّا بیست
و شش امر مکروه اوّل ترك نکاح کردن جهة ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوّم نکاح کردن بقصد
مال و جمال چه در حدیث از ائمّهٔ معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح
کند از هر دو محروم میشود و اگر بقصد سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه و
تعالی هر دو را با او روزی کند سیّم عقد کردن در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد چهارم
عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترك بسم الله کردن در حالت دخول ششم زیاده از دو روز
طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و کراهت دیدن اندرون او بیشتر است و بعضی
از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث وارد شده که اگر فرزندی در اینحال حاصل آید کور خواهد آمد
هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً مرد را مگر ذکر خدای تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع

ب بلکه احوط است صدر
ب ۱ بلکه ترك نشود بنا بر احوط ظم طبا
ب یعنی عقد فضولی صدر
ب ۲ ولکن فضولاً هر یك برای کسی عقد کرده باشند اولی اجازهٔ عقد برادر بزرگ است ظم طبا مجنواء
ب ۳ هرگاه کنیز خرید که حامله است از غیر مولایش چه از زنا باشد چه از غیر زنا مقاربت با آن زن جایز نیست تا وضع حملش بشود بنا بر احوط بلکه اظهر و اگر مقاربت نمود و عزل نکرد احوط اینست که آن طفل را نفروشد بلکه آزاد کند و چیزی از میراث برای او وصیّت کند ظم طبا مجنواء
ب ۴ اقوی است ظم طبا
ب ۵ مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد ظم طبا مجنواء
ب ۱ و این قول اظهر است مجنواء
ب ۲ این قول خالی از قوّت نیست مجنواء

است که شیعه به یکدیگر دخول کردن کنیز خود را حلال کنند و این قسم از خواص فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است
و خلافست میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اوّلست یا داخل قسم ثانی سید مرتضی رضی الله عنه داخل
قسم اوّل میداند و شروط این قسم شش است اوّل ایجاب چون آحللت لک وطی امتی هذه یعنی حلال کردم
بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جایز است یا نه در آن خلافست دوّم قبول چون قبلت
سیم آنکه شخصی تحلیل میکند باید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه
و طفل و مست و خفته و بیهوش نباشد و مفلسی که حاکم شرع بواسطهٔ قرض خواهان او را از مالش منع کرده
باشد نیز نباشد پنجم آنکه کسیکه وطی کنیز را برا و میکند حلال میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد
مثل آنکه کنیز مسلمان را بکافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی چه اینها جایز نیست ششم آنکه آن کنیز شوهر نداشته
پس هرگاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال
میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن
کنیز را حلال کند دخول کردن با او جایز نیست امّا اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن حلالست امّا خدمت
گرفتن حلال نیست و فرزندیکه از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد
که فرزند او بنده باشد آزاد است و الّا بنده **مطلب سیّم** در نکاح دائمی و مقدّمات و شروط آن
و در آن سیزده فصل است **فصل اوّل** در بیان مقدّمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلّق است
یک امر واجب و سی و چهار امر سنّت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه امّا یک امر واجب اجابت خواستگاری
کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد و اگرچه در نسب موافق نباشد و در این صورت اگر ولی او زن
ندهد گناه دارد و امّا سی و چهار امر سنّت اوّل خواستگاری کردن پیش از عقد دوّم دو رکعت نماز گذاردن
پیش از عقد سیّم استخاره کردن چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت
گذاردن ششم دعای برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر بکر نمودن هشتم اختیار زنی کردن که از نسل
او زائیده باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد
که پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن بشرطیکه مهر او کم باشد و قصد جمال
نکند یازدهم اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهة صلهٔ رحم خلاف سنّیان زیرا که ایشان نکاح خویشان را
مکروه میدانند دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیرا که نکاح زنی که سنّی باشد جایز است سیزدهم
عقد را در نکاح دائمی ظاهر کردن چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد
و می باید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمهٔ معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد لله
کافیست و بعضی از سنّیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف سنّیان زیرا که ایشان
در روز جمعه سنّت میدانند هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که ارادهٔ نکاح او داشته باشد ایستاده و نشسته و بدن
او هیجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یک روز یا دو روز و بعضی از سنّیان این طعام دادن را واجب
میدانند و سنّت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن
طعام و اگرچه روزهٔ سنّتی داشته باشد خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود و امّا
اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که او را از آن منع

اقوی اینست که قسم مستقل است ظم طبا بجنواے

لکن احوط است ظم طبا بجنواے

گذشت بیان احسن از بیان صدر

اگر مراد کفو نبودن است بر فرض وجوب اجابت در این صورت وجوب معلوم نیست و مؤاخذه بودن ولی طفل نیز محل نظر است صدر

باشرط نیز آزاد است چون شرط بنده بودن صحیح نیست ظم طبا بجنواے

وجوب آن معلوم نیست ظم طبا بجنواے

بلکه در اینصورت واجبست رفتن صدر

تواند کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر او چیزهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس رود پس اگر قدرت
داشته باشد واجبست که برخیزد و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد و اگر
مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای غیر سایه دار باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن صورتها در قابها و قالی و
فرش باشند جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن بآنجا جایز است بیستم اگر
دو کس بیکدیگر نعمت کسی را بعروسی خبر کنند بخانهٔ آنکسی رود که بخانهٔ او نزدیکتر باشد بیست و یکم رخصت خواستن
از پدر در عقد کردن دختر بکر بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد
بیست و دوّیم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران خواهند که او را جهة شخصی عقد کنند
بیست و سیّم دو رکعت نماز گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول
خواندن بعد از نماز هر یک از ایشان بیست و پنجم امر کردن مرد ملائی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا
خواندن بآنکه آمین گویند بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و دعا و او را بقبله کردن پیش از
دخول و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا و موزهای زن را از پای او کندن و پاهای
او را بآب شستن و در دور خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در دو
دخول و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر
سی ام غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن
هرگاه کنیز حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه که خواهد با او دخول کند سی و دوّم مشخص کردن مهر
پیش از دخول اگر در وقت عقد مشخص نکرده باشند سی و سیّم بیشتر از یکزن آزاد نخواستن سی و چهار
چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و امّا آن هشت امر حرام اوّل خواستگاری کردن زنی که دیگری او را
خواستگاری کرده باشد و اجابت نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوّم
خواستگاری کردن زنی که در عدّهٔ رجعیه باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عدّهٔ وفات
خواستگاری بصریح حرامست امّا بکنایه جایز است سیّم عقد کردن و وکیل زن او را برای خود
نکاح کردن کسیکه احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر ششم تزویج کردن زن
مؤمنه جهة مخالف و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را
هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحبان راضی نیست و امّا بیست
و شش امر مکروه اوّل ترک نکاح کردن جهة ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوّم نکاح کردن بقصد
مال و جمال چه در حدیث از ائمهٔ معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح
کند از هر دو محروم میشود و اگر بقصد سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه و
تعالی هر دو را با او روزی کند سیّم عقد کردن در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد چهارم
عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول ششم زیاده از دو روز
طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و کراهت دیدن اندرون او بیشتر است و بعضی
از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث وارد شده که اگر فرزندی در اینحال حاصل آید کور خواهد آمد
هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً مرد را مگر بذکر خدای تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع

بلکه احوط است صدر

بلکه ترک نشود بنا بر احوط ظم طبا

یعنی عقد فضولی صدر

و لکن فضولاً هر یک برای کسی عقد کرده باشند اولی اجازهٔ عقد برادر بزرگتر است ظم طبا بجنواے

هرگاه کنیز بخرید که حامله است از غیر مولایش چه از زنا باشد چه از غیر زنا مقاربت با آن زن جایز نیست تا وضع حملش بشود بنا بر احوط بلکه اظهر و اگر مقاربت نمود و عزل نکرد احوط اینست که آن طفل را نفروشد بلکه آزاد کند و چیزی از میراث برای او وصیت کند ظم طبا بجنواے

اقوی است ظم طبا

مگر آنکه قرینه بر تعمیم باشد ظم طبا بجنواے

و این قول اظهر است بجنواے

این قول خالی از قوّه نیست بجنواے

سخن گویند فرزندیکه حاصل شود کنك خواهد بود نهم طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن
اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در
عروسی نثار کنند هر گاه ندانند که صاحبان راضی نیست دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق بالخصوص
اگر شراب خوار باشد سیزدهم نکاح کردن زنان زنکیه سیاه باشند سوای زنان نوبه چهاردهم نکاح کردن زنیکه
سفیه یا احمق باشد پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هر گاه
توبه ظاهر نکرده باشند شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حشو و بدخلق و عقیم هفدهم
زنی را که اراده نکاح او داشته باشد بصریح گفتن که جماعی که ترا راضی کند در نزد من است یا بکنایه
گفتن که من بسیار جماع میکنم هجدهم عقد کردن زنیکه او را زنا یانیده یا تربیت کرده باشد و بعضی از
مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنیکه او را زنا یانیده یا تربیت کرده باشد
بیستم نکاح کردن دختر زنیکه پدر او آن زن را خواسته باشد بعد از آنکه او را طلاق داده باشد
از شوهر دیگر بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر او یکشوهر کرده باشد غیر از پدر او
بیست و دویم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او بیست و سیم نکاح کردن خواهر زنیکه او را طلاق
بائن داده باشد در حال عده و بقول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زن از عیادت و تعزیت
خویشان بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن او
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و هر گاه این عمل کند سنت است که ده مثقال طلا دیت نطفه
با آن زن دهد مادامی متعه و شیر دهنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جایز است
بیست و ششم خوابیدن میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز مکروه نیست **فصل سیم** در بیان
شروط عقد نکاح دائمی و آن شانزده است اول ایجاب چون زوجتك یعنی زن گوید که بهمرسانه تزویج
کردم ترا دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید قبول دارم نکاح را و قبلت گفتن بی آنکه
لفظ نکاح را بآن ضم کنند نیز کافی است اگر لفظ ایجاب و قبول موافق نباشند چنانکه ملکته
جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یك از زن و شوهر شخص دیگر را
وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زوجت موکلتی من موکلك یعنی نکاح کردم وکیل کننده
خود را بجهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید قبلت لموکلی یعنی قبول کردم نکاح را بجهت
وکیل کننده خود سیم آنکه هر یك از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور
شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آن را
جایز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد
ماضی کنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی گویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی
داشته باشند اما اگر بر آن قادر نباشند بهر لغتی که دانند صحیح است ششم آنکه هر یك از
ایجاب و قبول را بلفظ بگویند با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن
لفظ نباشند اشاره کافی است هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط
سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط شرعی کنند صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در یك

مجلس

البته در این صورت ترك غارت نمایند صدر

بشرط اینکه کلام فعلا دال بر رضا باشد والا جایز نیست نظم طبا

البته ترك نمایند صدر

گذشت که احوط ترك است صدر

احتیاط در رخصت گرفتن ترك نشود چنانچه گذشت نظم طبا

با اینکه در ایجاب بگوید زوجتك و در قبول بگوید قبلت النکاح نظم طبا

بنا بر احتیاط نظم طبا

با اذن هم اگر خودش اجراء صیغه کند صحیح نیست هر چند محتمل است اگر مراهق باشد و همچنین در دیوانه بلی صیغه جاری کردن سفیه مانعی ندارد نظم طبا

در رعایتش بعضی از مجتهدین را رعایت نمایند صدر

در بعضی از این مذکورات خالی از اشکال نیست صدر

تفصیلی دارد که مجال ذکر آن نیست صدر

مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست اما اگر فاصله سعال شود صحیح است
نهم آنکه هر یك از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست
دهم آنکه هر یك از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم
آنکه عقد بقصد واقع شود پس اگر از مستی یا بیهوشی یا خفته بوقوع آید صحیح نیست و اگر چه بعد از
آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم آنکه هر یك از ایشان مسلمان باشند چه اگر کافر یکی باشد یا
آنکه زن مومنه باشد و شوهر مخالف صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن
آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنهایی نباشد که بر مرد حرام است پانزدهم آنکه زن در حال عقد
مشخص باشد پس اگر یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه
در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل نماید که او را بپانصد درهم نقره
عقد بندد پس اگر آن شخص بدویست درهم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا قدرت داشتن
شوهر بر نفقه و مهر شرط است یا نه در این خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر
بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد **فصل سیم** در جماعتی که ولی عقد اند و آنها
سه قومند قوم اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتیکه بالغ و عاقل
شوند و از سفاهت بر آیند و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست و خلافست میانه مجتهدین که
جد در حالت فوت پدر ولی نیست یا آنکه در ولایت جد زندگی پدر شرط است اقرب آنست ولی است و اگر چه
پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه
میانه مجتهدین در این نیز خلافست اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل
بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح میتواند برای او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهة
ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه
او را بهم جنس نکاح نکرده باشند دوم آنکه تزویج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد
سیم آنکه زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد چهارم آنکه بجهة او کنیز خواسته
باشند یا دختر خود را بغلامی داده باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست
بعد از بالغ شدن خصوصا بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترس افتادن
بزنا را شرط میدانند چه بر این مذهب طفل را بعد از بلوغ میرسد که فسخ کنند و هر گاه هر
یك از پدر و جد برای طفل جدا جدا عقد کنند عقد کسیکه پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو
بیکدفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود
اول آنکه بنده باشند دوم آنکه ناقص عقل باشند سیم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را
ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر هست چهارم آنکه احرام بسته باشند بجهة حج یا عمره چه اگر محرم
در حالت احرام عقد کنند صحیح نیست و هر گاه یکی از این چهار امر حادث شود ولایت جد و پدر
ساقط میشود و بامام انتقال می یابد **قوم دوم** آقای بنده که آقا را ولایت نکاح بنده
خود هست و اگر ایشان بآن راضی نباشند آقا بتعدی ایشان را بیکدیگر عقد میتواند کرد و او

آقا

با اذن هم اگر خودش اجراء صیغه کند صحیح نیست هر چند محتمل است اگر مراهق باشد و همچنین در دیوانه بلی صیغه جاری کردن سفیه مانعی ندارد نظم طبا

فضولی است با اجازه صحیح است نظم طبا

اگر در خصوص نکاح هم وصی کرده باشد صریحا یا ظاهرا معتبر است نظم طبا

مشکل است بلکه اگر ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست و الا صحت عقد مشکل است نظم طبا

حاجت بفسخ نیست نظم طبا

چنانچه هر گاه زایل شود عود میکند ولایت ایشان نظم طبا

اگر اولیای عقد ملاحظه مصلحت کرده و مصلحت هم بوده ثبوت خیار معلوم نیست و الا صحت عقد مشکل است

آقا دیگری ولی ایشان نیست و بنده کان را بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست **قوم سیم** حاکم شرع
چه هرگاه پدر و جد طفل نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود حاکم شرع ولی اوست و اگر چه پدر و جد او
باشند و همچنین امام ولی کسیست که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج و صرفه ایشان در
نکاح میتواند جهة ایشان نکاح کردن **فصل چهارم** در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرامند
و ایشان بر دو قسمند اوّل جماعتی که ایشان را مطلقا نمیتوان خواست و ایشان دو صنفند صنف اوّل
جماعتی از زنانند که بواسطهٔ خویشی صحیح حرامند و هرگز حلال نمیشوند و اینها هفت قومند اوّل مادر
و هرچند بالا رود قوم دوّم فرزند قوم سیم فرزند زاده و هرچند پایین رود قوم چهارم خواهر پدری
و مادری قوم پنجم دختر خواهر و دختر برادر و هرچند پایین روند قوم ششم عمه و هرچند بالا رود
چون عمهٔ پدر و عمهٔ مادر و عمهٔ جد و امّا عمهٔ عمه گاه هست که حرام نیست قوم هفتم خاله و هرچند
بالا رود چون خالهٔ پدر و خالهٔ مادر و خالهٔ جد و امّا خالهٔ خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان
نیز هفت جماعت حرامند اوّل پدر و هرچند بالا رود دوّم فرزند سیم فرزند فرزند هرچند پایین
روند چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر هرچند پایین روند ششم عم و هرچند
بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هرچند بالا رود بطریقی که مذکور شد صنف دوم
جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده و بسبب نکاح ایشان اصلا جایز نیست
و آنها پانزده قومند قوم اوّل مادر زن و هرچند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را بنکاح صحیح
و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هرچند بالا رود بر او حرام مؤبد میشود و اگر چه مادر
رضاعی آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود و اگر
زنی را بعقد در آورد دخول نکند آیا مادر او حرام مؤبد میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این
خلاف است اقوی آنست که حرام مؤبد میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید که عقد از هر
دو طرف لازم باشد یا از یکطرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه عقد فضولی کنند
مادر حرام میشود میانهٔ مجتهدین در این نیز خلاف است قوم دوّم دختر زن مدخوله
و هرچند پایین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هرچند پایین رود
حرام مؤبد میشود و اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد خواه
پیش از دخول و آیا دخول بشبهه یا بزنا نیز همین حکم دارد یا نه در آن خلافست امّا زنا کردن بعد دختر
از نکاح مادر او حرام نمیشود مادر را قوم سیم زن پدر و هرچند بالا رود که اگر چه پدر رضاعی باشد
بر پسر حرام مؤبد است و اگر چه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیز پدر که پدر با او دخول کرده باشد
و همچنین حرام مؤبد اند زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند
و هرچند پایین رود اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است اگر چه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی
که پسر دخول کرده باشد امّا اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری
حرام میشود میانهٔ مجتهدین در آن خلاف است اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلاف است
میانهٔ مجتهدین در اینکه کنیزی که پدر یا پسر بشهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند

بامحاذ متن (حاشیه):
(۱) با وجود پدر و جد حاکم ولایت ندارد هرچند جنون بعد از بلوغ حادث شود و احوط استیذان از حاکم است نیز لطبا
(ب) احوط در سفیه و مجنون مطلقا اذن از حاکم است نیز با بودن ولی دیگر صدر
(۲) اظهر با عدم اجازه عدم حرمت است لطبا مجواله
(۳) احوط حرمت است هرگاه سابق بر عقد باشد لطبا مجواله
(۴) و همچنین است عکس در هر دو صورت لطبا مجواله
(۵) بنا بر احوط در زنای سابق بر عقد لطبا مجواله
(۴) مثل اینکه خاله از نزدیک از طرف پدر و مادر یا باشد نه از طرف مادر و پس خاله را از خواهر زن جد میشود و خواهر زن پدر حرام نیست چه جای اینکه خواهر زن جد باشد مجواله
(۵) چنانچه در زنا نیز حرام نمیشود لطبا مجواله

بجای که غیر از آقا کسی دیگر دست نتوانند مالید و نگاه کردن آیا بجهت نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبد
میشود بر دیگری یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده
باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود امّا اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام میشود
پنجم جماعتی از زنانند که بواسطهٔ رضاع یعنی شیر دادن و خوردن طفل از ایشان حرام میشوند و شروط شیر خوردن
ده است اوّل آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوّم آنکه هر یک از شیر
خورنده و دهنده زنده باشند پس اگر مرده باشند رضاع نیست سیم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده
باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و بطفل بخوراند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر
از پستان آن زن بمکد پس اگر شیر در گلوی آن طفل بریزند یا شیر ممزوج شود و بخورد چنانچه در عرف آن را شیر
نگویند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد
بخورد طفل رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا باشد
رضاع بهم نمیرسد و در شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسیده باشد آیا رضاع با آن بهم میرسد یا نه میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهم میرسد و رضای شوهر و آقا شرط نیست در شیر دادن پس اگر زن کسی
یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زائیدن زن حامله
در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد
و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعهٔ شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله که
شوهر شرط طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد هفتم آنکه بمقدار شیر آن زن بخورد که استخوان
او سخت شود و گوشت بروید یا آنکه یکشبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود و خود
پستان را بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافی است هشتم آنکه طفل در این پانزده مرتبه
شیر زنی دیگر را نخورد نهم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند
که طفل شیر دهنده باید که دو ساله باشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمی
رسد دهم آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه شیر داده باشد و
طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی بر این رفته که اینها
بر یکدیگر حرام میشوند و هرگاه این شروط بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که
صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندانی که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و
خواهر او میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اوّل زن شیر دهنده و مادر او و هرچند
بالا رود حرام مؤبد بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد طفل را شیر دهد حرام
مؤبد بجهة آنکه اینها همه بمنزلهٔ مادر اند در نسب دوم دختری را که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن
شخص بمنزلهٔ دختر است در نسب سیم فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزلهٔ فرزند زاده
اند در نسب چهارم دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دختران زن
شیر دهنده که زائیده باشد بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزلهٔ خواهر اند در نسب پنجم فرزندان فرزندان شوهر
شیر دهنده خواه نسبی خواه رضاعی و فرزندان فرزندان نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزلهٔ خواهر زاده اند

بامحاذ متن (حاشیه):
(ب) و احوط اینست صدد
(۵) حرمت اگر اقرب نباشد احوط است مطلقا و تفصیل مذکور صحیح نیست مجواله
(ب) و مناط عرفست اگر از پستان بدهن او برود و شد مجواله
(۲) پس البته ترک احتیاط ننمایند صدد
(۱) اقوی عدم اعتبار النسبت لطبا
(۲) و همچنین اگر یک طفل را از شیر دو شوهر شیر دهد بانیکه نصف رضاع از یکی و نصف از دیگری باشد هرچند فرض آن بعید است و آن اینست که شیر زن از شوهر اول مستمر باشد تا زمان حمل از شوهر دوم و همچنین شرط است در تحقق رضاع اتحاد زن شیر دهنده پس هرگاه بعض عدد از زنی و بعض دیگر از زن دیگر یک شخص باشد نشر حرمت نمیکند حواله لطبا

وبرادر زن در نسب ششم خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب هفتم خواهر زن
شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب و هم چنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد
میشوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده بر دختری که شیر او خورده باشد حرام
مؤبد است چه او بمنزلهٔ پدر اوست در نسب دویم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام
مؤبد است بر آن زن چه او بمنزلهٔ پسر اوست در نسب سیم پسرانی که از آن شیر خورنده بهم رسند
چه آنها بمنزلهٔ فرزند زاده اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر
دهنده بر دختر شیر خورنده چه آنها بمنزلهٔ برادرند در نسب پنجم فرزندان رضاعی و نسبی شوهر شیر
دهنده و نسبی شیر دهنده چه آنها بمنزلهٔ پسران برادر و خواهرند در نسب ششم برادر شوهر شیر
دهنده چه او بمنزلهٔ عم است در نسب هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خال اوست در نسب
اما مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند و عمه و خالهٔ رضاعی
او و خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده
بر پدر شیر خورنده خلافست شیخ طوسی بر این رفته که حرام میشود و خواهران و برادران آن طفل
که از آن زن شیر نخورده باشند میتوانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را نکاح کنند و
بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و قدر رضاع حرام میان رضاع لاحق نکاح سابق
مثلا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام مؤبد میشود و اگر زن بزرگ
شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد
و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود و بس قوم ششم زنانی که شوهر داشته باشند
یا در عدهٔ رجعیه باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این صورت آن زنان بر آنهایی که دخول کرده
اند حرام مؤبد میشوند و کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن
شخص آن کنیز حرام میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست قوم هفتم زنانی که ایشان را شوهران
ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جمعی ایشان را دانسته عقد
کنند در این صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد میشوند و اگرچه با آنها دخول نکرده
باشند و اگر نادانسته عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده
باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا بر
آنکس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن زنی که در عده باشد میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و اگر
کسی زن شوهر دار یا معتدهٔ کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرد عقد بر او حرام مؤبد میشود و در این نیز
خلافست قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه
آن زنان بر ایشان حرام مؤبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشند و با ایشان دخول نکرده
باشند از عقد باطل است و حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبد
میشوند بر ایشان یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست قوم نهم زنانی که شوهر از ایشان با ایشان
لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته

باشد پس حاکم شرع ایشان را امر میکند باینکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقی که زود باشد که در بحث زنان
بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران
ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در این صورت بمجرد گفتن آن زنان بر شوهران خود حرام
مؤبد میشوند قوم یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه که با عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر
آنکسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد میشوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کرده باشند یا دختران
ایشان پیش از زنای با ایشان واقع شده باشد حرام نمیشود قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران
مردانی که با ایشان لواطه کرده باشند بغیبوبت حشفه یا بعضی از حشفه که در دبر ایشان غایب شده
باشد چه مادران و خواهران ایشان و دختران بر لواطه کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیش
از لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر و دختر آن پسر بمجرد لواطه کردن با او حرام میشوند یا نه میانهٔ مجتهدین
خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و اما دختر خواهر او حرام نمیشود
قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهر از ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه ایشان بعد از آن
حرام مؤبد میشوند بر شوهران خود قوم چهاردهم کنیزان که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق
عدی دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند قوم پانزدهم دختری که نه سال
نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود
حرام مؤبد میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج او یکی شده باشد نیک شود
حلال میشود و آیا اگر دختر بالغ باشد و شوهرش چنین با او دخول کند و این حال بهم رسد حرام مؤبد میشود
یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و هم چنین در اینکه اگر دختری را بانگشت بکارت او را ببرند آیا حرام مؤبد
میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود و هم چنین خلافست در اینکه اگر کنیزی را چنین کنند آیا حرام مؤبد
میشود یا نه اقرب آنست که نمیشود **قسم دوم** جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطهٔ
مانعی حرام شده اند چون جمع میان دو صنف از ایشان یا غیر آن و آنها هفده اند اول جمع کردن میان مادر
و دختر است که دخول بمادر نکرده باشد چه هرگاه مادر را طلاق دهد دختر را میتوان خواست اما جمع
کردن میانهٔ هر دو حرام است دویم جمع کردن میانهٔ دو خواهر و اگرچه بعقد متعه باشد حرام است
چه تا یک خواهر را طلاق نه دهد و از عدهٔ خود بیرون نرود اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در عده
رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در طلاق بائن خلافست میان مجتهدین اصح آنست که
جایز است سیم جمع میانهٔ عمه و خاله و هرچند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله
در عقد اگرچه متعه باشد حرام است اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میان عمه و خاله
و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشد خلافست میانهٔ مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتاخرین
بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه نیز در این مسئله متوقف بودند زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده
چهارم جمع کردن میان کنیز و زن آزاد بی اذن آن زن چه جمع میان ایشان حرام است و آیا با اذن او جایز است
یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست پنجم جمع کردن مرد آزاد میانهٔ زیاده از چهار زن دائمی و هم چنین متعه
بر قول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد آزاد میان زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میان

دو کنیز را جایز نمیدانند هفتم جمع کردن بنده میانهٔ سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیش از دو زن آزاد جایز نیست هشتم جمع کردن بنده میانهٔ پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان دهم زن مسلمانی که مرتد شده باشد چه ارتداد مانعست از خواستن او یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن اما ایشان را متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزادی که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرام است تا آنکه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه بر او حلال میشود اگر چه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن آزادی که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او حرام است تا آنکه او را دیگری بعقد در آورد و دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال میشود و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیزی را هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید بر او حرام میشود تا آنکه شخص دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد پانزدهم کنیزی را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد شانزدهم هرگاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری دهند که مهر هر یک فرج دیگری باشد حرام است و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح باطل است هفدهم هرگاه جماعتی از زنان که شوهر دادن ایشان ممکن باشد یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشند نکاح کردن با جماعت بالتمام حرام است

فصل پنجم

در اقسام دخول کردن و آن بر پنجاه و یک وجه است سه وجه واجب شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه و اما سه وجه واجب اول دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه کسی چهار ماه با زن خود دخول نکند واجبست که بعد از آن دخول کند دویم هرگاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این صورت آن زن مرافعهٔ خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت میدهد و مخیر میسازد میانهٔ دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن آنگاه بر او واجب میشود دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلاء خواهد آمد سیم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست و در این صورت آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد اما شانزده وجه حرام اول دخول کردن در حالتی که حیض داشته باشد دویم در حالتی که نفسا باشد سیم در حالتی که هر یک از زن یا شوهر احرام حج یا عمره بسته باشد چهارم در حالتی که هر یک از ایشان روزهٔ واجب چون روزهٔ ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلافست پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه که یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان در مسجد معتکف باشد هشتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرام است نهم در حالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن با آن زن حرام است تا آنکه از عدهٔ دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول کردن بدختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی باشد دخول کردن با او حرام است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نیک شود دخول با او حلال میشود یازدهم دخول کردن بیکی از زنان

۱ اقوی جواز است خصوصاً متعه و احوط ترک است خصوصاً دوام ظم لعا

۲ یعنی هرگاه بعد از طلاق سیم که محلل آمده او را تزویج کند و سه دفعهٔ دیگر طلاق بدهد باز محتاج بمحلل است و اما اگر سه مرتبهٔ دیگر طلاق بدهد که مجموع نه مرتبه شود و اگر طلاقها عدی بوده پس حرام ابدی میشود چنانکه گذشت و در کنیز دو مرتبهٔ ششم هرگاه عدی باشد حرام ابدی میشود بنا بر احوط و محتمل است که مثل حره بعد از نه طلاق حرام ابدی شود و محتمل است که مطلقا حرام ابدی نشود چون اخبار حرمت ابدی مختص است بحره و در نه طلاق احوط حکم بحرمت است در شش طلاق ظم لعا

۳ دخول کردن در چهار ماه یک مرتبه واجبست و هرگاه تاخیر کند از چهار ماه اثم است ظم لعا مجتهد

۴ اظهر جواز است خصوصاً قبل از زوال و احوط ترک است خصوصاً بعد از زوال و هم چنین سایر صیام واجبهٔ موسعه غیر از قضاء شهر رمضان که جایز نیست بعد از زوال افطار کردن چه بجماع و چه بغیر آن بلکه باید کفاره بدهد چنانچه در بحث صیام گذشت ظم لعا مجتهد

۵ حرمت بر تقدیری که نیک نشده باشد نیز محل تامل است ظم لعا و مد ظله العالی

در شبی که

در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی اذن او بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتیکه زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر پس اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از آنکه از عده بیرون رود دخول کند غیر شوهر را و حرام است چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه از حمل او بگذرد حرامست پانزدهم دخول کردن بزنی که از دخول عاجز آید بواسطهٔ بزرگی آلت شوهر حرامست شانزدهم هرگاه کنیزی بخرند پیش از آنکه آن کنیز یک حیض ببیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرام است و آیا در این مدت چنانچه دخول کردن حرامست بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرام است یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست و اما پنج وجه سنت اول مطلق دخول با زن خود بجهت آنکه خبر بسیار در سنت بر آن داشته باشد دویم دخول کردن در شب اول ماه رمضان سیم دخول کردن در شب سه شنبه و دو شنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن چهارم دخول کردن روز پنجشنبه در وقت ظهر پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر و اما آن بیست و هفت وجه مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده با زن خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد دویم برهنه دخول کردن سیم دخول کردن در کشتی یا جائیکه سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه دار چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا برآمدن آفتاب پنجم دخول کردن در وقت نزدیک طلوع آفتاب ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق نهم دخول کردن در شب اول هر ماه مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است چنانچه مذکور شد و همچنین مکروه است دخول کردن در اول ساعت شب دهم دخول کردن در نیمهٔ هر ماه خصوصاً نیمهٔ ماه شعبان یازدهم دخول کردن در آخر هر ماه چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا در میانه ماه یا در آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتیکه ماه یا آفتاب گرفته باشد یا باد سیاه و سرخ و زرد و ترسناک بوزد یا زلزله باشد سیزدهم دخول کردن در جائی که طفل ایشان را ببیند چه در حدیث آمده که اگر در این حالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر طفل ممیز باشد حرام است نه مکروه نهایتش در حدیث واقع شده و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه کند میکرده باشد چهاردهم دخول کردن در حالتی که رو یا پشت بقبله یا ایستاده یا رو بآفتاب باشد پانزدهم دخول کردن در سفر هرگاه آب یافت نشود و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروه است یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنت است که در این حالت بکارت او را نبرد هفدهم دخول کردن در دبر زنان و مالک نیز که یکی از علمای سنیانست بر این رفته و بعضی از مجتهدین ما این را حرام میدانند هجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از آنکه آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی که او از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد و خواه بملک یمین

اظهر حرمت است تا آنکه وضع حمل او بشود چنانکه گذشت مجتهد

۱ دخول کردن غیر شوهر مطلقا حرامست چه در عدهٔ رجعیه باشد چه غیر آن و اگر مراد از غیر شوهر مالک کنیز مزوجه باشد نیز فرق نیست در حرمت مابین عدهٔ رجعیه و بائنه ظم لعا مجتهد

اگر فروشنده با او دخول کرده باشد چنانچه خواهند فرمود

۲ بنا بر احوط بلکه احوط ترک است تا وضع حمل او بشود ظم لعا

۳ اظهر عدم حرمت است هر چند اولی ترک است ظم لعا مد ظلهما العالی

۴ بلکه احوط ترک است خصوصاً هرگاه راضی نباشد ظم لعا

۵ یعنی حامله از غیر او گذشت که احوط ترک است تا وضع حملش بشود ظم لعا مد ظله العالی

اگر تکلیف مشروط بالطهارة بذمه علاوه گرفته است جایز نیست خصوصاً اگر مضیق نباشد و احوط ترک است مجتهد

این قول اگر اظهر نباشد احوط است خصوصاً هرگاه راضی نباشد مجتهد

بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن بیست و یکم دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت
عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از انکه مشخص بکند بیست و دویم دخول کردن بزنی که از حیض و
نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد بیست و سیم دخول کردن در شب عید قربان بیست و چهارم
دخول کردن میان اذان و اقامه بیست و پنجم دخول کردن در شبی که روز از سفر آمده باشد بیست و ششم
دخول کردن در شبی که روزش بسفر میرود بیست و هفتم دخول کردن با زنی که باشتهای غیر آن زن
تتمه در دخول کردن بشبهه و ان بر سه قسم است اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه
زنی را در جامه خواب خود ببیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دویم نسبت بکسیکه دخول با او
واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتبه یا ام ولد سیم با خذ حکم جهة اختلاف در ان
چون دخول کردن بزنی که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه گذشت میانه مجتهدین در حرام بودن دخول با او
خلافست پس در این صورت اگر با او دخول کند دخول بشبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج
است اول ساقط شدن حد از دخول کننده بشبهه و در کنیز مشترک شرط است که گمان حلیت داشته
باشد چه اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصه شریک لازمست دویم ثابت شدن نسب
بوطی بشبهه چه اگر شخصی بزنی گمان انکه زن اوست دخول کند فرزندی که از او حاصل شود فرزند او
است اما اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد سیم عده داشتن زنی که بشبهه با او دخول کنند
جهة محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن به نطفه شوهرش و اما اگر دانسته دخول کند
عده ندارد و ندانکه اگر زن جاهل باشد عده دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست چهارم مهر دادن
چه بر کسی که بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن لازم است بشرطی که ان زن عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر
ندارد پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسیکه بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطیکه زن
نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین در این توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیت آن زن بهم نمیرسد
باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است در هر موضعی که نگاه کردن بان زن حرام است
دست مالیدن با او نیز حرامست اما زنی که دست مالیدن با او حرام باشد نگاه کردن با او لازم نیست که حرام
باشد چه نگاه کردن بر اجنبیه جهة گواه شدن بواسطه او حلال است و دست مالیدن او حرام اما گاه هست
که دست مالیدن بزن نیز جایز است و نگاه کردن زیاد مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن
بفرج او چه مکروه هست نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد **فصل ششم** در آنچه بر عقد کردن
بزن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول با و مترتب میشود و ان مدد هفت امر است سی و یک امر از ان
واجب و بیست امر حرام و دو امر سنت و پنجاه چهار امر دیگر از خصایص اند اما سی و یک امر واجب اول
غسل کردن هر دو جهة نماز دویم تیمم کردن ایشان جهة نماز هرگاه آب نباشد سیم قضا کردن
روزه واجب هرگاه در ان حال دخول کنند چهارم قضا اعتکاف واجب هرگاه در اثنای ان دخول واقع
شود پنجم تمام کردن روز اعتکاف واجب زیاده هرگاه شرط تتابع در ان کرده باشند و بسبب دخول کردن
در اثنای ان باطل نموده باشند ششم قضای حج و عمره واجب هرگاه پیش از انکه وقوف عرفه و مشعر
کرده باشند از روی عمد دخول کنند هفتم تمام کردن افعال حجی بسبب دخول کردن باطل کرده باشند

بلکه احوط ترک است صدر

یعنی هرگاه مرد دانسته دخول کند لکن نسبت بزن شبهه باشد آیا عده دارد یا نه خلاف است و احوط عده نگاه داشتن است ظم طباء

ب ٢ وهم چنین حرام شدن ان زن بر پدر دخول کننده و پسر او و حتی در هر صورت در صورتیست که دخول بشبهه سابق بر عقد باشد و بنا بر این حرمت اختصاص ندارد بشبهه بلکه در زنای سابق نیز چنین است بنا بر احوط و خلاف در هر دو موضع است حاصل اینکه در این حکم زنا و شبهه شریکند ظم طبا

ب ٣ اعتبار این شرط معلوم نیست ظم طبا

ب ٤ معالجه کردن طبیب و جراح هرگاه موقوف باشد بر دست مالیدن و ممکن باشد بدون نگاه کردن حرام است نگاه کردن و جایز است دست مالیدن ظم طبا

ب ٥ بلکه مستحب نیز حج و عمره که سال بعد میکند قضا نیست بلکه عقوبت باید بکند و حج اول صحیح است بنا بر اقوی هر چند بهتر مراعات احتیاط است در ثمرات منه بر قولین از بطلان اول یا عقوبت بودن

هشتم کفاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج واجب با نچه در بحث روزه و اعتکاف
حج مذکور شد نهم نفقه دادن بزنی که در حج با او دخول کرده باشد در سال دویم که حج و روزه و راحله
او نیز بر او واجبست هرگاه فاسد حج گردانیده از جانب شوهر باشد و زن اطاعت نکرده باشد دهم
تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دویم هرگاه با موضعی که در سال اول دخول کرده باشد برسند
باین طریق که شخصی با ایشان باشد تا انکه افعال حج را باتمام رسانند نگذارد که با یکدیگر خلوت
کنند یازدهم هرگاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد واقع شود کفاره بر او واجبست
چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین این کفاره را سنت میدانند دوازدهم عده
داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود و اگرچه آن زن در سن زنانی باشد که حیض نه بیند سیزدهم
عده لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد اگرچه با او دخول نکرده باشد سیزدهم هرگاه شخصی
زن عقدی داشته باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع او را سنگسار کند و اگر زن نیز شوهر داشته
باشد واجبست که او را نیز سنگسار کنند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد و زنا
کنند موجب حد تازیانه اند و موی سر زن و مرد را باید تراشید و از شهر یکسال بیرون باید کرد چنانچه
عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد چهاردهم هرگاه زن آزادی را شوهر او سه طلاق دهد واجبست
که شخص دیگر آن زن را نکاح کند دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر ان شوهر حلال شود و همچنین
شش طلاق گوید محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود و همچنین در هر سه طلاق غیر عدی
محتاج بمحلل است اما در طلاق عدی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤبد میشود چنانچه مذکور شد و اگر
کنیز باشد در طلاق دویم و چهارم محتاج بکسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود پانزدهم واجب
است تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند شانزدهم هرگاه کنیزی بخرد بشرط انکه بکر
است و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجبست که ده یک قیمت کنیز را با کنیز فروشنده
او بدهد هفدهم هرگاه کنیزی را خریده باشد و بعد از انکه با او دخول کرده باشد ظاهر شود که آبستن
است واجبست که بیست یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او دهد هیجدهم هرگاه شخصی مرتد شود
بعد از ارتداد با زن خود دخول کند لازمست که مهر او را بدهد نوزدهم هرگاه کنیزی را که آقای
او با او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد یک حیض ببیند انگاه با او دخول کند
اگر حیض ببیند و اگر نه بیند و در سن زنانی باشد که حیض ببیند چهل و پنج روز باید که صبر
و بعد از ان با او دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت که بخرد دخول میتواند کرد
بیستم زنی را که عقد کرده باشد پیش از دخول طلاق دهد واجبست بر شوهر که نصف مهر را با او
دهد و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را
نکرده باشد واجبست بر شوهر که مهر المثل را با او بدهد بیست و دویم هرگاه زن مقرر کردن
مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجبست بر او که قبل از دخول مهر او را مشخص کند بیست و
سیم واجبست بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی که مهر مسمی فاسد شده باشد و همچنین واجبست
مهر المثل در وطی بشبهه و در زنا کردن بعنف بیست و چهارم واجبست نفقه دادن بزن عقدی

ب ١ یعنی بعد عقد دوام پس متعه کافی نیست بلی هرگاه کنیز بکسی بتواند مقارن کند داشته باشد کافیست ظم طباء

ب ٤ بلکه بیست و یک قیمت او و این در صورتیست که فرق بیع کند و میتواند که فسخ کند و ارش ... ظم طبا

ب ٥ شد هرگاه ... از ... چون بیع باطل بوده بجهة اینکه ام ولد بوده و اما اگر حمل او از غیر مولی باشد پس بعید نیست که معین باشد ارش گرفتن چون آبستنی عیبست و بتصرف کرده است در عیب بوطی گرفتن هر چند مشهور الاطلاق متن است ظم طبا

ب ٦ ظاهر مراد این باشد که علاوه بر مهر سابق مهر المثل باید داد چون نکاح باطل شده است بسبب ارتداد و لکن مشروط است باینکه نعوذ نماند بطلاق زن را یا مکره باشد والا مهر دیگر ندارد ظم طبا

ب ٧ یا بوهبه یا بوجه دیگر باو منتقل شود ظم طبا

ب ٨ اگر چنانچه چنین است فروشنده زن باشد یا آن کنیز مال طفل باشد یا آقای او دخول نکرده باشد ظم طبا

اگرچه طلاق باین باشد ظم لمباجوانی

دائمی و اگرچه ورا طلاق داده باشند تا زمانی که از عده بیرون نرفته است و هم چنین واجبست نفقهٔ زنی که
اورا طلاق رجعی گفته باشد و حامله باشد و واجبست دادن جامهٔ که بدن خود را بان بپوشد و خانه که دران بنشیند
و خادمی که خدمت ایشان کند هرگاه از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند و نیز واجبست دادن فرش
و چیزها که بدن زن بان پاک میشود و ازالهٔ بوی بد از بدن کنند و ظرفی که دران طعام بپزند و اجرت حمام در
وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و پنجم هر چهار شب یکشب پیش زن خوابیدن
چه خوابیدن یکشب از چهار شب پیش او واجبست بیست و ششم اگر بر زن ظلم کرده باشد یعنی پیش او
نخوابیده باشد قضا آن واجبست بیست و هفتم اگر منی را در بیرون فرج زن دائمی بریزد بی اذن او
واجبست که ده مثقال طلا باو بدهد بیست و هشتم بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست که بعد از فوت
او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند بیست و نهم واجبست بر زن آنچه دخول کردن و تمتع گرفتن
موقوف بران باشد سی ام هرگاه زنی نفس خود را بشوهر واگذارد و تمام مهر بر ذمهٔ او است و را پیش از دخول
کردن و مشخص ساختن مهر طلاق یا فسخ نکاح ایشان شود واجبست بر شوهر اگر مالدار باشد که جامهٔ
نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بان زن بدهد
و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد
بدهد و در این حکم میانهٔ بنده و آزاد فرقی نیست سی و یکم واجبست کشتن و سوختن حیوان ماکول اللحم
که با او دخول کرده باشند و همچنین واجبست قیمت آنرا بمالک آن دادن و اما بیست امر حرام اول نماز
کردن ایشان پیش از غسل دویم طواف کردن پیش از غسل سیم روزه داشتن پیش از غسل چهارم
سجدهٔ تلاوت و سجدهٔ سهو کردن پیش از غسل پنجم خواندن هر یک از چهار سوره که در خواندن
آنها سجده واجبست و اگرچه آیتی از آنها باشد چون خواندن بسم الله الرحمن الرحیم این سوره ها پیش از
غسل ششم داخل شدن بمسجد مکه و مدینه پیش از غسل هفتم درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای آن دو
مسجد پیش از غسل هشتم خواستن مادر زنی که با او دخول کرده باشد نهم خواستن دختر زنی را که با او
دخول کرده باشند دهم پدر و فرزندان شوهر از زن بران زن حرام است یازدهم خواستن خواهر زنی را
که عقد کرده باشند در حالتیکه آن زن در نکاح او باقی باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد دوازدهم خواستن
دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن ایشان سیزدهم معقودهٔ هر یک از پدر و پسر
بر یکدیگر حرام است چهاردهم خواستن زن دیگر مرد آزادی را که چهار زن نکاحی داشته باشد همچنین زیاده
از دو کنیز خواستن نیز حرام است پانزدهم بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است ۱۶
هرگاه شخصی زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرام است اگر مرد آزاد باشد اما اگر غلام
باشد آیا کنیز را بی رخصت زن آزاد میتواند خواست یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که نمیتواند
و بعضی از سنیان این را جایز میدانند هفدهم ذکر فرزند زنی را که با او دخول کرده باشد بانکه گوید
این فرزند از من نیست هجدهم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که او را بعقد دوام خواسته باشد بی اذن
او اما در متعه و کنیزها جایز است نوزدهم عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد چه بمجرد عقد بر او حرام
مؤبد میشود بیستم امتناع نمودن از دخول کردن شوهر جهة گرفتن مهر یا غیر آن بعد از دخول کردن و اما

هرگاه رجعی باشد ظم لمبا

باشد هر چند خوابیدن نزد بعضی بلکه بنا بر احوط مطلقا هرگاه یکی بیش نباشد یا شروع در قسم نکرده باشد ظم لمباجوانی

۲ معلوم نیست ظم لمبا

۳ در نسخ معلوم نیست هر چند احوط است ظم لمباجوانی

۱ در مکروهات نکاح فرموده‌اند سنت است صدر

سجدهٔ تلاوت پیش از غسل مانعی ندارد ظم لمبا

۵ بنا بر احوط و لکن حرمت ماعدای آیهٔ سجده معلوم نیست ظم لمباجوانی

۶ خواستن مادر زن بلا دخول نیز حرام است چنانچه گذشت و شاید دخول کردن بدون عقد از روی زنا یا شبهه مراد باشد ظم لمبا

۷ یا در عدهٔ متعه بنا بر احوط هر چند باینه است ظم لمبا

۸ گذشت که مکروه است ظم لمبا

۹ هرگاه دخول برضای زوجه باشد ظم لمباجوانی

دوالم سنت اول وضو ساختن کسیرا که دخول کرده باشد جهة خوابیدن هرگاه که خواهد غسل نکرده بخوابد و
این وضوئیست که مجتهدین گفته‌اند که بول و غایط آنرا باطل نمیکند هرگاه در آن حال آب نباشد سنت است که
تیمم کند دویم برابر داشتن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده رویی و قسمت روزها میان ایشان و اما
آن پنجاه و چهار امر باقی اول باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول کردن دویم باطل شدن نماز بدخول کردن سیم باطل
شدن روزه اگر عمدا دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزه‌هائی که در آن شرط تتابع کرده باشد
هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود در کفارهٔ ماه رمضان و غیر آن کلام که دخول در آن واقع
واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف بعرفه و مشعر
عمدا دخول کرده باشد هفتم واجب شدن کفاره کسیرا که در حالت احرام یا روزه یا اعتکاف واجب دانسته دخول کند
هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او پس احکامی که مخصوص دختر بکر است از او ساقط میشود مثل آنکه در بکر
نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از
عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر متولد شود بدخول کنند و اگر
چه دخول بشبهه باشد هرگاه آن زن شوهر نداشته باشد یازدهم در عدهٔ رجعیه رجوع کردن بسبب دخول ۱۲
لعان کردن بزن مدخوله هرگاه نفی ولد کند سیزدهم ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر جهة گرفتن
مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترک شانزدهم ثبوت
مهر بوطی کنیز مکاتبه هفدهم کودیدن کنیز صاحب فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت وارد شده
هجدهم قطع عده کردن هرگاه از زنا حامله شده باشد نوزدهم ثبوت فسخ هرگاه مشتری کنیزی را هرگاه بایع و
کرده باشد بیستم اجازت بیع اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد بیست و یکم ثبوت فسخ بسبب دخول کرد
کنیزیکه بکسی بخشیده باشند در جائیکه رجوع کردن جایز باشد بیست و دویم فسخ بیع هرگاه بایع در قیمت
یا بدهد چون دخول کند بکنیز بیست و سیم دلالت کردن بر اختیار نمودن چه هرگاه شخصی مسلمان شود و زیاده از
چهار زن داشته باشد لازم است که از جملهٔ آنها اختیار چهار زن کند هرگاه دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده
و همچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین می‌کند بیست و چهارم موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضاء عده هرگاه
مدخوله مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان یا دخول کننده مسلمان
شود و مدخوله او بت پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از رد نمودن مگر جهة آبستن بودن
و غیر بکر بودن کنیز که در اینصورت دخول مانع از رد کردن آن کنیز نیست ۲۶ ساقط شدن اختیار بعد از
دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ
ندارد خواه شوهر او آزاد باشد خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین ۲۷ ممنوع بودن بسبب دخول از
نکاح کردن زنان دیگر کسیکه چهار زن کافره یا زیاده داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضاء عدهٔ ایشان
احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال زن دیگر خواست
و همچنین ممنوع است از خواستن خواهر زن کافره تا آنکه آن کافره از عده بیرون آید و همچنین ممنوع
از اختیار کردن کنیز هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا آنکه او از عده بیرون آید
بیست و هشتم واقع شدن ظهار معلق بر دخول بیست و نهم واقع شدن آزادی زن متعلق بر دخول

هر چند دخول نشده باشد و بعید نیست که کفایت سکوت و ثبوت ولایت پدر و جد از این قبیل باشد و اگر دخول شده باشد بزنا یا شبهه حکم بکر باقی باشد هر چند بکارت زایل شده باشد ظم لمبا

یعنی رجوع محقق میشود هرگاه شوهر وطی کند هر چند بقصد رجوع نداشته باشد و اما با قصد پس حاجت بدخول نیست بلکه بعضی بوسه و دست مالیدن را بدون قصد رجوع کافی دانسته اند ظم لمبا

یعنی شرط است در اینکه زوجه مدخوله باشد و حکم در لعان قذف نیز چنین است بنا بر اقوی پس دخول در لعان مطلقا شرط است ظم لمبا

یعنی طلاق عدی شدن موقوفست بر رجوع در عده و دخول بعد از رجوع ظم لمباجوانی

یعنی هرگاه مولی وطی کند باید مهر بدهد ظم لمبا

حمل از زنا قطع عده نمی کند بلی هرگاه در عده بشبهه وطی شود و حامله شود قطع عده میشود پس باید اول عدهٔ شبهه بوضع حمل بگذرد و بعد از آن بقیهٔ عدهٔ طلاق نگاه دارد ظم لمبا

شاید مراد این باشد که اگر از مولی حامله شده باشد بیع منفسخ یعنی باطل میشود چون ام ولد شده است ظم لمبا

شاید مراد این باشد که اگر مشتری دخول کرده باشد خیاری که میشود ساقط و اجازت

بندهی آنست باطل شدن اختیار زن و شوهر بسبب دخول در عیبی که بعد از دخول بهم رسد مکر دیوانکی
در مرد که باطل نمیشود چنانچه مذکور شد که بیاید سی و یکم تغییر مهر بحسب وقتها در متعه سی و دوم برقرار
یافتن وصحیح بودن نکاح بیمار بدخول کردن چه اگر بیمار دخول نکند ان نکاح قرار نمیکیرد مکر
انکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود سی و سیم ثبوت تحصین هر یك از ایشان
بسبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملك سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر
حرمت نمیکند سی و پنجم محرم شدن دختر بسبب دخول بمادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر ۳۶
امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم محقق شدن رجوع
بعد از ایلاء و ظهار بدخول کردن سی و هشتم منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزها که بوی بد
داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بد و امر کردن بپاك ساختن انچه طبع از ان متنفر باشد
چه دادن مهر تقاضای ان میکند که شوهر اینها تواند کرد سی و نهم التزام نمودن زن یهودیه
بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از بجا اوردن نجاستی شراب
چهلم منع کردن از بیرون رفتن زن از خانه مگر بعیادتها و سفر غیر واجب چهل و یکم وفا کردن کسیکه
قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه هر گاه عقد کند تواند بود که وفا کرده باشد
و هم چنین خلاف نذر و سوکند کردن اگر قسم خورده یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجرد عقد
خلاف نذر و سوکند کرده چهل و دوم بیرون امدن دخول کننده از عزب بودن بسبب عقد چهل سیم
تمتع کرفتن از زن و نکاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل چهارم
مالك شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلاء و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ هر یك بعیب ۴۶
جواز سفر کردن ولی رشید از دیکری را خواسته باشد ۴۷ ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول پیش
از دخول عفو میتواند کرد ۴۸ ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیکر بسبب عقد در صحیح و دخول در
بیمار ۴۹ جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هر یك از زن و شوهر یکدیکر را بسبب عقد هر گاه
عقد دائمی باشد پنجاهم مالك شدن نصف صداق بمجرد عقد هر گاه طلاق دهد پنجاه و یکم برانکیختن
حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه ایشان اصلاح کنند کاهی که میانه ایشان
نزاع باشد پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر در هر گاه که اختلاف کنند در نقد مهر و قول زن
در کرفتن مهر ۵۳ سوکند خوردن هر یك از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم
منع کردن زن از سوکند خوردن و نذر و عهد و شیر دادن هر گاه مستلزم منع حقی از حقوق
شوهر باشد تتمه بدانکه در جمیع این احکام که مذکور شد قبل و دبر در اینها شریکند الا
در پنج موضع که حکم مخصوص قبل است اول حلال شدن زن آزادیکه سه طلاق داده باشد
یا کنیزیکه او را دو طلاق داده چه موقوفست حلال شدن ان زن بر شوهر بدخول کردن شخصی
دیکر در قبل ان زن بعقد دوم کسیکه ایلاء کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود
دخول نکند وقتیکه در قبل ان زن دخول کند حکم ایلاء برطرف میشود سیم احصان یعنی زن
داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح

کردن

۱ یعنی بعض عیوب باطل نمیشود اختیار هر گاه حادث شود بعد از عقد هر چند دخول شده باشد پس بطلان بسبب دخول نیست بلکه بسبب عقد است بلکه بنا بر مشهور در جمیع عیوب زن چنین است که حادث بعد از عقد موجب خیار هر چند قبل الدخول باشد ظم طبا

۲ یعنی هر گاه در بعض مدت تمکین نداشته باشد از مهر بالنسبه کم میشود ظم طبا

۳ مکر در بعض صور مثل انکه زن کبیره غیر مدخوله شیر دهنده زن صغیره او را پس زن کبیره حرام است نه صغیره ظم طبا

۴ معلوم نیست در غسل حیض با اینکه غسل کافر صحیح نیست و اختصاص بمتعه ندارد در دائم نیز چنین است مثل اینکه زوج او مسلمان شود یا اینکه جایز باشد نکاح کتابیه دائما تا چه اینجا خالی از قوت نیست ظم طبا

۵ بلکه در متعه نیز ظم طبا

۶ بلکه در سوکند مطلق ظم طبا

۷ یعنی بعقد دوام ظم طبا

۸ بهم خالی از اشکال نیست هر چند قول مشهور است

کردن وقتیکه لازم است که دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است
بر قول بعضی از مجتهدین اما بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست و اما احکامی که بر دخول کردن مترتب میشود
می باید که در انقدر باشد که حشفه یا بعض از آن غایب شود و یا این احکام نسبت بکسیکه حشفه او را بریده
باشد بمقدار حشفه از آلت او غایب شود مترتب میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلاف است ظاهر
آنست که این احکام را جاری نیست مکر در حرام شدن مادر زن و خواهر بدختر که با او دخول کند تکمله
بدانکه شش حکم از خواص بکارتست اول ولایت پدر و جد در نکاح بکر دویم استحباب اختیار نمودن بکر جهة
تزویج کردن سیم وصیت نمودن بجاریه بکر چه اکر غیر بکر بدهند از عهده نذر بیرون نمیتوانند آمد
چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه اکر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در وقت
رخصت خواستن از او بنکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن کوید ششم مخصوص بودن در وقت زفاف
بهفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و همچنانکه بکارت بسبب وطی برطرف
میشود بغیر وطی نیز برطرف میشود چون جستن دختر از جائی بجائی یا چیزی برو زدن یا بیماری یا به
واسطه بسیاری سن او و آیا احکام بکارت زایل میشود از بکریکه بغیر جماع بکارت ان رفته باشد
چون احتیاج بحرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای
نکاح با انکه آنها مخصوص بکر نیست که بکارت او بجماع رفته باشد میانه مجتهدین خلاف است
و بعضی از سنیان کفته اند که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل بکر غیر تتمه عادت
مجتهدین امامیه این است که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله را مذکور
میکنند و اکرچه بعضی از انها دخلی بنکاح ندارد بنا بر این این بنده دعاکو نیز در این کتاب
اقتدا بایشان کرده آنها را مذکور میسازد بدانکه سیزده چیز است از خواص آنحضرت اول حلال
بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست مکر بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن
آزاد خواستن دویم ترسیدن از افتادن در زنا سیم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری
در بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین سیم حرام شدن زنانی که آنحضرت نکاح
بر ایشان میکرده و ایشانرا میخواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران
ایشان را و این حکم برطرف شده چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت
را زیاده بر چهار زن جایز نیست و این حکم نیز نسبت بآنحضرت برطرف شد پنجم مخیر بودن زنان آن
حضرت در بودن نزد او یا مفارقت کزیدن از او و بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت
نمیتوانند کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بهم هر چه غیر آنحضرت را جایز نیست
هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجبست که از چهار شب یکشب پیش زن خود
بخوابد هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بر غیر او نهم واجب بودن مسواك کردن بر آنحضرت دهم واجب
بودن قربانی کردن آنحضرت یازدهم واجب بودن شب برخواستن و بنماز شب قیام نمودن بر آنحضرت
دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسیکه فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود
و اکرچه داند که دیکری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن کرفتن صدقات واجبه بر آنحضرت بر قول بعضی

از مجتهدین

۱ معلوم نیست بلکه بعید نیست که مجرد شوهر کردن کافی باشد در عدم کفایت سکوت او محل تامل ظم طبا

۱ البته رعایت احتیاط را در تمام اینموارد نمایند

۲ مراد واضح نیست شاید این باشد که هر گاه منی از قبل زن بیرون آید بعد از غسل کردن موجب غسل است هر چند محتمل باشد که منی مرد است چون بعضی قایل بوجوب غسل شده اند بلی هر گاه معلوم باشد که منی مرد است غسل واجب نیست ظم طبا

۳ کفایت بعض در بعض موارد است ظم طبا

۴ اظهر جریان احکام است چون صدق دخول میکند ظم طبا

۵ اظهر تفصیل است پس بعض احکام زایل شود دون بعض و باید هر مقامی ملاحظه دلیل ان شود ظم طبا

۶ کذشت که جواز بدون شرطین خالی از قوت نیست هر چند مکروه است ظم طبا

۷ کذشت که اقوی جواز است ظم طبا

۸ بر مطلق بر شی حرام است زکوة مال و فطره

از مجتهدین تصدقات سنتی نیز بر او حرام بوده چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر از برای زدن
یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که بر دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیز نوشتن و کتابت
کردن و شعر گفتن شانزدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد پیش
از آنکه دشمن را به بیند هفدهم حلال بودن اختیار آنحضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند
چون کنیز خوش شکل و چاروای نیکو و جامهٔ خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد هجدهم حلال بودن
روزه وصال داشتن و آن چنانست که کسی یک روز و یکشب تا سحر روزه بدارد و قصد روزه کند چه این روزه
بر غیر آنحضرت حرام است نوزدهم حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آنحضرت را
حرام است بیستم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چاروا های آنحضرت چه غیر او را حرام است
بیست و یکم حلال بودن غنیمت بر آنحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده
باتش میسوختند بیست و دویم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق
را سجده کردن بر خاک و عبادت کردن بغیر وضو و غسل جایز نبوده بیست و سیم برانگیخته شدن آنحضرت
بر تمام عالمیان بیست و چهارم باقی بودن معجزهٔ او یعنی قران تا قیام قیامت ۲۵ گردانیدن آنحضرت را خاتم
پیغمبران ۲۶ نصرت کردن آنحضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یکماهه راه ۲۷ نگاه داشتن امت
او را از مسخ شدن و فرو رفتن بزمین ۲۸ مخصوص بودن آنحضرت روز قیامت بشفاعت عام بیست و نهم
مخصوص بودن آنحضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید باین معنی که آنچه پس پشت واقع میشد میدید
سی ام مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او باین معنی که اگر آنحضرت در خواب
میبود و کسی چیزی میگفت او را در می یافت سی و یکم مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها
سی و دویم حلال بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر آنحضرت را احرام است **فصل هفتم**
در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد
ذکر صداق نکنند انعقد صحیح و با دخول مهر المثل لازم است اگر بفرض کردن مهر راضی نشوند و لکن
سنت است که دخول نکنند تا مهر را مشخص نسازند اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا
آن نکاح صحیح است یا نه میانهٔ مجتهدین را در این دو قول است و سنت است که صداق پنجاه مثقال
طلا یا کمتر باشد و مکروه است که زیاده از آن باشد سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه
مثقال را جایز نمیدانسته و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن با ولی او مهر را ببخشد و مکروه
است که خویشان زن بعد از مردن زن صداق او را طلب کنند هرگاه در زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط
صداق هرگاه در حال عقد کردن مقرر شود شش است اول آنکه آنچه صداق می کنند چیزی باشد که مسلمان
مالک آن تواند شد خواه عین باشد خواه منفعت چون تعلیم سورهٔ از قران یا تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد
که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که نکاح در
اینصورت باطل میشود و بر تقدیریکه عقد صحیح باشد آیا مهر المثل میدهد یا قیمت شراب و خوک میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که مهر المثل میدهد اما اگر جهودان شراب صداق کنند صحیح است و چون مسلمان
شوند و قبض نکرده باشند قیمت آن را میدهند دویم آنکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگر چه وزن

آن معلوم

ـ۱ـ از برای امام علیه السلام نیز حلال است ظم طبا

ـ۲ـ خواص از قبیل این مذکورات بسیار بلکه بی شمار است ظم طبا

ـ۳ـ المهر باطل است خلافست هرگاه مراد این باشد که مثلا مهر نباشد بلی هرگاه مراد شارط این باشد که مهر مسمی نباشد صحیح است و باید مهر المثل بعد از دخول بدهد ظم طبا

ـ۴ـ بلکه پانصد درهم که نقره باشد ظم طبا

ـ۵ـ بلکه در حال حیوة نیز مستحبست که زن مهر خود را ببخشد خصوصا پیش از دخول ظم طبا

ـ۶ـ یعنی مهر صحیح نیست ظم طبا

ـ۷ـ مسئله محل اشکال است و قول آن بعض ظاهرا از وجه نیست هر چند خلاف مشهور است ظم طبا

آن معلوم نباشد چون پارهٔ طلا در نظر یا نقره کنیم یا اگر آن را وصف کنند بنوعیکه جهالت از آن بر طرف
شود پس اگر چیز مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل بدهند سیم آنکه در صداق شرطی نکنند
که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده جهت دادن صداق مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند
نکاح باطل باشد صحیح نیست و در آنکه آیا آن شرط صحیح نیست یا صداق میانهٔ مجتهدین خلافست چهارم
آنکه صداق چیزی باشد که وجود آن ممکن باشد و آن را لازم داشته باشد پس اگر صداق بر چنین چیزی باشد صحیح
نیست مثل آنکه شخصی برای غلام که تمام او یا بعض او آزاد باشد زنی نکاح کند که تمام آن زن یا بعض او آزاد
باشد و آن غلام را صداق آن زن کند چه در اینصورت صداق او باطل میشود و مهر المثل باید داد
پنجم آنکه صداق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر کمتر از مقداری باشد که او بآن راضی نباشد
صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا بجهت طفل صغیر خود زیاده از
مهر المثل صداق نکند چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و آیا در اینصورت صداق
باطل است یا نکاح میانهٔ مجتهدین خلافست و جایز است که آقا کنیز خود را آزاد کند و آزادی او را
مهر او گرداند و آیا در اینصورت ابتدا بآزادی میکنند یا بنکاح میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست
که بهر کدام ابتدا کنند صحیح است چه هر دو بمنزلهٔ یک کلامند **فصل هشتم** در بیان آنکه بدخول
کردن مهر مسمی واجب میشود بدانکه مهر مسمی بدخول کردن در قبل یا در دبر زن واجب میشود خواه
بعقد صحیح باشد خواه بشبهه و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول آنکه شخصی
کنیز خود را بغلام خود عقد کند و او دخول کند چه در این صورت مهر نیست و لکن سنت است که آقا
بغلام چیزی بدهد که او بکنیز دهد تا بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیز دادن را بر آقا در این
صورت واجب میدانند دویم آنکه زن کافرهٔ حربیه باشد که نفس خود را باعتقاد نکاح بر شوهر کافر
خود واگذاشته باشد و او دخول کند و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه در این صورت مهر نیست
سیم آنکه زن سفیهه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر دانسته باو دخول نماید چه در این صورت
مهر نیست چهارم آنکه زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی رخصت آقا شوهر کند و دخول واقع شود
چه در اینصورت مهر را در دو ید یکبار دخول کردن واجب نیست الا یک مهر مگر در پنج موضع اول آنکه
شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تا تمام شدن
دخول در ملک آقای دویم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد یکی بآقای
اول و یکی به آقای دویم دویم آنکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین برآنند که پدر
دو مهر میدهد یک مهر بزن جهت دخول او و یک مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانهٔ پسر و زن سیم
آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را آنگاه دختر را پدر بشبهه وطی کند و مادر را پسر
در اینصورت هر کدام بیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که بشبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را
میدهد و آنکس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهری میدهد و در نصف مهر رجوع می کند
بر کسیکه بیشتر دخول کرده پس آنکس که بیشتر دخول کرده باشد دو مهر میدهد چهارم آنکه هرگاه شخصی
دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد بازنی که آخر عقد کرده است دخول کند آنگاه ظاهر شود که یکی

مادر

ـ۱ـ صحت نکاح نیز خالی از اشکال نیست ظم طبا

ـ۲ـ مگر آنکه مصلحتی مقتضی آن باشد ظم طبا

ـ۳ـ المهر بطلان نکاح است مگر آنکه بعد از بلوغ اجازه کند ظم طبا

ـ۱ـ مطلقا معلوم نیست

ـ۴ـ گذشت که احوط است ظم طبا

ـ۵ـ هرگاه در مذهب خودشان مهر نباشد از باب تعزیر ایشان بمقتضای مذهبشان ظم طبا

ـ۶ـ از با عدم اجازهٔ ولی بعد عقد در مهر عقد فاسد است که زن عالم به فساد باشد چنین است با دانستن شوهر بدخلیست ندارد ظم طبا

ـ۷ـ و مولی اجازه نکند ظم طبا

ـ۸ـ اقوی عدم فسخ نکاح است و بر فرض آن لزوم غرامت مهر از برای پسر محل منع است و بر تقدیر غرامت کشیدن بعنوان غرامت نیز سهم ظم طبا

ـ۹ـ انفساخ و غرامت هر دو محل منع است

مادر و دیگری دختر بوده چه در اینصورت آن زنی که بشبهه دخول باو واقع شده تمام مهر میگیرد و آن زنیکه پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر پس بسبب دخول کردن یک مهر و نصف میدهد پنجم آنکه چون با زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مأیوس شده باشد دخول کند و در اثنای دخول کردن او را طلاق گویند چه در این صورت مهر مسمّی و مهر المثل بان زن دهند و اگر در ثلث الحال عقد کنند و مهر مسمّی دهند **فصل نهم** در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح برطرف میشود اوّل آنکه طلاق دهند دوّم آنکه میان زن و شوهر بخشش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد تا او را طلاق گوید و این را خلع و مبارات گویند سیّم آنکه ولی او در حالت طفولیت او را بهم جنس ندانی باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در این صورت بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد چهارم آنکه ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد پنجم آنکه زن کافره پیش از دخول مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضای عدّه پس اگر عدّه او منقضی شود و شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم آنکه زن یهودیه پیش از دخول از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ میشود امّا بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای عدّه پس اگر عدّه او منقضی شود و شوهر مسلمان نشود فسخ میشود و هم چنین است حکم کسیکه مرتد شود و پدر او کافر بوده باشد چه فی الحال منفسخ میشود و اگر بعد از دخول باشد بعد از انقضای عدّه نکاح زوجه او فسخ میشود و کسیکه پدر او مسلمان باشد بعد از انقضای عدّه وفات نکاح زوجه او فسخ میشود هفتم آنکه زن و شوهر را در جنگ بگیرند یا آنکه زن یا صغیر گرفتار شود یا شوهر نابالغ به بند کی افتد مثل آنکه کافر باشد گرفتار شود چه در این صورت فسخ نکاح زن کرده میشود هشتم آنکه هر گاه آقا میانه غلام و کنیز جدائی بعد از آنکه ایشان را بیکدیگر نکاح کرده باشد نهم آنکه هر یک از زن و شوهر راضی بنکاح شوند بادّعای آنکه آن دیگری از طایفه متشخص باشد آنگاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده چه آن دیگر را در اینصورت فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر زن دعوی کند که من از فلان قبیله ام و خلاف آن ظاهر شود مرد نیز میتواند کردن دهم آنکه جدّه هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد چه ایشان بر یکدیگر حرام میشوند و نکاح ایشان فاسخ میشود زیرا که شیر هر دو خورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال و اگر دختر باشد عمه یا خاله او ۱۱ آنکه هر گاه با مادر زنی دخول کنند نکاح دختر او باطل میشود ۱۲ آخر زن شوهر خود را چه در اینصورت نکاح برطرف میشود ۱۳ فروختن آقا کنیز یا غلام خود را چه موجب آن میشود که آقای دوّم مخیّر باشد در رضا بنکاح اوّل یا فسخ آن خواه پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول خواه یکی یا هر دو بنده باشند خواه یکی بنده و یکی آزاد خواه مالک واحد باشد خواه متعدّد و بعضی از مجتهدین گفته اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمیتواند کرد ۱۴ آنکه هر یکی از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانه ادواری باشد خواه دوری خواه دخول کرده باشد خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتوانند کرد امّا اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ میتواند کرد امّا مرد را اختیار فسخ نیست ۱۵ آنکه مرد خصی باشد یعنی خواه سرش بشد پیش از عقد زن فسخ نکاح او میتواند کرد امّا اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد و هم چنین است حکم کسیکه خصیه او را کوبیده باشند پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بعضی مجتهدین را

دو قولست و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم آنکه مرد عنین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در این صورت بحاکم شرع حال خود را عرض میکند حاکم او را یک سال مهلت میدهد پس اگر چنانچه در این یک سال دخول توانست کرد خوب و الا بعد از آن زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد ۱۷ آنکه هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشند فسخ نکاح میتوانند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند کرد ۱۸ آنکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشند فسخ نکاح میتوانند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی که جذام را در مرد عیب میدانند و برص را در مرد عیب ذکر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح حلبی است و در آن برص نیز مذکور است نوزدهم آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم آنکه زن لنگ زمینگیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست یکم آنکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله چیزیست به شبه استخوان که در فرج زن بهم میرسد و مانع از دخول کردن میشود چه در این صورت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد ۲۲ آنکه زن عفل داشته باشد عفل بفتح عین بی نقطه و سکون فا چیزیست که در فرج زن بهم میرسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول میشود چه در این صورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او میرسد ۲۳ آنکه رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله و تای بدو نقطه فوقانی و قاف بهم آمدن فرج و روئیدن گوشت آنست بنوعیکه دخول کردن با او دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح او میتواند کرد ۲۴ آنکه مخرج بول و حیض یا بول و غایط زن یکی بود چه در اینحالت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد ۲۵ آنکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ نکاح میتوانند کرد ۲۶ آنکه هر گاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد در این صورت آن کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک صورت که فسخ نمیتواند کرد و آن دو وقتیست که شخصی صد درهم نقد و کنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد و او را بصد درهم بدیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را آزاد کند چه در اینصورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که او آزاد نمیشود که فسخ نکاح خود تواند کرد بواسطه آنکه قیمت آن کنیز زیاده از ثلث مال آن شخص است و وصیّت در ثلث اعتبار دارد بیست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر بدون اذن عمه و خاله ایشان کسیرا که عمه و خاله ایشان را نکاح کرده باشد چه در این صورت عمه و خاله فسخ نکاح خود توانند کرد بیست و هشتم خواستن کنیز هر گاه زن آزادی داشته باشد بی اذن او چه در اینصورت آن زن فسخ نکاح خود میتواند کرد **تتمّه** بدانکه اختیار فسخ فوریست پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در چیزها که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادلست و در چیزهائی که ظاهر نباشد چون عیبها باطن زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت میشود **فصل دهم** در بیان آنکه در چند موضع

مهر المثل لازم است بدانکه زن در بیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد کاهی که دخول واقع شده باشد اول
انکه در عقد ذکر مهر نکرده باشند چه در این صورت با دخول مهر المثل میگیرد و اگر در این صورت پیش از دخول
خواهند که او را طلاق گویند واجبست که متعه باو بدهند و متعه انست که اگر شوهر مالدار باشد جامهٔ اعلی
یا اسب اعلی که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا باو بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر
متوسط باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان
انچه مذکور شد از متعه دادن سنتست و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در این صورت نیز واجب
دانند فرقی نیست در متعه گرفتن میانهٔ آزاد و کنیز دوم انکه در عقد گفته باشند که انچه هر یک
از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کند ان مهر قبولست انگاه آنمرد بعد از دخول و پیش
مشخص ساختن مهر بمیرد در این صورت ان زن مهر المثل میگیرد سیم انکه چیزی را صداق کرده باشند
که مسلمان مالک ان نتواند شد چون شراب و خوک هرگاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه در این
صورت مهر المثل باید داد چهارم انکه صداق چیزی مجهول باشد چه در این صورت مهر المثل میگیرد
پنجم انکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین
بر آنند که مثل ان چیز باید داد که بی عیب باشد ششم انکه چون زن و شوهر در قدر مهر اختلاف
کنند هر دو سوگند بخورند در این صورت زن مهر المثل میگیرد هفتم انکه هرگاه شخصی زیاده
از چهار زن بخواهد بعد از دخول بایشان مسلمان شود مهر المثل بر او لازم است که بدهد و بعضی از مجتهدین
مهر مسمی را در اینصورت واجب میدانند هشتم انکه اگر صداق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار انرا
ندانند در اینصورت او را مهر المثل باید داد نهم انکه صداق مغصوب باشد پس اگر عالم بغصب
باشند مهر المثل را باید داد و اگر جاهل بغصب باشند مثل انرا یا قیمت انرا باید داد و بعضی از مجتهدین
در اینصورت نیز مهر المثل را لازم میدانند دهم انکه در صداق شرط نامشروعی کرده باشند چه
در اینصورت نیز مهر المثل را باید داد یازدهم انکه چیزی را صداق کرده باشند که متضمن فساد نکاح
باشد چون صداق کردن آقای غلام غلام را برای زنیکه بجهة او عقد کرده یا در عوض مهر شوهر
او غلام او باشد چه در این صورت مهر المثل میدهد دوازدهم انکه اگر ولی طفل را بکمتر از مهر المثل
یا زیاده از ان صداق کند در اینصورت منصرف بمهر المثل میشود سیزدهم انکه عقد بر خلاف انچه
زن گفته باشد واقع شود در این صورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم انکه
سفیه بی اذن ولی بزیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه در این صورت منصرف بمهر
المثل میشود پانزدهم انکه هرگاه شخصی بدیگری گوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطیکه تزویج
کنی بمن دختر خود را و ان کنیز را صداق او کند چه در این صورت مهر المثل میدهد شانزدهم اگر به
شبهه با زنی دخول کرده باشد در اینصورت مهر المثل میدهد هفدهم هرگاه کنیزی را پیش شخصی گرو
کرده باشند و ان شخص با او دخول کند بگمان انکه جایز است در اینصورت مهر المثل باید داد هجدهم هرگاه شخصی
کنیزی را بی رخصت آقای او دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد بخرند
باشند و با او دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم هرگاه زنی را باکراه دخول کنند مهر المثل باید داد

بیست یکم

بیست و یکم هرگاه زن بزرگ مدخولهٔ شخصی زن کوچک او را شیر دهد بر او لازم است که مهر المثل زن کوچک را
بدهد هرگاه دانسته شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق
داده و ان زن شوهر کند و بعد از ان کذب گواهان ظاهر شود بان زن مهر المثل میدهد و رجوع بر گواهان میکند
و هم چنین همین حکم است در صورتیکه گواهان گواهی دهند که میانهٔ زن و شوهر او رضاع واقع شده و او بر
شوهر حرام است و حاکم شرع میانهٔ ایشان تفریق کند بعد از ان زن شوهر کند انگاه ظاهر شود که گواهان
دروغ گفته اند در اینصورت شوهر دوم مهر المثل میدهد زن همان زن شوهر اول است بیست و سیم هرگاه
دو کس بشوهر بودن یک زن دعوی کنند و ان زن تصدیق یکی از ایشان کند میباید که زن قسم بخورد جهة
رد دعوای ان شخص دیگر پس اگر زن قسم نخورد و ان شخص قسم بخورد مهر المثل میباید داد بیست و چهارم
هرگاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از انکه ان زن بشوهر رفته باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق
او کند مقدار قول زن را قبول نمیکنند و غرامت مهر المثل میکشد بیست و پنجم اگر زن دعوی کند که مهر من مقدار معین
است و شوهر گوید من نمیدانم زیرا که وکیل من کرده و وکیل مرده باشد یا انکه شوهر گوید مرا فراموش شده در این
صورت شوهر سوگند میخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زنست بحسب شرف
و حال بشرطیکه از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد فصل ۱۱
در بیان انکه در چند موضع است که زن را مهر نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نگیرد اول مرتد شدن
زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان شدن کافریکه زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده
از چهار زن مهر ندارد و هم چنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد سیم مردن یکی از زن و شوهر
پیش از دخول در حالتیکه ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در این صورت مهر زن ندارد چهارم شیر خوردن
زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخولهٔ او بی انکه زن بزرگ عالم باشد مثل انکه در خواب باشد یا بیهوش
باشد چه در این صورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن آزاد بغلام شخصی را دانسته بی اذن آقای
او چه در این صورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیزی آزادی را دانسته بی رخصت آقایش چه در این صورت مهر ندارد هفتم
فسخ کردن زن نکاح را بسبب یکی از عیبها که مذکور شد که موجب فسخ نکاحست چه با وجود عیب و فسخ نکاح
با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام مؤبد
بودن ان زن بر او چه در این صورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر ان زن عالم بوده مهر ندارد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که در این صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی گرفته همان
چیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که بادعا آزاد بودن
او را نکاح کرده باشد و بعد از ان ظاهر شود که کنیز است چه در این صورت بفسخ کردن پیش از دخول ان زن
مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ زن نکاح مرد را که بادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد
انگاه ظاهر شود که بنده بوده چه در این صورت با فسخ کردن پیش از دخول ان زن مهر ندارد یازدهم فسخ
کردن مرد نکاح زنی را بادعای انکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند انگاه پیش از دخول ظاهر شود که
دختر کنیز است با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او
غلام باشد چه در اینصورت مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از دخول بواسطه

خواستن

در این صورت اصل نکاح باطل است از باب فسخ
نیست و فرق نیست مابین انکه حرام مؤبد باشد یا نباشد
لکن نکاح باطل باشد مثل انکه خواهر زن او باشد

خواستن شوهر او کنیزی را بی اذن او چه در این صورت با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را بجهة خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان چه در این صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد **فصل دوازدهم** در بیان انکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن مهر نصف میگیرد اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگرچه متعه باشد و مدت را بزن ببخشد نصف انچه باو قرار داده بدهد و اگر زن مهر خود را بچیزی صلح کرده باشد انگاه پیش از دخول ان زن را طلاق دهد نصف مهر مسمی را شوهر از زن میگیرد نه نصف چیزی را که بان صلح کرده دوم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزها که در زنان عیب است پیش از دخول چه ان موجب نصف مهر است سیم عنین بودن شوهر پیش از مقاربه چه در اینصورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام مهر را واجب دانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر چه بر قول بعضی از مجتهدین و پیش از دخول چه در اینصورت نصف مهر میگیرد پنجم مرتد شدن زن بعد از شوهر پیش از عقد چه بر قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر چه در این صورت پیش از دخول زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر را نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضی از مجتهدین نصف مهر میگیرد و بعضی دیگر گفته اند که در اینصورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن زن با تفخیذ یعنی در میان ران زن منی ریختن چه باین عمل زن نصف مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل منی بفرج زن رود و حامله شود آیا زن نصف مهر میگیرد یا نه در این خلافست اقرب انست که نصف مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را چه در این صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در اینصورت کل مهر را ثابت دانسته اند **فصل سیزدهم** در بیان اختلاف میانه زن و شوهر بدانکه اگر میانه زن و شوهر اختلاف واقع شود در عنین بودن مرد باینکه زن ادعا کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عنین است قبول نمیکنند اول انکه شوهر او طفل باشد دوم انکه دیوانه باشد چه ادعا اگر دارد بعد از انکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده ام سیم انکه زن کنیز باشد بر قول جمعی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحت نکاح کنیز ترسیدن از افتادن در زنا زیرا که اگر قول کنیز در اینصورت مسموع باشد لازم میاید که نکاح او باطل باشد و اگر میانه زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر و شوهر منکر ان باشد قول قول اوست با قسم هرگاه گواه نباشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر در وصف مهر یا جنس ان اختلاف کنند و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول و در وصف نیز خواه موافق مهر المثل باشد خواه نباشد و هرگاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر مدعا خود داشته باشند گواهان زن مقدم است بر گواهان شوهر و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زن است با قسم خواه پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر اختلاف کنند در انکه انچه زن گرفته است مهر او بوده و زن دعوی هبه کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانه وارث زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی کند دخول و شوهر

منکر

منکر آن باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد قول قول اوست و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را در این دو قول است و اگر زن دعوی کند که شوهر او در دو وقت عقد کرده و دو مهر بر او لازم است و شوهر دعوی کند که دو مرتبه عقد کرده ام ولکن دوم تکرار و تاکید اول بوده و یک مهر بر من لازم است قول قول زن است با قسم و اگر اختلاف کنند در نزدیک شدن زن در غیر زمان و زن منکر شدن آن باشد قول قول زن است با قسم **خاتمه** در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد و در ان شش فصل است **فصل اول** در بیان شب خوابیدن پیش زنان بدانکه در خوابیدن شب پیش زن میانه مجتهدین خلافست که آیا واجبست یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر انکه میانه ایشان ابتدا بقسمت کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد بر او لازم است که در هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یکشب هر جا که خواهد بخوابد و اگر چهار زن داشته باشد که همه دائمی باشند واجبست که هر شب پیش هر یکی از ایشان بخوابد و تا حاضر نشوند بی رضای زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرام است و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هر زنی که بخوابد صبح با او چاشت کند و محدثین این حدیث را استحباب کرده اند و چاشت کردن با او سنت است میدانند و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا بهر که کند یا بقرعه بیرون آید و آیا زیاده از یکشب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز است مثل انکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانه مجتهدین در این بحث خلافست اما کمتر از یکشب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر اینها و هم چنین میانه زن بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان بجهة موانست است و غرض مجامعت نیست و متعه و کنیزی که او را عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که ایام وقت دیوانه باشد و زن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد از اطاعت او بیرون رفته با ایشان در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی در شب خوابیدن میانه زنان آزاد نیست مگر در خواستن دختر بکر که چون او را در خانه شوهر آرند هفت شب پیش او خوابیدن لازم است و اگر بکر نباشد سه شب چنانچه مذکور شد اما در خوابیدن شب پیش کنیز و آزاد تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت میبرد پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یکشب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و آیا قضا شب خوابیدن نسبت بزنیکه در سفر با او همراه نبوده واجب باشد چون سفر حج واجبی و بی رضا شوهر واجبست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و زنی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد میتواند شب خود را بدیگری ببخشد بی رضای شوهر و اگر ببخشید رجوع میتواند کرد در ان پیش از شدن آن شب و جایز نیست که در عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن پیش زنی باشد نزد زن دیگر نمیتواند رفت مگر بواسطه عیادت ان

زن و اگر

زن و اگر تمام شب بجا باشد برای زن صاحب نوبت قضا کند و واجب در شب خوابیدن پیش زن از آن
است که نزدیک او بخوابد اما دخول کردن لازم نیست مگر در چهار ماه یکنوبت و اگر شب خوابیدن پیش
زنان برایشان ظلم کند واجبست که جهة ایشان قضا کند بقدر آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد
و مخیر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان با آنکه بخانهٔ ایشان رود یا ایشانرا بخانهٔ خود طلبد
کسیکه بواسطهٔ مانعی شب پیش زنان نتواند خوابید چون پاسبانان و شبگردان روز ایشان بجای
شب ایشانست **فصل دوم** در بیان بخشیکه در میان زن و شوهر بهم رسد بدانکه اگر میان
ایشان کدورتی بهم رسد پس اگر سرکشی از طرف زنان باشد چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد بآنکه
هرگاه شوهر را به بیند تکدرم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد باید که شوهر نصیحت او کند
و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند از او
کناره جوید و در جامهٔ خواب دیگر بخوابد و اگر آن نیز فایده ندهد او را بزند بنوعیکه بعد از آن میان
ایشان اصلاح توان کرد و باید چنان نزند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از اعضاء
او را جراحت کند چنانچه بسبب زدن تلف شود ضامن است و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد بآنکه بعضی از
حقوق زن را منع کند حاکم شرع شوهر او را از امتناع باز میدارد و بر دادن آن حقوق جبر میکند و اگر
شوهر زن را بی گناه بزند حاکم شرع او را منع کند و اگر زن در صورت بخیلی مرد از او بعض حقوق خود را
بشوهر ببخشد که با او میل پیدا کند حلال است بر شوهر قبول کردن آن و اگر سرکشی از هر دو طرف باشد
و ترسند که میان ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زن
را امر کند که میانهٔ ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو باصلاح متفق شوند آنچه حکم کنند صحیح است
و اگر بر جدائی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن در
بخشیدن صداق و بعضی از حقوق و در طلاق اگر چه خلع باشد **فصل سیم** در بیان لاحق کردانیدن
اولاد بپدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن شش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندیکه حاصل شود
از آن شوهر است بشرطیکه از اقصی مدت آبستنی نگذرد و میانهٔ مجتهدین در اقصی مدت آبستنی
خلافست بعضی گفته‌اند نه ماه است و بعضی بر آنند که ده ماه و بعضی یکسال و یکماه گفته‌اند و اگر
کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد و لاحق گردانیدن او بپدر ممکن باشد باو ملحق باید گردانید
و بمجرد آنکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت فرزندیکه از او حاصل شده باشد فرزند او
نیست و باین گفتن فرزندی آن فرزند برطرف نمیشود و اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میان زن و شوهر
لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور گردد و اما اگر متعه یا کنیز باشد
بمجرد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین جایز
نیست نفی کردن فرزند بمجرد آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است
که منی بیشعور در فرج او ریخته شده باشد **فصل چهارم** در بیان احکام ولادت
فرزند بدانکه سی امر بولادت فرزند تعلق دارد دو امر واجب و بیست و دو امر سنت و شش امر مکروه
اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان با شوهر در وقت زائیدن زن و اگر زنان متعذر باشند

مردان

سـ ۱۶ یا از غیر خویشان هر کس را که حاکم مصلحت داند

ب ۱ معلوم نیست صدر

ب ۲ این احکام واقع است چه در مقام دعوی و انکار بآنها مأخوذ خواهد بود صدر

سـ ۲ کفایت میکند اذن ایشان در اول زمان نصب حکمین چه بنحو توکیل باشد یا بنحو تحکیم

سـ ۳ قول باینکه یکسال است خالی از قوت نیست و قول یکسال و یکماه دیده نشده

ب ۳ شهید ثانی طاب ثراه نقل اتفاق اصحاب فرموده اند که اکثر حمل زیاده بر یکسال نمیشود در اخبار نیز یکسال و یک ماه بنظر نرسیده است بلی روایت متعلق بحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دارد که ... مجال انکار ندارد صدر

ب ۵ قول یکسال و یکماه بنظر نرسیده است بلی قول یکسال هست و خالی از وجه نیست

سـ ۴ هرگاه محتاج بمدد باشد

مردان محرم مدد دهند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند
دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما بیست و دو امر سنت اول غسل دادن مولود در وقت
ولادت او دوم اذان در گوش راست و گفتن اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که کذا هی بعد از آن بطفل نمیرسد از ترس مرض ام الصبیان محفوظ میماند
و شیطان برا او دست نمییابد سیم خاک کربلا علی ساکنها التحیة و الثنا بکام طفل مالیدن و اگر خاک
کربلا نباشد از آب دجله و فرات و اگر آن نیز نباشد آب شیرین و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب
ریختن تا شیرین شود و بکام او مالیدن و هم چنین سنتست که خرما را بخایند بکام طفل بمالند چهارم
تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره ششم
نام گذاشتن بر آن طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست که محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا
طالب گذارند و اگر زن باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی بخانهٔ داخل نمیشود که در آن
نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل
گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او نهم سوراخ کردن گوش راست طفل را در پائین
و گوش چپ را در بالا دهم عقیقه کردن جهة طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن قیمت
آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقهٔ او ساقط میشود یازدهم
آنکه گوسفند یا شتریکه بواسطهٔ عقیقهٔ طفل میکشند باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند یا شتر نر بکشند
و اگر دختر باشد ماده دوازدهم آنکه میباید در گوسفند صفتهائی که در گوسفند قربانی شرطست باشد
یعنی شاخ اندرونی شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن گوسفند یا شتر را بزنی
که طفل را زایانیده باشد دهند و اگر آن زن نباشد بمادر طفل دهند تصدق کند چهاردهم آنکه گوشت
آنرا بپزند یا از آن طعامی سازند و بدرویشان دهند و اقل آن ده درویش را طعام دادنست پانزدهم
آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم
آنکه در وقت کشتن این دعای منقول را بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ عَقِیقَةٌ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ
وَ دَمُهَا بِدَمِهِ وَ عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وِقَاءً لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و در روایت دیگر از حضرت
صادق علیه السلام وارد شده که در وقت ذبح و نحر بگوید یَا قَوْمِ اِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ اِنِّی وَجَّهْتُ
وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیفًا مُسْلِمًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلٰوتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ
وَ مَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ اَللّٰهُمَّ مِنْکَ وَ لَکَ
بِسْمِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ هفدهم آنکه اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوانهای آن
مکروه است هجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن بجهة خود اگر داند که پدر عقیقه برای او نکرده
نوزدهم مبارکباد گفتن کسیرا که فرزند بهم رسیده باشد بیستم خوردن به زن حامله را چه در حدیث آمده
که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در روز
زائیدن پیش از نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند او در اینحال از حکما کرد و در بعضی احادیث
وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حلیم شود بیست و دوم پیچیدن طفل بخرقهٔ سفید و اما آن شش

امر مکروه

سـ ۱ و بعضی از او واجب دانسته‌اند

سـ ۲ پیش از آنکه ناف او را ببرند بگویند بهتر است

سـ ۳ و در بعضی اخبار است که پیش از ولادت نام گذارند باسماء مشترکه ما بین ذکور و اناث

سـ ۴ و بعضی عقیقه کردن را واجب دانسته‌اند چون در اخبار وارد شده است العقیقة واجبة

سـ ۵ یا کارد

سـ ۶ و در جمله‌ای از اخبار است که رجل و ورک او را باو دهند و در بعض اخبار است که ثلث آنرا باو بدهند

سـ ۸ یا آنکه عقیقه کرده است

امر مکروه اول کنیت کردن ابو القاسم طفلی را که نام او محمد کرده باشند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن سیم کنیت طفل را ابو حکیم یا ابو مالک یا ابو عیسی کردن چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن ششم استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضا آنرا جدا کردن باید **فصل پنجم** در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن جهة او بدانکه چهارده امر بشیر دادن طفل و محافظت و دایه او تعلق دارد دو امر از آن واجبست و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مادر طفل شیری که اول مرتبه از پستان بعد از زائیدن بیرون میآید بخورد او دهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده نمیماند دوم اجرت آن شیر دهنده واجبست بر پدر که از مال خود بایدش دهد اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجبست و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لا بدست باو دادن مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه درین صورت اجرت بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر دهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال به بیست و یک ماه جایز است اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال نیز جایز است اما زیادتی اجرت ندارد سیم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه خوش شکل باشد و اما آن شش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافر باشد اما اگر مضطر شوند زن یهودیه میتواند شیر دادن بشرطیکه او را از خوردن شراب و خوک منع نمایند دوم آنکه شیر دهنده زن یهودیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است سیم شیر دادن زن یهودیه هرگاه که بخانه خود برد و شیر دهد چهارم آنکه شیر از ولد الزنا باشد پنجم آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی بزنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای او شیر او را حلال کند حلال میشود و الا فلا ششم آنکه شیر دهنده بدخلق و احمق باشد و محافظت کردن طفل در دو سالی که شیر میخورد مادر اولی است از پدر و اگر چه طفل پسر باشد بعد از دو سال تا بالغ شدن محافظت کردن پسر پدر اولی است از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت او اولی است از پدر و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته اند و بعضی بر آنند که تا شوهر نکرده است مادر اولی است از پدر و قول اول قوی است و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر به محافظت او اولی است از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد و اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ با آن دیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشد محافظت او بقول بعضی از مجتهدین بجد که تعلق دارد و اگر جد نیز نباشد موجود تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در [illegible] موضع محافظت مادر ساقط

میشود

ت ۱ این مطلب معلوم نیست بلی بر فرض توقف واجب است در واجب بودن اجرت از مال پدر ممنوع است بلی محتمل است که اجرت نداشته باشد چون واجبست لکن این نیز ممنوع است و وجه آن بر فرض قول با آن منافات با اجرت که آن ندارد نظیر بذل الطعام در مخمصه ظهر لنا

ت ۲ و اگر پدر نداشته باشد یا فقیر باشد واجبست بر مادر شیر دادن بدون اجرت محواجه ظهر لنا

ت ۳ معلوم نیست صدر محواجه

ت ۴ یعنی کتابیه ظهر لنا

ت ۷ بلکه عمل او را ظهر لنا محواجه

ت ۵ یعنی زاید بر دو سال مادر استحقاق اجرت ندارد مگر آنکه قرار داده باشند ظهر لنا محواجه

میشود و تعلق بپدر میگیرد اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد باشد سیم آنکه مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد چهارم آنکه مادر از محافظت او امتناع نماید چه درین صورت حاکم شرع پدر را بر محافظت طفل جبر میکند پنجم آنکه مادر شوهر دیگر کند ششم آنکه مادر خواهد که بسفر رود چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود و پدر پسر را همراه میبرد هفتم آنکه مادر جذام بهم رسانده چه بعضی از مجتهدین بر آنند که پدر درین صورت اولی است به محافظت از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد **فصل ششم** در بیان نفقه و کسوت بدانکه سه چیز سبب وجوب دادن نفقه و کسوت میشود سبب اول خویشی چه نفقه پدر و مادر هرچند بالا روند و نفقه فرزندان او هرچند پایین آیند واجبست هرگاه قادر بر دادن نفقه و کسوت باشد و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و خال و عمه و خاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت مؤکده است و بعضی از مجتهدین نفقه اینها را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان باشند و عادل پس اگر کافر و فاسق نیز باشند با آنکه مفلس باشند نفقه ایشان نیز واجبست و نفقه پدر و مادر وقتی واجبست که زیاده از قوت یکروز و یکشب جهة خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر میکند و آنمقدار نفقه که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را بپوشد و خانه که ایشان ساکن باشند لازم است که با ایشان دهد اما نکاح کردن جهة ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است و همچنین با وجود احتیاج خدمتکار برای ایشان بهم رسانیدن و نفقه او دادن لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد برای نفقه خود قرض کنند بواسطه آنکه خویشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجبست و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازم است هرچند بالا رود و اگر جد موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه دادن از خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند سبب دوم زن بودن چه نفقه زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول آنکه زن دائمی باشد چه نفقه متعه واجب نیست و نفقه زنیکه او را طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است و آیا نفقه زن در عده وفات واجبست یا نه مجتهدین را درین دو قول است دوم آنکه زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت کامل دهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقه او واجب نیست و همچنین نفقه زنی که سرکشی کند نیز واجب نیست سیم آنکه زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه زن غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتده نباشد چه نفقه مرتده ساقط است و اگرچه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهة غیر حمل لازم نمیدانند و هرگاه باین چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجبست اول آنکه شکم او را از نان سیر کند دوم نان خورش باو بدهد و اگر مدتی نان و نانخورش بزن ندهد قضای آن لازم است و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست و نمیتواند که شوهر زن را تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر صباح زن نفقه خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر کرد

اثنای

ت ۱ ظاهرا باید مقید بعدم امکان جبر مادر باشد ظهر لنا صدر

ت ۱ و همچنین هر مرضی که خوف سرایت آن باشد ظهر لنا محواجه

ت ۲ و زوجه خود اگر زوجه داشته باشد ظهر لنا

ت ۳ و اما در عده طلاق بائن نفقه واجب نیست مگر آنکه حامله باشد ظهر لنا محواجه

ت ۴ یعنی در صورتیکه حامله باشد قایل بوجوب واجب میدانند از مال حمل و اظهر عدم وجوب است بلی هرگاه زوجه فقیره باشد محتمل است وجوب انفاق بر او از نصیب حمل از باب نفقه اقارب و شاید این وجه جمع ما بین اخبار مختلفه باشد ظهر لنا

ت ۳ این قول احوط است صدر

ت ۱ این اگر اقوی نباشد احوط است محواجه

اثنای روز او را طلاق باین دهد نفقهٔ آن روز را از او باز نمیگیرد اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در
بعضی نفقه رجوع میکند یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و زن نفقهٔ زیاده از یکروز نمیتواند طلبید
واگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهند تا خدا ایشانرا وسعتی بدهد و زن در این صورت فسخ نکاح
خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقهٔ سابق را از او میگیرد بشرطیکه در مفلسی بقدر
استطاعت از او نفقه نگرفته باشد سیم آنکه جامهٔ باو دهد که او را بپوشاند و آن پیراهن است و زیر جامه
و مقنعه و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جامهٔ جهت غیر خانه او را لازمست و در زمستان زیادتی جامه برای
دفع سرما لازمست و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان متعارف باشد جهت او لازم است و اگر
در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازمست و در جنس نان و نان خورش و جامه رجوع
میکنند بزنانیکه مثل آن زن در آن شهر باشند چهارم آنکه خدمتکاری باو دهد اگر از اهل خدمتکار باشد
و لازم نیست که جهت او کنیزی بخرد و زیاده از یك خدمتکار نیز لازم نیست و اگر چه آن زن از اهل زیاده
از یك خدمتکار باشد و نفقهٔ خدمتکار زن بر شوهر لازمست و اگر زن خدمتکاری باشد داشته که شوهر
بان راضی باشد خوب و الا شوهر میتواند او را بیرون کند و دیگری را بجای آن آورد و اگر زن بشوهر
گوید که اجرت خدمتکار مرا بمن بده که من خدمت خود را میکنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست
و اگر زن زیاده از یك خدمتکار داشته باشد شوهر منع آن زیاده میتواند کرد و همچنین پدر و مادر
آن زن را نیز از آمدن نزد او مانع میتواند شد و یا او را از خوردن چیزها باید بو منع میتواند کرد یا نه
مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که منع میتواند کرد و همچنین از خوردن چیزها باید که سبب
بیماری او شود و از خوردن زهر او را منع میتواند کرد پنجم خانه که در آنجا ساکن شود و غیر شوهر در آن
تردد نکند ششم فرشیکه روز بالای آن نشیند و لحاف و بالشیکه شب در آن بخوابد و جهة خدمتکار
او لحاف و بالش لازم نیست هفتم ظرفیکه در آن طبخ کند و ظرفیکه در آن طعام بخورد و کوزهٔ که در آن
آب بیاشامد و کافی است که آن از چوب باشد یا از گل هشتم آن چیزها که بدان بدن را از کثافت پاك كند
چون شانه و روغن و صابون امثال سر مه و بوی خوش و اجرت حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در
این صورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت و دواء جهة بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سیم
مالك بودن چه نفقهٔ بنده و علف حیوانات تا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالك واجبست و اگر بنده
کسبی داشته باشد جایز است که آقا نفقهٔ او را از کسب او بدهد اگر کسب او وفا به نفقهٔ او کند و اگر وفا نکند
تتمه آن لازم است که آقا بدهد و در نفقهٔ بنده رجوع به بندگان مثل آن آقا کنند و هرگاه آقا مفلس باشد
یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیوانی
که قابل کشتن باشند

باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان طلاق دادن زنان و عده نگاه داشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلاء و ظهار و لعان با ایشان
و در آن چند مطلبست **مطلب اول** در طلاق دادن و در آن چند فصل است **فصل اول**
در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق بر چهار قسمست قسم اول طلاق واجب و آن بر سه قسم است اول
طلاق دادن شوهر زنی را که باو گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر من است چه در اینصورت حاکم شرع

او را سه ماه مهلت دهد آنگاه واجبست بر او طلاق گفتن یا بعد از دادن کفاره دخول کردن دویم طلاق
دادن زنیکه شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه در اینصورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت
میدهد آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سیم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن زن را بطلاقیکه
که اصلاح میان زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنت میدانند قسم
دویم طلاق حرام و آن بر چهار قسم است اول طلاق دادن زنیکه حیض یا نفاس داشته باشد هرگاه شوهر
با او دخول کرده باشد و حاضر باشد دویم طلاق دادن زن بالغه که حیض میبیند باشد و لکن حامله نباشد
و شوهر با او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض ببیند و پاك شود سیم زیاده از یکمرتبه طلاق گفتن در یك مجلس
چه در مذهب شیعه یك مرتبه لفظ طلاق کافی است و دویم و سیم حرام است اما در مذهب سنیان جایز
است چهارم طلاق دادن زنیکه در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد بر قول بعضی از مجتهدین قسم
سیم طلاق مکروه و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتیکه میان ایشان التیام
باشد چه در حدیث وارد شده که خدا تعالی طلاق را دشمن میدارد دویم طلاق دادن بیمار زن خود را
قسم چهارم طلاق سنت و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهدهٔ حقوق زن بیرون نتواند
آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد گاهی مجتهدین این قسم طلاق را سنت میگویند و مقابل طلاق بدعت
میخواهند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که چون
مرد زن را طلاق دهد بشرایط طلاق و بعد از آن بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه او را عقد کند
این را طلاق سنت بمعنی اخص میگویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسمست قسم اول طلاق باین یعنی
طلاق دادن زنیکه شوهر را بعد از ایقاع صیغهٔ آن رجوع بزن نمیرسد و آن بر هفت قسم است اول طلاق دادن
زنی که با او دخول نکرده باشد دویم طلاق زنیکه از دیدن خون حیض مایوس شده باشد سیم طلاق غیر
بالغه چهارم طلاق زنیکه چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در اینصورت مادامیکه
آن زن رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ سیم و در کنیز مرتبهٔ
دویم چه در اینصورت رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخص دیگر آن زن را نکاح کند و دخول کند ششم طلاق دادن زن
آزاد مرتبهٔ ششم و در کنیز مرتبهٔ چهارم چه در اینصورت نیز رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را عقد دائم کند و
دخول کند هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ نهم و در کنیز مرتبهٔ ششم چه در این صورت نیز شوهر را رجوع
نمیرسد چه که اگر طلاق عدی باشد حرام مؤبد میشود و اگر غیر عدی باشد محتاج بآنست که شخص دیگر او را
نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد قسم دویم رجعی و آن
بر دو قسمست اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است در ما سوای طلاق باین
دویم طلاق عدی و آن چنانست که زنی را بشرایط طلاق طلاق دهند و در عده با آن زن رجوع کنند و دخول
نمایند آنگاه بگذارند که حیض ببینند دیگر طلاق دهند آنگاه رجوع نمایند و با او دخول کنند و هرگاه
این چنین طلاق دهند زن آزاد سه مرتبه و کنیز دو مرتبه شوهر را دیگر نمیرسد که با او رجوع کند و دخول
با او حرام است تا آنکه شخص دیگر آن زن را بنکاح دائمی دخول کند و در مرتبهٔ ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام
میشود تا آنکه دیگری بنکاح دائمی با او دخول کند و در مرتبهٔ نهم زن آزاد و در ششم کنیز بر شوهر حرام ابدی میشود

واگر هم چنین طلاق گویند و در عده رجوع نکنند تا آنکه زن از عده بیرون رود و عقد کنند تا نه مرتبه
تمام شود در مرتبه نهم آن زن بر او حرام موبد میشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح دائمی با آن زن دخول کند حلال
شود و فرقی نیست در آن شخصی که در این مراتب میانه زن و شوهر نکاح دائمی در میآید از آنکه بنده باشد یا
آزاد و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او آیا بر شوهر حلال میشود
یا آنکه شرطست که در حالتیکه زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین را در این
دو قولست و شرطست که آن شخص در فرج دخول کند پس اگر بی دخول منی خود را در فرج آن زن بریزد
حلال نمیشود و همچنین اگر در غیر قبل او دخول کند **فصل دوم** در بیان شروط طلاق بدانکه شروط
طلاق پانزده است اول صیغه طلاق مثل آنکه شوهر بزن خود گوید انت طالق یعنی تو طلاقی
یا آنکه اشاره بزن کند و گوید هذه طالق یعنی این زن طالق است یا آنکه گوید زوجتی طالق یعنی زن
من طالق است و سوای این طریق پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزن خود گوید انت
طلق یعنی تو طلاقی یا تو از طلاقها یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق
نیست اگر بزن خود گوید که تو خلیه یعنی بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریح دلالت بر
طلاق ندارند و اگرچه قصد طلاق کنند دوم آنکه صیغه را بغیر عربی نگوید هرگاه قدرت بر عربی
داشته باشد اگر قادر بر آن نباشد بهر طریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است سیم آنکه صیغه را بلفظ
بگوید هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر
حاضر باشد خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر
نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشاره کافی است و در حدیث آمده که در این صورت مقنعه
و سرانداز زن اندازد تا دلالت کند بر آنکه زن لازم است که بعد از این رو از او بپوشاند و بعضی از
مجتهدین بر آنند که اگر زن شوهر را مخیر سازد میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق نکند و زن
اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه صیغه را معلق بر شرطی یا صفتی نسازد پس اگر معلق سازد صحیح نیست
پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آنکه بعد از آنکه گوید
انت طالق بگوید نصف طلقة ششم آنکه در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل
و حال نکند پس اگر از قصد انشا نکند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد
صحیح نیست و اگرچه ولی او اذن دهد اگرچه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله
را صحیح میدانند هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی زن
دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد او را طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی او ادواری باشد طلاق
ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بر آن دارند
صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و بیهوش و خفته و بیهوش و غافل
صحیح نیست و همچنین اگر نام زن غیر طالق باشد در وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آن زن کند صحیح
نیست یازدهم آنکه زنی را که طلاق میگویند باید که زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیز یکه با او دخول
کرده باشد ... صحیح نیست دوازدهم آنکه در وقت طلاق

دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد اگر با او دخول کرده باشد و حیض میدیده باشد و حامله نبا
و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر با او دخول نکرده باشد یا حاضر نباشد و لکن عالم باشد که از پاکی که در
آن وطی کرده بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه آبستن باشد طلاق دادن او در حالتیکه حیض و نفاس دارد
صحیح است سیزدهم آنکه زنی را که طلاق میدهند میباید که در لفظ یا در قصد معین باشد پس اگر مبهم
باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق در اینحالت صحیح
است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین میکند چهاردهم آنکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر
باشند و هر دو بیکبار بشنوند پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هر دو بیکبار نشنوند یا اینکه یک عادل
بشنود و یکی نشنود یا آنکه عادل نباشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهر را در طلاق کافی میدانند
پانزدهم آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان **فصل
سیم** در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است
و این بر دو قسمست قسم اول قولی مثل آنکه شوهر بزن گوید راجعتک و ارتجعتک یعنی رجوع
کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره بر او یا برگرفتن مقنعه
از سر او که رجوع از آن فهمیده شود بجای گفتن است قسم دویم فعلی چون دخول کردن با آن زن
یا بوسیدن یا دست بشهوت بر او مالیدن و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته اند در عده عقد کنند
آیا عقد کردن رجوع است یا نه مجتهدین را در این دو قولست و هم چنین خلافست در صحت معلق
ساختن رجوع بر شرطی و در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را
طلاق دهند و در عده رجوع کنند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت
است و حرام بودن دخول بزن چون دخول در حالت حیض مانع رجوع کردن با آن زن نیست پس اگر در
حالتیکه حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف شود میانه زن
و شوهر در رجوع با او یا در دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنست با قسم و اگر زن دعوی کند
بر شوهر که عده او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز
و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول زنست با قسم و ظاهر بعضی احادیث دلالت میکند
که قول زن در چیزها که معتاد نباشد قبول نمیکنند مگر گواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن آن زن
مطلع باشند **فصل چهارم** در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین
را که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسم است قسم
اول جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست ایشان جمعی از زنانند که عادت
مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض ببینند و تحقق با ایشان دخول کرده باشند
دخول به غیبوبت حشفه است در قبل او اگرچه انزال نکرده باشند پس چون ایشان را طلاق داشته
دهند باید که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و
خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده بر ایشان واجبست یا نه مجتهدین را در این خلاف
است و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد راست گویند قول

ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی که زنان سه حیض به بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه
چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض دیده باشد عادتاً و سه روز باشد و در میانهٔ دو
حیض ده روز پاک باشد خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا لحظهٔ اخیره داخل عدّه است یا اینکه علامت
بیرون رفتن زنانست از عدّه اصحّ آنست که لحظهٔ اخیره داخل عدّه نیست بلکه علامت بیرون رفتن
ایشانست از عدّه **قسم دوم** جماعتی از زنان که سه ماه عدّهٔ ایشان است و ایشان چهار قسمند اوّل
زنانی که عادت مقرّر در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یک مرتبه حیض به بینند دوّم سن
زنانی باشند که حیض نه بینند و ایشان را طلاق دهند چه عدّهٔ ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه
طلاق دهند و الّا در سه ماه هلالی و سی روز عدّهٔ ایشانست دوّم زنانی که بالغ نباشند چه بر قول بعضی
از مجتهدین بعد از طلاق واجبست بر ایشان که سه ماه عدّه دارند و بعضی گفته‌اند که ایشان عدّه ندارند
سیم زنانی که از حیض دیدن مأیوس شده باشند و اوان یأس کاهی که از طایفهٔ قرشی یا نبطی نباشند در پنجاه
سالگی بهم میرسد و اگر از طایفهٔ قرشی یا نبطی باشند در شصت سالگی چه عدّهٔ ایشان بعد از طلاق
بر قول بعضی از مجتهدین سه ماه است و بعضی بر آنند که ایشان عدّه ندارند چهارم زنان حامله که حمل
ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته چه عدّهٔ ایشان سه ماه است **قسم سیم**
جماعتی از زنان که عدّهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان دو قسمند اوّل کنیزانیکه
که ایشان را عادت مقرّر باشد و بعقد با ایشان دخول کرده باشند چه عدّهٔ ایشان بعد از طلاق
آنست دو مرتبه از حیض پاک شدن است و اگرچه شوهر ایشان آزاد شده باشد و کمتر زمانی که کنیزان از عدّه
بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است دوّم زنانی که بعقد متعه با ایشان دخول کرده باشند چه عدّهٔ
ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است هرگاه ایشان را عادت مستقیم باشد **قسم چهارم**
جماعتی از زنان که عدّهٔ ایشان چهل و پنج روز است و ایشان دو قسمند اوّل کنیزانی که ایشان را بعقد
دخول کرده باشند دوّم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند امّا در سن
زنانی باشند که حیض بینند چه عدّهٔ ایشان نیز چهل و پنج روز است **قسم پنجم** جماعتی از
زنان که عدّهٔ ایشان نه ماه است و ایشان زنانی اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر
نه بینند چه بعد از طلاق عدّهٔ ایشان نه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدّهٔ این قسم
زنان شش ماه است **قسم ششم** جماعتی از زنان اند که عدّهٔ ایشان بزائیدن ایشان منقضی
میشود و آنها زنان حامله اند چه زنان حامله هرگاه طلاق دهند بزائیدن از عدّه بیرون میروند
و اگرچه بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه حمل از کسی باشد که بجهة او عدّه نگاه
داشتن میدادند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزند زنی که شوهر او با و لعان کرده باشد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که عدّهٔ حامله در طلاق کمتر از سه ماه و زائیدن او ست پس اگر زائیدن او
کمتر از سه ماه باشد عدّهٔ او زائیدن اوست و اگر سه ماه کمتر از زائیدن باشد عدّهٔ او سه ماه است و اگر
زن از زنا باشد عدّه ندارد و اگر زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند
یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند باید نه ماه صبر کنند چه

احتمال حامله بودن ایشانست **قسم هفتم** جماعتی از زنان که عدّهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است
و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند و اگرچه شوهران ایشان بنده باشند چه بر
ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عدّهٔ نکاح دارند و در این مدت ترک زینت کنند یعنی جامهٔ نیکو
نپوشند و بوی خوش بکار نبرند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا کنند شب بکشند و در روز پاک
کنند و حنا نبندند و سفیداب بر روی نمالند و هرچه در عرف و عادت از زینت دانند بر ایشان حرام
است امّا ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن بسبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف
میشود پس هر جامه که در عرف و عادت از زینت گویند نپوشند امّا سر خود را شانه زدن و بدن را
از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهٔ عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن
حرام نیست و همچنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهران ایشان مرده باشند نیز
حرام نیست و در آنچه مذکور شد فرقی میانهٔ زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ نیست خواه
در حیض دیدن عادت مقرّر داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانی که آقا با ایشان
دخول کرده باشد حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عدّهٔ نکاه میدارند **قسم
هشتم** کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند و اگرچه شوهران آزاد باشند چه عدّهٔ ایشان
بعد از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روز است نصف عدّهٔ زنان آزاد و آنچه در زنان آزاد
مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجبست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که عدّهٔ کنیزان
نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عدّهٔ رجعیّه آزاد شود عدّهٔ
او نیز مثل عدّهٔ آزاد است امّا اگر در عدّهٔ باین باشد همان عدّهٔ کنیزان را تمام میکند **قسم نهم**
جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند چه عدّهٔ ایشان دورترین دو مدّت
است از چهار ماه و ده روز و زائیدن یعنی هرکدام از این دو مدّت که دور باشد آن عدّهٔ ایشان
است پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عدّهٔ او چهار ماه و ده روز باشد و اگر زیاد باشد
عدّهٔ او زائیدن اوست **قسم دهم** زنانی اند که شوهران ایشان گم شده باشند و خبری از ایشان
ظاهر نباشد و ایشان خویشان نیز نداشته باشند که نفقهٔ زنان ایشان را دهند و آن زنان از نفقهٔ خود عاجز
آیند و صبر نکنند حال خود را بحاکم شرع عرض نمایند حاکم شرع چهار سال ایشان را انتظار میفرماید و نفقه از
بیت المال بایشان میدهد و در این مدّت چهار سال خبر از شوهران ایشان میگیرد و تفحّص حال ایشان در آن جهتی
که گم شده اند میکند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولی گم شده ایشان را طلاق میدهد و عدّهٔ ایشان
چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او
در عدّه پیدا شود اولیست بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عدّه پیدا شود زن او نیست خواه شوهر کرده
باشد و خواه نکرده باشد **تتمّه** واجبست بر کسیکه کنیز مدخوله میفروشد یا کنیزی را که بجز یدن
یا هر نحویکه باشد مالک میشود بشرطیکه آن کنیز جوان باشد و حیض بیند آنکه انتظار بکشد که کنیز یک
حیض بیند آنگاه بفروشد یا با او دخول کند و اگر حیض نه بیند امّا در سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست
بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز

بکذرد انکاه دخول کند و یا در مدت استبراء غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرام است یا نه مجتهدین را دران دو قول است اقوی آنست که جایز است و اکر در ایام استبراء دخول کند آیا استبراء ساقط میشود یا نه در این نیز دو قول است اقوی آنست که لازم است و اکر دو عادل کواهی دهند که مالك اول استبراء کرده یا آنکه در حالتیکه حیض دار باشد باو منتقل شود یا انکه مالك او زنی باشد استبراء در اینصورتها واجب نیست و در مدت عدهٔ رجعیه نفقه بر شوهر لازم است بطریقیکه در نکاح مذکور شد و حرام است بیرون رفتن او از خانه که او را در انخانه طلاق کفته بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مکر انکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را بجهة حد زدن بیرون میتوان کرد یا انکه او را اهل خانه آزار کند چه در این صورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند بخانهٔ دیکر فرستد و همچنین نفقهٔ کنیز نیز در عدهٔ رجعیه لازم است و در عدهٔ باین نفقه لازم نیست مکر انکه حامله باشد **مطلب دوم**

در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنانست که میانهٔ زن و شوهر بخشش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن را ببخشد که در عوض آن او را طلاق کوید و فرق میانهٔ خلع و مبارات آنست که خلع بخشش از طرف زن است و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح و اما خلع حرام و آن وقتیست که شخصی زن خود را باکراه بان دارد که خلع کند و همچنین حرام است هرکاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند و اما خلع سنت آنست که زن بشوهر کوید که من کنیز بر تو بیاورم تا از آن تو آزرده شوی و بعضی از مجتهدین در این وقت خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و آن کاهیست که زن از مرد آزرده باشد و مالی باو دهد تا او را خلع کند و شروط خلع و مبارات زیاده بر شروطیکه در طلاق مذکور شد شش چیز است اول ایجاب چون خالعتكِ یا بارأتكِ یعنی شوهر کوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و آیا بعد از صیغهٔ خلع بیفاصله طلاق باید کفت یا انکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست مجتهدین را در این خلافست اقرب اینست که خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست اما اکر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع است دوم قبول زن بیفاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سیم آنکه میباید خلع با آزردکی زن واقع شود و مبارات با آزردهکی شوهر و زن هر دو پس اکر خلع و مبارات بی آزردهکی زن و شوهر واقع شود صحیح نیست و احیانا اکر بصیغهٔ طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده میرسد که رجوع کند چهارم آنکه چیزی که زن در عوض طلاق بشوهر میدهد باید چیزی باشد که مسلمانان مالك آن توانند شد پس اکر شراب و خوك باشد صحیح نیست و آن عوض مقداری معین ندارد بلکه آنچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که زیاده از مهر نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اکر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتیکه کنیز آزاد میشود میدهد و اکر بندهٔ شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض مال آقا است و خلع صحیح است پنجم آنکه صیغهٔ خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل بالغ بیکدفعه بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اکر دو مرد عادل بیکدفعه نشنوند صحیح نیست ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مکر انکه شرطی باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته باشد چون شرط انکه هرکاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید چه این شرط صحیح است زیرا که هرکاه عقد

[1] وهم چنین است هرکاه مالك اول اختیار کند که وطی نکرده یا استبراء کرده بشرط اینکه وثوق باخبار او باشد و هم چنین است هرکاه مالك اول طفل یا خصی یا مقطوع الذکر ظهر لطبا مجزا

[2] چه آزاد باشد چه کنیز ظهر لطبا مجزا

[3] بخشش شدیدیکه خوف وقوع در معاصی باشد بنا بر احوط ظهر لطبا

[2] ظاهر احتیاج بیان و تفسیر است صدر

[4] بعضی شروط مذکوره شرط مطلق طلاق است ظهر لطبا

[5] اقوی اینست که طلاق است هرچند بصیغه خلع باشد محتاج بصیغهٔ طلاق نیست ظهر لطبا

[6] هرکاه طلاق سیم نباشد ظهر لطبا مجزا

[1] این قول خالی از اعتبار نیست مجزا

[2] شرط پنجم و ششم در مطلق طلاق معتبر است مجزا

خلع است و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد مکر انکه زن در آن عوضیکه بشوهر داده است در عدهٔ رجعیه رجوع کند چه در اینصورت شوهر را نیز میرسد که در عده رجوع نماید اما اکر زن طفل باشد یا غیر مدخوله یا یائسه یعنی از حیض دیدن مایوس شده باشد در عوض رجوع نمیتواند کرد و اکر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن اختلاف کنند قول زن مقدم است با قسم **مطلب سیم** در بیان ظهار و ایلاء کردن با زن خود و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام ظهار کردن و شروط آن و بدانکه ظهار بر دو قسم است اول انکه کفارهٔ آن پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزن خود کوید که پشت تو همچو پشت مادر منست چه در این صورت حرام است بر او دخول کردن تا انکه کفاره بدهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد دوم انکه کفارهٔ آن بعد از دخول کردن است و آنچنانست که شخصی بزن خود کفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست اکر با تو دخول کنم پس در این صورت اکر بان زن دخول کند ظهار هم میرسد و کفاره بر او لازم میشود و شروط ظهار کردن نه است اول صیغه مثل اَنتِ علیَّ کظهر اُمّی تو بر من همچو پشت مادر منی و آیا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساوی اند یا این حکم مخصوص مادر است میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که همه در این حکم مساویند و اکر شخصی بزن خود کوید که پشت تو همچو پشت زن فلان کس است ظهار واقع نمیشود دوم انکه ظهار کننده بالغ باشد پس اکر طفل باشد صحیح نیست سیم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اکر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه ظهار کنند و قصد ظهار کند و مختار باشد پس اکر از مستی یا بیهوشی یا خفته یا کسی که او را باکراه بر آن دارند واقع شود صحیح نیست پنجم انکه بان زن دخول کرده باشد پس اکر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضل بن یسار از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اصح قول اول است و در دخول کردن دخول در دبر کافیست ششم آنکه ظهار را معلق بر صفتی نسازد پس اکر معلق بر صفتی سازد چون طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست و اکر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه مجتهدین را در این خلاف است اقرب آنست که صحیح است هفتم آنکه صیغهٔ ظهار را دو مرد عادل بیکبار بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اکر دو مرد عادل بیکبار نشنوند صحیح نیست هشتم آنکه در حالتیکه شوهر صیغهٔ ظهار میکوید می باید که آن زن از حیض و نفاس پاك باشد هرکاه شوهرش حاضر باشد و حامله نباشد و در آن پاکی دخول باو نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اکر ظهار کند در حالتیکه حیض یا نفاس داشته باشد و حامله نباشد یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع کرداند پس اکر بزن خود کوید که دست تو همچو دست مادر منست ظهار نیست و آیا اسلام شرط است یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و همچنین آیا در ظهار نکاح دایمی شرط است یا متعه را ظهار میتوان کرد نیز خلافست و آیا اکر ظهار را بمدتی معین معلق دارند صحیح است یا نه در این دو قولست اقرب اینست که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قولست در اینکه آیا حکم ظهار مکرر میشود بمکرر کردن ظهار یا انکه در حکم یك مرتبه ظهار کردنست اقرب آنست که مکرر میشود و کفارهٔ ظهار در قسم اول وقتی واجب میشود که ارادهٔ دخول کند زیرا که پیش

[2] در اینصورت نیز کفاره پیش از دخول است چون مناط دخول بعد از ظهار است و ظهار بعد از شرط محقق میشود بنا بر اینکه ظهار معلق را صحیح بدانیم بلی تقسیم مذکور مفاد چند خبر است لکن بعید نیست که مراد از آن اخبار در صورت تعلیق بر دخول یمین بظهار باشد مثل یمین بطلاق و عتاق و آن هر چند که باطل است لکن ممکن است که اخبار منزل بر تقیه باشد چنانچه بعضی کفته اند ظهر لطبا

[3] فرق ما بین شرط و صفت معلوم نیست هر چند مشهور است و صحت بر شرط نیز خالی از اشکال نیست از جهة اختلاف اخبار است ظهر لطبا مجزا

[4] عبارت خالی از سهو نیست بهتر اینست که کفته شود شرط است که در حین اجراء صیغه از حیض و نفاس پاك باشد و در آن پاکی دخول نکرده باشد مکر انکه زوج غایب باشد یا آن زن حامله باشد که در این دو صورت این دو شرط ساقط است ظهر لطبا مجزا

از دخول کردن کفاره واجبست وجایز نیست دخول کردن پیش از کفاره واکر پیش از کفاره دخول کند
از روی عمد وعلم دو کفاره بر او واجب میشود واکر مکرر دخول کند کفاره دخول کردن مکرر میشود نه کفاره
ظهار اما اکر دخول نکند ولی طلاق دهد یا بکذارد که از عده بیرون رود وانکاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد
وهم چنین کفاره ندارد اکر با کنیز ظهار کند وانکاه انکنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین واکر شوهر از دخول
کردن زنیکه با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند وحاکم سه ماه مهلت میدهد
باو که کفاره دهد ودخول کند یا انکه او را طلاق دهد وبعد از سه ماه اکر شوهر امتناع نماید حاکم او را
میکند بر یکی از اینها باین طریق که طعام وآب را بر او تنک میکرداند تا انکه اختیار یکی از اینها کند **فصل**
دویم در ایلاء کردن وانچنانست که شخصی قسم بخورد که با زن دائمی خود دخول نکند مطلقا یا
زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بان زن وشروط ایلاء کردن هشت است اول انکه ان شخصی که سوکند
میخورد بالغ باشد چه سوکند طفل صحیح نیست دوم انکه عاقل باشد چه اکر دیوانه باشد صحیح نیست
سیم انکه قصد کند ومختار باشد پس اکر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را باکراه بر ان دارند صحیح
نیست چهارم انکه زنیکه سوکند میخورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او باشد چه اکر کنیز باشد بملکیت
با او دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم انکه بان زن دخول کرده باشد چه اکر دخول نکرده باشد صحیح نیست
ششم انکه سوکند را باسم خدایتعالی بخورد چنانچه در بحث سوکند مذکور شد پس اکر بغیر اسم خدا سوکند
خورد صحیح نیست وبعربی کفتن ان لازم نیست پس اکر بفارسی بان زن خود کوید که والله دیکر با تو دخول
نکنم ایلاء واقع میشود وسوکند خوردن بطلاق زن وازادی بنده صحیح نیست خلاف سنیان را
که ایشان میکویند صحیح است هفتم انکه صریح بکوید که والله من آلت خود را در فرج تو غایب نمیکنم پس
اکر بکنایه بکوید مثل انکه والله که با تو سر بر یک بالین نکذارم یا در زیر سقف نباشم صحیح نیست واکرچه
ابا اینها قصد ایلاء کند اکر کوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم وقصد ایلاء کند صحیح است هشتم انکه
سوکند خوردن را مجرد سازد از شرط وصفت پس اکر معلق بر شرطی یا صفتی سازد صحیح نیست وبعضی از
مجتهدین این را شرط نمیدانند هر کاه این شروط بهم رسد زن در این صورت حال خود را بحاکم شرع عرض
میکند وحاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد ومخیر میسازد میان دخول کردن وکفاره دادن یا طلاق کفتن و
بعد از چهار ماه اکر از اینها امتناع نماید جبر میکند بر یکی از اینها واکر طلاق باین دهد حکم ایلاء باطل میشود
واکر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست واکر بنده یا خواجه سرا با زن خود
ایلاء کند صحیح است وهر کس که اعتقاد بخدایتعالی داشته باشد اکر ایلاء کند صحیح است واکر کسی سوکند
خورد بر ترک دخول بمدت معین وان مدت منقضی شود انکاه دخول کند کفاره ندارد واکر کسی ایلاء
کند با کنیزی که نکاح او را کرده وانکاه او را بخرد وآزاد کند وعقد کند حکم ایلاء باطل میشود وآیا ایلاء حکم بمجرد خریدن ان
کنیز باطل میشود یا نه مجتهدین را در این خلافست واکر چند مرتبه ایلاء کند آیا کفاره ان مکرر میشود
یا همه یک حکم دارد در این نیز خلافست اقرب آنست که مکرر نمیشود مکر انکه در زمانهای مختلف ایلاء
کند مثل انکه کوید والله تا شش ماه با تو دخول نکنم وبعد از شش ماه بکوید که والله شش ماه دیکر با تو دخول نکنم
وکفاره با دخول کردن در ایلاء وقتی واجب میشود که عمدا واقع شود پس اکر سهوا دخول کند یا بشبهه

۱ واین قول اظهر است ظم طبا مجواره
۲ وقوع با فرض قصد خالی از قوت نیست ظم طبا مجواره
البته احتیاط را ترک ننمایند صدر
۲ البته ترک احتیاط را ننمایند صدر
۳ قول این بعض اقوی است ظم طبا مجواره
۴ محل منع است ظم طبا مجواره

یا مجنون واقع شود کفاره ندارد وآیا حکم ایلاء بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه میان مجتهدین
در این خلافست واکر اختلاف شود میان زن وشوهر در انقضاء چهار ماه قول کسی مقدم است که دعوی
ابقاء ان میکند واکر اختلاف در زمان ایقاع ایلاء واقع شود قول کسی مقدم است که دعوی تاخر ایلاء
کند واکر میان یهود ونصاری ایلاء واقع شود وبحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میان
ایشان بطریق اسلام حکم کند یا انکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید **مطلب چهارم** در لعان
یعنی لعنت کردن شوهر وزن بطریقی که مذکور میشود ودر ان سه فصل است **فصل اول** در چیزهایی
که سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میکردد امر اول نسبت دادن شوهر زن خود را بزنا ودر اینصورت
به پنج شرط لعان لازم است اول انکه هر یک از شوهر وزن بالغ وعاقل باشند چه لعان طفل ودیوانه
صحیح نیست واسلام وآزادی وعدالت شرط نیست پس لعان کافر وفاسق وبنده صحیح است وبعضی از
مجتهدین اینها را شرط میدانند دوم انکه زنیکه شوهر او دعوی مینماید که زنا کرده است او را بعقد دائمی
خواسته باشد چه اکر متعه باشد لعان واقع نمیشود سیم انکه زن عفیفه باشد چه اکر مشهور بزنا باشد لعان او
صحیح نیست چهارم انکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی کوید که من دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق
میل در سرمه دان پس اکر کمان کرده باشد یا جمعی با او کفته باشند واکرچه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست
پنجم انکه زن کر یا کنک نباشد چه اکر کر یا کنک باشد بی لعان کردن بر شوهر حرام موبد میشود هر کاه شوهر
دعوی مشاهده زنا کردن با او کند واما دخول کردن شوهر بان زن شرط است مجتهدین را در این سه قول
است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند وبعضی شرط نمیدانند وبعضی کفته اند که اکر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد
دخول شرط نیست واکر انکار ولد باشد دخول شرط است امر دوم انکار فرزند زن خود کردن ودر اینصورت
نیز بچهار شرط لعان لازم است اول انکه زن بعقد دائمی باشد چه انکار فرزند متعه وزن اجنبیه که
بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود وبعضی از مجتهدین بر آنند که اکر انکار فرزند متعه کند بر طرف
شدن حد باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود واما کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را در این چند قول
است بعضی میکویند مطلقا موجب لعان نمیشود وبعضی بر آنند که مطلقا موجب لعان میشود وبعضی کفته اند
که بسبب انداختن او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود وقول اقرب آنست که در
کنیزی که بملک دخول کند لعان واقع نمیشود واکر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود دوم
انکه بان زن دخول کرده باشد چه اکر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمیشود سیم انکه
از دخول کردن بان زن شش ماه یا زیاده کذشته باشد واز نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت
آبستنی زنانست نکذشته باشد چه اکر این چنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمیشود چهارم انکه در
وقت زائیدن ان فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اکر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان
نمیشود واکرچه اقرار بفرزندی او بکنایه از او صادر شده باشد مثل انکه شخصی با او کفته باشد که مبارک
باشد فرزندی که خدایتعالی بتو داده واو آمین کفته باشد یا انشاء الله تعالی اما اکر در حالت زائیدن ان زن ساکت بوده
باشد وبعد از زائیدن انکار فرزندی ان فرزند نکند مجتهدین را در این مسئله دو قول است اقرب آنست که انکار او
در اینصورت موجب لعان میشود **فصل دویم** در کیفیت لعان کردن وشروط آن بدانکه هر کاه شخصی بزن

۱ اظهر بطلان است ظم طبا مجواره
۲ بهتر بر تقدیر عدم حکم بطریق اسلام اعراض است نه ارجاع ظم طبا
۳ این قول اقوی است ظم طبا
۴ مراد واضح نیست ظم طبا مجواره
۵ اشتراط دخول مظهر اقوی است مجواره
۵ در نظر احقر مراد واضح نیست مجواره

خود کوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزندی کند بشرطیکه مذکور شد و کواهی بر مدعا نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنّی لَمِنَ الصّادِقینَ فیما رَمَیْتُها بِه مِنَ الزِّنا یعنی کواه میکیرم خدا تعالی را که من از راستکویانم در آنچه این زن را نداخته ام از زنا کردن و بعد از آن که چهار نوبت این قول را بکوید امر کند که بکوید اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکاذِبینَ یعنی بدرستیکه لعنت خدای بر من باد که اکر من از دروغکویان باشم و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این قول بکوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بکوید که اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبینَ فیما رَمانی بِه مِنَ الزِّنا یعنی کواه میکیرم یعنی کواه میکیرم خدا تعالی را که شوهر من از دروغکویان است در آنچه انداخته است مرا از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بکوید امر کند که بکوید اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کانَ مِنَ الصّادِقینَ یعنی غضب خدای بر من باد اکر شوهر من در این دعوی از راستکویان باشد و هرکاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت میشود اوّل ساقط شدن حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اکر زن پیش از تمام لعان کردن بمیرد لعان ساقط میشود و آن مرد از آن زن میراث میبرد امّا در این صورت حد بر او لازم است و جایز است که جهة اسقاط حد با وارث لعان کند اکر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که در این صورت میراث نمیبرد و اکر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث میبرد و فرزندیکه شوهر انکار او کرده بود نیز میراث میبرد و اکر زن چهار مرتبه اقرار بزنا کند یا از لعان امتناع نماید حد زنا بر او ثابت میشود و اکر حامله باشد او را حد نزنند تا وقتیکه بزاید و اکر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف بدروغ کفتن خود کند حد بر او ثابت میشود و اکر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کند یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند میانه مجتهدین در این خلافست و اکر شوهر بزن کوید که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد بر او لازم میشود یکی جهة زن و یکی جهة آن مرد پس چون میان ایشان لعان واقع شود حدی که جهة زن بر او لازم بود بلعان ساقط میکردد امّا حدی که از جهة آن مرد بر او لازم میآید ساقط نمیشود دوّم زایل شدن علاقهٔ زن و شوهری میانهٔ ایشان سیّم حرام مؤبّد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم بر طرف شدن فرزندی فرزند بسبب لعان هرکاه بسبب انکار فرزندی آن فرزند نیز باشد **فصل سیّم** در آنچه تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق بلعان دارد دوازده امر واجب و هشت امر سنّت امّا دوازده امر واجب اوّل آنکه واقع کردانیدن لعان یا در حضور امام یا کسیکه امام او را نصب کرده باشد جهة حکم کردن میان خلایق یا جهة لعان کردن بخصوص و اکر شوهر و زن در لعان کردن بحضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است و اکرچه امام یا نایب امام موجود باشند دوّم آنکه شهادت را بطریقی که مذکور شد بکویند پس اکر بجای اَشْهَدُ اَحْلِفُ یا اُقْسِمُ یا شَهِدْتُ بِاللّٰهِ بکوید لعان واقع نمیشود سیّم آنکه لفظ اللّٰه را بکوید پس اکر الرّحمن یا الرّحیم بدل کند لعان نیست و همچنین اکر بعضی از کلمات آنرا بکوید و بعضی را نکوید چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظیکه دلالت بر معنی آنها کند بدل کند پس اکر چنان کند لعان واقع نمیشود پنجم آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر کند باید که بکوید که فرزندیکه از این زن بهم رسیده از من نیست امّا بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق

لعان ۱ ع
زوج تنها کافی است در اسقاط حد از او لکن سایر احکام لعان مترتب نمیشود پس میراث میبرد از آن زن بلی در بعض احادیث است که هرکاه وارث بجای زوجه لعان کند ارث نمیبرد
ظم طبا

۲ ع
سقوط حد خالی از قوت خالی نیست
ظم طبا مجد ۲ع

۳ ع
با وجود امام علیه السّلام یا نایب امام مشکل است
ظم طبا مجد ۲ع

محتاج بمراجعه است
صدر

لعان زوج تنها کافی است در اسقاط حد از او ولکن سایر احکام لعان مترتب نمیشود بلی در بعض احادیث است که هرکاه وارث بجای زوجه لعان نکند زوج ارث نمیبرد و الّا میبرد و لکن الظاهر انه که میراث بردن ثابت میشود بموت و بلعان وارث ساقط نمیشود با اینکه صحت لعان وارث محل اشکال است و حدیث من حیث السند ضعیف است
مجد ۲ع

و کذب را بطریقیکه مذکور شد بکویند پس اکر کویند که اِنّی صادِقٌ یا کاذِبٌ یا مانند اینها یا بکوید مِنَ الصّادِقینَ یا مِنَ الْکاذِبینَ و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمیشود هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بکویند با قدرت و اکر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است و در این صورت حاکم شرع و دو مرد عادل لازم است که زبان غیر عربی را دانند و یک عادل کافی نیست هشتم ترتیب بطریقیکه مذکور شد بآن که شوهر اوّل چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنکاه بلعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنکاه بغضب نهم آنکه شوهر و زن هر دو در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب باید که ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن باید که ایستاده باشد و اکرچه زن در آن حال نشسته باشد دهم مشخص ساختن زن بآنکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را بنوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس اکر مشخص نباشد لعان واقع نمیشود یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را پی در پی بکویند دوازدهم آنکه هر یک از شوهر و زن بکفتن آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین نماید پس اکر هر یک از ایشان بی آنکه حاکم تلقین کند بکویند صحیح نیست و امّا هشت امر سنّت اوّل آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و روی با ایشان دوّم آنکه شوهر بر دست راست حاکم شرع بایستد و زن بر دست چپ او سیّم آنکه جماعتی از مردان در آن مجلس حاضر باشند جهة شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند ۴ آنکه حاکم شوهر را پیش از ذکر لعن بکوید و عظ و نصیحت کند و او را از عذاب خدا تعالی در آخرت بترساند و این آیت را بر او بخواند که اِنَّ الَّذینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَ اَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلیلاً تا آخر آیه پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب وعظ بکوید و نصیحت کند بطریقیکه در مرد کفته شد ششم آنکه لعان را در مکان شریفی چون میان رکن و حجر الاسود و مقام ابرهیم علیه السّلام واقع کردانند اکر در مکه باشد و میانهٔ منبر حضرت رسالت پناه صلّی اللّٰه علیه و آله و قبر آنحضرت اکر در مدینه باشد و در زیر صخره اکر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السّلام اکر در آنجاها باشد و در مسجد جامع اکر در شهرهای دیکر باشد هفتم آنکه در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع کردانند هشتم آنکه مردمانی را بر ایشان جمع کنند

باب سیزدهم از کتاب جامع عبّاسی

در شکار کردن و در آن چند فصل است فصل اوّل در اقسام شکار بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنّت و هفت وجه حرام و شش مکروه امّا یک وجه واجب از وقتی است که نفقهٔ شخصی که شکار میکند یا نفقهٔ عیال او موقوف بر آن باشد چه در اینصورت شکار کردن او واجبست و امّا یک وجه سنّت و آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته باشد امّا وسعتی نداشته باشد از شکار کردن قصد وسعت معاش کند چه در اینصورت سنّت است شکار کردن او و امّا هفت وجه حرام اوّل شکار کردن بآلتی که از دیکری بقهر و تعدّی کرفته باشد خواه آن آلت سک شکاری باشد یا سلاح یا دام چه در این صورت شکار کردن بآن آلت حرام است امّا شکار حرام نمیشود و اجرت الت واجبست که بصاحب او بدهد دوّم شکار کردن بهر آلتی که از شکار بزرکتر باشد بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیّم شکار کردن در خانهٔ غیری بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سک و تیر

۱ ع
و همچنین هرکاه اداء واجب دیکری موقوف بر آن باشد
ظم طبا مجد ۲ع

۲ ع
هرکاه توسعه موقوف باشد بر آن و بوجه دیکر ممکن نباشد
ظم طبا مجد ۲ع

۳ ع
قول آن بعض اقوی است
ظم طبا مجد ۲ع

ونیزه وشمشیر چون شکار کردن باز و باشه وچرخ و یوز و پلنگ وکمان کروهه وکندن سر شکار
وکوفتن سر شکار او وکشتن به تفنگ وسید مرتضی علم الهدی نقل اجماع امامیه کرده است بر حرام
بودن شکاری که بغیر از سگ معلم وتیر ونیزه وشمشیر کشته باشند وبعضی از مجتهدین گفته اند که آنچه
درنده های چون یوز و پلنگ بکشند حلال است ودر حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
شده که آنحضرت فرموده اند که اگر یوز شکاری را بکشد حلال است وبعضی از مجتهدین گفته اند که سوای
سگ شکاری هر چه شکار کنند حرام است واین قول ضعیف است وبعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان
کروهه را مکروه میدانند پنجم شکار کردن کافر ودشمن اهل بیت ودیوانه وطفل غیر ممیز چه شکاری را
که اینها بکشند خوردن او حرام است ششم شکار کردن محرم در حالتیکه احرام بسته باشد چه در آن
حالت شکار او حکم مرده دارد وخوردن آن حرام است هفتم شکار کردن در حرم مکه ومدینه واما
شش وجه مکروه اول شکار کردن بسگیکه آتش پرست او را تعلیم کرده باشد دویم شکار کردن به
سگ سیاه وبعضی از مجتهدین شکار کردن با این قسم را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که آنحضرت میفرموده که گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد وحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله امر بکشتن سگ سیاه کرده اند چنانچه میفرماید اقتلوا الاسودین یعنی سگ سیاه
ومار سیاه سیم شکار کردن در شب وبچه جانوران را از آشیانهای ایشان بیرون آوردن چهارم
شکار کردن ماهی در روز وشب جمعه پنجم شکار کردن در حریم حرم مکه ومدینه ششم شکار
کردن شکاری که متوجه حرم مکه باشد **فصل دویم** در شروط شکار کردن بدانکه دو امر
در شکار کردن شرط است اول آنکه سگیکه باو شکار میکنند میباید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی
که هرگاه سر دهند شکار را بکشد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد شکار را بکشد حرام است
دویم آنکه آن سگ شکار را نخورد چه اگر خوردن عادت او باشد حلال نیست سیم آنکه کسیکه
سگ را سر میدهد یا آنکه تیر میاندازد یا نیزه یا شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
چون طفل ممیز خواه مرد باشد خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا
طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست واگر چه بسم الله گفته باشد واگر آنکس یهود وترسا باشد
آیا حلال است یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست واقرب آنست که حلال نیست وهمچنین اگر مخالف
باشد آیا حلال است یا نه در این نیز خلافست بعضی از ایشان گفته اند که اگر سنی عداوت اهل بیت داشته
باشد حرام است واگر نداشته باشد حلال وبعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن شخصی که سگ را سر
میدهد مسلمان باشد کور باشد حلال نیست وبعضی گفته اند که اگر آنچنان کوری باشد که قصد شکار
تواند کرد حلال است واگر یک سگ مسلمان یک سگ غیر مسلمان نیز باشد وهر دو سگ شکار را بکشند
حلال نیست چهارم آنکه کسیکه سگ را سر میدهد یا تیر میاندازد یا شمشیر ونیزه میزند میباید که
بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا هر چه ذکر باشد در آنوقت بگوید وگفتن الله تنها کافی است
پس اگر عمدا ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست وهمچنین اگر غیر آن کسیکه سگ سر میدهد
وحربه میزند بسم الله گوید حلال نیست وهمچنین اگر دو سگ شکار را بکشند که در وقت سر

١ ونخوان از هر آلت تیزی ومراد بحرمت در ماعدای مذکورات حرمت فعل نیست بلکه حرمت گوشت آنحیوان است هرگاه از ذبح شرعی نکنند ظم طبا مجواے

١ قول بحرمت احوط است صدر

٢ وحریم حرم یک برید است که چهار فرسخ باشد از خارج حرم در هر یک از چهار سمت وحرم مدینه ما بین دو کوه است که یکی را عائر ودیگری را وعیر مینامند وترک صید ما بین دو سنگستان از آن احوط است ظم طبا مجواے

٣ قول این بعض صحیح است ظم طبا مجواے

۴ اظهر کفایت است هر چند ما فی المتن احوط است ظم طبا مجواے

۵ قول این بعض صحیح است مجواے

داود بیک

دادن یکی از آنها بسم الله گفته باشد ودیگری عمدا نگفته باشد نیز حلال نیست اما اگر بسم الله را فراموش
کرده باشد آن شکار حرام نمیشود ودر بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را
فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت واگر در وقت سر دادن بسم الله را
فراموش کنند کرده باشند پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر بآن شکار برسد بسم الله بگویند حلال
است اما اگر عمدا ترک کرده باشند تا پیش از رسیدن بشکار بسم الله گویند آیا حلال میشود یا نه میانه
مجتهدین خلافست وهمچنین اگر جاهل بحکم باشد یا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد
که فراموش کرده در این نیز خلافست وآیا نام خدا تعالی را بعربی گفتن لازم است یا بهر زبانی که گویند جایز
است در آن نیز خلافست وآیا بجای بسم الله الله اکبر یا اکر الله یا اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد وآل محمد
بگویند شکار حلال میشود یا نه در این نیز میانه مجتهدین خلافست پنجم آنکه بقصد شکار کردن سگ را
سر دهند یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار سگ برود یا تیر از کمان بجهد وشکاری را بکشد
حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ را بطلبند که نگاه دارند نگاه سر دهند حلال میشود ششم
آنکه قصد جنس شکار کنند پس اگر در وقت سر دادن سگ وانداختن تیر ونیزه قصد جنس شکار
نکنند وشکاری را بکشند حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت دندان سگ وخوردن تیر ونیزه
وشمشیر بمیرد وجراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضا او را که جراحت کرده باشد
وآن بمیرد حلال است اما اگر بآن جراحت نمیرد بلکه بواسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه
یا آنکه سگ شکاری گلوی او را بگیرد بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را
بکشد حلال نیست مگر آنکه در این صورت جراحت سگ کشنده باشد وبعضی از مجتهدین گفته اند که
اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب مجروح بمیرد پس اگر سر از آب بیرون آورده باشد یا آنکه آن شکار
حیوانی باشد که آب او را نکشد چون قاز واردک حلال است هشتم آنکه شکار مجروح از نظر غایب
نشود ودر او حیات باشد که مانند او امکان داشته باشد اگر چه نصف یک روز بیش نماند پس اگر در این
صورت از نظر غایب شود او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شده سگ
بر سر او حاضر شود باشد خواه نباشد نهم آنکه آنکس که سگ سر داده وتیر انداخته ونیزه وشمشیر
زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد وآنقدر وقت باشد که او را تواند کشت لازم
است که سر او را ببرد واگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست واگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد
که شکار را بآن تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلافست اقرب آنست که حرام است وبعضی
بر آنند که در این صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند دهم آنکه میباید که
شکار آنچنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد وخواه اهلی پس اگر کوچک باشد
یا قدرت بر گریختن نداشته باشد **فصل سیم** در احکام شکار کردن بدانکه واجبست
موضعی از شکار را که سگ بدندان گرفته باشد به آب بشویند وبعضی از مجتهدین شستن آنرا
واجب نمیدانند وشرط نیست در تیر انداز ونیزه گذار وشمشیر زن که تنها باشد چه اگر جماعتی
شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلال است وهمه در آن شریکند وهمچنین شرط

١ مستحب است بگوید بسم الله علی اوله واخره ظم طبا مجواے

مبانه مجتهدین ع

١ اقوی واحوط اینکه حلال نمیشود مجواے

٢ اقوی واحوط اینکه حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده باشد مجواے

٢ هرگاه بگرفتن سگ بمیرد بدون جراحت محتمل است حلیت لکن ترک احتیاط نشود ظم طبا

٣ مگر اینکه معلوم شود که سگ او را کشته است ظم طبا مجواے

٣ اظهر جواز است احوط اعتبار عربیت است مجواے

۴ اظهر اینکه حلال نمیشود مجواے

۵ اگر اطمینان یا ظن قوی حاصل شود که مردن شکار مستند بآب نیست حلال است مجواے

حلال نیست ع

نیست که دیگری مدد در شکار نکند چه دیگری اگر او را مدد کند حلال است و همچنین حلال است که اگر تیر بزمین آید و از آنجا جسته بر شکار خورد و او را بکشد و اگر شخصی شکار را بشمشیر بزند و دو نصف کند بشرطیکه مذکور شد حلال است خواه نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه حرکت نکنند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حیوان زنده چه در این صورت محتاج بکشتن اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را اگر دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلال است و بعضی برآنند که اگر دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی حرکت نکند آن نصفی که حرکت کند حلال است و هر شکاری که کسی بدست آرد یا او را آرام گیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک او نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که آنکسیکه اول او را گرفته بود اگر در وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آنکسیکه در ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانه دیگری آید یا در خانه کسی مکان کند و ماهی از دریا بکشتی کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه اگر آنکس بگرفتن او از دیگری اولیست پس اگر کسی بی رخصت او بخانه او در آید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشد یا اگر شکاری یا مرغی بان خانه یا کشتی در آید مالک میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود طلب کند واجبست

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی که بصاحبش رد هند

در ذبح کردن حیوانات و حلال و حرام بودن حیوانات و غیر از و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است دویم ذبح کردن دیوانه سیم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یکقسم مکروه و آن ذبح کردن مخالف است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج بان شوند و اما یک قسم سنت و آن ذبح کردن مؤمن است و اما شش قسم ذبح کردن مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دویم بسگ شکاری بشرطیکه در باب شکار کردن مذکور شد سیم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هرگاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روئیده باشد خواه روح در او داخل شده باشد خواه نشده باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم زنده بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلالست و در این قول اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن آن شرط نیست بلکه سنت است پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلالست بشرطیکه مسلمانی به بیند که زنده او را بیرون آورده اما اگر

نه بیند حرامست اگر ماهی در آب بمیرد باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط آنست که از همه اجتناب کند پنجم ذبح نمودن ملخ [illegible] گرفتن اوست بدست یا بآلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بسته او را بآتش بسوزانند حلال نیست ششم ذبح نمودن حیوانیکه در چاه افتاده یا بصحرا دیگر بجهد باشد و ذبح آنها بطریقه [illegible] معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقه که ممکن باشد مشروعست فصل دویم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسیکه ذبح میکند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دویم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سیم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد حلال نیست و اگر یهود در وقت کشتن بسم الله گفته باشد در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست و اصح آنست که حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آنحیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را بخورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشود و حیوانیکه قابل ذبح باشد گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی از مجتهدین برآنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک نمیشود و حیوانیکه مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست اینها پاک میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست ششم آنکه چهار عضو آنحیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که از نفس است و دو رگ گردن چه اگر یکی از این چهار را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافیست هفتم آنکه اعضای آنحیوان را بآهن ذبح کنند چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر چه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ سر تیز و نی ببرند و آیا اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه مجتهدین را در این خلافست بعضی برآنند که دندان و ناخن که متصل ببدن باشد جایز نیست و اگر جدا باشد جایز است هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله گوید یا هر چه از اسماء الله باشد و اگر عمداً نگوید حرام است و اگر فراموش کند حلال است نهم آنکه در وقت کشتن حیوان را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد باینطریق که مذبح و سینه او را بطرف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که محل ذبح را بجانب قبله کردن کافیست پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکنند حرام است و اگر فراموش کنند یا در ره قبله باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که در صورتیکه آنحیوان را رو بقبله کردن نباشد آنکس که ذبح میکند خود رو بقبله کند دهم آنکه چهار عضو او را بیکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلالست مجتهدین را در این خلاف و قول اقرب آنست که اگر در وقتیکه بعضی از اعضای آنحیوان را که بریده اند حیات داشته باشد ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلال است یازدهم آنکه آنحیوان بعد از ذبح حرکت کند یا خون معتدل از او بیرون آید پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مرغ را وقت کشتن او باشد پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه آنحیوان

شتر باشد نحر کنند یعنی او را به نیزه بکشند و محل نحر کردن گودی گردن است باین طریق که نیزه یا حربه در گودیکه
در میانه بیخ گردن و سینه اوست بزنند و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و
گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست و اما پنج امر سنت اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتیکه یک دست او را
بمیان بغل بسته باشند دوم هر دو پا او را رها کنند در هنگام بستن هر دو دست و دو پا گاو را در حال ذبح نمودن
و دم او را رها کردن سیم بستن دو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یک پای او را گذاشتن
چهارم سر دادن پرنده را بعد از ذبح کردن پنجم بتعجیل کشتن و اما هفت امر مکروه اول در وقت
ذبح کردن بریدن نخاع یعنی مغز حرام پشت دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیم جدا کردن سر
در وقت ذبح از روی عمد و بعضی از مجتهدین این را حرام دانسته اند و گوشت آنرا حرام میدانند چهارم گردانیدن
کارد در وقت سر بریدن که بطرف بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده پنجم
کشتن حیوان در حالتیکه حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم ذبح نمودن روز
جمعه پیش از زوال **فصل سیم** در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات و آن بر چهل قسم است شش
قسم از آنها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی از سنیان
گفته اند که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه آن مذهب ابو الخطاب است
که او در وقتی امامی بوده و بعد از آن غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سیم گوسفند و قوچ و بز کوهی
و آهو چهارم گورخر پنجم هر پرنده که دفیف او بیش از صفیف باشد یعنی بر هم زدن بال او بیشتر
از پهن داشتن آن باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پایش خار
باشد پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلال است ششم ماهی
که فلس دار باشد پس کنعت و ربیثا و اربیان و طمر و طیرانی از اقسام ماهی حلال است چه اینها
فلس دارند و اما آن بیست قسم حرام اول سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری سیم گربه اهلی
و وحشی چهارم همه درندها چون شیر و گرگ و پلنگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال
و آنچه بدینها ماند پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار ششم خز و سنجاب و سمور و فنک هفتم حشرات
چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک و پشه و شپش و غیر اینها هشتم حیوانیکه عادت بخوردن
فضله آدمی کرده باشد چه او حرام است تا آنکه او را مدتی استبراء کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد
چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز
چهل روز گفته اند و بعضی از ایشان سی روز و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در
گوسفند بیست روز گفته اند و بعضی گفته اند که هفت و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر ماهی باشد
یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته اند و در بعضی روایات شش روز واقع شده
و اگر غیر اینها باشد واجبست که مدتی ایشان را ببندند و علف بدهند که اسم از ایشان بر طرف شود
نهم حیوانیکه گوشت آنرا خورند چون گوسفندیکه بشیر خوک پرورده شود و از آن قوت گرفته باشد که استخوان
او سخت گردد حرام میشود هم چه از او و هم نسل آن نیز حرام است دهم حیوانیکه گوشت آدمی را خورند یا شخصی
وطی کند با آن حیوان و نسل او حرام است و واجبست سوزانیدن آن حیوان چنانچه زود باشد که در بحث

١ یعنی بعد از ذبح پیش از خروج روح ظم طبا
٢ ... حلال است ظم طبا
مانند
٣ احوط است ظم

٢٢٥

٥ قول این بعض صحیح نیست اقوی حرمت است ظم ...

هدهد مذکور شود و اگر این چنین گوسفندی در میان گله مشتبه شود آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند
تا آنکه یکی باند یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب یعنی چنگال داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و
شاهین و باشه و غیر اینها دوازدهم کلاغ بجمیع اقسام او سوای کلاغیکه در زراعت میباشد و زاغی که
خاکستری رنگست که این هر دو مکروه هست سیزدهم خفاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند
چهاردهم مرغیکه او را دانسته تیر میانداز تا آنکه میمیرد و هم چنین حیوانیکه مجروح سازند و بگذارند
تا بمیرد پانزدهم آنکه ماهی که فلوس نداشته باشد چون جری و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه ماهی
مرده با ماهی زنده مشتبه باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که آنرا در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرام است
و اگر برو افتد حلال شانزدهم سنگ پشت هفدهم خارپشت هجدهم خرچنگ بری و بحری نوزدهم
حیوانیکه مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و امثال اینها بیستم گوشتیکه در زیر سپر بریان کنند
زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرطیکه سپر را شکافته باشند و هم چنین حرام میشود اگر ماهی حلال
و ماهی حرام را باهم بریان کنند بشرطیکه ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی حلال بر بالای
حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوانست و اگر تخم حلال با حرام مشتبه شود هر کدام که هر دو
طرف او مختلف باشد حلال است و اما چهارده قسم مکروه اول اسب دوم خر سیم استر و بعضی از مجتهدین
گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانیکه یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و سنتست
استبرای چنین حیوانی هفت روز بعلف دادن اگر علف خورد و اگر علف نخورد هفت روز شیر حیوانی دهند
که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست نشویند پنجم حیوانی
که شیر آدمی بخورد ششم کلاغیکه کوچک که در حوالی زراعت میباشد و زاغیکه برنگ خاکستر باشد هفتم هدهد
چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی کرده اند از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف
همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند مؤید قول اول است آنکه
بر هم زدن او بیشتر از صفیف کشیدن بال اوست نهم قبره یعنی چکاوک چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد
و بطفلان نباید داد که بآن بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهلبیت می کند دهم
فاخته چه در حدیث آمده که شومست نگاه داشتن فاخته یازدهم حباری دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن
مرغیست که دراز گردن گرد آلود رنگ که بر درخت خرما می باشد چهاردهم شقراق و وجه کراهیت او
آنچه در حدیث آمده آنست که او مار را میکشد **فصل چهارم** در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرام
است و مکروه و آن بر سی و دو قسم است بیست و چهار قسم حرام اول هر چیزی روانی که مست کند چون شراب
که از شیره انگور میکنند و تبعی که از عسل و نقیعی که از مویز و مزر که از ذرت و فضیخ که از خرما و جعه
که از جو میگیرند و غیر اینها از هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد خواه بسیار و فقاعیکه از مویز و جو
گیرند حکم شراب دارد باجماع مجتهدین و اما هر چیزیکه از او بوی شراب آید چون رب سیب و رب به و اترج
و آنچه بدینها ماند حلال است و در حکم شرابست شیره انگوریکه بجوشد و دو حصه آن ناقص نشود اما اگر
دو حصه آن ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلال است و اگر شیره مویز را آفتاب بجوشاند آیا حلال است
یا نه میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حلال است زیرا که آفتاب زیاده از دو حصه آن ناقص کرده و همچنین کشمش

١ در جواهر میفرماید خلافی در حرمت این دو نیافتم ظم طبا
٢ اقوی حرمت است ظم طبا
٣ احوط بل اقوی اینست که گوشت او را بشویند و از آنچه در شکم اوست اجتناب کنند ظم طبا
١ البته اجتناب نماید صلد
٧ و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم حرام صح

و موییکه در طعام کنند حلال است بر قول اصح و اکر شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمك انداختن و خواه بیعلاج و خواه ابچیزی که بسبب ان شراب سرکه میشود دران مستهلك شود و خواه نشود اما اکر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافری دست بان رسانند انکاه سرکه شود پاك نمیشود و اکر انمقدار سرکه در شراب ریزند که سرکه انرا مستهلك کرداند یا انقدر شراب باشد که سرکه را مستهلك سازد حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه اندك شرابی در سرکه ریزند استعمال ان جایز نیست تا انکه انشراب سرکه شود دوم خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرام است خواه خون جهنده داشته باشد و خواه نداشته باشد چون کبك و غیران و در حلال بودن خون دل میانه مجتهدین خلاف است سیم بول از هر حیوانی که باشد حرام است خواه کوشت ورا خورند و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه باشد چون سك و خوك و خواه از غیران چون شیر و پلنك سوای بول شتر جهة شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که کوشت ورا خورند جایز میدانند هم چنین حرام است منی هر حیوانی که و غیران از اعیان نجسه و هم چنین فضلات ایشان از حیوان ماکول اللحم و غیران چون آب دهن و بینی و عرق و غیر ایشان چه خوردن اینها هم حرام است چهارم شیر هر حیوانی که کوشت ورا نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد مجتهدین را خلاف است پنجم هر چیز روانی که نجاست عارض او شود خوردن ان حرام است چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مکر جماعتی که در آیه کریمه قرآنیه استثنا شده اند که ایشان بی اذن صاحب ان میتوانند خورد و اکر ایشان نیز دانند که صاحبش بان راضی نیست با ایشان نیز حرام است هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاك که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس اکر انچیزها قابل پاك کردن باشد خوردن آنها پیش از پاك کردن حرام است و همچنین نانی که انرا باب نجس خمیر کنند حرام است خوردن ان و روغن که بسته باشد هرکاه نجاست ببعضی از اجزای ان رسیده نجاست بان رسیده حرام است و باقی حلال هشتم مرده و در حکم اوست هر پاره که از زنده پاره کنند چه ان نیز حکم مرده دارد و خوردن و استعمال کردن ان حرام است سوای پشم و موی و ته نشین و پر مرغ اکر انرا ببرند و اکر بکنند بیخ آنرا که بمرده متصل است باید شست و شاخ و سم و دندان و ناخن و استخوان و تخم مرغ که پوست بالایین را سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز داشته اند نهم ذکر حیوانات خواه کوشت ورا خورند و خواه نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن ان یازدهم سپرز هر حیوان دوازدهم زهره هر حیوانی که سیزدهم انثیین هر حیوانی یعنی هر دو خایه که منی در آن جمع میشود چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه هر حیوانی که یعنی جایی که بچه در ان قرار میکیرد شانزدهم نخاع هر حیوان و آن مغز سفید که در مهرهای پشت میباشد و عوام انرا مغز حرام میکویند هفدهم علباوان دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده است هیجدهم غدد یعنی کرهها که در میان کوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انکشتان که متصل بعصب کف دست و پاست بیستم حدقه و ان سیاهی است که در چشم میباشد که بدان چیزها می بینند و انرا مردمك چشم میکویند بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست که در کله سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون و سپرز و سرکین و ذکر و فرج و انثیین و مثانه

سـ ۱
اکر بجوشد یا علم بجوش امدن او نباشد صدر

سـ ۲
عبارت خلا از اختلال نیست مراد اینست که قایل شده اند بحلیت بعد از سرکه شدن و حال انکه مشکل است چون بریختن شراب سرکه نجس شده پیش از استحاله شراب
ظم طبا

سـ ۳
حلال بودن ان خالی از قوت نیست هر چند احوط اجتناب است
ظم طباطبا

سـ
بلکه با علم احراز رضایت احوط ترکست
صدر

سـ ۴
و ان اقوی است بلکه در شیر ان نیز چنانچه کذشت
ظم طباطبا

چیزی دیکر را از حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوم خاك و کل خوردن خواه پاك باشد و خواه نجس سوای خاك تربت حضرت امام حسین علیه السلام که بمقدار نخودی جهة شفا میتوان خورد و کل ارمنی نیز میتوان خورد برای دوا بیست و سیم زهرها کشنده و اما چیزی که بسیار ان کشنده باشد و کم ان کشنده نباشد بسیار خوردن ان حرام است چون تریاك و سقمونیا و تخم حنظل و مانند اینها بیست و چهارم بنك خوردن حرام است و هرکاه کسی را باین چیزها حرام احتیاج بهم رسد مثل انکه در صحرایی واقع شود و چیزی نباشد که بخورد سوای انچیزها حرام و ترسد که اکر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و قتال او را ببرند یا او را بکشند در این صورت جایز است که انقدر بخورد که سد رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطی که انشخص بجنك امام عادل نرود و راه زن مسلمانان نباشد چه اکر چنین شخصی باشد خوردن چیزها حرام در حال اضطرار او را حرام است و اکر شخصی در صحرا باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و ترسد که از کرسنکی بمیرد و کسی طعام داشته باشد که بقیمت بدهد و او را قدرت بر قیمت دادن ان نباشد واجبست بر انکس که طعام باو دهد و اکر ندهد بقهر و غلبه از او میتوان کرفت و اکر در صحرای تشنه باشد و ترسد که بمیرد انمقدار شراب میتواند خورد که نمیرد و اکر از تشنکی محتاج بخوردن بول باشد نیز میتواند خورد و فرقی نیست میانه بول خود و خوردن با غیران و بعضی از مجتهدین بر آنند که بول خود را بخوردن نه از دیکری و خوردن تریاق فاروق حرام است مکر با احتیاج و اما هشت قسم مکروه اول کوشتهای دل و در کبهای حیوانی که کوشت ورا خورند دوم کرده حیوانی که کوشت ورا خورند سیم کوشت خر و اسب و استر چهارم شیر ایشان پنجم چیزهایی که جنب و حایض و نفسا و کسیکه پرهیز از نجاست نکند برطوبت دست بران نهد چه خوردن انها مکروه هست ششم پیاز و سیر خوردن کسیکه اراده داخل شدن مسجد داشته باشد در شب جمعه خوردن ان هفتم آبهای کرم خوردن خصوصا آبهایی که بوی کبریت از ان آید بقصد شفا هشتم شرابی که بعلاج او را سرکه کرده باشند و بعضی از مجتهدین خوردن اینها را حرام میدانند

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و در او چهار مطلب است مطلب اول در بیان طعام خوردن و ان بدانکه اقسام طعام پنج است اول واجب چون طعام سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن از عتق دوم حرام چون طعام مائده که بران شراب خورند سیم سنت چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام خانه تعزیت پنجم مباح و ان ما عدای طعامهایی است که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یك امر واجب و چهل و چهار امر سنت و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یك امر واجب ان کردانیدن ذهن است از موضع طلا و نقره اکر در ظرف طلا کوب و نقره کوب طعام خورند و اما چهل و چهار امر سنت اول دست شستن پیش از طعام خوردن دوم پاك نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا ان تری در دست باشد برکت دران طعام هست سیم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسم الله کفتن طعام خوردن پنجم انکشتان خود را لیسیدن ششم طعام از پیش خود خوردن هفتم لقمه را کوچك

سـ ۱
مطلقا معلوم نیست و کذشت کلام دران
صدر

سـ ۱
و خوردن طعامی که ترك ان موجب ضرر باشد
ظم طباطبا

رخت پوشیدن

برداشتن دستها بسیار خوابیدن ... هم بر دم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن دوم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و هم چنین سنتست گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بواسطهٔ هر رنگی و هر قسمی از طعام که بر سفره باشد یا بهر لقمه و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم من اوّل الی آخره بر اوّل و آخر طعام کافیست و اگر بسم الله را فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید از همه کافیست یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام و آنچه در این زمان متعارف شده است از خواندن سورهٔ فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست دوازدهم الحمد لله مکرر گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام این دعا خواندن الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین وسقانا فی ظامئین وکسانا فی عارین وهدانا فی ضالین وحملنا فی راجلین وآوانا فی ضاحین واخدمنا فی عانین وفضلنا علی کثیر من العالمین چهاردهم هر دو دست را شستن اگر چه بیکی طعام خورده باشد پانزدهم هر دو دست بعد از شستن بر ابرو و چشمها خود مالیدن چه در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که کلف از روی زایل میکرداند شانزدهم آبهائی که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست شستن پیش از طعام اوّل صاحب طعام دستها خود را شستن آنگاه کسیکه در دست راست و نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست چپ صاحب طعام نشسته باشد آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستها خود را بشوید در بعضی احادیث واقع شده که در دست شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد خواه بنده هجدهم آنکه اوّل صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم آنکه صاحب طعام بعد از طعام هم دست از طعام خوردن بکشد بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت بعد از طعام بصاحب طعام میگفتند اطعم عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلّت علیکم الملئکة الاخیار بیست و یکم اوّل نماز کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت داشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار او کشند بیست و دویم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ نهادن بیست و سیم بعد از هر سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم خلال جهت مهمان ساختن حاضر بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین میکردند ۲۶ پیش از طعام ابتدا بنمک کردن و ... از طعام ختم بسرکه یا نمک نمودن ۲۷ دهن را بعد از طعام بسعد یعنی ... تبلاک شستن چه در حدیث آمده که دفع درد دندان میکنند ۲۸ جمع کردن آنچه در دستار خوان ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشد گذاشتن آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرا خورده باشند ۲۹ شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود سی ام خوردن آنچه از طعام در دستار خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که شفای مرضها میشود و متاجیر از ... و فرزند زیاده میکرداند و مرض ذات الجنب را برطرف میکند سی و یکم ضیافت

کردن

کردن مهمان و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آب آوردن و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان حاضر ساختن سی و دویم اعزاز و احترام نمودن مهمان سی و سیم مهمان بیرون خانه آوردن و طعام دادن در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است سی و چهارم آنچه در خانه حاضر باشد بواسطهٔ مهمان آوردن سی و پنجم تکلّف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد و تکلّف کردن اگر او را طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور او باشد و کم پختن اگر مقدور نباشد ۳۷ دو روز مهمان را تواضع نمودن و آنچه خواهد جهت او آوردن و حاضر کردن چه روز سیم مهمان چون اهل خانه ایکس میشود ۳۸ صاحب طعام خود با مهمان خوردن ۳۹ اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اگر چه تا پنج میل باشد امّا اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست چهلم با اشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن باشتهای عیال خود طعام میخورد و کافر باشتهای خود چهل و یکم بعد از حاضر شدن نان بر دستار خوان انتظار چیزی نکشد دیگر و شروع در خوردن کند ۴۲ کوچک پختن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست ۴۳ بعد از گذاردن نماز خفتن چیزی خوردن چه آن از عادت پیغمبرانست چهل و چهارم خوردن پارهٔ نان که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس آنرا بخورد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند اگر نجس باشد و آنرا بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته میشود و امّا چهار امر حرام اوّل بسیار خوردن بحدّی که ضرر رساند چه هرگاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث مبتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتیکه سیر باشند باعث مرض برص میشود دویم رفتن بمجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم خوردن طعام در مائده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورند چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و امّا بیست و پنج امر مکروه هست اوّل شکم را از طعام پر کردن دویم تکیه کرده طعام خوردن سیم بعد از طعام هر گاه آروغ زند سر بسوی آسمان کردن چهارم مربّع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربّع نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد پنجم پسر خود را همراه بردن هرگاه او را تنها بمهمانی طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم طعام خوردن در حالتیکه راه روند هشتم اجابت کردن دعوت طعامی که جهت ختنهٔ دختران پخته باشند نهم نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه نهادن دهم پاک کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جنیان را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت او را بخورند آنچه در آن خانه بهتر است میبرند یازدهم هر روز گوشت خوردن و در خوردن روز دوم مرتبه کراهت بیشتر است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک خوردن گوشت کردن سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم مرد پیر را گرسنه خوابانیدن پانزدهم فراخ دستی کردن در طعام هرگاه مفلس باشد شانزدهم مهمان را خدمت فرمودن هفدهم ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام چه در حدیث آمده که آن موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورده قوت از او میرود تا چهل روز شبانه باز نمیآید هجدهم به دو انگشت طعام خوردن با اختیار نوزدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن بچوب درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن ... و ریحان

نشستم ...

سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب شاهسپرم و آهن مکروهست بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن ان کوشت بدن را میرزاند ۲۲ پنیر بی مغز کردو کردو بی پنیر خوردن ۲۳ کوشت قاق خوردن بیست و چهارم کوشت کندیده خوردن چه ان باعث خرابی بدن میشود بیست و پنجم از چیزی که موش ازان خورده باشد خوردن **مطلب دوم** در بیان منافع طعامها و میوه ها بطریقی که بطریقی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست نان شعیر یعنی انکه نان جو خوردن از شعار پیغمبرانست و قوت ایشان و در حدیث آمده که در هیچ شکمی قرار نکیرد الا هر مرضیکه دران باشد بیرون کند و قوت پیغمبرانست نان برنج در حدیث آمده که جهة مبطون نافع ترین دواها است دباغت معده میکند و کوشت در حدیث آمده که خوردن کوشت کوشت را در بدن میرویاند و سید طعامهاست در دنیا و اخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله کوشت سردست را دوست میداشتند و کوشت قالیچه بد ترین کوشتها است چه بمحل بول نزدیکتر است کوشت کبک ساقهای پای را قوی میکند و تب را میبرند کوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که کوشت مرغ بچه بهترین کوشتهاست کوشت قطاة از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که کوشت قطاة مبارك است صاحب یرقان را کباب ان نافع و کوشت حباری از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم منقولست که کوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوة باه میدهد و کوشت میش و کاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که کوشت میش شنوایی و بینایی را زیادی کند و کوشت کاو با چغندر خوردن برص را برطرف میسازد هریسه در حدیث امده که نفع بسیاری دارد و سبب قوة باه میشود و تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیماریست که سبب آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را مینشاند و قوت معده میدهد و شفای هفتاد مرض است عدس دل را نازك میکند و اشك چشم را زیاد میکرداند آرد کندم بریان کرده طعام پیغمبرانست خوردن ان کوشت را میرویاند و استخوان را سخت میسازد و قوت باه میدهد پنیر با مغز کردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفا است و هر یك تنها مرض است شکر نافع است از همه چیزها و ضرری ندارد سرکه و زیت طعام انبیا است و منافع آن بسیا است و ذهن را روشن میکرداند و عقل را زیاده میکند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده میدارد و کرمهایی که در شکم آدمی باشد میکشد و شهوت زنا را برطرف میسازد و زیتون بادها را می شکند روغن دوا است خصوصا در تابستان شیر کوسفند سیاه نافع تر است از کوسفند سرخ و شیر کاو سرخ بهتر است از کاو سیاه شیر و عسل جهة آب پشت نافع است برنج بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر نخود بریان کرده جهة درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر آنرا دعا کرده باقلی مغز ساق را زیاده میکند و فربه میسازد و آب را در دماغ زیاده میکرداند و اکر با پوست میخورند دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم میراند و ماش مرض بهق را زایل میکرداند کرو باعث زیادتی دماغ میشود موی سرخ هر صبا ناشتا بیست و یکعدد خوردن آن دفع مرضهای کند انجیر شبیه ترین میوه هاست بمیوه های بهشت بعضی از مرضها را نافع است قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوه هاست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله دو بهترین میوه ها کفته سیر را کرسنه میسازد و کرسنه را سیر میکند و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلم انار را تنها میخورده اند و دانه انار را

یعنی کسیکه غایت او
همیشه بپوردن اید ع

باپیه او خوردن دباغت معده میکند و وسوسه شیطانرا از دل میبرد و اکر کسی در روز جمعه پیش از آنکه بخورد چیزی یکنار بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند و اکر دو نار بخورد هشتاد روز و اکر سه نار بخورد صد و بیست روز از وسوسه شیطان خلاص باید و دود کردن چوب نار جانورانرا میکریزاند سیب نافع است جهة زهر و سحر و دیوانکی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف میسازد به رنکرا نیکو میسازد و اکر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو رو میسازد و غم را میبرد و کسیکه او را همیشه بخورد کلام او تمام حکمت میشود و شجاعت میاورد امرود دلرا جلا میدهد و معده را دباغت میکند خصوصا در وقتیکه طعام خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن میسازد و خشك آن جوشش خون را فرو مینشاند و مرض را میبرد اترج بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله ترنج سبز را دوست میداشتند سنجد دباغت معده میکند و بواسیر را زایل میسازد و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول را نافع است کاسنی امان است از قولنج هر صبح هفت دو قطره از قطرهای آب بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند را نیك میسازد و در ان شفای هزار مرض است بادروج یعنی ریحان کوهی سده را میکشاید و اشتها طعام میاورد و سل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم انرا دوست میداشتند کندنا جهة سپرز نافع است و اکر سه روز بخورند بخورد هن را خوش میکردانند بادها را دفع میکند و قطع بواسیر مینماید و امان است از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آنرا با نمك میخوردند کرفس طعام الیاس و یوشع و الیسع پیغمبرانست و خوردن آن باعث زیادتی حافظه میکردد دلرا پاك میکند جنون و جذام و برص را برطرف میسازد خرفه حضرت فاطمه علیها السلم انرا دوست میداشتند کاهو خون را صاف میکند سداب عقل را میافزاید سلق یعنی برك چغندر از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم منقولست کان دفع جذام میکند و شفا مرضها است و استخوانرا سخت میکرداند کماة اب ان شفای درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که دران سه خصلت است ورق او بادها را میشکند و مغز او بول را میراند و اصل او بلغم را برطرف میسازد کزر امان است از قولنج و بواسیر و باه را قوی میکرداند شلغم جذام را میبرد بادنجان مرض را میبرد و طبیعت را باعتدال میاورد و پیاز قوت باه میدهد و بلغم را میبرد و پشت را سخت میکرداند و تب را زایل میکرداند و مرض و با را برطرف میسازد سعتر خوردن ان پیش از طعام رطوبتها را دفع میکند **مطلب سیم** در آداب آب نوشیدن بدانکه بیست و سه امر با آب نوشیدن تعلق دارد یك امر واجب و سیزده امر سنت و یك امر حرام و هشت امر مکروه اما یك امر واجب کردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اکر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد و اما سیزده امر سنت اول انکه در وقت آب خوردن این دعا را بخواند الحمد لله منزل الماء من السماء و مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء دویم انکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی فاروانی و اعطانی فلم ضانی و عافانی و کفانی اللهم اجعلنی ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و اله و تسعده بمرافقته برحمتك یا ارحم الراحمین سیم انکه ایستاده نیاشامد چهارم انکه طهر دو دست بنوشد پنجم انکه بسه نفس بنوشد اکر آب دهنده غلام باشد ششم انکه بیك نفس بنوشد اکر آب دهنده آزاد باشد هفتم

انکه آب بسیار ننوشد چه بسیار نوشیدن آب مادهٔ جمیع مرضها است هشتم انکه از نزدیک دستهٔ کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد نهم انکه در وقت آب خوردن حضرت امام حسین علیه السلم را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند چه اگر انحضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او نبت میشود و صد هزار گناه از دیوان اعمال او محو میشود و صد هزار درجهٔ بلند او را روزی میگردد دهم آبیکه از ناودان خانهٔ کعبه فرود آید نوشیدن چه سبب شفا مرضها در آن است یازدهم آب زمزم نوشیدن چه در آن شفای مرضها است دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای مرضها است سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها اما یک امر حرام و آن در ظرف نقره و طلا آب نوشیدن است و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه آن دل را میمیراند دوم انکه بیکنفس آب نوشیدن اگر آب غلا باشد سیم انکه بسه نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بیکبار سر کشیدن آب چه آن باعث مرض کباد میشود و آن مرضیست در جگر پنجم ایستاده نوشیدن در شب ششم انکه از نزدیک دستهٔ کوزه و از موضع شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم بترک خوردن **مطلب چهارم** در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پا کردن و در آن دو فصل است **فصل اول** در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهة تجمل بر پنج قسم است قسم اول رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او خواهد و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دویم رخت پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهة شوهر خود اول نعمه و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود و رخت پوشیدن والی جهة تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهة تعظیم علم قسم سیم رخت پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مردان را در غیر جنگ و ضرورت چنانکه مذکور خواهد شد قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن را در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هرگاه ارادهٔ زینت نکند قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدن است سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن مباح است **فصل دوم** در آنچه برخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر برخت پوشیدن متعلق است یک امر واجب و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه اما یک امر واجب آنکه جامه پاک در حالتیکه نماز میکند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست و اما شش امر حرام اول پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام و در وقت نماز کردن خلاف است سیم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختیکه غصب کرده باشند پنجم رخت پوشیدن زنان جنبیه بقصد انکه با زن زنا کنند ششم انگشتری طلا در انگشت کردن و اما بیست و شش امر سنت اول رختیکه میپوشند قیمتی باشد بجهة زینت و تجمل دوم انکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامهٔ پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمهٔ معصومین علیهم السلم بوده سیم انکه کوتاه باشد چهارم انکه آستین آن جامه از انگشتان دراز تر نباشد پنجم انکه جامهٔ خانه غیر جامهٔ بیرون رفتن جامه باشد ششم انکه در حالت پوشیدن جامه کوزهٔ نو را پر آب سازند و سورهٔ انا انزلناه سی و دو بار بر آن بخوانند

در شب و اما در روز پس نیز مستحب است ایستاده نوشیدن ظم طبا

اظهر در وقت نماز حلال بودن انسب ظم طبا

از برای مردان و هم چنین نیز انگشتری هر چه صدق لبس طلا کند ظم طبا

وبدبستند

وبد بستند بدرستی ازان بران جامه باشند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادامیکه ازان جامه اثری باقی باشد هفتم در حالت پوشیدن جامهٔ نو این دعا بخوانند که محمد بن مسلم بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که گفت که پرسیدم از انحضرت که کسیکه جامهٔ نو بپوشد چه کار کند انحضرت فرمودند این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ يُمْنٍ وَتَقْوَى وَبَرَكَةٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ حُسْنَ عِبَادَتِكَ وَعَمَلاً بِطَاعَتِكَ وَاَدَاءِ شُكْرِ نِعْمَتِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَسَانِي مَا اُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَاَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ هشتم انکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اللهم سومنی بسیما الايمان وتوجنى بتاج الكرامة وقلدنى حبل الاسلام ولا تخلع ربقة الايمان من عنقى نهم انکه ایستاده عمامه بندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده دهم آنکه همیشه تحت الحنک ببندد یازدهم انکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند اللهم استر عورتى وآمن روعتى واعفف فرجى ولا تجعل للشيطان نصيبا فى ذلك ولا له الى ذلك وصولا فيصنع لى المكائد ويهيجنى لارتكاب محارمك دوازدهم انکه زیر جامه را رو بقبله نپوشد سیزدهم انکه موزه و کفش و نعلین را نشسته بپوشد چهاردهم انکه در وقت پوشیدن موزه پای راست را پیش از پای چپ در آن کند و در کندن از اول از پای چپ بکند پانزدهم انکه در وقت نعلین موزه پوشیدن این دعا بخواند بسم الله وبالله اللهم صل على محمد وال محمد ووطئ قدمى فى الدنيا والاخرة وثبتهما على الصراط يوم تزل فيه الاقدام شانزدهم انکه در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند بسم الله والحمد لله الذى رزقنى ما اوقى به قدمى من الاذى اللهم ثبتهما على صراطك ولا تزلهما عن صراطك السوى هفدهم انکه نعلین و موزهٔ زرد بپوشد چه در حدیث آمده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمودند کسیکه نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت صادق علیه السلم منقولست که نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشندهٔ آن آید و نعلین زرد لباس پیغمبرانست نوزدهم پوشیدن موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که پوشنده را فربه می کند بیست و یکم انگشتری بدست کردن بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن بیست و سیم انگشتر عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که امان است از هر بلایی بیست و چهارم انگشتریکه نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست و پنجم انگشتریکه نگین ان فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که کسیکه در دست او انگشتری باشد که نگین ان فیروزه باشد هرگز محتاج نمیشود ۲۶ انگشتریکه نگین ان جزع یمانی یا بلور باشد در دست کردن چه خاصیت بسیار دارد و اما ده امر مکروه اول پوشیدن موزهٔ سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند و غم میاورد اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست سیم پوشیدن جامهٔ مصور به تخصیص در نماز چهارم جامهٔ سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که حقتعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که بمؤمنان بگوی که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی

نعلین

جامهٔ سیاه

جامهٔ سیاه پنجم جامهٔ پوشیدن که بسبب آن انگشت نما باشد چه در حدیث آمده که کسیکه جامهٔ بپوشد که بسبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی او را جامهٔ از آتش دوزخ بپوشاند ششم جامهٔ سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامهٔ که زرد باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که رنگ کردن جامه بزعفران خاصهٔ بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده بودند و از آن عذر گفته که من چون عروسی کرده ام جهت آن قبای زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل پوشیده براه روند مگر آنکه یکی را بدوختن داده باشند چه در حدیث آمده که هرکه در یک نعل راه رود اگر شیطان ضرری باو رساند کسی را ملامت نکند مگر نفس خود را نهم انگشتری از آهن در دست کردن دهم عمامه را نشسته پیچیدن

باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی

در قضا پرسیدن و در آن چند مطلبست **مطلب اول** در اقسام آن و صفات قاضی و در این سه فصل است **فصل اول** در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسم است قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانهٔ مسلمانان و آن وظیفهٔ امام است یا نایب او و بر امام واجبست که در هر قطری از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرائط که امام جهة قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمیدانند هرگاه جمعی دیگر باشند که بآن قیام توانند نمود و اگر امام تعیین نکند واجب کفائی است مگر آنکه منحصر بیکشخص باشد چه در این صورت با عدم تعیین امام نیز بر آن کس واجب عینی است اگر امام عالم بحال آنکس نباشد بر او واجبست که حال خود را بعرض امام رساند تا امام عالم بحال او شود و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایط را لازم است حکم کردن و واجبست بر مردمان دفع قضایای خود باو نمودن چنانچه بقاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرایط قضای فقیه عادل امامی و اگرچه مجتهد نباشد کافی است و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط است و هرگاه جماعتی که اهلیت قضا در ایشان باشد بسیار باشند آیا قضا پرسیدن از ایشان سنت است یا نه مجتهدین را خلافست اقرب آنست که اگر کسی اعتماد بر خود داشته باشد که باین قیام تواند نمود سنتست که متکفل آن شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر مفلس باشد سنتست که از قضا پرسیدن از بیت المال رزق گیرد و اگر بفضل مشهور نباشد سنتست که مرتکب قضا نشود تا مشهور بفضل گردد و اگر مشهور بفضل باشد یا آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن و جایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که حکم شرع بطریق حق جاری میتواند ساخت و حکمیکه قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست و اگرچه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع بجهة ضرورت بآن قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکم کند بواسطهٔ شخصی بگرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یکشهر و در اینصورت مردمان در رفع کردن قضای خود بهر کدام که خواهند مخیرند هرگاه در جامعیت شرایط مساوی باشند و اگر مساوی نباشند رفع باعلم باید

ب ۱ احوط حرمت پوشیدن لباس شهرتست صدر و آداب ان ۴

ب ۲ معلوم نیست بلکه ظاهراً عدم کفایت است صدر

ب ۵ بعید نیست مراد این بعض این باشد که در صورت مفروضه امام تعیین نمیکند ۵۵۲ مجلد ۲

ب ۳ تفصیلی دارد که حاشیه مجال ذکر آن را ندارد صدر

ب ۹ قول این بعض صحیح نیست بخوانی

کرد و اگر در علم مساوی باشند با ورع و اگر یکی با علم باشد و یکی با ورع اعلم تقدیم است بر اورع و اگر در این صورت میانهٔ مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدم است بر قاضی مدعی علیه و جایز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهة قضا پرسیدن میانهٔ مردان تعیین نماید و دیگری را جهة زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند میانهٔ مجتهدین در این خلافست و کسیکه جاهل باحکام شرعیه باشد و شرایط قضا در او متحقق نباشد قضا پرسیدن بر او حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست قاضیان بر چهار قسم است سه از ایشان در دوزخند و یکی در بهشت اول آنکه دانسته حکم بباطل کند دوم حکم بباطل کند و نداند که باطل است سیم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است این هر سه بدوزخ میروند اما چهارم آنکه حکم بحق کند داند که حق است این قاضی به بهشت میرود **قسم دوم** قضا پرسیدن خاص و آن در صورتیست که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند که میانهٔ ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاری است و اگرچه امام یا کسی از جانب او از جهة قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرطست در این قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام شرطست از صفاتیکه مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و مدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرط است مجتهدین را در آن خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی بر او نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعی علیه تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطای عاقله دیت نمیدهند

فصل دوم در صفات قاضی بدانکه بیست و هفت صفت میباید که در قاضی باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت واجب اول آنکه بالغ باشد چه قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست سیم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضعی که گواهی او مسموع باشد صحیح است چهارم آنکه مؤمن باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره از او بسیار سر نزند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم آنکه حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر چیز نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم آنکه کور نباشد به مذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کور باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو صحیح نیست دوازدهم آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هشت علم حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی نیست و آن علمی است که بحث کرده میشود در آن از شناختن خدای تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و معاد و اقسام معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور

ب ۱ در صورت تداعی که هر دو مدعی باشند قرعه است ظم طبا ۵۵۲ مجلد ۲

ب ۱ اظهر جواز است ظم طبا ۵۵۶ بخوانی

ب ۳ اظهر عدم اشتراط است همچنین در آزادی و کور نبودن ظم طبا ۵۵۶

ب ۱ معنی عدالت آنست که در بیان شهادت خواهند فرمود صدر

ب ۳ اظهر اینست که شرطیت بخوانی

ب ۲ دلیل اجمالی کافی است علی الاقوی صدر

ب ۴ معلوم نیست ظم طبا ۵۵۶

میشود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که کرده اند و کنند واجب کفائی است دوّم علم اصول فقه و آن علمیست که بحث میشود در آن از دلایل احکام شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر اینها سیّم علم نحو ضروری و آن علمی است که بحث میشود در آن از احوال آخر کلمه و کلام و از حیثیت اعراب و بنا اما استیفاء مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروریست و آن علمی است که بحث میشود در آن از احوال بنای کلمه پنجم علم لغت عرب بمقداری که قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السّلم تواند فهمید ششم علم منطق و آن علمیست که فهم را از خطای در فکر نگاه میدارد و از علم منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافی است هفتم دانستن چهار اصل اوّل آیات قرآنیه دوّیم احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السّلم که از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن اینها دانستن بیست و پنج امر لازم است و آن دانستن ناسخ و منسوخ آنها است و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مأول و تقضیه و قصد الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر و احاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادله و قوة استخراج و آیات قرآنیه که احکام شرعیه از آن مستنبط میشود قریب پانصد آیه است و حفظ آنها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی و استحضار آنها هرگاه محتاج بآن شود کافی است و در احادیث اعتماد بر اصل مصحّحی از جمله اصل مشهود که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده اند کافی است سیّم اجماع که مسائل اجماعیه تا آنکه اجتهاد بخلاف آن نکند اما مسائل اجماع و خلافی واجب نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برائة اصلیه در جائی که محتاج بدلیل عقلی میشود و آنجا آیات قرآنیه و احادیث نباشد و دانستن قیاس پیش ما حجّت نیست اما نزد سنیان حجّت است و مراد بدانستن این علوم آنست که او را قوتی باشد که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود چه تحصیل این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است اما بهم رسانیدن آن قوت بغایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل حال کدام سعادتمند گردد مصرع اینکار دولت است کنون تا کرا رسد و اما پانزده صفت سنت اوّل آنکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد دوّم آنکه اعمال صالحه بسیار کند سیّم آنکه از هوای نفس شدید العفه باشد چهارم آنکه بتقوی حریص باشد پنجم آنکه بی عنف و تعدی صاحب قوت باشد بی ضعف و سستی ملایم باشد تا آنکه قوی در او طمع نکند و ضعیف از عدل او مأیوس نشود ششم آنکه حلیم باشد هفتم آنکه فهیم باشد بر امور هشتم آنکه ضابط باشد نهم آنکه چیزها را زود بشنود دهم آنکه قوت در بصر و بصیرت او باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان اهل آن شهر یکه در آنجا قاضی است دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق القول باشد چهاردهم آنکه صاحب رای باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد تتمّه قاضی بودن شخصی بسبب تعیین امام بسه طریق ثابت میشود اوّل شنیدن از امام که بشخصی بصیغه ماضی گوید وَلَّيْتُكَ الْحُكْمَ یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن یا اِسْتَنَبْتُكَ فِي الْحُكْمِ یعنی نایب گردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر گوید احْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ

اعتماد بر این اصل بس نیست بلکه محض از معارض است و شاید در اصول دیگر موجود باشد نم طبا

احاطه فعلی لازم نیست قدرت بر اطلاع کافی است بلی در اجتهاد فعلی فحص فعلی لازم است ظم طبا

صدق در قول و جابر نبودن از صفات واجبه قاضی است صدر یعنی بعد از فحص از معارض

استنباط احکام شرعیه از اخبار موقوف است بر اعتبار سند و دلالت و دفع معارض و در این چهار راه ذو وجوه معتبر است

یعنی حکم کن میان ایشان دوّم گواهی دادن دو عادل بقول امام در تعیین او سیّم گواهی دادن جماعتی که از گواهی ایشان ظن حاصل شود و بشیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام در این سه طریق کافی نیست و اگرچه قرینه بر آن دلالت کند و آیا کاف است خط امام در قبول کردن قول او میانه مجتهدین در این خلاف است مسئله و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اوّل دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او و در این صورتها بعد از عزل و باین سببها اگر اینها زایل شود و قضا عود نمیکند دوّیم مردن شخصیکه قاضی را نصب کرده سیّم ساقط شدن ولایت کسیکه او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او چهارم عزل کردن او را امام جهة مصلحتی و آیا امام او را بی مصلحت عزل میتواند کرد یا نه مجتهدین را در آن خلاف اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمیکنند مگر بگواه که زائد و اگر پیش از عزل دعوی کند قول او مقبول است فصل سیّم در آنچه تعلق بقضا بر سنیه دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا بر سنیه دارد شانزده امر واجب سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده امر واجب اوّل حاضر ساختن مدعی علیه جهة مدعی و اگرچه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف غایب که او را تکلیف بحضور نکنند مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکند و گواه میگیرد و اگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او باشد اگر او وکیل تعیین نکرده باشد و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم باحضار او میکند و اگر خواهد که او را تعزیر کند جایز است و قاضی معزول نیز اگر مدعی علیه باشد لازم است رفتن و اما اولی آن است که تحریر دعوی کند آنگاه مدعی علیه را بطلبد دوّم برابر داشتن مدعی و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر در نظر کردن و گوش بر سخنان ایشان انداختن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن و حکم کردن و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم در مجلس شریح پهلوی او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلبی در هیچکدام واجب نیست سیّم مقدم داشتن کسیکه پیشتر بدعوی آمده باشد مگر آنکه متأخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسیکه بسفر رود یا زن باشد چه در این صورت واجب است که اینها را مقدم دارد و اگر در آمدن مساوی باشند قرعه بنام ایشان بزنند پس بنام هر کسیکه بیرون آید او را در یک دعوی مقدم دارد چهارم شنیدن سخن کسیکه پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا کنند بسخن از کسی بشنود که در دست راست

بلکه وثوق و اطمینان نجوانی

بلکه علم ظم طبا

اکتفا بظن ثابت نیست صدر

در صورتیکه مدعی از جانب امام او را تعیین کرده باشد ظم طبا

و ظاهر اینست که بعد از تحریر باشد مگر معلوم باشد که دعوی او مسموع است ظم طبا

و اگر غایب بر حجت خود باقی است ظم طبا

و الغایب علی حجته صدر مدظله العالی

خصم بوده باشد و شیخ طوسی در این مسئله نقل اجماع کرده و بعضی گفته‌اند که قرعه بزنند خلاف
مرهنیان را که ایشان گفته‌اند که میباید هر دو قسم بخورند که کدام مدعی و کدام مدعی علیه و بعضی گفته
اند صرف دعوی ایشان کنند تا صلح نمایند و بعضی گفته‌اند حاکم در این صورت در مقدم داشتن مخیر
است پنجم زجر کردن کسیکه از طریق شرع در مجلس او تعدی کند باین طریق که اول بآهستگی و نرمی
دفع او نماید پس اگر باز متنبه نگردد درشتی کند و اگر محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق از قاضی
باشد سنت است که عفو کند خصوصا میکه بفسا نکشد ششم تلقین نکردن یکی از مدعی و مدعی علیه را
بچیزیکه ضرری دیگری در آن نباشد و هدایت نکردن یکی از ایشان را بحجت و هفتم رشوه نگرفتن پس
اگر گرفته باشد واجبست که بصاحبش رد کند با وجود او و بدل آن با تلف شدن آن هشتم آنکه قاضی در اثنای
گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه آنرا وسیلهٔ گواهی خود ساخته یا او را دلیر گرداند بر
گواهی دادن هر گاه در گواهی دادن متردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که بر حقی اقرار کند
حاکم شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد مگر در حدود نهم حکم کردن هر گاه مدعی
التماس حکم کند و موجب حکم پیش او ثابت شده باشد پس در این صورت بگوید که حکمت یا قضیت
یا انفذت و آنچه بدینها ماند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر گاه حق مدعی را تسلیم او کند یا او را
بگرفتن آن عین یا فروختن آن امر نماید کافی است و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست که بگوید
مدعای تو پیش من ثابت شد یا دعوی تو ثابت است چه در این صورت نقض آن جایز است بخلاف امر
کردن بگرفتن عین جهة آنکه نقض آن جایز نیست دهم حکم خود را بر طرف کردن هر گاه خلاف آن
بقرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد خواه او حاکم باشد و خواه غیر او
و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهلا بان و خواه نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنان
واجبست نوشتن تمسک جهة اقرار کننده هر گاه خصم او التماس کند و آنکس معروف باشد یا کسی
باشد که او را بشناسد و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و با تعذر آن آنکس که التماس
میکند بدهد دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهدهٔ حق اگر انکار کند و اگر ادعای
مفلسی نماید و اصل مالی نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد
و اگر این چنین نباشد او را حبس کند تا آنکه مفلسی او بگواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد ظاهر
شود یا آنکه خصم او تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند بفروختن آن و
اگر از فروختن امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا آنکه بنیابت و خود بفروشد سیزدهم سؤال
کردن از گواه هر گاه مدعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را بحاضر گردانیدن
ایشان امر نماید و بعد از آنکه گواه را حاضر گردانید حاکم از ایشان سؤال نکند مگر بالتماس مدعی یا آنکه گوید
هر کس پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت
ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین بر آنند که بی اذن مدعی
حکم میتواند کرد لکن واجبست که گواهان را بر خصم عرض کند تا آنکه اگر خصم فسق ایشان را داند ظاهر
گرداند پس اگر خصم جهة جرح کردن مهلتی طلبد سه روز او را مهلت دهد و بعد از آن حکم کند و اگر

حاکم

ح ۱ مگر آنکه بداند که حق با اوست ظم طبا

ح ۲ لازم است انشاء حکم بهر نحو انشاء کند حتی بگفتن پیش من ثابت شد یا دعوای تو ثابت است ظم طبا

لازم است انشاء حکم بهر نحو انشا کند لیکن بعبارت مذکوره اگر قصد انشا حکم کند کافی است بجواز

ح ۳ یعنی دعوی مال باشد و اصل مالی داشته باشد یعنی سابقا مالی داشته و شک در بقاء آن باشد ظم طبا

ح ۳ یعنی دعوی مال باشد و اصل مالی داشته باشد یعنی سابقا مالی داشته باشد و شک در زوال آن باشد

حاکم حال گواهان را نداند گواهان عادل از مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید که گواه ندارم خاطر نشان مدعی
کند که او را قسمی بر مدعی علیه میرسد پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد ۱۴ سؤال کردن از حال
گواهان از عدالت ایشان و فسق اگر عالم نباشد و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست واجب
بودن تزکیهٔ گواهان بر طعن در ایشان و آیا وجوب تفحص حال گواهان ساقط میشود باقرار کردن مدعی
علیه بعدالت ایشان مجتهدین را در این دو قولست ۱۵ آنکه در حالتیکه مدعی علیه از قسم خوردن امتناع
نماید حاکم یک مرتبه باو بگوید که اگر قسم نمیخوری مدعی قسم میخورد و حق را باز یافت مینماید و همچنین
واجبست بر حاکم قسم دادن مدعی بر غایب و میت و غیر اینها شانزدهم آنکه با یکی از مدعی و مدعی علیه حاضر نه
باشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست تاسی و شش از سنتهاست اول بمسجد جامع
رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن و سؤال نمودن از خدای تعالی توفیق
و عصمت و اعانت را گزیدن و سلام کردن بر آنکسیکه اول پیش او آید دوم نزول کردن در میان شهر
سیم گرفتن صورت تمسکات و محضرها و قبالها را از قاضی معزول چهارم سؤال کردن از احوال
اهل شهر و شناختن آنکه محتاج بشناختن باشد پنجم منادی کردن بآمدن او در وقت آمدن بشهر
و خواندن چیزیکه امام جهة او نوشته باشد ششم ابتدا کند باحوال آنهائیکه در حبس قاضی معزول
باشند پس اگر محبوس اقرار کند بواسطهٔ خصم او را نگاه دارد تا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سؤال
از خصم کند پس اگر خصم اعتراف کند او را بغیر حق حبس کرده اند رها کند و اگر محبوس گوید مرا خصمی
هست اما نمیشناسم او را نگاه دارد تا خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او را بمنادی کردن
تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سر دهد و اگر گوید که حبس من بغیر
حق واقع شده مجتهدین را در این دو قولست اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح
در قاضی اول است بلکه تفحص حال او باید کرد و او را قسم باید داد ببری الذمه بودن او و آنگاه او را سر دهد
و آیا کفیل گرفتن از او در این صورت لازم است یا نه در آن خلافست و اگر گوید خصمی دارم اما مرا بظلم حبس کرده
بود در این نیز میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که قول او مقبول نیست چنانچه در مسئلهٔ سابق
گذشت هفتم نگاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان پس حکم کند میانهٔ ایشان بآنکه به بینند
که اگر اطفال بالغ و عاقل شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول
شده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان
خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل گرداند و بدل ایشان جماعتی
دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند دیگری را با ایشان ضم کند هشتم نظر کردن در امینان قاضی
اول و لقطه و ضاله پس هر گاه امینان خائن شده باشند مالهای مسلمانان را از ایشان باز گیرد
و لقطه و ضاله که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقهٔ آنها برابر قیمت آنها شده باشد بفروشد و ما عدای
آنها را نگاه دارد یا آنکه بکسی دهد که آنها را یافته باشد نهم فکر کردن در محرران و قسمت کنندگان
املاک و کسانیکه گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانیکه قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعی
علیه را بقاضی بفهمانند پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند بدیگری تبدیل کند دهم نشستن جهة

قضا

ح ۱ اظهر عدم سقوط است ظم طبا

ح ۲ اقوی صحت حکم است بر غایب الا انه علی حجته صدر

ح ۳ یعنی بعد از گواهی دادن گواهان لکن این حکم چند در غایت محل تامل است احوط است ظم طبا

قضا در جائی که آمدن پیش او باسانی میسر گردد پانزدهم انکه روی بقبله بنشیند و بعضی از مجتهدین بر آنند که قاضی پشت بقبله بنشیند و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند دوازدهم انکه وضو بیاد و جامهٔ خوب پوشد سیزدهم انکه با سکینه و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم انکه بسیار کشاده رویی نکند بحیثیتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرئت کنند چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود پانزدهم انکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث پراکندگی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بیشمار و بیماری و بیخوابی و انچه بدینها ماند شانزدهم حاضر گردانیدن علماء در مجلس قضا تا انکه او را آگاه گردانند بر ماخذ حکم یا خطائی که از او واقع شود ۱۷ حاضر گردانیدن جماعتی که از عدول را در مجلس قضا جهة ترتیب خصوم در دعوای و جماعتیکه بر اقرار نمودن مردمان و حکم کردن قاضی گواه شوند و کاتبی عادل و قاسمی امین ۱۸ ترغیب نمودن قاضی مدعی و مدعی علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند و اگر مسئله بر قاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت طلبد تا بر او ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل ان کند ۱۹ متفرق ساختن گواهان هرگاه در آن قضیه شک و ریبی داشته باشد اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشد بیستم انکه کسیکه اقرار بحدی نماید قاضی چنان نماید کند که شاید او انکار ان کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسبت بماعز کردند بیست یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعی علیه در برابر او و جایز است انکه هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر انکه کافر باشد و نشسته مسلمان بیست و دویم انکه در وقت قضا پرسیدن در باز داشته باشد بیست و سیم انکه قاضی خود متوجه خریدن و فروختن جهة خود نشود بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت نکردن یکی از ایشان ۲۵ انکه هرگاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند بایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی شما سخن گوید ۲۶ انکه در ساقط گردانیدن حقی یا ابطال دعوی شفاعت نکند ۲۷ عیادت مدعی و مدعی علیه کردن و بر جنازهٔ ایشان حاضر شدن ۲۸ اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد ۲۹ سؤال کردن از عدالت گواهان در نهان چه ان از تهمت دورتر است و هرگاه مدتی بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سؤال کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شش ماه بر ایشان بگذرد از حال ایشان سؤال باید کرد سی ام انکه قاضی در وقت قضا مردمان را وعظ گوید سی و یکم انکه قضایای هر روز و هفته و ماه و سال را در جایی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا انکه از تغییر محفوظ باشد سی و دوم انکه بر حکم کردن قاضی در هر قضیه گواهان عادل بگیرد سی و سیم عفو کردن قاضی از کسیکه درشتی با او کند سی و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهة رزق اگر احتیاج بان نداشته باشد و همچنین حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قرآن و مدرس آداب و غیر ان و صاحب دیوان و کیال و گواهانی که گواهی دهند مگر انکه برای سفر کردن و مؤنت سفر محتاج بان باشند چه در اینصورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است ۳۵ انکه سه نوبت بکسیکه قسم متوجه اوست بگوید که اگر قسم نمیخوری حکم میکنم

وابن الیته واجب است صدر

بحق جهة دیگری مثل شهری که نسبت بدیگری دارد و مواسیکه از اربع دینار باشد و اما چهار امر حرام اول چیزی دادن جهة قاضی شدن و بعضی از مجتهدین بر آنند که انکسیکه اراده قاضی شدن دارد اگر در میان مردمان مشهور نباشد جایز است چیزی دهد تا قاضی شود تا انکه بعلم و صلاح مشهور گردد دوم رشوه گرفتن قاضی در قضا پرسیدن و همچنین رشوه دادن نیز حرام است مگر انکه داند که اگر رشوه ندهد مالش فوت میشود چه در این صورت جایز است سیم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین و عدم احتیاج از مدعی و مدعی علیه و غیر ایشان اما با احتیاج مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی یا مدعی علیه چیزی که مستلزم ضرر بیکدیگر باشد و اما یازده امر مکروه اول دربان نگاه داشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهة اینکه حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله نهی از ان کرده دوم قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب سیم خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهة خود چهارم بسیار کشاده روی بودن قاضی که ازبس هیبت و از دلها ساقط شود پنجم بسیار منقبض بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مخصوص جهة گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهة اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان هرگاه از اهل فضل باشند نهم وعظ گفتن ایشان نهم سخن کردن با یکی از مدعی و مدعی علیه بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال **مطلب دویم** در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم و در ان چند فصل است **فصل اول** در تحقیق نمودن دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا انکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرط است اول انکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم انکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیم انکه مختار و جایز التصرف باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسیکه او را باکراه بر ان دارند صحیح نیست چهارم انکه دعوی را جهة نفس خود کند یا جهة کسیکه ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم انکه انچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند شد پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست اگرچه دعوی بر یهود باشد ششم انکه دعوای او بحسب شرع لازم باشد پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بن بخشید این دعوا مسموع نیست تا انکه بگوید که بمن بخشید و تصرف من داده چه بخشیدن تا بقبض ندهند لازم نمیشود و جواب مدعی علیه بر سه قسم است قسم اول انکه اقرار کند بانچه مدعی دعوی میکند پس در این صورت هرگاه مدعی علیه بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم میشود بر او ادای حق کردن و اگر در این صورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بران بنویسد گواه بگیرد بشرطیکه مدعی علیه را بشناسد یا گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت و اگر بر آن مدعا گواه نباشد و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در ان نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد اگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکن است که هر دو با

ب ۱
معلوم نیست
صدر

ب ۲
تفصیلی دارد که مجال ذکر ان نیست
صدر

ب ۳
احوط ترک است
صدر

ب ۱۶
مطلقا حرام است
ظم طبا ۱۵۶

ب ۲۶
مگر اینکه در صورتیکه غرض عقلا داشته در ثبوت بخشیدن هر چند ملک او نشده باشد
ظم طبا ۱۵۶

یکدیگر ساخته باشند جهة لازم ساختن حقّی برغیری و اگر مدّعی علیه در صورتیکه اقرار بمال مدّعی کند دعوی
مفلسی نماید بگواه آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را
حبس نماید تا حال او معلوم شود **قسم دوّم** آنکه مدّعی علیه انکار دعوی مدّعی نماید پس در اینصورت اگر حاکم
شرع عالم باشد بحقّ مدّعی حکم کند بر مدّعی علیه بدادن آن حق بمدّعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدّعی
کند پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند و اگر گواهانی بگذرانند که
حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدّعی و طلب جرح در ایشان از مدّعی
علیه نماید و اگر مهلت خواهند سه روز ایشانرا مهلت دهد پس اگر مدّعی گوید که گواهان من
غائب اند حاکم او را مخیّر میسازد میانه قسم دادن مدّعی علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر گرداند و در
اینصورت بر مدّعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدّعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطرنشان او
نماید که او را بر مدّعی علیه قسمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدّعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای
مدّعی مدّعی علیه را قسم نمیتواند داد و مدّعی علیه بی رضای مدّعی یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد
و بعد از آنکه مدّعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود پس اگر بعد از آن مدّعی مالی از مدّعی علیه بدزدد
حرام است که آنرا بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدّعی علیه بعد از قسم گوید که قسم دروغ خورده ام و
اگر مدّعی بعد از قسم خوردن مدّعی علیه گواه بگذراند حق او در اینصورت ثابت میشود یا نه میانه
مجتهدین در این خلافست اصحّ آنست که ثابت نمیشود و در اینصورت که قسم متوجّه مدّعی علیه باشد
اگر از قسم خوردن امتناع نماید یا بمجرّد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بآن حق جهة مدّعی یا آنکه مدّعی
هرگاه قسم بخورد جهة او حکم کند مجتهدین را در این نیز خلافست اقرب آنست که قسم مدّعی باید بخورد آنگاه
برای او حکم کند و اگر در این صورت مدّعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیّه ساقط میشود
یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد در این نیز میانه مجتهدین خلافست مشهور آنست که بالکلیّه
دعوی او ساقط میشود مگر آنکه بر مدّعای خود گواهان عادل بگذراند و اگر مدّعی از قسم خوردن در این
صورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت بدهد بخلاف مدّعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش
نمیدهد در صورتیکه قسم متوجّه مدّعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند
مجتهدین را در این نیز خلافست اقرب آنست که لازم نیست و قسمیکه باعث اسقاط حق دعوی مدّعی شود
آنست که باسم خدا تعالی باشد یا بصفات مختصّه او چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم
داند که یهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او بدهد مگر آنکه مشتمل باشد
مذهب او بقسم دادن بمحرّمات و سنّت است که حاکم در حقوق سوگند مغلّظه بدهد مگر آنکه کمتر از ربع
دینار باشد که سوگند مغلّظه خوردن بر مدّعی لازم نیست و سنّت است که حاکم سوگند خورنده را
پیش از سوگند خوردن وعظ گوید و قسم خوردن می باید که در مجلس حکم حاکم واقع شود مگر کسیکه
معذور باشد چون زنیکه عادت او نباشد که از خانه بیرون آید یا بیمار که بمجلس حاکم نتواند حاضر شد
و سوگند خوردن گنگ باشارهٔ اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند
و بشویند و بگنگ دهند که بخورد اگر بخورد دعوی او ساقط میشود و اگر نخورد ابتدا کرده شد براد

١ اگر ردّ کند قسم را بر مدّعی باید قسم بخورد و الاّ حق او ساقط است ظم طبا ۱۲۶۷

٢ قسم باسماء الله ترک نشود ظم طبا ۱۲۶۷ نجونه

٣ اجابت به تغلیظ مطلقاً لازم نیست ظم طبا ۱۲۶۷ نجونه

حکم میکند و کافی است منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدّعی و اگر جواب مدّعی را بانکار چیزی مشتهر
داده باشد سوگند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در ترک در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل
غیر و قسم خوردن بر دو قسم است **قسم اوّل** بر نفی و آن وظیفهٔ منکر است چنانچه مذکور شد **قسم
دوّم** در اثبات و آن در پنج موضع است که مدّعی در آنها قسم بخورد جهة اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری
از خود اوّل لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعانرا قسم میدانند دوّم قسم خوردن مدّعی بر کشتن
و قسم خوردن خویشان او سیّم قسم خوردن مدّعی هرگاه یک گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدّعی
هرگاه مدّعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرگاه دعوی
بر میّت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدّعی در اینصورتها قسم میخورد جهة اثبات مال خود و در
چهار موضع مدّعی قسم میخورد اوّل آنکه مدّعی علیه قسم را رد کند چه در این صورت مدّعی قسم میخورد چنانچه مذکور
شد دوّم اینکه مدّعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت مدّعی قسم میخورد سیّم آنکه مدّعی یک
گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در اینصورت قسم میخورد چهارم آنکه مدّعی دعوی کشتن با لوث بر کسی
نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه در این صورت قسم متوجّه مدّعیست و در سه موضع ردّ بر مدّعی ممکن
نیست اوّل آنکه هرگاه وصیّ یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند و آن شخص منکر باشد از قسم خوردن امتناع نماید
چه در اینصورت ردّ قسم بر وصیّ یتیم نیست دوّم آنکه وصیّ یتیم بر وارث دعوی نماید که میّت مر اینچیزی برای
فقرا وصیّت کرده یا بخمس یا زکوة یا حج وصیّت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید
چه در اینصورت حبس منکر لازم است تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سیّم آنکه امام وارث میّت باشد چه
سوگند خوردن امام نامشروع است بلکه حبس منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم بنکول کردن او کنند و در پنج
موضع امام قسم نمیتواند داد اوّل آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن سال بر مال و در زکوة دوّم آنکه شخصی
منکر باشد رسیدن مال و بنصاب سیّم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی
ناقص بودن خرص معاد کند پنجم آنکه جهود کسی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن جزیه
خلاص شود **قسم سیّم** آنکه مدّعی علیه از جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت گنگی باشد
حاکم او را بهر طریقیکه تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار معلوم شود و اگر سبب او عناد
و عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدّعی گوید یا آنکه حاکم حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن
او و بعد از آنکه حاکم شرع جواب را باو ظاهر کند و او جواب را از اقرار و انکار را بگوید مدّعی را بقسم
خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد حکم کند جهة مدّعی بحق او **فصل دوّم** در آنچه
سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق النّاس بعلم خود و غیر
امام از قاضیان جامع الشّرائط در حقوق النّاس بعلم خود حکم میتوانند کرد و آیا در حقوق الله نیز حکم بعلم خود
میتوانند کرد یا نه مجتهدین را نیز در این خلافست اقرب آنست که حکم میتوانند کرد اما بمجرّد خط
خود حکم نمیتوانند کرد هرگاه کیفیّت آن حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی
را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و در ما سوای آن منع کرده اند اوّل عدالت گواهان و جرح
ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم بآن میتواند کرد و اگر عالم نباشد بعدالت یا

١ در صورت لوث ظم طبا ۱۲۶۷

٢ در ما عدای میّت تامّل است هرچند احوط است ظم طبا ۱۲۶۷

٣ تکرار ما سبق است ظم طبا ۱۲۶۷

٤ بلکه امام یا نایب خاص امام ظم طبا ۱۲۶۷

٥ اینصورت از محلّ کلام خارج است چون معلوم مقدّمهٔ حکم است نه محکوم به ظم طبا ۱۲۶۷

حکم کردن قاضی از روی علم خود

فسق ایشان واجبست بر او که از حال گواهان سؤال کند و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد دویم
اقرار کردن در مجلس حاکم و اگر چه غیر او نشنود سیم حکم کردن بعلم بیقین بخطاء گواهان یا کذب ایشان
چهارم تعزیر کردن کسیکه در مجلس قضا بی ادبی کند و اگر چه غیر او بان عالم نباشد و بعضی از مجتهدین
زیاده کرده اند موضع پنجم را که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد و آن در صورتیست که در واقعه یک گواه
باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در اینصورت قاضی حکم میتواند کرد و قاضی حکم میکند در حقوق
الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود
چه در اینصورت قسم دادن مدعی واجبست هرگاه مدعی جهة خود دعوی نماید اما اگر جهة موکل یا مولی علیه
باشد بر او قسم نیست بلکه مال را تسلیم و میکنند یا کفیل میدهند تا آنکه غایب حاضر شود و در دعوی
بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است و اگر در شهر باشد و از آمدن بمجلس حکم معذور باشد آیا
قاضی حکم در آن میکند یا نه مجتهدین را در این خلاف است اقرب آنست که حکم میکند اما بعد از آنکه
حاضر شود دعوی اداء حق یا ابرای آن کند و بگواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهة او کرده باشد
رد کند و قاضی در حق الله بر غایب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر حق الناس و حق
الله چون دزدی کردن غایب حکم میکند بر غایب برد مال اما بدست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب
نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگر چه مهر کرده باشد اما اگر قاضی قاضی
دیگر را الحکم کرد خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت
شده است بر آن دیگری انفاذ آن لازم نیست **فصل سیم** در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه
مدعی و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بر
نفی استحقاق آن دیگری سوگند میدهد و بالسویه آنچیز را میانه ایشان قسمت مینماید و همچنین است
حکم آن اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آن را
بکسی میدهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آنکس بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد حاکم
شرع او را یک سوگند میدهد میانه نفی و اثبات جمع کند و اگر پیش از قسم نخوردن آن دیگری باشد حاکم شرع
جهت اثبات او را قسمی دیگر میدهد و همچنین بالسویه میانه ایشان قسمت میکند هرگاه هر دو گواه داشته
باشند و در دست هر یک باشد حاکم از او و میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد
آنچیز را بتعلق دارد بی قسم و اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه اوست
خواه آنکس که متصرف است گواه داشته باشد خواه نداشته باشد و گواه از قسم خوردن او کافی نیست و اگر
یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آنچیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد حاکم
نصف را بکسی دهد که دعوی کل میکند بی نزاع و نصف دیگر را قرعه میزند باسم هر یک که بیرون آید
از او است بعد از آنکه قسم بخورد جهة نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم
بخورد و اگر او نیز امتناع نماید نصف را میانه ایشان دو قسم سازد پس مدعی کل سه ربع میبرند
و مدعی نصف یک ربع را و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت میکنند
بعد از آنکه مدعی نصف را قسم میدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آن را میانه ایشان

این مسائل محتاج به تفصیل و بیانست صدر

١ کذشت که حاجت بود به قسم محل تامل است هر چند احوط است ظ م طبا محوانی

٢ کذشت تامل در ما عدای میت ظ م طبا

٢ بنا بر قول جماعتی خالی از اشکال نیست صدر

٣ از اینجا تا مسئله رجوع گواهان عبارت و مطلب هر دو مغشوش است تفصیل مسئله بنحو دیگر است ظ م طبا

٣ قرعه در اینصورت خالی از اشکال نیست صدر

بدو قسم میان دو مدعی قسم میخورد و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در اینصورت هر دو گواه داشته باشند حاکم
نصف را بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین
در این اختلاف کرده اند جهة آنکه آیا گواهان داخل معتبر است یا گواهان خارج پس مذهب جمعی که گواهان داخل
را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی کل باید داد و مذهب جمعی که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف
را بمدعی نصف باید داد در صورتیکه گواهان متعارض شوند حاکم بعمل عمل بقول اعدل گواهان میکند
و اگر در عدالت مساوی باشند اما تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم بان مقدم
کردن مقدم است و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزنند و حکم بان کنند هرگاه گواهان بعد از
گواهی دادن و پیش از حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم بان نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند
حکم او باطل نمیشود و لکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه
نباشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر عین باقی باشد آن عین را باز میگیرد و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن
یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفای آن جایز
نیست و در قصاص بعضی بر آن رفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و
اگر ایشان رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفاء آنها باشد و اعتراف کنند که عمدا بدروغ
گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد اما یا دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند
که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند که عمدا گواهی دروغ داده ایم
و بعضی گویند که بخطا گواهی داده ایم بر آنهائی که عمدا گواهی داده اند قصاص است و آنهائی که خطا کرده اند
تتمه آنها را دیت میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد بعد از شوهر کردن رجوع کنند میانه
مجتهدین در آن خلافست بعضی از ایشان گفته اند که حاکم آن زن را بشوهر اول رد کند و مهر یکه شوهر
ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرده
گواهان غرامت نمیکشند بلکه شوهر اول بسبب دخول مهر را میدهد و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را
بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول شوهر رجوع کنند گواهان نصف مهر را غرامت میکشند
و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع این صورتها مذکوره به تفصیلی
که مذکور شد **فصل چهارم** در بیان قسمت کردن میانه شریکان و آن تمیز کردن حصه
یکی از شریکانست از حصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم شرع که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزها
میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد
و شروط قسمت کننده پنج است اول آنکه بالغ باشد دویم آنکه عاقل باشد سیم آنکه مؤمن باشد
چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که
میان ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است و در آن شخصی که
شریکان باو راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست
که در او باشد چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسم است
قسم اول قسمت اجبار یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و قهر

١ اظهر است ظ م طبا عفی عنه قول بنصفه اظهر است نخوانی

٢ اینقول صحیح نیست و دلیل آن تمام نیست و قول دویم اصح است هر چند فرق مابین قبل الدخول و بعد از آن مشکل است بلکه مقتضای قاعده غرامتست ظ م طبا

٣ اینقول هر چند مشهور است لکن غرامت کشیدن نصف در این فرض مشکل است چون لزوم آن بسبب عقد است پس فرق مابین قبل از دخول و بعد از آن مشکل است ظ م طبا

٤ هرگاه متعمدا دروغ گفته باشد ظ م طبا

٥ صورتها و تعزیر ایشان میکنند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامنند صح

میانهٔ ایشان قسمت میکند و این نیز بر دو قسم است اوّل انکه چیزی که میانهٔ شریکان حاکم بجبر قسمت
میکند می باید که حصّهٔ هر یک مساوی باشد یا انکه مختلف باشد امّا توان مساوی ساخت و در قسمت
کردن ضرر بدیکری نرسد مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی از نقصان فاحش هم رساند
و بعضی از مجتهدین کفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اکرچه اندک باشد بی رضای شریک حاکم
قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصّهٔ خود منتفع
نشود قسمت لازم نیست و بعضی کفته اند که وقتی قسمت لازم است که شریک بطریقی که پیش از قسمت
کردن انتفاع از حصّهٔ خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع کیرد و بهترین اقوال قول اوّل است
دوّیم انکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن و راضی بقسمت نشود چه در این صورت
نیز حاکم بقهر میانهٔ ایشان قسمت میکند **قسم دوّم** قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم
نمیتواند کرد بلکه تا شریکان راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اوّل انکه بسبب
قسمت کردن ضرر بشریک رسد و از ان منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت
نباشد یا انکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانهٔ دو شخص مشترک باشد
دوّم انکه قسمت کردن مستلزم ان باشد که یکی از ایشان چیزی بدیکری دهد تا حصّه مساوی
شود پس در اینصورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع بقهر نمیتواند میانهٔ ایشان قسمت کرد و در
صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اکر یکی از شریکان طلب قسمت کردن منفعت باجزاء یا بزمان
کند جایز [illegible] امّا اجابت او ان دیکری را لازم نیست که طلب آن را اجابت کند و فا بان لازم نیست
بلکه هر یک را میرسد که فسخ کنند در قسمت اجباری و قسم اوّل از غیر اجباری هر کاه حصّهٔ شریکان به
اجزاء قسمت کنند در صورتیکه اجزاء مساوی باشد و متفق شوند بحصّهٔ خود قرعه لازم میشود و اکر
متفق نشوند حاکم میانهٔ ایشان قرعه زند باینطریق که اسمهای ایشانرا بر رقعه ها بنویسند بکسی
دهند که مطّلع بران نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هر یک بر حصّه یا باین طریق که
اسمهای حصّه ها را بر رقعه ها بنویسند و بکسی دهند که بیرون آوردن هر رقعه را باسم یکی از ایشان
آنچه بیرون آید بدان عمل کنند و اکر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت
باطل میشود و اکر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بکواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیکر قسم
باید خورد پس اکر قسم بخورد قسمت صحیح است و اکر قسم نخورد و مدّعی قسم بخورد قسمت باطل
است و اکر حصّهٔ بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزای ان مساوی بوده باشد قسمت
باطل نمیشود امّا اکر اجزاء مختلف باشد قسمت باطل میشود **مطلب سیّم** در شهادت یعنی کواهی
دادن و در ان چند فصل است **فصل اوّل** در واجب بودن ان و شروط ان بدانکه کواهی
دادن واجب کفایی است باجماع مجتهدین با قدرت بران خواه او را جهة کواه شدن طلبیده باشند
و خواه نطلبیده باشند [illegible] و اجرت کرفتن بران حرام است
مکر مؤنت سفر جهة ادای شهادت و کواه هست که واجب عینی میشود و ان در صورتیست که کواه
منحصر در یکشخص باشد شروطیکه در کواه میباید یازده است شرط اوّل انکه بالغ باشد پس

۲ دهم چنین در قسم دوّم از قسمت غیر اجباری ابداً از تسویه و تعدیل ظم طبا [illegible]

۳ عبارت مغشوش است مراد اینست که هر کاه بعض مال مقسوم مستحقا للغیر باشد معیّنا پس اکر در هر یک از قسمتین بالتّسویه باشد قسمت باطل نمیشود و اکر باختلاف [illegible] میشود و ظاهر اینست که هر کاه مال غیر مشاع باشد نیز باطل میشود هر چند در هر دو بالتسویه باشد ظم طبا

بلکه اکر مشاع بوده نیز ظاهرا باطل است صدر

در شهادت

کواهی دادن طفل مسموع نیست مکر در جراحتی که سرایت بمردن نکند بشرط انکه ده ساله باشد
و متفرّق نشده کواهی دهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین کواهی اطفال را مطلقا
مقبول نمیدانند **شرط دوّیم** انکه عاقل باشد چه کواهی دیوانه صحیح نیست امّا اکر دیوانکی
ادواری باشد در حالتی که دیوانه نباشد صحیح است **شرط سیّم** انکه مسلمان باشد چه کواهی کافر صحیح
نیست و اکرچه جهت کافر کواهی دهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که کواهی جهود جهة جهود مقبول است و بعضی
کواهی اهل ذمّه را در حق یکدیکر جایز داشته اند و اکرچه مختلف در مذهب باشند چه کواهی دادن جهود
جهة ترسا و کواهی دادن غیر جهود باجماع جایز نیست کواهی دادن جهود نیز جهة مسلمان جایز نیست مکر
در وصیّت کردن هر کاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین کفته اند کواهی دادن ایشان در وصیّت
وقتی مقبول است که در سفر باشند و بعضی از مجتهدین کواهی دادن ایشان را در وصیّت وقتی مقبول می
دانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بتصدیق **شرط چهارم** انکه مؤمن باشد یعنی قائل بامامت دوازده
امام علیهم السلام باشد پس کواهی غیر مؤمن صحیح نیست **شرط پنجم** انکه عادل باشد عدالت قوّتیست
نفسانی که باعث بر ملازمت تقوی و مروّت میکردد و عدالت بکردن کناهان کبیره و مصر بودن بر کناهان
صغیره زایل میشود و مجتهدین عدد کناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست
چیز ذکر کرده اند اوّل اثبات شریک جهة خدا تعالی کردن دوّیم مسلمانرا بغیر حق کشتن و بغیر حق زخم
زدن سیّم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم از جنک کاه کریختن هر کاه در رکاب امام علیه السلام باشد و دشمن
کمتر از دو مثل باشند مکر بد و طریق که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن
هشتم زنان شوهر دار را بزنا نسبت دادن نهم مال یتیم بغیر حق خوردن دهم غیبت [illegible] کردن
یازدهم سوکند بدروغ خوردن دوازدهم کواهی بدروغ دادن سیزدهم شراب و هر چه مست کنند باشد
مثل بنک و غیره خوردن چهاردهم استحلال الکعبهٔ معظمه یعنی حلال داشتن اموریکه در حرم کعبه و ادام
بان حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتر حرم و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در ان
سوای جماعتی که ایشانرا استثنا کرده اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم بیعتی را که باشند با رسول خدا یا
یکی از ائمهٔ معصومین علیهم السلام بسته شده باشد شکستن هفدهم کافر شدن و بد یا کفر رفتن بعد از
مسلمان بودن هجدهم از رحمت خدا تعالی نومید شدن نوزدهم از مکر خدا تعالی ایمن بودن و در
حکم این هر دو است اعتراض بر قضا و قدر الهی کردن بیستم عاق شدن یعنی از طاعت پدر و مادر در
موضعیکه طاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعد از انکه این بیست چیز را ذکر کرده اند کفته اند
که این بیست چیز صریحا در احادیث مذکور است که اینها کناهان کبیره اند و بعضی از مجتهدین بر اینها مذکور
شد هجده چیز دیکر زیاد کرده اند اوّل قیاده یعنی میانهٔ زنان و مردان وسیله شدن و ایشانرا بحرام به
یکدیکر رسانیدن دوّم دیوث بودن سیّم بیرون آوردن کسی که پناه بکعبه و مدینه برده باشد مکر
انکه مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب مال مسلمان کردن پنجم سخن چینی نمودن ششم قطع
صلهٔ رحم کردن هفتم کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن
برای خریدن هشتم با اهل ظلم نفع رسانیدن نهم ترک کردن نماز و روزه و زکوة و حج در سالیکه واجب

۱ بلکه مسموع است در مطلق جراحات و باید کلام ایشان کرفته شود و شاهد دیکر نباشد بنا بر احوط ظم طبا

۱ رعایت احتیاط را با شروط مذکور ترک ننمایند صدر

۲ اعتبار سفر و بعد از نماز عصر احوط است صدر

عدالت

۳ و حسن ظاهر کاشف از اوست صدر

کناهان کبیره

۲ یعنی اعانت کردن ایشان در ظلم کردن ظم طبا

شده باشد دهم بازی خودن طهارکردن یازدهم کوشت مرده وخوك بی احتیاج خوردن دوازدهم
راه مسلمانان زدن سیزدهم سرود مستان شنیدن بان طریق خواندن چهاردهم قمار باختن
پانزدهم هجو مسلمانان کردن شانزدهم مردان را حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد
وبغض مؤمنان در دل داشتن هجدهم وصیت کردن جهت غیر بقصد ضرر رسانیدن
بوارث وبعضی از مجتهدین کفته اند که عدد کناهان کبیره هفتاد است ودر بعضی از احادیث
امده است که عدد کناهان کبیره هفتصد نزدیکتر است که بهفتاد وبعضی از مجتهدین بر آنند
که کناهان کبیره آنست که شارع جهت آنها حدی قرار داده باشد پس هر چه حد نداشته باشد
کناه کبیره نیست وبعضی از مجتهدین کفته اند که کناه کبیره هر کناهی است که کننده آن را
در قران یا در حدیث بعذاب سخت وعید داده باشند وبعضی از مجتهدین بر آنند که کناه
کبیره هر کناهی است که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن بملت کم اعتقاد است
وبعضی از مجتهدین کفته اند که کناه صغیره نمیباشد بلکه همه کناهان کبیره اند اما نظر بیکدیکر
کرده بعضی از انها صغیره اند مثل انکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره است نسبت بسویدن
ایشان وبوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن بایشان واین قول خالی از قوتی
نیست چه در حدیث امده که نکاه بخوردی کناه نیفکنید بلکه نکاه به بزرکی کسی کنید که نسبت باو
کناه واقع میشود ودر بعضی از احادیث امده که هر کناهی عظیم است وهمچنین عدالت بترك مروت
نیز زایل میکردد وان هر چیزیست که سبب سبکی ادمی شود چون طعام خوردن در غیر بازاری در
بازارها وسر برهنه راه رفتن وچیزهایی که سبب شنیده شود بسیار کفتن وباوجود علم وفضل لباس
لشکریان پوشیدن وغیر اینها وعدالت کواهان بسه چیز ثابت میشود اول علم حاکم بان بمعاشرت
بالخفی کردن باو دوم کواهی دادن دو عادل بعدالت او وباید که کواهان انشخص را بنام او
ونام پدر او در حضور مدعی ومدعی علیه تعریف کنند چه ممکن است که میانه شاهد ومدعی شرکتی
باشد یا میانه او ومدعی علیه عداوتی باشد سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در
اثبات جرح ساختن کواه کافی میدانند واکر کواهان عدالت وکواهان جرح متعارض شوند
کواهان فسق مقدم اند بر کواهان عدالت هر کاه مطلق کواهی وسبب را مذکور نسازند
واکر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین کفته اند که کواهان جرح مقدم اند وبعضی بر آنند که کواهان
عدالت برایا عدالت کواهان ثابت میشود باقرار کردن مدعی علیه بعدالت او ومیانه مجتهدین
خلافست واکر بعد از کواهی دادن کواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکی باشد سنت است
که کواهان میانه تفریق کند هرکاه از اهل فضل نباشد عدالت کواهان در وقت کواهی
دادن معتبر است نه در وقت کواه شدن مکر در طلاق که عدالت کواهان طلاق در وقت
شنیدن معتبر است نه در وقت کواهی دادن شرط ششم انکه حلال زاده باشد چه شهادت
ولد الزنا مقبول نیست ودر بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زانیه را
در چیز اندك قبول میتوان کرد وکواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص

۲۶ این قول خلاف کتاب وجمله از اخبار است وظاهر اینست که یا در کبیره اخبار معتبره از کبیره شمرده باشند یا در کتاب وسنت وعده از ان شده باشد یا از برای ان عقاب کرده شده باشد یا انکه از اکبر شمرده باشند از انچه کبیره بودن ان ثابت است یا در نظر عقل واهل شرع بزرك باشد یا انکه معصیت بودن ان معلوم باشد وشهادت مرتکب ان مقبول نباشد ظم لما

۱ اینقول ضعیف است بلکه قول باینکه کبیره هر کناهی است که در نزد شارع مقدس ودر شریعت مقدسه عظیم وبزرك باشد یکویند که این کناه بزرکیست خالی از قوت نیست وبعضی احادیث معارض با کثر بود وواحد سند از اوضح دلالتاست صدر

۲ تقدم جارح بر معدل یا بعکس محتاج به تفصیل است که مجال ذکر ان نیست صدر

۳ اکر ادراکات ان کاشف از بعض ملا... باشد والا معلوم نیست ظم لما

۴ شیاع ظنی کافی نیست ظم لما

۵ معلوم نیست ظم لما

باشد پس اکر میانه مردمان بخلاف ان مشهور باشد کواهی آن مقبولست شرط هفتم انکه در کواهی
دادن متهم نباشد چه کسی در کواهی از رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد مقبول نیست چون شهادت
شریك جهت شریك خود وشهادت وصی در انچه جهة او وصیت کرده باشند وشهادت قرض خواهان
جهة مفلسی بمالی وشهادت آقا جهة غلام وشهادت عاقله بفسق کواهانی که کواهی داده اند بر کشتن
شخصی بیکی بر ابطال شهادت قرض خواهان مفلس بفسق قرض خواهان دیکر شرط هشتم
انکه میان ایشان عداوت دنیوی نباشد چه کواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است
هر کاه عداوت متضمن فسق نباشد وعداوت دینی مانع نیست جهة انکه کواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل
ملتها صحیح است شرط نهم انکه کواهان بسیار سهو نکنند شرط دهم انکه در حقوق الناس
بسبب خود کواهی ندهند انکه حاکم شرع از ایشان کواهی طلب نماید پس اکر بسبب خود کواهی دهند کواهی ایشان در
معامله که بسبب خود جهت ان کواهی داده باشند مقبول نیست اما در معامله دیکر مقبولست کو در ان
خود کواهی نداده اند اما اکر کواهی دادن ایشان در حقوق الله بسبب خود باشد مسموع است شرط یازدهم
انکه کواهی را بلفظ بکویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در کنك اشاره که دلالت بر مقصود کند
کافیست وشرط نیست در کواه انکه بیکانه باشد چه کواهی خویشان نیز مقبولست وآیا کواهی پسر بر
پدر مقبولست میانه مجتهدین در این خلافست اقوی انست که صحیح نیست ومیباید که کواهان در وقت
کواهی دادن باین شرطها که مذکور شد متصف باشند پس اکر این شروط در وقت کواه شدن در ایشان
نباشد ودر وقت کواهی دادن متصف باینها شوند کواهی ایشان مقبولست مکر در کواهان طلاق که میباید
در وقت کواه شدن بر طلاق باین شروط متصف باشند چنانچه مذکور شد **فصل دوم**
در آنچه سبب کواه شدن میشود بدانکه کواه کواهی نمیتواند داد تا انکه او را علم قطعی حاصل نباشد
بانچه بران کواهی میدهد وان بدو چیز حاصل میشود اول دیدن در آنچه او را توان دید چون دیدن غصب
کردن ودزدی نمودن وکشتن وشیر خوردن وزاییدن وزنا کردن ولواطه نمودن وکواهی دادن بر کسی
که کر باشد در اینها مسموع است هرکاه شروطیکه مذکور شد دارا باشد وجایز است که کواه
روی زن اجنبیه را جهة کواه شدن بر او ببیند مکر انکه آواز او را بشناسد چه در اینصورت دیدن روی او جایز نیست
دوم شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود وایقاعات ودیدن خط خود کافی نیست
واکرچه عادل کواهی دهد انچه سنیان نسبت بامامیه داده اند که ایشان قائلند بجواز کواهی
دادن بدروغ جهة برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر انکه این
کواهی دادن جایز نیست وتصریح نموده اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانی است که داخل غلات
است وسبب غلط افتادن سنیان اینست که ان مرد وقتی مذهب امامیه داشته وبعد از ان داخل غلات
شد وکواه تا انکه نسب شخصی را ومین او را نشناسد کواهی جهة او نمیتواند داد پس انتساب وکافی
نیست چه تزویر ممکن است اکر حال مرد بر کواه مجهول باشد ودو عادل حال او را بر او مشخص کنند
صحیح است **فصل سیم** در بیان تفصیل حقوقی که بکواهان عادل ثابت میشوند آنها بر نه قسم
اند قسم اول انکه بکواهی چهار مرد عادل وسه مرد ودو زن ثابت میشود وآنها سه چیزند

اول

۱ معلوم نیست صدر

۲ علی الاحوط صدر

۷ تا حدی یزید ضبطا بچه در ان کواه شده اند در حد ضابطشان نباشند

۳ معلوم نیست صدر

۴ حصول علم موقوف بدیدن وشنیدن نیست بلکه بغیر اینها نیز حاصل میشود وبهر نوع که حاصل شد علم شرعا کافی است صدر

۱ وایضا شرط است اینکه سائل بکف نباشد ظم طبا

۲ محل اشکال است ظم طبا

اول زنا دوم لواطه سیم سحق قسم دویم انکه بکواهی چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت میشود وان زنائیست که موجب رجم است چنان بکواهی سه مرد و دو زن نیز ثابت میشود قسم سیم انکه بکواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت میشود وآن زنائیست که موجب جلد است چنان بکواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم چهارم انکه بکواهی دو مرد عادل ثابت میشود وان بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا نسبت دادن بزنا سیم خوردن هرچه مست کننده باشد چهارم حد کسیکه دزدی کرده باشد پنجم حد زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق ۱۲ تعدیل جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عدهٔ زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیت کردن نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی بعمد کشته باشد قسم پنجم انکه بکواهی دو عادل یا یک مرد و دو زن یا یکمرد با قسم ثابت میشود وان هرچیزیست که مال باشد یا غرض از او مال باشد وآن هیجده چیز است اول دین و قرض دوم غصب سیم قراض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم وعده کردن در بیع دوازدهم وصیت بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن شانزدهم گرفتن مال کتابت هفدهم هبهٔ معوضه هجدهم کشتن که موجب دیت باشد و دیت جراحتها و همچنین کشتن پدر پسر خود را وکشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در اینصورتها دیت ثابت میشود و خلافست میانه مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص باین قسم کواهان ثابت میشود یا نه اقرب آنست که بیکمرد و دو زن ثابت میشود قسم ششم انکه بکواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجماع هر دو ثابت میشود و قاعده دران آنست که در هر موضعیکه اطلاع مردان بران دشوار باشد غالباً کواهی زنان دران کافیست وان هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن سیم آواز کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضا بر قول قوی ششم وصیت بمال چه وصیت بمال بکواهی چهار زن ثابت میشود و بکواهی دو زن نصف وصیت و بکواهی سه زن سه ربع وصیت و آیا به کواهی یکمرد و بکواهی دو زن و یکمرد نصف وصیت ثابت میشود مجتهدین را در این خلافست و اشکال در خنثی اقوی است اگر زن داند که شخصی جهة شخصی وصیت بمال کرده آیا جایز است که او وصیت را دو کواهی دادن زیاده کوید تا انکه ربع ان موافق اصل وصیت باشد میانه مجتهدین در این خلافست هفتم انقضاء عده هشتم حیض و نفاس قسم هفتم انکه بکواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم انکه بکواهی یک کس ثابت میشود چون عزل وکیل چه هرگاه وکیل را بکواهی یک مرد عادل ظن حاصل شود عزل ثابت میشود چنانچه در بحث وکالت مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که او در اول ماه یک کواه عادل را کافی میداند قسم نهم انکه بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن

۱ ابر بودن و نبودن فرق ندارد بنابر اظهر ظم لمبا ۵۵۲ مجوزه

۲ محل تامل است ظم لمبا

۳ یعنی اجل در ثمن یا مثمن ظم لمبا مجوزه

۴ در آزادی و قصاص تامل است بلکه در باب قصاص خواهد امد که بیک مرد و دو زن ثابت نمیشود ظم لمبا ۵۵۲

۵ کذشت که در عده معتبر است کواهی دو مرد ظم لمبا مجوزه

۱ و مذکور شد احتیاط دران نیز صدر

۶ و اظهر عدم کفایت است ظم لمبا ۵۵۲

مدعی و خویشان او و هرگاه کواه نداشته باشند پنجاه قسم میخورند ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقیکه بشیاع ثابت میشوند بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع اخبار جماعتی است که حاکم را بان ظن غالب حاصل شود در ذکر تفصیل حقوقیکه بشیاع ثابت میشود میان مجتهدین خلافست بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسبت بپدر و مادر دویم مردن شخصی سیم ملک مطلق چهارم وقف و صدقات پنجم نکاح ششم آزادی بنده هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سیم رضاع چهارم ضرر رسانیدن پنجم تعدیل کواه ششم جرح کردن کواه هفتم مسلمان بودن هشتم کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم صحت چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت در کشتن شخصی دیگر را و بعضی از مجتهدین زیاده بر آن بیست و دو چیز پنج چیز دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین سیم آزاد کردن بنده چهارم مفلس بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که بکواهی دادن کواهان عادل بر کواهی کواهان عادل ثابت میشود و این قسم را کواهی بر کواهی میکویند و آیا در این قسم کواهی دادن زنان بر کواهی مردان مقبولست یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که مسموع نیست و اگر در جائی باشد که کواهی دادن زنان در آنها مقبول باشد باین قسم کواهی پانزده چیز ثابت میشود اول قصاص دوم طلاق سیم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم زائیدن نهم آواز کردن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و غیر آن و قاعدهٔ کلیه در این قسم آنست که هرچه حق الناس است باین کواهی ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و کواهی دادن این قسم کواهان مشروط بچهار شرط است اول انکه می باید که کواهان فرع آن قول را از کواهان اصل بشنوند و بر هر یک از کواهان اصل دو کواه فرع کواهی دهند پس اگر بر هر یک از کواهان اصل دو کواه فرع کواهی ندهند مسموع نیست دویم انکه کواهان اصل حاضر نباشند مثل انکه بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد پس اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند کواهی کواهان فرع مسموع نیست سیم انکه شرطیکه در کواهان اصل مذکور شد باید در کواهان فرع باشد پس اگر ان شرطها نباشد کواهی ایشان مسموع نیست چهارم انکه کواهان اصل را معین سازند در وقت کواهی دادن بانکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را مذکور نسازند کواهی ایشان مقبول نیست و اگر کواهان فرع بر کواهان اصل کواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این خلافست اصح آنست که کواهی کواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است با مساوی بودن در عدالت کواهی ایشان مسموع نیست و بعضی برآنند که با مساوی بودن کواهی بودن ایشان مسموع است و مراتب این قسم کواهی دادن سه است اول اعلام و انچه انست که کواهان اصل بکواهان فرع بکویند که کواه باشید بر انکه ما کواهیم که فلان شخص نزد فلانکس مبلغی دارد دویم انکه کواهان فرع این قول را از کواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند سیم انکه کواهان فرع این قول را در غیر مجلس حاکم شرع از کواهان اصل بشنوند و در قسم سیم میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که مسموع است و کواهان در قسم اول چنین ادا

۱ کفایت ان مشکل است ظم لمبا شیاع

۱ ثبوت این امور بشیاع از انها معلوم نیست صدر

۲ و کفایت میکند دو کواه هرگاه بر هر یک کواهی دهند ظم لمبا ۵۵۲

۳ هرگاه انکار ایشان قبل از حکم باشد و اما انکار بعد از حکم پس اثر ندارد ظم لمبا ۵۵۲

کواهان فرع در این صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر ...

شهادت کنند که گواه کرفته‌اند ما را فلانیان و در دستم دویم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواه دادند و در دستم سیم **باب هفدهم از کتاب جامع عباسی** که فلانیان چنین میگفتند

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلبست **مطلب اول** در اقرار کردن و آن بر دو قسم است اقرار بحق و اقرار بخویش کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقرار بحق کردن و شروط آن چهارده است اول اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار ببلوغ باحتلام با امکان صحیح است بدون گواه و دستم اما اگر اقرار ببلوغ بسال کند در اینصورت تا بگواه ثابت نشود مقبول نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سیم آنکه اقرار را بچیزی معلق نسازد چون موت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه قصد اقرار کند چه اقرار کسیکه قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مستی مست بسبب خوردن حرامی باشد اقرارش صحیح است و باقرار خود مؤاخذ است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده بآنچه تعلق بمولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال از او واقع میشود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید اما اگر بنده از آقا مأذون باشد در تجارت کردن و آنچه بدان متعلق است پس اگر اقرار بچیزی از او واقع شود که متعلق بتجارت باشد صحیح است و هم چنین صحیح است اقرار او بچیزی که غیر مال باشد چون طلاق زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسیکه او را باکراه بران دارند صحیح نیست هفتم آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و هم چنین اقرار مفلسیکه حاکم بواسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش برای اجنبی با تهمت بورثه صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهة وارثی باشد از اصل بیرون میرود هشتم آنکه کسیکه اقرار جهة او میکنند میباید که اهلیت آن داشته باشد که از جهة او چیزی اقرار کنند چه اگر برای ملک دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست و اگر جهة چارپا اقرار کند در آن خلاف است بعضی از مجتهدین گفته‌اند که احتمال بطلان دارد و احتمال استفسار دارد یعنی سبب آنرا از او پرسند اگر گوید بسبب جنایتی که بر آن چارپا کرده‌اند یا بسبب مالی که متعلق است باو اقرار است فاسد است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت بر شخصی از او قبول میکنند و اگر چه تعیین آن نکنند بر قول اقرب طلب تعیین از او میکنند و احتمال بطلان نیز درین صورت میرود و اگر اقرار کند جهة بنده منصرف بمولای او میشود و اگر جهة مسجدی یا مدرسه اقرار کند ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است اگر سبب محال ذکر کند از سببهای غیر ممکن بعضی گفته‌اند که اقرار درست است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در اینصورت باطل میدانند و اگر جهة حمل اقرار کند همچنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر منسوب کرده باشد بوصیت کننده باشد از باقی ورثه است اگر نسبت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تخصیص بزیاده و نقصان همه مساوی‌اند

نهم آنکه کسیکه جهة او اقرار میکنند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب کند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب تصدیق کند و اگر تکذیب اقرار آزادی غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده را جهة شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد میشود دهم آنچه بآن اقرار میکنند جهة کسی باید که چیزی باشد که او مالک آن تواند شد پس اگر جهة مسلمانی بخوک یا شراب یا جهة کافری بمصحف یا بنده مسلما اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت اخیر را جایز داشته‌اند و گفته‌اند که حاکم شرع ایشان را بفروختن آنها جبر میکند یازدهم آنچه بآن اقرار میکند باید چیزی باشد که صلاحیت مملوک بودن داشته باشد پس اگر اقرار کند بآزادی جهة غلام کسی صحیح نیست و هم چنین اگر اقرار بعضی از انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهة حلال دانسته مرده اقرار کند چه در این صورت صحیح است اگر اقرار کند جهة شخصی بحبة از گندم یا پوست جوزی لازم که بآنکس بدهد اگر چه آنرا مال نگویند دوازدهم آنکه آنچه ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید که ملک من از فلان است صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر کسیکه بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او وقف کرده باشند و آنچیز را بجهة غیری اقرار کند صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که بآن اقرار میکنند میباید که در دست او باشد پس اگر اقرار بمال کند غیر صحیح نیست **فصل دویم** در اقرار کردن بخویش بودن بدانکه شرط اقرار کردن بخویشی زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول ممکن باشد الحاق مقر به پس اگر اقرار کند ببنوت معروف به نسبی یا به بنوت بزرگتر از خود یا مساوی بخود یا کمتر از خود که عادت بران جاری نباشد باطل است و هم چنین اقرار بنسبی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان و اگر چه در این صورت فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که این ولد من است از زنا خلاف است که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار بمنافی است که قبول نمیکنند اول آنرا قبول میکنند دوم اصلا باطل است تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و میت چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگر چه بعد از بلوغ باشد اگر دو شخص بالغ بنسبت تصادق کنند بر غیر ولد چون اخوت صحیح است تعدی نمیکند از متصادقان بورثه ایشان سیم عدم منازعت در نسبت پس اگر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار بگواه است و اگر عم اقرار کند ببرادر در مال برادر میت میدهند و اگر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیق کنند مال را بفرزند میدهند و اگر تصدیق نکنند زوجه یک نصیب خود را باو میدهد اگر برادران گویند که فرزند هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران باو میدهند و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را باو میدهد و اگر هر دو اقرار کنند ثلث را باو میدهند با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت میشود **فصل سیم** در احکام اقرار کردن بدانکه هرگاه شخصی برای شخصی بمال معینی اقرار کند لازم است برای او دادن آن مال بآن شخص و هرگاه اقرار کند بچیزی مجهول تعیین آن بر متعارف بلد اقرار کننده است هرگاه متعدد باشد بآنچه در استعمال غالب باشد و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن باقرار کننده تعلق دارد و هرگاه اقرار بمجهول کند صحیح است و حاکم الزام نماید اقرار کننده را بتفسیر آن مثل آنکه اقرار کند بمال یا بشیئ یا بمالی بسیار یا مالی عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط آنکه آنرا در عرف مال گویند پس درین صورت اگر اقرار به پوست بادام یا حبه از گندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال

کثیر هشتاد است زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام
هشتاد تفسیر کرده اند و در این قول اشکال است چه این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل
اقرار بر نذر کردن قیاس است و اقرار بمجهول بر پانزده وجه است اوّل اقرار کردن بشیء و آن اعم
از مال است پس اگر آن را بحدّ قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم آن را قبول میکند و اگر بسرگین نجس
تفسیر کند قبول میکنند و بعضی از مجتهدین این را جایز نداشته اند دوّم اقرار بمال پس آنچه از در عرف
مال گویند بر او لازم است و اگرچه قلیل باشد پس اگر مال نیز نباشد چون سرگین نجس داخل نیست و اما
تفسیر مال بحبّهٔ گندم جایز است یا نه در آن خلافست چنانچه مذکور شد سیّم اقرار باسماء الاجناس
چون زینت و ذهب و فضه و قول قول مقرّ است در تفسیر آنها یا قسم چهارم اقرار بصیغهٔ جمع و آن را
حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من از این اقرار دو میخواستم که اقلّ جمع منطقی است در آن خلاف
است اقرب آنست که قبول میکنند یا قسم پنجم اقرار بصیغهٔ عدد چون صد و هزار و تفسیر آن تعلق
بمقرّ دارد و اگرچه بحبّهٔ گندم کند ششم ابهام چون له علیّ من واحد الی عشرة یعنی فلانی راست
بر من از یک تا ده چه این احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال نوزده نیز دارد هفتم
ابهام در وصف چون له علیّ درهم ناقص و هم چنین اگر گوید له علیّ مال عظیم یا جلیل یا نفیس
هشتم ابهام در جزء چون نصف مثلا و تفسیر میکنند بنصف آنچه متموّل باشد و اگر اقرار
کند بدرهمی و نصفی و بعضی از مجتهدین میگویند که نصف را جمع بدرهم میشود نهم ابهام بکذا
پس اگر گوید له علیّ کذا مثل آنست که بگوید له علیّ شیء پس اگر گوید له علیّ درهم برفع یا نصب
یا جرّ اقرب آنست که مراد واحد است چه رفع ببدلیّت است و نصب بتمییز و جرّ باضافه و در جرّ
بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب احتمال به بیست دارد و در جرّ احتمال بصد دارد
چه اقلّ عددی که تمییز در آن مجرور است صد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اوّل است در حالت
نصب و جرّ و بعضی بر آنند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست
و بیست دهم ابهام بعطف و مانند آن چون له علیّ درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد
سه درهم باشد و اگر گوید که مراد بثالث تاکید ثانی است صحیح است و اگر گوید مراد بثانی تاکید اوّل
است صحیح نیست یازدهم ابهام بظرفیت و مانند آن چون له زیت فی جرّة او سمن فی عکّة
او قماش فی عیبة او الف فی صندوق ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرچه بی ظرف
نمیباشد اقرار بآن اقرار بظرف است و اقرار بجار و اقرار بزین او است اما اقرار به بنده که عمامه بر سر و جامه
در بر دارد اقرار بعمامه و جامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان چون له هذا الثوب و هذا العبد مطالبهٔ
تعیین میکند پس با تعیین اگر مقرّ له منکر باشد سوگندش میدهند و انتزاع میکند حاکم مقرّ به را
باز در دست مقرّ میگذارد پس اگر مقرّ له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکنند سیزدهم ابهام مستخرج
و آن بطریق استخراج مجهول است و این وقتی معتبر است که مقرّ له عالم باشد بآن عبارت پس اگر عامی باشد الغاز
کند حکم بر آن مترتب نمیشود مثلا بطریق جبر و مقابله اگر گوید زید را بر من مالیست و نصف مال عمرو
و عمرو را بر من مالیست و نصف مال زید پس مال هر یک بطریق جبر و مقابله چهار است و بطریق از ایشان

یعنی قسم بر نفی از زید هرگاه نزاع در تعیین مقدار باشد یا بر نفی آنچه مقرّ له ادعا کند هرگاه نزاع در تعیین شخص یا نوع یا صنف باشد ظم لمبا

اگر قابل تعلق اختصاص باو است فرمایش بعضی از مجتهدین بعید نیست صدر

ظاهر کلام سابق عدم ترجیح جواز بود صدر

التزام بقسم مشکل است صدر

گذشت که التزام بقسم مشکل است صدر

حبّهٔ گندم بعید است مگر بقراین خاصه صدر

معلوم نیست پس اقرب آنست که با ظاهر نمودن لفظ در جرّ اقتصار بقدر متیقّن نمایند و چنین است حرف عطف در حالت نصب صدر

معلوم نیست صدر

تمام مطلب این وجه معلوم باشد گویا معلوم بوده باشد صدر

یعنی سوگند میدهند مقرّ را بر نفی آنچه مقرّ له تعیین میکند ظم لمبا

ششم بر او باید داد و در تفسیر جنس و نوع باقرار کننده باید رجوع کرد چهاردهم ابهام بممکن الاستخراج بعد از طلب
و رجوع بمقرّ کنند چون له علیّ من الفضّة بوزن هذه الصخرة او بقدر ثمن عبد زید پانزدهم ابهام
از حیثیت عموم چنانکه گوید زید راست جمیع آنچه در دست من است و اگر گوید فلان شخص را بر من
زیاده از مال فلان است و از زیاده از قدر مال او باید داد و اگر در این صورت دعوی کند که من مال
او را کم پنداشتم سوگندش میدهند و اقرار بعین و دین صحیح است پس اگر گوید دین یا عینی که
در ذمهٔ بکر است تعلق بزید دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است و اگر گوید مرا بر
تو هزار است و او در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرّم بآن در این صورت هزار بر او لازم است
و اگر در جواب بگوید وزن کن یا نقد کن یا گوید که من مقرّم و نگوید مقرّم بآن در این صورت لازم
نیست چه در عرف در دو صورت اوّل احتمال استهزاء دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرّم
بآن حق جهة تو یا دیگری فصل چهارم در منافی اقرار و آن بر دو قسم است فصل اوّل قسم
اوّل مقبول بدو شرط اوّل بعد از اقرار کردن بچیزی باستثنای زیاده از آن یا مساوی آن نکند
بلکه بکمتر از آن استثنا کند مثل آنکه بگوید فلانی راست بر من ده درهم الّا دو درهم چه در این
صورت اقرار بهشت درهم کرده دوّم آنکه استثنا متّصل باشد چنانچه اگر در مثال مذکور
بی فاصله گوید الّا دو درهم صحیح است اما اگر بعد از مدّتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا
از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه را که بر این رفته که استثنا از نفی اثبات
نیست و اگر استثناء متعدّد باشد بحرف عطف یا آنکه استثنای سیّم زیاده از دوّم باشد هر دو
استثنا از اوّل بیرون میروند مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الّا سه درهم یا فلانی راست
بر من ده درهم مگر دو درهم مگر چهار درهم پس در این صورت بچهار درهم اقرار کرده و اگر بحرف عطف
نباشد و استثناء از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه مستغرق نباشد و اگر استثنا بتردید باشد
مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الّا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در این دو احتمال است
چه احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید فلانی راست بر من درهمی بلکه درهمی میانهٔ مجتهدین
در این قول خلافست اقرب آنست که اقرار بیک درهم کرده مگر آنکه گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از
دو جمله استثناء واقع شود باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامهٔ الّا درهمی میانهٔ
مجتهدین خلافست بعضی از ایشان بر این رفته اند که عاید بجملهٔ اخیر است و بعضی گفته اند که عاید بهر دو
جمله است قسم دوّم مردود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب
یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اقرار کند بجهت مسلمانی بشراب یا خوک چه در این صورت
منافی اقرار مقبول نیست مطلب دوّم در وصیّت نمودن و در آن سه فصل است فصل
اوّل در وصیّت کردن بمال و شروط آن بدانکه وصیّت مالک گردانیدن کسی است شخصی را بر عین
یا منفعتی بعد از مردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیّت مسلّط ساختن شخصی است بر تصرّف در
چیزی بعد از مردن و شروط آن دوازده است اوّل ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا او افعلوا کذا
بعد وفاتی یعنی وصیّت کردم بجهت فلان شخص بفلان چیز مثلا یا آنکه گوید که فلان مبلغ به

در دو صورت اوّل دور نیست قرینهٔ نوعیه بر استهزاء و نه در صورت اخر بعید است بلکه ظاهرا اقرار است از برای گوینده پس فرق میان گفتن بآن و نه گفتن بآن بنظر نمیرسد صدر

پس مدار متیقّن اقرار به شش است صدر

معلوم نیست صدر

و بعضی اگر بگویند عاید باوّل است نیز مانع ندارد صدر

اگر عرفا کلام واحد باشد عدم قبول مطلقا معلوم نیست صدر

عدم وجوب منسوب مشهور است ولی معلوم نیست صدر

مقامات مختلف است ظم لمبا

وصیّت یا تملیکی است و آن مالک گردانیدن کسی است چیزی را بعد از مردن یا عهدی است و آن سفارش کردن است بتصرّفی بعد از مردن مثل آنچه نقل کرده اند از بعض از مجتهدین ظم لمبا

علم وجوب مشهور است ولے معلوم نیست صدر

تصدّق دهید و بفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات من و آنچه بدینها ماند و صیغهٔ عربی در وصیت لازم نیست و اگرچه قادر بران باشد و وصیّت کنك و کسیکه از نطق عاجز باشد باشاره و کنایت است و اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بان واجب نیست و اگرچه در حال نوشتن او حاضر باشند دوّم قبول کسیکه وصیّت برای او میکند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل باشد چون تصرّف کردن در ان و این در جائی شرط است که محصور باشد امّا در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و در قبول اتّصال بایجاب شرط نیست پس اگر بعد از ایجاب بزمانی یا بعد از وفات واقع شود صحیح است و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و اگر ردّ کرده باشد وصیّت را در حیات موصی یا بعد از وفات او رجوع میتواند کرد و قبول کرد خلافست مشهور آنست که جایز است امّا اگر بعد از وفات و پیش از قبول ردّ کند باطل است و اگر بعد از قبول و بعد از قبض ردّ کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض ردّ کند خلافست و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول میرسد خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه بعد از موصی و بعضی از مجتهدین بر آنند که در این صورت وصیّت باطل است و بعضی گفته اند که اگر غرض موصی تعلّق بمیّت داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلّق بوارث او میگیرد و اگر پیش او بمیرد باطل است و در قبول و ردّ ورثهٔ موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع بورثهٔ موصی میشود و بعضی گفته اند که بامام میرسد سیّم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیّت طفل صحیح نیست و در وصیّت طفل ممیّز و طفلیکه ده ساله باشد خلافست و بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیّت ده ساله در ابواب البرّ صحیح است و بعضی گفته اند که اگر مرد است وصیّت هشت ساله صحیح است و اگر زن است هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیّت دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیّت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البرّ و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح نمیدانند و همچنین کسیکه خود را زخم زده باشد و در ان زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیّت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی له در حال وصیّت موجود باشد پس اگر وصیّت کند جهة حمل و بود او در حال وصیّت معتبر است و اگر مشکوك باشد وجود وصیّت او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد که مالك شود یعنی صلاحیّت مالك شدن چیزی داشته باشد چه وصیّت مملك و چاروا و با ته صحیح نیست مگر آنکه در دابّه قصد علف او کند نهم آنکه موصی له آزاد باشد چه وصیّت بنده جهة بنده صحیح نیست و اگرچه قایل بن شویم که بنده مالك چیزی میشود و آیا وصیّتی که در حالت رقیّت کرده بعد از آزادی او نافذ است یا نه در ان خلافست و لیکن نفوذ است هر گاه وصیّت را بر آزادی خود متعلّق ساخته باشد اگر موصی له بندهٔ موصی باشد وصیّت صحیحست و صرف آزادی او میشود هر گاه ثلث مال او وفا بان کند دهم آنکه وصیّت بر مولی جایز باشد پس وصیّت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگرچه ذی رحم باشد و بعضی از مجتهدین در ذی رحم جایز داشته اند و وصیّت بر یهود ان صحیح است و بعضی از مجتهدین تخصیص بذی رحم داده اند

و بعضی ... اگر ...

و بعضی از مجتهدین مطلقا باین عمل نموده اند در کسیکه وصیّت میکند اسلام شرط نیست پس وصیّت کافر جهة مسلمان بچیزیکه مالك ان تواند شد صحیح است امّا اگر شراب جهة مسلمان وصیّت کند صحیح نیست یازدهم آنکه وصیّت بچیزی باشد که مالك ان تواند شد پس وصیّت بشخص آزاد و وقف امّ ولد و گوشت میته و سرگین نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و همچنین وصیّت بشراب و خوك در مسلمان صحیح نیست امّا اگر هر دو یهود باشند صحیح است دوازدهم آنکه ثلث مالیکه در حال وفات باشد وفا بوصیّت کند پس اگر زیاده از ثلث مال باشد زیاده باطل است مگر آنکه وارثان اجازت دهند و اجازت وارث بعد از وفات موصی معتبر است باجماع و قبل از ان اعتبار دارد بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات را منع نموده اند و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا اجازت وارث در اینصورت تنفیذ آنچیز است که موصی وصیّت کرده یا ابتدای عطیه است **فصل دوّم** در اقسام وصیّت کردن و احکام وصیّت مطلق بدانکه وصیّت بر چهار قسم است اوّل وصیّت واجبه چون وصیّت کردن جهة ادای حقوق واجبه خواه حق الله باشد خواه حق النّاس دوّم وصیّت مستحبّه چون وصیّت کردن بمال کم پس وصیّت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از ضعف و بعضی از مجتهدین وصیّت بثلث را با استغنای وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیّت بربع را بهتر میدانند و خمس را با فقیر بهتر میدانند و چون وصیّت بشهادتین و اقرار به نبوّت پیغمبر و امامت ائمّه علیهم السّلام و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده سیّم وصیّت حرام چون وصیّت کردن بمجرا شراب و گوشت خوك و غیر ان چهارم وصیّت مکروه چون وصیّت کردن بمال بسیار و هر گاه وصیّت جهة جماعتی مطلق واقع شود تقاضا تسویه کند مگر بتصریح کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که وصیّت در رجال و عم بطریق میراث است و جهة خویشان و موالی و مستحق زکوة و سبیل الله بطریقی است که در بحث و تفسیر ان گذشت و وصیّت بمجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بعد از وفات متعلّق بوارث است پس اگر وصیّت بمال یا نصیب یا بمال قلیل یا عظیم کند تعیین ان بوارث تعلّق دارد هر گاه بدانند از موصی قدر معیّن را و مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت حسنه ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السّلم وارد شده و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد بجزو سبع است و در بعضی دیگر که ثلث است و در روایت صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیّت بمال بسیار کند بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر که مذکور شد و اگر کسی جهة شخصی شمشیر وصیّت کند در بعضی احادیث وارد شده که غلاف و زیور آن داخل است و در وصیّت بصندوق آنچه از اموال در ان باشد داخل است و همچنین در وصیّت کشتی آنچه از طعام در آن باشد داخل است **فصل سیّم** در بیان وصی ساختن و ان ولی گردانیدن شخصی است برای اخراج حقی یا استیفای حقی یا بر طفل و مجنون و پدر و جد طفل بالاصاله ولایت دارند و وصی که پدر و جد جهة طفل تعیین کنند صحیح است و اگر وصی را از زد هند در وصی گرفتن جایز است و اگر او را نهی کنند از وصی گرفتن نمیتواند گرفت و با اطلاق خلافست و در مکاتبهٔ صفار از حضرت امام حسن

عسکری علیه السلام مؤید جواز است و شروط وصی هشت است اول انکه عاقل باشد پس وصی کردانیدن دیوانه
صحیح نیست و اگر بعد از ان دیوانگی بهم رسد وصایت او باطل میشود و اگر دیوانگی او بر طرف میشود آیا وصایت
او عود میکند میانه مجتهدین در این خلافست و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز در آن خلاف است اقرب
آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است دوم انکه بالغ باشد هر گاه تنها باشد پس وصی کردانیدن
طفل منفرد بی انکه بالغی را باو ضم کند صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ
شود انگاه هر دو شریک کنند سیم انکه مسلمان باشد هر گاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت
بر اطفال مسلمانان باشد پس هر گاه مسلمان نباشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست چهارم انکه
عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است و اگر چه بعد از فوت وصی فاسق شود و بعضی گفته
اند که در این صورت باطل نمیشود پنجم آزاد بودن مگر انکه مولی اگر بنده شخصی را وصی کند یا بنده خود را میتواند
وصی کرد و در ان خلافست ششم انکه کسیکه اولی از وصی باشد موجود نباشد چون پدر و جد پس
اگر شخصی را غیر از پدر یا جد وصی کرداند صحیح نیست هفتم انکه وصی تواند که از عهده وصایت
بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا انکه سفیه باشد آیا باطل است یا
صحیح و حاکم کسیرا باو ضم میکند یا نه میانه مجتهدین خلافست و اگر عجز بعد از ان بهم رسد
حاکم شخصیرا باو ضم میکند هشتم انکه صیغه بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را
بتو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را بتو تفویض کردم یا وصی منی تو و این شروط در حال
وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر بیکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است و بعضی
گفته اند که در حال وصیت کافیست و بعضی بر آنند که معتبر حین وفات است و شرط نیست ذکوریت
وصی بودن پس زن و خنثی را با اجتماع شرایط وصی میتوان کردانید و شیخ طوسی اجماع شیعه را
بر این نقل کرده و هم چنین بصیر شرط نیست و انچه در روایت سکونی منع از ان واقع شده محمول بر کراهت یا
تقیه است و اتحاد وصی نیز شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرف میکنند و با امتناع حاکم جبر
میکند ایشانرا بر اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد بشرط
انکه موصی در حیات باشد و این خبر باو برسد پس اگر خبر باو نرسد و بمیرد مشهور انست که وصی را قیام بامور
وصایت لازم است مگر انکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه عالم بوصیت نباشد
تا انکه وصیت کننده بمیرد رد میتواند کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط
و در جایی که عادت جاری بتوکیل باشد جایز است وصی را که وکیل بگیرد و در غیر انچه عادت بر ان
جاری نباشد خلافست اقوی انست که جایز است وصی را استیفاء دین خود از انچه در دست او است
بی اذن حاکم و هم چنین دین غیر را با علم خود میتواند کرد بعد از انکه ان قرض خواه را سوگند دهد و بعضی
بر آنند که تا نزد حاکم شرع ... و بر مال موجود او را وصی کرده باشد بر مالی که بعد از ان بهم رسد
دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هر گاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند
بر حاکم لازم است که تعیین کند و حاکم مالک عزل ان وصی است هر گاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد
یا متعذر باشد مراجعت او جایز است عادل مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامیکه متعذر

باشد

الظهر جواز است ظم طباه مجموعه
لزوم صیغه معلوم نیست صدر
معلوم نیست صدر
بنا بر احوط ظم طباه مجموعه
مشکل است ظم طباه
هر گاه علم باشتغال ذمه میت باشد اقوی قول است و حاجت هم بسوگند ندارد بلی با احتمال برائت ولو با براء محتاج است باثبات نزد حاکم و قسم استظهاری ظم طباه مجموعه
قول ابن بعض درست نیست مجموعه
ثابت نشود نمیتواند داد و این قول اقوی است و باید کرد وصی انحصار کند برانچه جهت او تعیین کرده اند پس ...

باشد و وصایت و رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل والله الموفق

باب هجدهم از کتاب جامع عباسی

در قسمت کردن ترکه و میراث و ان منتقل شدن مالی است یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه بیکی
از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطیکه یکی از اموری که مانع میراث بردن است در آنها نشود چنانچه مذکور خواهد
شد در آنها نباشد و در آن شش مطلب است **مطلب اول** در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود
و ان بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن و ان باتصال شخص است بدیگری بولادت یا به
انتهای ان هر دو بدیگری بر وجه شرعی و ان بر سه قسم است **قسم اول** دو قومند که بایکدیگر
میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان و هر چند پایین روند و این دو قوم با یکدیگر میراث
برند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هر گاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال
او تعلق به پدر دارد و هم چنین اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلق بمادر دارد و اگر پدر و مادر جمع شوند
سه یک مال میت تعلق بمادر دارد و تتمه تعلق بپدر دارد و اگر با پدر و مادر پسر جمع شود هر یک از پدر و
مادر شش یک مال را میبرند و تتمه ان تعلق بپسر دارد و اگر با پدر و مادر دختر جمع شود هر یک از ایشان
شش یک مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرط
انکه میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدری و مادری یا چهار خواهر پدری و مادری نداشته باشد چه اگر
اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و
اگر دو دختر با ایشان جمع شود دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلثان بپدر و مادر و اگر یکی
از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان میبرند و شش یک از پدر است یا از مادر و تتمه میانه ایشان
به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هر گاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از او است
و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر
نصف پسر میراث میبرد و هر گاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او از ان دختر است
و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و هر گاه میت فرزندان نداشته باشد
و فرزندزاده داشته باشد ان فرزندزاده ها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقیکه مذکور شد خواه
تنها باشند خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصه کسیرا میبرد که باو میرسد پس پسر دختر
حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر میبرد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر دو
برابر دختر میراث میبرند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختران ذکور و اناث در میراث برابرند
مساویند **قسم دوم** نیز دو قومند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان دوم
جد و جده و هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که دو قوم مرتبه اول نباشند
چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزاده کان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته
باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و اگر چه برادر پدری یا مادری باشد
و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و هم چنین اگر
یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر خواهر و برادر جمع شوند برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه

چنانچه

اگر حاجت نداشته باشد چنانچه خواهد آمد صدر
هر گاه اخوه حاجبین نباشند و الا مادر شش یک میبرد و پدر تتمه ظم طباه
کسی هر دو پدر و مادر یا هر دو پدری یا هر دو مادری باشند و هم چنین خواهران ظم طباه
هر گاه پدری و مادری یا پدری باشند و اگر مادری تنها باشند برادر و خواهر مساوی میبرند ظم طباه

چنانچه در میراث پدر و پسر و دختر مذکور شد هرگاه برادر و خواهر پدری و مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری با پدر و مادری جمع شوند اگر واحد باشد ششیک مال تعلق باو دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه آن از برادران و خواهران پدر و مادری است و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه با خواهر پدری و مادری خواهر مادری جمع شوند نصف از خواهران پدر و مادری است و ششیک از آن خواهر مادری و باقی میان ایشان بچهار حصه میشود سه از خواهر پدری است و یکحصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد بر هم قسمت میشود و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جد مثل برادر میراث میبرد و جده مثل خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است و جد و جده مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جد پدر و مادری جد پدری را از میراث منع نمیکند چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری میکنند و فرزندان برادر و خواهر در وقتیکه پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جد و جده حصه پدران و مادران خود را میگیرند و هرگاه شخصی بمیرد و از او جد پدری یا مادری مانده باشد دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد خواه جد پدری باشد خواه جد مادری هرگاه جد و جده جمع شوند جد یک حصه میبرد و جده نیم حصه اگر هر دو پدری باشند و برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر از دو طرف باشند جد یا جده مادری اگر تنها باشد ششیک میبرد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و اگر زیاده باشند سه یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جده پدری و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی مادر مادر و مادر پدری بگذارد مال و میان ایشان بچهار حصه میشود یکحصه مادر مادر میبرد و سه حصه مادر پدری و جد قریب بمیت جد بعید را منع میکند از میراث پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد و میت را در مرتبه اولی چهار جد ممکنست که باشند پدر و مادر پدر او و پدر و مادر مادر او و در مرتبه دوم هشت جد و جده ممکنست و در مرتبه سیم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و همچنین هر چند بالا رود پس اگر شخصی هشت جد و جده بگذارد اجداد و جدات مادری ثلث مال را میبرند بالسویه و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق است باین طریق که ثلث تتمه بپدر و مادر مادر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمه بپدر و مادر پدر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری نه است پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد بجهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند ثلث ثلث بپدر و مادر مادر مادر میرسد بالسویه و دو ثلث ثلث بپدر و مادر پدر مادر بالسویه میرسد و ثلث دو ثلث باقی بپدر و مادر مادر پدر متعلق است بالسویه و باقی بپدر و مادر پدر پدر تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و در اینصورت سهام خویشان مادری شش است و سهام خویشان پدری هجده پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد بجهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین بر آنند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر مادر است بالسویه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر مادر است ذکر دو مثل انثی میبرد و این قول از پنجاه و چهار منقسم میگردد و قول اول قوی است

قسم سیم نیز دو قسم اند اول عم و عمه و هر چند بالا روند دوم خال و خاله و هر چند بالا روند و این دو قسم با عدم مرتبه ثانیه میراث میبرند پس هرگاه کسی بمیرد و عم بگذارد میراث باو متعلق است و هم

چنین است

١ یا پدری تنها ظم لبا ٤٢١

٢ یا پدری تنها اگر پدر و مادری نباشد ظم لبا

٣ بلکه سه یک میبرد هرچند یکی باشد و چنانکه مشهور است و ما فی المتن و مثل قول منقول از بعضی مجتهدین شاذ و خالی از وجه است پس در این جهت جد احق مثل برادر نیست ظم لبا

٤ و اجداد پدری مثل قول اول قسمت میکنند دو ثلث را بر این قول ظم لبا ٥٥١

٥ مراعات احتیاط بمصالحه ترک نشود ظم لبا

١ بلکه سه یک میبرد هر چند یکی باشد چنانچه مشهور و منصور و ما فی المتن قول ابن زهره و کیدری است و مدرک صحیح ... در اینجهت مثل برادر نیست

چنین است عمه و اگر هر دو جمع شوند یک حصه عم میبرد و نیم حصه عمه بشرط آنکه هر دو پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه میراث میبرند و اگر عم و عمه پدری و عم و عمه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادری است هرگاه زیاده از واحد باشند و سدس مال اگر واحد باشد و تتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و از او خال بماند تمام مال تعلق بخال او دارد و همچنین است خاله خواه پدری باشد خواه مادری که تعلق باو دارد و فرقی نیست میان خال و خاله در میراث چه هم برابر میراث میبرند و اگر خال و خاله پدر و مادری یا خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس میبرند اگر چه واحد باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی از خویشان پدر و مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر و مادری و آیا ذکر ایشان در اینصورت دو مثل انثی میبرد میان مجتهدین در این خلاف است اصح آن است که هم برابر میراث میبرند و اگر متفرق باشند سدس یا ثلث تعلق بخال یا خاله مادری دارد با اتحاد و ثلث ثلث با تعدد و تتمه بخال و خاله پدری متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند اخوال را ثلث میدهند اگر چه یکی از ایشان باشد مذکور و اناث مساوی اند و دو ثلث بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود نباشند میراث میبرند و اعمام و اخوال میت اولی اند بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خاله پدر میت با عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق است بقول مشهور و دو ثلث دیگر بخویشان پدری تعلق دارد باین طریق که ثلث دو ثلث بخال و خاله پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دو ثلث دیگر از آن بعم و عمه متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که خال مادر و خاله او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادر است پس در این صورت فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد و بعضی بر آنند که اخوال اربعه ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلثان را عم و عمه مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان بعم و عمه پدری متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد و در این صورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد

تتمه اقرب بمیت از هر صنفی ابعد از آن صنف را از اصل میراث منع میکند و آن بر شش وجه است وجه اول منع طبقه اولی ثانیه را لکن سنت است پدر و مادر را که سدس بجد و جده بدهند باستحباب خواه جد و جده پدری باشند و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند داد سدس سنت نیست دوم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را سیم منع نزدیکتر از هر مرتبه بپدر و مادر و خویشان پدری تنها را در آن مرتبه چهارم منع طبقه ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره غیر او را و اقربان هر صنفی منع ابعد آن صنف دیگری نمیکنند چون خواهران مادری و جد قریب پدری میت چه در این صورت جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث را و همچنین جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه در اینصورت جد پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت برادر پدری نمیرساند و میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر در هفت موضع اول میراث بردن فرزند زاده با پدر و مادر نزدیکتر از فرزند زاده بمیت دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه که مستند شده است به حدیثی که از حضرت امام موسی علیه السلام

نقل کرده اند

١ مشکل است ترک احتیاط بمصالحه نشود ظم لبا

٢ و حکم قسمت اعمام فیما بین خود اگر متعدد باشند مثل صورت انفراد ایشان است و همچنین اخوال با تعدد حکمشان مثل صورت انفراد ایشان است ظم لبا ٥٥٢

١ در محل خلاف بین العلماء احتیاط در ارث اجداد و اعمام و در اخوال ترک ننمایند زیرا که نسبتا از آن قلیل و اضح ندارد ضدی

نقلکرده اند کما اگر شخصی بمیرد و ازاو دختر دختر و جد و جده بمانند سدس مال را جد و جده میبرند و باقی از او است ستم میراث بردن پسر برادر پدر و مادری با برادر مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده اند بانکه چون در اپسر برادر پدر و مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یکسبب پس از برای برادر مادری است و تتمه از پسر برادر پدر و مادری و اینقول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری و برادر زاده پدری و مادری جاری میتوان ساخت و حال انکه مانع است برادر پدر و مادری برادر زاده پدری را از میراث بردن حتی بمذهب صاحب اینقول چهارم در صورتیکه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری یکذارد و عم پدری چه با جماع مجتهدین شیعه مال میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را در مال او دخلی نیست و اینحکم تغییر نمییابد در متعدد بودن هر یک از پسر عم پدری و مادری و عم پدری هردو و هم چنین تغییر نمییابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان و آیا بذکوریت و انوثیت حکم تغییر مییابد مثل انکه دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمه پدری جمع شوند میانه مجتهدین در این خلاف است اجود آنست که حکم تغییر مییابد و مال در این صورت تعلق بعم و یا عمه پدری دارد و هم چنین خلافست میانه مجتهدین در اینکه هر گاه با پسر عم و عم بذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که مال تعلق بعم و خال دارد بطریق میراث و بعضی گفته اند برآنند که میانه پسر عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول قوی است ۱ و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال تغییر حکم دارد و احتمال آن نیز دارد که ایشانرا ذکر فرض کنیم پنجم میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن خاله ساقی جد هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین هشتم میراث بردن عم با جد هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین **تکمله** هر گاه با پدر و مادر فرزند جمع شود ایشانرا از بردن زیاده از دو سدس مال منع میکنند مگر انکه فرزند یکدختر باشد چه یکدختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمیکند بلکه با یکدیگر میراث میبرند بطریقیکه مذکور شد و همچنین دو دختر با یکی از ایشان و فرزندان شوهر و زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است منع میکنند و هر گاه برادران میت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس میکنند بهفت شرط اول انکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمیکنند دوم انکه دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر این چنین نباشد مادر را منع نمیکنند و خنثی در این صورت چون انثی است و احتمال اقرب هم اینجا قوی است سیم انکه برادران پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیکنند چهارم انکه در برادران یکی از چیزهایی که مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد منع مادر نمیکنند ۲ پنجم انکه برادران میت در انوقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سدس منع نمیکنند ششم انکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یکزمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در نهم و هدم علیه توقف کرده اند هفتم انکه میان حاجب و محجوب مغایره باشد چه اگر متحد باشند منع نمیکنند مثل انکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در بحث میراث

۱
الظهر است
ظم طبا
۶۶

۱
رعایت احتیاط را
از مسائل متعلق
با بن عم پدری و مادری
ترك ننمایند
صدر

۲
هر گاه مانع ارث
قتل باشد محل
اشکال است مراعات
احتیاط شود
ظم طبا
بمصالحه ترك
نشود ۶۶

بجوش خواهد آمد باید دو طی شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید بعد خوله مشهور هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد بود **وجه دویم** که سبب میراث بردن میشود آن زن و شوهری است که بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر انکه شخصی در حالت بیماری زن را عقد کرده باشد چه در این صورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمیبرد و هر یک از زن و شوهر با اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث میبرند هر گاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشانرا دو نصیب است اول اعلی و آن در شوهر نصف مال است و در زن چهار یک اگرچه زنان متعدد باشند هر گاه میت را فرزندی نباشد دویم ادنی و آن در شوهر ربع و در زن ثمن اگرچه زنان متعدد باشند هر گاه میت را فرزندی باشد **وجه سیم** ولای آزادی چه هر گاه کسی بنده خود را آزاد کند از او میراث میبرد به چهار شرط اول انکه او را برضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد چون آزاد کردن برای کفاره چه در این صورت میراث نمیبرد دوم انکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب آن آزاد شود چون بریدن گوش یا بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد و از آن بنده میراث نمیبرد و بنده آزاد کرده شده از آقا بولا میراث نمیبرد مگر در دو لا در روایت شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده آزاد کرده از آقا میراث میبرد سیم انکه از گناهان و جنایاتیکه از آن بنده صادر شود در وقت آزاد کردن او خود را بری نساخته باشد چه در این صورت میراث نمیبرد چهارم انکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میت میراث خواری داشته باشد میراث نمیبرد و هر گاه باین شروط مرد بنده آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند خواه اناث و اگر اولاد نباشند میراث و برادران و خواهران پدری و اجداد و جدات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری در این صورت میراث نمیبرند و اگر آزاد کننده خویش نداشته باشد خویشان کسیکه آزاد کننده را آزاد کرده باشند میراث او را میبرند و هم چنین هر چند بالا روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدم او خویشان پدری میراث میبرند اما فرزندان زن از آن بنده میراث نمیبرند مگر فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند پس در این صورت بسبب خویشی پدری آن زن میراث میبرند و هر گاه بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشانرا آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشانرا آزاد کند ولای اولاد بکسی منتقل میشود که جد ایشانرا آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی جد پدر ایشانرا آزاد کند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشانرا آزاد کرده باشد **وجه چهارم** ولای ضامن جریره و آن چنانست که شخصی غیر وارث جنایتها و گناهان مرد آزاد را ضامن شود و شرط کند که از او میراث برد میراث از او میبرد هر گاه او میراث خواری نداشته باشد اما او از آن شخص میراث نمیبرد مگر انکه او نیز ضامن او شده باشد **وجه پنجم** ولای کسیکه کافر را مسلمان کرده باشد چه هر گاه از کافر مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد یعنی ضامن جریره انکسیکه او را مسلمان کرده از او میراث میبرد **وجه ششم** ولای مستحقین زکوة چه هر گاه بنده را از زر زکوة بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکوة است **وجه هفتم** ولای امامت چه هر گاه کسی بمیرد و هیچیک از جماعتیکه مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه شخصی بمیرد و از او

۱
بشرط اینکه در همان مرض
بمیرد پس اگر بهبود حاصل
شود و بمرض دیگر بمیرد
میراث میبرد و هم چنین
هر گاه مرض سالهای
بسیار طول میکشد بلکه
و هم چنین اگر در ان
مرض بکشد هر چند
پیش از دخول باشد
ظم طبا

۲
بلکه مختص بذکور است
و پدر آزاد کننده نیز
میبرد و مادر او نمیبرد
ظم طبا

۳
در این مرتبه نیز مختص به
ذکور است پس خواهران
و جدات نمیبرند و هم
چنین عمات و خالات
ظم طبا

۴
و پدر ایشان آزاد نشده
باشد ظم طبا

۵
یا پیش از آزادی جد فرق
ما بین پیش و بعد نیست
ظم طبا
یعنی در صورتیکه پدر ایشان
آزاد نشده باشد ع ع

۶
این وجه راجع بولای
عتق است
ظم طبا

۷
بلکه مال امام علیه السلام
است بلی هر گاه مسلمان
کننده فقیر باشد احوط
در زمان غیبت دفع
باو است ظم طبا ع ع

ظاهر اینست فرقی ما بین قبل
و بعد نیست م ع ع

این راجع بولای عتق
است
م ع ع

یك زن بماند چهار یك ان از آن زن است و تتمه آن در حالت حضور تعلّق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم
میراث کسیرا که میراث خوار نداشته در زمان خود بفقراء شهر و همسایگان مفلس خود میداد و در حال غیبت امام
در ان چند قول است بعضی از مجتهدین بر انند که ان را نگاه دارند تا ظهور امام و هم چنین بورثه خود وصیّت کنند در رسانیدن
ان بامام و بعضی کفته اند که در زمین دفن کنند و بعضی بر ان رفته اند که بر فقراء قسمت نمایند و استاد بنده اعنی
افضل المتاخرین بهاء الملّة والدین محمّد عاملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده اند و اکر ظالمی ان را بتعدّی بکیرد
کسی ضامن ان نیست امّا دادن ان بظالم بی خوف جایز نیست و همچنین اکر کافر حربی یا ذمّی بمیرد و میراث خوار
نداشته باشد میراث او نیز از امام است **مطلب دوم** در بیان انچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن
مانع میشود بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود اوّل بنده بودن چه بنده میراث خوار میّت
آزاد باشد خواه بنده و میراث میّت در اینصورت تعلّق بمیراث خوار آزاد دارد و اکر چه دور باشد چون ضامن
جریره و اکر بعض از او آزاد باشد و بعضی بنده بمقدار آنچه آزاد است میراث میبرد پس اکر شخصی بمیرد و فرزندی
داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر بدو قسم منقسم میشود
و اکر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یك آن از برادر و اکر با یکی ایشان عمّ آزادی باشد
چهار یك آن از برادر است و تتمه را او میبرد و اکر نصف او آزاد باشد هشت یك را میبرد و اکر شخصی بمیرد و میراث
خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع ان بنده را میخرد و آزاد میسازد و تتمه مال میّت را باو میدهد
خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند میّت باشد و خواه غیر آنها از خویشان باشد و بعضی از مجتهدین کفته اند
که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیکر را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد و اکر
چه نزدیك باشد حتّی آنکه ضامن جریره اولی از پسر کافر است امّا مسلمان از کافر میراث میبرد و ورثه کافر
او را از میراث بردن منع میکند اکر چه نزدیك باشند امّا اکر ورثه مسلمان موجود نباشند ورثه
کافر میراث میبرند و فرقی میانه کافر حربی و ذمّی و خارجی و ناصبی و غالی نیست در میراث بردن از یکدیکر و
بعضی از مجتهدین بر انند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفّار میراث میبرند و در عکس میراث نیست امّا در میانه
مبتدعان از مسلمانان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین کفته اند که مؤمن از اهل بدعت
میراث میبرد امّا او از مؤمن میراث نمیبرد و ورثه کافر اکر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه شریك شوند
اکر مساوی باشند و تمام مال را میبرند اکر اولی باشند خواه میّت مسلمان باشد خواه کافر و ورثه اطفال
در میراث بردن تابع پدر و مادر اند در اسلام و کفر چه بحسب اسلام میراث میبرند سیم کشنده بودن چه کشنده را
از مال میّت میراثی نیست و اکر جمعی در قتل شریك باشند همه از میراث ممنوع اند و اکر شبه عمد باشد اکر
عمدا کشته باشد و در انکه اکر بخطا باشد خلاف است امّا اقرب آنست که از دیت او ممنوع اند و اکر شبه عمد
باشد در ان نیز خلاف است بعضی از مجتهدین بر آنند که اکر شخصی پسر خود را جهت تادیب بزند چنانکه بمیرد
میراث از او میبرد و هم چنین اکر کسی جراحت از خویشان خود به بندد یا بدوزد که بمیرد میراث از او میبرد و اکر
طفلی یا دیوانه کسیرا بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد مکر در
صورتیکه آقا غلامیرا آزاد کند انکاه ان غلام را بکشد و آقا را پسری باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین
کفته اند که اینجا پسر مولی از غلام میراث نمیبرد زیرا که انتقال ولایت پسر بعد از مردن پدر است و پدر

پیش از مردن

پیش مردن ولای او ساقط شده و بعضی بر انند که در این صورت نیز میراث میبرد زیرا که ولاء منتقل میشود
از اقرب با بعد با عدم او و در اینحال معتق در حکم عدم است و همچنین خلافست در انکه هرکاه معتق کافر
باشد بکریزد بدار حرب برود و او را بکیرند و بنده کنند او فرزندی داشته باشد انکاه غلامیکه معتق
آزاد کرده بود بمیرد بعضی کفته اند که در این صورت ولد معتق میراث از او نمیبرد بلکه تعلّق به بیت المال
دارد و بعضی بر آنند که میراث میبرد چه معتق در اینصورت در حکم معدوم است و دیت مقتول را کسی میبرد
که وارث مال است بعضی از مجتهدین منع قرابتهای دیکر کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند چهارم
لعان کردن چه بعد لعان زن و شوهر از یکدیکر میراث نمیبرند و فرزندیکه بسبب انکار او لعان واقع شده او از پدر و پدر
از او میراث نمیبرند امّا او از مادر و مادر از او میبرد و فرزندان او از او میبرند و خویشان مادری و زوجه و زوج میراث
میبرند و در بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیبرد و اطفال از او میراث میبرد اقرب آنست که هر دو میراث
میبرند و اکر بعد از لعان اعتراف بفرزندی او کند فرزند از پدر میبرد امّا پدر از او میراث نمیبرد و آیا در اینصورت خویشان
پدر از او میبرند در آن خلافست پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد و پدر از او و خویشان از او نیز
از او میراث نمیبرند امّا پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث میبرند ششم برکشتن پسر از
کناهان پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن او ست از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر بر آنند
که منع میراث نمیکنند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در اینصورت پسر از ثلث
ترکه محروم است هشتم مشکوك بودن نسب مثل انکه زنی یا کنیزی را که مرد یا شوهر دخول کرده باشد
اجنبی باو دخول کند در طهر واحد چه فرزندیکه در این حالت حاصل شود مشکوك فیه خواهد بود
چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان او ست و سنّت است
که پدر جهت او حصّه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین انکار این قسم کرده اند نهم غیبت
منقطع مورث چه آن مانع است از میراث بردن از او تا انکه موت او بکواه دانسته شود یا بکذشتن
مدّتیکه انقدر مدّت کسی زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین کفته اند که در این صورت چهار سال مال
او را نکاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اکر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت
کنند دهم انکه قرضیکه تمام ترکه را فرا کرفته باشد یازدهم بیکدفعه دو کس مردن یا انکه مشتبه شده
باشد تقدّم و تاخّر هر یك بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم چه در اینصورت چنانچه عنقریب مذکور میشود
شود از یکدیکر میراث نمیبرند و مال هر یك از ورثه احیا او ست دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا
از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمیبرد پس اکر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد سیزدهم ابعد درجه
با وجود اقرب از کلّ میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن مرد در وقت عقد
زن و دخول نکردن باو و مردن در ان مرض چه بر قول مشهور زن را میراث نیست پانزدهم
منع طفلیکه از شکم افتد از بعض میراث مثل انکه جمعیکه بکواهی ایشان کل میراث ثابت نشود کواهی
دهند چون کواهی یکزن برای زادن طفل چه در این صورت ان طفل میراث نمیبرد مکر چهار یك مال شانزدهم
مشتبه شدن وارث آزاد و بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه آزاد را بیرون آرند و میراث
باو دهند هفدهم قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میّت چه ورثه از ان میراث نمیبرند هجدهم

وصیت کردن میت سه یك مال خود را برای کسی چه در این صورت ورثه آن سه یك مال و میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه ورثه از آن نیز میراث نمیبرند بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در این صورت اگر او را بکشند وارث از قیمت او محروم است اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در این صورت مخیر است میانه دادن غلام یا دادن دیه که در شرع جهة آن جنایت مقرر باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه آن زن از شوهر از زمین میراث نمیبرد بیست و دوم حرام مؤبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن کوچك چه در این صورت او میراث نمیبرد و در عیبی که از طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده اند و از خواص این کتابست بیست و سیم قدر حبوه که تعلق به پسر بزرك دارد و وارثان دیگر از آن محروم شوند و حبوه در کلام عرب بمعنی عطیه است و از جنایتست که هرگاه شخصی بمیرد انگشتر و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام تعلق بپسر بزرك دارد و در بعضی روایات آمده که زره و کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگست و آیا این اجناس که متعدد باشند همه از پسر بزرگست یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب اینست که جامها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یکفرد از آن تعلق بپسر بزرك دارد و بعوض این یك عطیه لازم است بپسر بزرك که نماز و روزه که بسبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد با وجود قدرت بر قضا آن اهمال کرده باشد قضا کند و این خاصه مذهب امامیه است و در مذهب سنیان نیست و شروط حبوه شش است اول آنکه پسر بزرك موجود باشد که اگر کسی پسر بزرك نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرك متعدد باشند مجتهدین را در آن خلافست اقرب اینست که حبوه میان ایشان منقسم میشود دوم آنکه پسر بزرك بی عقل و سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین سیم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه غیر از حبوه میت چیز دیگر داشته باشد چه اگر چیز دیگر نداشته باشد حبوه نیست پنجم آنکه میت قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام مال او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه بپسر بزرك تعلق دارد یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که تعلق باو دارد و هم چنین اگر در صورتیکه قرض میت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرك قرض او را از مال خود بدهد یا جایز است که متصرف حبوه شود یا نه در آن خلافست اقرب اینست که جایز است ششم آنکه قضای روزه و نماز پدر بکند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلق باو ندارد و خلافست میانه مجتهدین که آیا حبوه را بپسر بزرك دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین بر این رفته اند که واجبست و اگر فرزند بزرك میت دختر باشد نیز حبوه تعلق بپسر بزرك دارد و خلافست میانه مجتهدین که آیا قیمت حبوه را از حصه میراث او کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که کم نمیکنند و اگر میت حبوه را جهة دیگری یا برای صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیت کرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب اینست که اگر مساوی ثلث ترکه است در آنچه تعیین کرده صرف باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست بر اذن پسر بزرك و اگر نصیب هر وارث کمتر از حبوه

باشد مجتهدین را در این خلافست بعضی گفته اند که ممنوع نیست پسر بزرك از حبوه و بعضی بر آنند که ممنوع است **مطلب سیم** در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصل است **فصل اول** در تفصیل صاحبان فروض و قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید از تصریح حصه هر یك از میراث خواران وارد شده از آن فرض ایشان گویند و آنچه حصه ایشان از عموم قرآن استنباط کرده اند از آن قرابت گویند پس بدین سبب وارثان منقسم میشود به سه قسم **قسم اول** جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و خواهران مادری و شوهر در صورتیکه متضمن رد نباشد و زن بنا بر قول اصح که بر او رد نمیشود **قسم دوم** جماعتی که گاهی بفرض و گاهی بقرابت میراث میبرند چون پدر و دختران و خواهران پدری **قسم سیم** جماعتی که بقرابت تنها میراث میبرند و آنها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جده و جد و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس صاحب دو مرتبه اولی اصحاب فروضند سوای پدر با عدم فرزند و دختر هرگاه با پسر باشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبه ثالثه بقرابت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند و آنچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشند هر یك حصه خود را میگیرند و آنچه زیاده میماند باز بصاحبان فرض رد میشود چنانچه مذکور خواهد شد و در رد بشوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصح آنست که بر او رد میشود و در رد بر زن نیز خلافست اصح آنست که رد نمی شود چنانچه مذکور خواهد شد در غیبت امام باشد خواه در ظهور او و هرگاه میراث خواری سوای او نباشد رد ... و وارثی چند امر نسبی یا سببی که بآن میراث میبرند جمع شود بهمه آن میراث میبرد و هرگاه یکی از آن مانع دیگری باشد بهمه آن میراث نمیبرد و آن بر هشت وجه است اول آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد دوم آنکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد سیم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها مانع دیگری کند بیك امر میراث میبرد چون برادری که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی و سببی در یك شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن برادری یا پسر برادری باشد چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر پنجم آنکه دو نسب در شخصی و یك نسب در شخصی دیگر جمع شود چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی بهر دو نسب میراث میبرد و آن دیگری به یك نسب ششم آنکه دو سبب در یك شخص جمع شود که هر یك مانع دیگر نباشد بهر دو سبب میراث میبرد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب در شخصی باشد و یك نسب در شخصی دیگر که یکی از آنها را منع کند چون شوهر که معتق باشد و زن او اسیر یا برادر باشد چه در این صورت شوهر بشوهری میراث میبرد اما بمعتق بودن میراث نمیبرد هشتم آنکه دو سبب جمع شود در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هرگاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد بولای عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولای امامت **فصل دوم** در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض که در قرآن مجید بر شش قسم است **قسم اول** نصف و آن

اقوی است ظم طبا

خویشان مادری مرتبه ثالثه نیز بقرابت میبرند پس جد استثناء معلوم نیست ظم طبا

ازا اینجا تا آنکه پنج ورق دیده نشد است معلوم باشد ظم طبا

نصیب سه قوم است اوّل نصیب شوهر هرگاه فرزند و فرزندزاده نداشته باشد دوّم نصیب یک دختر
هرگاه با او پسری نباشد سیّم نصیب یک خواهر پدری مادری یا پدری با عدم خواهر پدری مادری هرگاه برادر نباشد
قسم دوّم ربع وان نصیب دو قوم است اوّل شوهر هرگاه فرزند یا فرزندزاده باشد دوّم نصیب زن
هرگاه فرزند و فرزندزاده نباشد قسم سیّم ثمن وان نصیب یک زن یا چند زن است هرگاه
فرزند یا فرزندزاده موجود باشد قسم چهارم ثلث وان نصیب دو قوم است اوّل نصیب
مادر هرگاه میّت فرزند یا برادران نداشته باشد دوّم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان
مادری خواه ذکر باشند و خواه انثی قسم پنجم ثلثان وان نصیب دو قوم است اوّل نصیب
دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر با ایشان نباشد دوّم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه با ایشان برادر
نباشد قسم ششم سدس وان نصیب سه قوم است اوّل نصیب پدر و مادر است هرگاه
فرزند یا فرزندزاده موجود نباشد دوّم نصیب مادر هرگاه میّت دو برادر یا یک برادر و یا دو
خواهر یا چهار خواهر پدری مادری یا پدری داشته باشد سیّم نصیب یکی از خویشان مادری و مرکّبات
فروض ستّه هر یک با دیگری بعد از سقوط مکرّرات تنها بر بیست و یک وجه است چهارده ترکیب
ازان ممکن است و هفت ترکیب ممتنع امّا چهارده ترکیب ممکن اوّل جمع شدن نصف با نصف مثل
انکه زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهری پدری مادری یا پدری

و شوهری و خواهر
پدری و مادری یا پدری
داشته باشد دوّم
جمع شدن نصف
با ربع مثل انکه زنی
بمیرد صح

داشته باشد سیّم جمع شدن نصف با ثمن مثل انکه شخصی بمیرد و دختری یا زنی داشته باشد چهارم
جمع شدن نصف با ثلثان امّا قسمت نمیشود بلکه نقص بر خویشان پدری میشود مثل انکه زنی بمیرد
و شوهری و دو خواهر پدری یا پدری داشته باشد چه درین صورت نصف از شوهر آن زن است و ما بقی از خواهران او
پدری مادری صح
پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل انکه زنی بمیرد و دختری و شوهری و مادری داشته باشد ششم
جمع شدن نصف و سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع و
ثلثان مثل انکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و
ثلث مثل آنکه مردی بمیرد و از زنی و مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل انکه شخصی بمیرد
و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و دو
دختری داشته باشد یازدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته
باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدری مادری یا پدری و دو خواهر
مادری داشته باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدری مادری
یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و
پدر و مادری و فرزندی داشته باشد و امّا هفت ترکیب ممتنع اوّل جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضهٔ
شوهر است با فرزند و فریضهٔ زن است با عدم فرزند دوّم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضهٔ زن است
با عدم فرزند و ثمن فریضهٔ اوست با وجود فرزند سیّم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضهٔ زن است
با وجود فرزند و ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن
ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند و سدس فریضهٔ

اوست

اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن مطلب چهارم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه
احتیاج بآنها میشود و دران دو فصل است فصل اوّل در بیان نسبتهائی که در میان سهام ورثه و عدد رؤس ایشان
هم میرسد بدانکه نسبتهائی که میان اعداد غیر واحد ممکن است که بهم رسد چهار قسم است قسم اوّل تماثل و آن
چنانست که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوّم تداخل و آنچنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل
را چون یک مرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد و باید که عدد اقل از نصف عدد
اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش و این قسم را متداخلان گویند قسم سیّم توافق و آنچنانست که دو عدد
بر وجهی باشد که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از ایشان
هر دو را فانی سازد در اینصورت ثالث مخرج کسری باشد که از هر دو عدد در آن موافق آید چون چهار و شش که
هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی میسازد و گاه هست که فقها جهة کمی عدد
فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسری موافق هستند و این را
میانهٔ رؤس سهام گویند اعتبار میکنند چنان زود باشد که در مسائل تکرار آمد کور کردد قسم چهارم
تباین و آنچنانست که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشانرا
فانی نکند چون سه و پنج فصل دوّم در بیان کسوری که در فریضه باشند و مخارج مشترکهٔ آنها بدانکه
کسر آنست که چون عدد واحدی را باجزاء معینه قسمت کنند تمام آن اجزا را مخرج میگویند و بعضی از
آن را کسر و کسر بر پنج قسم است اوّل کسر مفرد چون ثلث دوّم کسر مکرّر چون ثلثان سیّم کسر
مضاف متّحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدّد چون نصف سدس و ربع پنجم کسر معطوف
چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددی است که آن کسر از او صحیح بیرون آید پس مخرج نصف
دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس
شش است پس مخارج فروض ستّه پنج است نصف و ثلث و ربع و سدس و ثمن و مخرج کسر مضاف
حاصل ضرب مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلا در مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است
و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در
مخرج کسر معطوف علیه گر میانهٔ ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار
است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در جزو وفق کسر معطوف علیه چون
ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفردهٔ آنها باید
کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعدهٔ مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر انست که نظر — ثانی و ثالث صح
کنی در نسبت میانهٔ مخرج کسر معطوف ثنائی و ثلاثی پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج
هر سه است و اگر توافق باشد در جزو وفق ضرب کنی حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد اکتفا
کنی باکثر چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض ستّه بیست و چهار است زیرا که میانهٔ مخرج نصف که
دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانهٔ
شش و چهار توافق بنصف بود نصف احد هما را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم
میانهٔ دوازده و هشت نیز توافق بربع بود ربع احد هما را در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار

شد

شد چون میان بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم **مطلب پنجم** در بیان
دانستن نصیب هر وارث از ترکه بعلم حساب دان بر پنج طریق است **طریق اول** انکه در میان ورثه
صاحب فرضی نباشد همه در یک رتبه باشند عدد روس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر با ایشان
دختران جمع شوند هر دو دختر را یک پسر حساب کنند بر ایشان قسمت نمایند و اگر در میان ورثه صاحب
فرضی باشد و همه در یک رتبه نباشند طالب عددی باید کرد که سهام مفروضهٔ صاحبان فروض را داشته باشد
و بر ایشان قسمت باید کرد و ترکهٔ میت بنسبت بسهام ورثه بر سه قسم است **قسم اول** انکه ترکه بقدر
سهام ورثه باشد و این چند قسم است **وجه اول** انکه بی کسر بر ورثه منقسم شود مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادر
و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان او که دو است بپدر و مادر
متعلق است و چهار باقی بچهار دختر **وجه دوم** انکه با کسر منقسم میشود پس خالی از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است
یا بر زیاده اگر بر یک فرقه منکسر باشد پس در این صورت اگر میان روس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید
کرد عدد روس را در اصل فریضه مثلا انکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و سه دختر داشته باشد اصل فریضه
شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میان سهام و عدد روس
ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده میشود پس پدر و مادر شش سهم میبرند و هر دختری چهار
سهم و اگر میانهٔ عدد روس و سهام ایشان توافق باشد وفق عدد جزء روس را نه جزء وفق سهام در اصل فریضه
ضرب باید کرد مثل انکه شخصی پدر و مادر و شش دختر داشته باشد حصهٔ پدر و مادر دو سهم میشود
و حصهٔ شش دختر چهار سهم و میانهٔ چهار و شش توافق بنصف است نصف عدد روس ایشان را که سه است
در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم
میرسد و اگر بر زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که آن انکسار مستغرق جمیع فرق است
یا مخصوص ببعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانهٔ روس هر فرقهٔ منکسره و سهام ایشان توافق
هست رد باید کرد روس ایشان را بجزء وفق و اگر میانهٔ روس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت
و اگر میان روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ سهام و روس بعضی از ایشان توافق نباشد رد کنند
روس ایشان را بجزء وفق و آنچه میانهٔ ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد انگاه نظر کند میان عدد روس
جمیع فرق پس اگر میانهٔ ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل باشد
اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد روس فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد
و حاصل را بر وفق فرقهٔ ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد پس باید ضرب کرد عدد
روس هر فرقه را در عدد روس فرقهٔ دیگر و حاصل را در عدد فرقهٔ ثالثه و همچنین هر چند فرقه باشد و بعد از
این نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که در انکسار سهام بر ورثه دایر باشد بر بیست و چهار است از آنجمله
دو انکسار است که در انکسار آنها استغراق جمیع فرق است امهات مسائل انکسار است و در این رساله مذکور میگردد
اول انکه میانهٔ سهام جمیع فرق و عدد روس ایشان توافق باشد و میانهٔ روس جمیع فرق تماثل باشد رد روس هر
فرقه را بجزء وفق باید کرد و عدد روس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد و شش
زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است

سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم خواهران پدری و چون میانهٔ
سهام زوجات و روس ایشان توافق بثلث بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشان را بثلث که دو بود و میان
سهام خواهران مادری و روس ایشان توافق بربع بمعنی اعم بود روس ایشان را بربع که دو بود رد کردیم و
میانهٔ روس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشان را بخمس که دو بود
چون روس جمیع فرق بعد از رد آنها بجزء وفق متماثل شد یکی از آنها را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و
چهار شد پس حصهٔ هر یک از زنان یک سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم و نصف
دوم انکه میانهٔ روس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ روس ایشان تماثل باشد همان روس یک فرقه را در اصل فریضه
ضرب باید کرد مثل انکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل
فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است بر روس ایشان منکسر و میانهٔ آنها تباین است و حصهٔ
خواهران مادری چهار سهم است بر روس ایشان منکسر و میانهٔ آنها تباین است و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم
بر روس ایشان منکسر و میانهٔ آنها تباین است چون روس جمیع متماثل بود روس یک فرقه را در اصل فریضه زدیم
هشتاد و چهار سهم شد پس حصهٔ هر یک از زنان سه سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران پدری پنج سهم و حصهٔ
هر یک از خواهران مادری چهار سهم **سیم** انکه میان روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ روس و سهام
بعضی دیگر توافق نباشد و میانهٔ روس جمیع فرق تماثل باشد روس آن بعضی را که میانهٔ سهام و روس ایشان توافق
باشد بجزء وفق رد باید کرد و همان روس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد و سه زن و نه
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ خواهران سه سهم و چون
میانهٔ سه و نه توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را به سه و سه را در اصل فریضه زدیم دوازده شد
حصهٔ زنان سه سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران پدری یک سهم **چهارم** انکه میانهٔ روس و سهام جمیع
فرق توافق باشد و میانهٔ روس ایشان تداخل باشد روس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد و اکثر را در
اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه است با روس ایشان چون توافق به
ثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را به دو که ثلث شش است و حصهٔ خواهر مادری چهار است با روس
ایشان متوافق بالربع و بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بربع که چهار است و حصهٔ خواهران پدری
پنج است با روس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم روس ایشان را بخمس که دو است و چون
میانهٔ روس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم و چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصهٔ
هر یک از زنان چهار سهم شد حصهٔ هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصهٔ هر یک از خواهران پدری
دو سهم **پنجم** انکه میانهٔ روس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ روس ایشان تداخل باشد همان
روس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان هشت سهم است یک سهم حصهٔ زنان و میانهٔ آن و روس ایشان تباین و هفت
سهم حصهٔ پسران و میانهٔ آنها نیز تباین و چون میانهٔ روس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا بشش کرده شش را
در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ هر یک از زنان سه سهم شد و حصهٔ هر یک از

پسران هفت سهم ششم آنکه میان روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میان روس سهام بعضی توافق
نباشد و میان روس ایشان تداخل باشد رد روس بعضی را که با سهام ایشان موافقند بجزء وفق رد باید
کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم شد و حصهٔ برادران سه سهم و چون میان ایشان توافق بثلث
بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بثلث که دو است و چون میان دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه
ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم شد و حصهٔ هر یک از برادران پدری دو سهم هفتم آنکه میان
روس جمیع فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میان روس ایشان توافق باشد روس ایشان را بجزء
وفق رد باید کرد و جزء وفق روس فرقه را در فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه و هم
چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم بود چون میانهٔ روس و سهم
ایشان توافق بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود میانهٔ
روس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم روس ایشان را بربع یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود
میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم روس ایشان را بخمس یعنی ده و چون میانهٔ روس فرقهٔ اولی
و ثانیه توافق بنصف بود ضرب کردیم نصف را در شش دوازده شد و میانهٔ حاصل و روس فرقهٔ ثالثه توافق
بنصف بود رد کردیم حاصل را به پنج ضرب شصت حاصل شد آنگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب
کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و
چهل سهم و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم هشتم آنکه میانهٔ سهام و روس جمیع فرق توافق نباشد
و میان روس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان
یک سهم و حصهٔ برادران پدری سه سهم چون میانهٔ روس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم روس ایشان را
بنصف پنج و دو را در ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست سهم
شد و حصهٔ برادران پدری شصت سهم نهم آنکه میانهٔ روس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میان
سهام و روس بعضی توافق نباشد و روس ایشان متوافق باشد و روس آن بعضی را که توافق است میان روس
و سهام ایشان رد باید کرد بجزء وفق و ضرب باید کرد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه و حاصل او را
در فرقهٔ ثالثه و هم چنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم است و حصهٔ خواهران
پدری سه سهم و میانهٔ سهام و روس ایشان توافق بثلث است بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بثلث
که چهار است و چون میان روس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل
که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ زنان دوازده
سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سی و شش سهم دهم آنکه میانهٔ سهام و روس جمیع فرق توافق باشد و
میان روس ایشان تباین روس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد روس هر فرقه را در دیگری

و حاصل را

و حاصل را در عدد روس فرقهٔ ثالثه و هم چنین و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش
زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم
است سه سهم حصهٔ زنان و چون میانهٔ روس ایشان و سهام ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم
روس ایشان را بثلث که دو است و حصهٔ خواهران مادری چهار است و چون میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بثلث بود
رد کردیم روس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران پدری پنج است چون میان روس و سهام ایشان توافق
بخمس بود رد کردیم روس ایشان را به پنج آنگاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل آن را در پنج زدیم و هم چنین حاصل
آن را در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصهٔ زنان نود سهم شد و حصهٔ
خواهران مادری صد و بیست و حصهٔ خواهران پدری صد و پنجاه یازدهم آنکه میان روس و سهام جمیع فرق
توافق نباشد و میانهٔ روس جمیع فرق و تباین باشد روس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل
را در عدد روس فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم
است و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم و چون میان سهام و روس جمیع فرق توافق
نبود ضرب کردیم دو را در پنج و حاصل آن را در هفت و هم چنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و
و چهل سهم شد حصهٔ زنان دویست و ده سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم
و حصهٔ خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم دوازدهم آنکه میان روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد
و میان روس و سهام بعضی نباشد و میانهٔ روس جمیع فرق تباین باشد روس متوافقین را بجزء وفق رد
باید کرد و روس فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقهٔ ثالثه و هم چنین
حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است حصهٔ زنان سه سهم و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران
پدری پنج سهم و چون میان سهام خواهران مادری و روس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم روس ایشان را
بنصف که سه باشد و چون میان روس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در
هفت و حاصل را در اصل فریضه یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصهٔ زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد
حصهٔ مادری خواهران سیصد و سی و شش سهم و حصهٔ خواهران پدری چهار صد و بیست سهم قسم
دوم در بیان آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه ما لکیا فروض پس زیادتی را بر صاحبان فروض
رد باید کرد سوای زوجه که اصح آنست که مطلقا بر او رد نمیشود و در زوج خلاف است اصح آن
است که رد میشود چنانچه مذکور شد سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان قایلند
بانکه آنچه از حصهٔ صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان پدری است و این را تعصیب گویند
و تعصیب پیش شیعه باطل است و از عادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم آنست که هرگاه ترکه
زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض ایشان مینمایند آنگاه تتمه را نیز بایشان
رد میکنند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملة والحق والدین محمد طوسی
قدس سره در رسالهٔ میراثیهٔ خود بیکدفعه بر صاحبان فرض قسمت میکنند با وجود آنکه طریقه
قسمت خواجه مختصر از طریقهٔ قسمت ایشان است و احادیث حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام نیز

بر طبق آن

مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد و اصل فریضه
صح

برطبق آن وارد است چنانچه در روایت صحیحهٔ محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شد که گفت که آنحضرت علیه السلام صحیفهٔ میراثیه که بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بود بمن نمود دیدم که نوشته بود شخصی مرده و دختری و مادری گذاشته حصهٔ دختر نصف است و حصهٔ مادر سدس پس مال را بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصه از آن تعلق بدختر دارد و یک حصه بمادر و هم چنین محمد بن مسلم نقل کرده که بدان صحیفه دیدم بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نوشته بود که مردی فوت شد و دختری و پدری و مادری گذاشته حصهٔ دختر نصف است سه سهم و حصهٔ هر یک از پدر و مادر یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه حصه آن تعلق دارد بدختر و دو حصه بپدر و مادر **تکملة** بدانکه جمیع مسائلی که مشتمل بر ردّ صاحبان فروض است بر طبقهٔ اول و در طبقهٔ ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقهٔ ثانیه ردّ را جایز میدانند پانزده قسم است اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین اصل فریضهٔ ایشان بچهار سهم منقسم میشود دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود سیم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر و مادر داشته باشد و اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم میشود پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از سی و دو سهم منقسم میشود ششم آنکه مردی مرده باشد و دختری و پدری و مادری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میگردد هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از چهل سهم منقسم میگردد هشتم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار سهم منقسم میشود نهم آنکه شخصی مرده و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میگردد دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میگردد یازدهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم میگردد و اگر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهائی که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود و ردّ نیز بر دو قسم است قسم اول اخماسی و آنچنانست که آنچه از فرض صاحبان فروض زیاد میآید بر پنج قسم سهم منقسم میگردد مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شش سهم است دو سهم تعلق بپدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان ردّ میشود به پنج سهم دوم ردّ ارباعی و آنچنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد چه در اینصورت بر مادر ردّ نمیشود بلکه تتمه میان پدر و دختر بچهار سهم منقسم میگردد و بعضی از شیعه در این صورت نیز به پنج سهم منقسم میکنند و حصهٔ

مادر را به

ح ۱ — این قسم و سه قسم بعد بنا بر قولی است که اخوهٔ امی نیز مستحق ردّ میشوند چنانچه جماعتی گفته اند و در اول تکمله بآن اشاره شد و اما بنا بر مشهور ردّ مختص بخواهر پدری یا پدر و مادری باشد ظم طاب ثراه

ح ۲ — معین الدین مصری است و قول او شاذ است و موافق ندارد ظم طاب ثراه

مادر را به پدر رسید هفت پس پیش ایشان ردّ بر یک قسم است **قسم سیم** آنکه ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد و سبب آن دو امر است اول داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است چهار سهم حصهٔ پدر و مادر است و سه سهم حصهٔ شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضهٔ دختر شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصهٔ او ناقص نمیشود و نقص بر او واقع میشود باشد هر جا که در ترکه نقصی بهم رسد بر یک و دختر و خواهر پدر و مادری یا پدری است خلاف مر سنیان را که ایشان بر فریضه زیاده می کنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حق امامیه باطل است دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدری و مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ثلث آن که چهار است حصهٔ خواهر از مادری است و ربع آن که سه است حصهٔ زن و پنج باقی حصهٔ خواهر پدر و مادری یا پدری است و سهام مفروضهٔ ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع میشود **طریق دوم** آنکه سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند پس بان نسبت از ترکه میگیرند و این نزد یکیست بفهم هر گاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و از او زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضهٔ ایشان از دوازده سهم منقسم میشود زن ربع ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه که چهار است میبرد و باقی که پنج است و ربع و سدس ترکه است به پدر متعلق است و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکور باشند چه در این صورت محتاج است که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کنند تا شصت حاصل شود آنگاه هر دیناری را بدوازده جزو باید کرد تا منقسم شود پس زن را پانزده جزو میرسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزو که یک دینار و نیم و سدس دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزو که دو دینار و نصف و سدس دینار باشد **طریق سیم** آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند بعد از آن خارج قسمت را در سهام هر یک از ایشان ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزد یکیست بفهم چه قسمت در این صورت سهل است مثلا هر گاه فریضهٔ مذکوره باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف دینار بهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل میاید و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود **طریق چهارم** مستعمل میان اهل فریضه آن بر دو قسم است اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آنچه حاصل گردد بر اصل فریضه قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب آن وارث است مثل آنکه سه زن و یک مادر و دو پسر و یک دختر باشند چه فریضهٔ ایشان بیست و چهار است منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آنرا ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات نصف دینار و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است چون آنرا در دوازده ضرب

کنند

ح ۱ — بنا بر مذهب بعضی که خواهران مادری نیز ردّ میبرند ردّ ارباعی منحصر است بجمیعه قسم هشتم ذکر شد ظم طاب ثراه

کنند دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار میشود از نصف هر یک از پدر و مادر راست و سهام هر پسر بیست و شش است چون آن را در دوازده ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت نمایند خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود و نصیب دختر دو دینار و سه عشر دینار میشود **دوم** آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر کردد و کسر را بران بیفزایند و چنانچه مذکور شد بدان عمل کنند پس در مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد آن را بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و هم چنین هرگاه ممکن باشد بقیراط و حبات قسمت باید کرد و بان عمل نمود و دینار بیست قیراط است و قیراطی سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از آن از اسم خاصی نیست **طریق پنجم** مناسخات و آنچنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث نشده یکی از ورثه او بمیرد چه در اینصورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسم است **قسم اول** آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بمانند پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر و هم چنین یک برادر و یک خواهر بمیرند تا آنکه یک برادر و یک خواهر بماند مال میت ثلثا ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران مادری باشند **قسم دوم** آنکه وارث و استحقاق مختلف باشند یا یکی از آنها پس اگر نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان منقسم میشود هر دو مسئله از مسئله اولی منقسم میکردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر بمیرد دو پسر و دو دختر بگذارد فریضه اولی هشت است حصه شوهر چهار است و بر ورثه او منقسم میشود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را در وفق نصیب او در فریضه اولی ضرب میکنند مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو دختر و دو پسر بماند فریضه اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام ورثه و نصیب توافق بنصف است سه را در شش ضرب میکنند هجده میشود و اگر تباین باشد فریضه ثانیه را در اولی ضرب کنند چون پدری و مادری و پسری باشد پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از او بماند فریضه اولی شش است حصه پسر چهار است و سهام ورثه او پنج و میانه رؤس و سهام ایشان تباین است پنج را در شش باید ضرب کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کند **مطلب ششم** در لواحق میراث و در آن چهار فصل است **فصل اول** در میراث جماعتی که بیکدفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط **شرط اول** آنکه هر یک مال داشته باشد چه میراث در مال است پس اگر در میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمیبرد و از او میراث نمیبرند **شرط دوم** آنکه از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر غرق شوند یکی از ایشان فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمیبرد **شرط سیم** آنکه تقدیم و تاخیر مرگ هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد مقدم میراث نمیبرد **شرط چهارم** آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس اگر در کس بیکدفعه باجل خود بمیرند میراث

س
آن احدهما مال داشته باشد دون دیگری منتقل میشود آن مال باشخص علیهم المال و از او منتقل میشود بوارث که زنده میباشد م ح ع
نجوانی

س
پس در اینصورت منتقل میشود مال صاحب ولد به پدر و مال غیر صاحب ولد بوارث خودش غیر از برادر اگر چه وارث بعد از برادر باشد م ح ع
نجوانی

س
یعنی تفصیلا اگر اجمالا معلوم باشد تقدم احدهما و معین نشد بعد تفحص و اگر تمام ان معلوم باشد توارث ما بین ایشان نیست بلکه مال هر یک بوارث خود میرسد م ح ع

س ۱
یکی از ایشان مال داشته باشد کافی است پس مال او میرسد بآنکه مال ندارد ط ط

س ۲
و اگر اجمالا معلوم باشد تقدم احدهما و معین نباشد بعید نیست توزیعه ط ط

از هم نمیبرند و بعضی از مجتهدین برانند که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد میراث از هر یک میبرند از جمیع چیزها یکدیگر مگر از آنچه از یکدیگر میراث میگیرند که از آن میراث نمیبرند زیرا که لازم میآید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث میبرند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در اینصورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لکن سنتست پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصه پدر را از ترکه پسر باید داد و بعد از آن فرض مردن پدر باید کرد و حصه پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آنچه از پسر میراث برده چه از آن میراث نمیبرد آنگاه آنچه هر یک از ایشان میراث برده است بمیراث خوار زنده او میرسد و اگر یکی از ایشان میراث خوار نداشته باشد میراث او بکسی میرسد که با او غرق شده و از او بورثه زنده او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی یعنی کسیکه هم آلت مرد داشته باشد هم فرج زن و قاعده در تحقیق حال او چنانست که بول از کدام فرج بیشتر بیرون میآید حکم بر آن میکنند و اگر از هر دو بیکدفعه بیرون میآید به بینند از آخر از کدام منقطع میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بران کنند که بیشتر منقطع میشود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که پهلوها او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زن است و اگر هفده باشد بایطریق که نه ضلع از جانب راست و باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است و بعضی گفته اند قرعه بزنند و بران حکم کنند و بعضی برانند که اگر علامتی از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع در او باشد عمل بآن نمایند و اگر این علامتها نباشد میراث مرد باو دهند و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن بدهند باینکه ترکه را یک مرتبه بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند و یک مرتبه دیگر بر تقدیر انوثیت آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین تا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا آنرا تضعیف نمایند آنگاه هر وارثی را نصف آنچه حاصل میشود از دو فریضه بدهند پس هرگاه میت پسری و دختری و خنثائی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم میشود چه فریضه ذکوریت پنج است و انوثیت چهار و چهار در پنج بیست میشود و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود و بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود و نصف هر دو هجده است حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت او ده میشود و حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیت او ده میشود و در صورت مذکوره اگر شوهر با زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد آنگاه تتمه را باید قسمت کرد بر چهل سهم هر سهمی نسبه سهم اگر شوهر باشد و هفت سهم اگر زن باشد اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوثیت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هر گاه سی را در دو ضرب کردیم

س ۱
منشاء الوجه واحد بعد عدم الدلیل النص است ط ط

س
تعلیل خالی از مناقشه نیست و اولی استدلال بوجود نص معتبرات مثل صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج و غیرها صدر

س ۲
بلکه بامام علیه السلام میرسد و اگر چه هیچیک وارث زنده نداشته باشد از هر دو بامام علیه السلام میرسد ط ط م ح ع نجوانی

س ۲
اگر با مارات علمیه زن یا مرد بودن خنثی معلوم نشد رعایت احتیاط در هر موردی نمایند صدر

شصت میشود پدر و مادر بیست و دو میبرند چه حصهٔ ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست و بر تقدیر
انوثیت بیست و چهار و خنثی سی و هشت میبرد بر تقدیر ذکوریت چهل میبرد بر تقدیر انوثیت سی و شش
و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این هر دو صورت اکتفا بشش باید کرد و اگر یکی از پدر و مادر
با خنثی جمع شوند فریضهٔ ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت چهار و میانهٔ ایشان توافق است
نصف هر یک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد پاد دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار
شد پس حصهٔ یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصهٔ خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر شوند
فریضهٔ ایشان نیز مثل فریضهٔ پدر و مادر با دو خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب کردیم
صد و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئلهٔ انوثیت را در هجده
مسئلهٔ ذکوریت ضرب کردیم نود میشود و نود را که در دو ضرب کنیم صد و هشتاد میشود حصهٔ
یکی از پدر و مادر سی و سه میشود چه بر تقدیر ذکوریت سی و شش میبرد و بر تقدیر انوثیت سی و حصهٔ
دختر شصت و یک و حصهٔ خنثی هشتاد و شش پس در این صورت از حصهٔ پدر نصف ردّ افتاده است
زیرا که مردود بر تقدیر انوثیت هر دو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریت و اگر جمع شود با پدر
و مادر یا یکی از ایشان یا دو خنثی ذکوری نصیب مادر در ایشان بر فریضهٔ ایشان زیاده نمیشود و همچنین
دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدری یا پدری خنثی باشند چون اولاد پدر و مادر برادران
مادری میستانند و اعمام همچون برادران پدری است و اخوال چون برادران مادری **فصل سیم** در
بیان میراث کسیکه هیچیک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد میراث کسیکه دو سر داشته باشد و میراث
فرزندیکه در شکم باشد و میراث فرزندیکه پدر او یا مادرش لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما
میراث کسیکه هیچیک از فرج و ذکر و انثی نداشته باشد یا کسیکه یکی از مخرج قبل و دبر داشته باشد یا
کسیکه هیچکدام نداشته باشد و آنچه بخورد قی کند یا کسیکه بول و غایط او هر دو از یک موضع
بیرون آید همه را بقرعه بیرون باید آورد باین طریق که بر پارچه کاغذی بنویسند عبد الله و پارچهٔ
دیگر امة الله و انرا در سهام مبهمه بگذارند و این دعا بخوانند که اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَاَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
بَيِّنْ لَنَا اَمْرَ هٰذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ نُوَرِّثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي كِتَابِكَ بعد از ان سهام را مشوش
سازند و رقعه را بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون آید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون
آید میراث دختر و تحقیق میراث کسیکه دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد باین طریق است
که یکی از ایشان را بیدار کنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرد و اگر یکی بیدار
شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس میبرند و میراث فرزندیکه در شکم باشد وقتی ثابت
شود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاطا حصهٔ دو پسر باید گذاشت پس اگر
مرده زائیده شود رد شود و قسمت کنند و میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجه او است و با عدم ایشان
از خویشان مادری او است بالسویه و نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا از مادر
از فرزند و زوجهٔ او است و پدر و مادر او از او میراث نمیبرند و نه کسی که با ایشان نزدیک باشد هر گاه

یعنی بعد از انفصال از شکم مادر زنده باشد پس اگر نصف آن بیرون آید و در وقت انفصال مرده باشد ظاهر اینست که وارث نیست اگرچه بعد از خروج نصف صوت او بلند شده باشد ظاهر اینست که استهلال شرط نباشد اگرچه وارث بودن از دیه باشد و همچنین ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة بعد اشتراط حیوة او است نزد موت مورث م ۸۶ مجمع آی

فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره ایشان ارثا و میبرد و با عدم او امام علیه السلم و ولد الزنا ان
یکطرف منع مخصوص بانطرفست دون طرف دیگر **فصل چهارم** در بیان میراث مجوس بدانکه
میانهٔ مجتهدین اختلافست در میراث ایشان بعضی گفته اند که میراث میبرند بنسب صحیح و سبب صحیح
و نفاسد نمیبرند و بعضی بر انند که هر دو میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و انچه در احادیث
وارد شده مؤید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که فرمودند مجوس
از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد برای آنکه مادر او ست و هم زن او ست و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلم بکسی دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود فرمود نمیدانی که این پیش
مجوسی نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری بهم رسد از جهة او نصیب
دختری و زنی را میبرد و دختر نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر مادر خود را که جدهٔ پدری او باشد
با خواهر پدری که جدهٔ مادری باشد بخواهد هر دو میراث میبرد و اگر یکی از انها منع دیگری کند ارث
بمانع میرسد چون دختر که خواهر مادری باشد عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه باشد خواهر
که مادر باشد اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمیبرند بالاجماع
اما بنسب فاسد چون **باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی** وطی بشبهه میراث میبرند
در بیان حدود یکه جهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر این در شرع مقرر است و تعزیرهائیکه
اهل شرع جهة بعضی از گناهان قرار داده اند بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده و بحسب شرع
عقوبت خاصی است متعلق بآزار بدن کسیکه گناهی از او صادر شده باشد و شارع جهة ان مقدار
معین کرده نه بحسب هر فردی از افراد حد و تعزیر و در ان سه مطلب است **مطلب اول** در بیان حد دزدی
و ان چهارده است و در اینجند فصلست **فصل اول** در بیان قسم اول از اقسام حدود و ان
بریدن دست است در مرتبهٔ اولی پای چپ در مرتبهٔ ثانیه و حبس مخلد در مرتبهٔ سیم و کشتن
در مرتبهٔ چهارم و این حد دزدیست و شروط ان چهارده است اول انکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند
تادیبش باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبهٔ اولی دزدی او را عفو باید کرد و در مرتبهٔ
دوم تادیب او باید کرد و در مرتبهٔ سیم سرهای انگشتانش را انقدر باید تراشید که خون آلوده شود
و در مرتبهٔ چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد و در مرتبهٔ پنجم دست او را بطریق بالغ
باید برید دوم انکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد و اگرچه مکرر از او دزدی صادر شود
اما اگر جنون او دوری باشد در حالت عقل دزدی کند حد از او ساقط نشود سیم انکه
مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بر آن دارد بر ان حدی نیست چهارم انکه اینکه دزدیده است مال
باشد پس اگر مال نباشد بر او حدی نیست مثل انکه طفل آزادی را بدزدد و اگرچه جامه‌ها او زیاده
از ربع یکمثقال طلا بوده باشد حد ندارد اما اگر بالغ را بدزدد و جامه‌ها او ربع مثقال طلا
باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد
ندارد مگر انکه در خواب باشد یا مست باشد در دزدیدن مال فرقی میانهٔ جامه و طعام و میوه
و آب و نمک و برف و خاک و کل ارمنی و حیوان و غیران نیست پنجم انکه آن مال بنصاب رسیده باشد

خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی گفته اند بنسب صحیح و فاسد میراث میبرند صح ع

مگر انکه مذهب ایشان مثل مجوس باشد در تجویز نکاح محارم ظم لمباره ع

یعنی مثقال شرعی که سه ربع مثقال صیرفیست چنانچه میاید ظم لمباره ع

بشرطیکه در خواب باشد که صدق کند که بر جامه‌ها او بدزد و انها را دزدید بلکه در صغیر نیز اگر صدق کند چنین است اگر صبی بالغ را بفروشد نیز حد دارد از جهة فساد نه از جهة دزدی چنانچه مشهور گفته اند و جملهٔ از اخبار دلالت دارد بران ظم لمباره ع

و اگر بفروشد تادیب میکند حاکم و اگر حق بالغ را در حال مستی یا اغما یا جنون بدزدد و بفروشد مثل بالغ در حال نوم نیست یا نه محل اشکال است بعید نیست ثبوت بر جامه‌ها ایشان حکم سرقت ثابت شود و اما بالنسبة بفروختن ایشان حد مفسد فی الارض

بای نحار بروغن زیت داغ کنند **فصل سیم** در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زنا
وشروط آن هشت است اوّل انکه هر یك از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حد نیست بلکه تعزیرش می
کنند دوّم انکه عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون حدی نیست سیم انکه مختار باشند چه بر کسیکه
باکراه او را بر آن دارند حد نیست چهارم انکه آن زن که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد پس اگر
حلیله او باشد حد ندارد پنجم انکه آن زن را عقد نکرده باشد یا مالك او نباشد چه اگر عقد کرده یا
با مالك او شده باشد حدی نیست ششم انکه با آن زن بشبهه دخول نکرده باشد اگر عالم بتحریم باشد
پس اگر بشبهه دخول کرده باشد حدی نیست هفتم انکه آلت خود را بفرج زن غایب ساخته باشد خواه
در قبل او و خواه در دبر او و غیبوبت حشفه کافی است پس اگر غیبوبت نشود حد زنا ندارد و در اوّل
اسلام حد زنای بکر آن بود که او را سرزنش مینمودند و سخنان درشت باو میگفتند و اگر زنا با غیر بکر بوده
حبس مخلد میکردند تا انکه منسوخ شد احکام حد زنا هشت است **قسم اوّل** رجم کردن یعنی تا کمر در
زمین نشاندن و سنگسار کردن و این حد هر یك از مرد جوان آزاد بالغ عاقل است که زن مدخوله بعقد
صحیح یا ملك داشته باشد که هر صبح و شام او را رسیدن با آن زن ممکن باشد و زنا کند و هم چنین حد
هر یك از زن جوان آزاد بالغ و عاقلیست که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که در
اینصورت جمع میان صد تازیانه و سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حد
تعلق باو دارد و آن دیگری حد دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد هم چنین است حد زنیکه شوهر
داشته باشد و دیوانه با او دخول کند **قسم دوّم** جمع میان صد تازیانه زدن و سنگسار کردن و آن
حد دو قوم است اوّل حد مرد پیر آزاد بالغ عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملك داشته باشد
و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند پس در این صورت ابتدا تازیانه باید زد بعد از آن سنگسار
باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد تعلق باو دارد و دیگر حد مرد گر گردد در میان یا بهانه
مرد دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد در اینها فرقی نیست میان بنده و آزاد و مسلمان و کافر
قسم سیم صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اوّل حد مرد و زن آزادیکه زن و شوهر نداشته
باشند و زنا کنند دوّم زن آزادیکه عقد واقع شده باشد اما شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند
سیم حد مردیست که زنا بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنیکه شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا
کند برضا و رغبت پنجم دو زن که در زیر یك لحاف برهنه بخوابند دو مرتبه ایشانرا تعزیر کرده باشند
ششم حد کسیکه در میان یا بهانه مرد دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد هفتم زنیکه با زن دیگر مساحقه
کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شوهر داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد **قسم چهارم** صد تازیانه
و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است و آن حد مرد آزادیست که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد
و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن داشته باشد اما با او دخول نکرده باشد و حد او آن
است که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یکسال او را از آن شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن موی
سر و از شهر بیرون کردن نیست **قسم پنجم** پنجاه تازیانه است و آن حد بنده بالغ است که زنا کند خواه
مرد باشد خواه زن شوهر داشته باشد خواه نداشته باشد و بریدن گوش و تراشیدن سر و از شهر بیرون

کردن نیست

۱ یعنی عقد دوام نه متعه ظم طبا
۲ قول ان بعض اقوی است ظم طبا
۳ بنابر قول بعضی از علما و اظهر در حد لواطه که دخول نکرده باشد صد تازیانه است فقط چه زن داشته باشد چه نداشته باشد مگر انکه فاعل کافر باشد و مفعول مسلم که در اینصورت فاعل را میکشند هر چند دخول نکرده باشد ظم طبا
۴ و مرد را کرهش را بتراشند و او را یکسال الغربت ... ظم طبا
۵ و هم چنین هر گاه شوهر نداشته باشد ظم طبا
۶ گذشت هر گاه زن داشته باشد ... ظم طبا

کردن نیست **قسم ششم** هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن حد دو گروه است گروه اوّل
حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند در اینصورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه است
و حد نصف بنده که بیست و پنج تازیانه است بر او میزنند هر گاه زن و شوهر بطریقیکه در آزاد مذکور شد
نداشته باشند گروه دوّم حد جماعتی که زنان را بمردان بزنا وصلت میدهند یا مردان را بمردان بجهت لواط
رسانند **قسم هفتم** ضغث است یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را بیکبار بر آنکس که زنا کرده است
زدن و آن حد بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد **قسم هشتم** حد با زیادتی تعزیر و آن حد جماعتی
است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند **فصل چهارم** در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حد و آن حد
لواط است یعنی جماع کردن مردان با یکدیگر و شروط آن سه چیز است اوّل انکه بالغ باشند چه غیر بالغ را حد
نیست بلکه تعزیر لازم است دوّم انکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و امّا اگر یکی از ایشان بالغ
و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه سیم انکه مختار باشند پس اگر
کسیرا باکراه بران دارند حد بران لازم نیست و بعد از انکه این شروط بهم رسد حد لواط آنست که ایشانرا
بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی ایشانرا بیندازند
و امام مخیر است میان انکه هر دو را بسوزانند یا سنگسار کنند یا یکی از ایشانرا بسوزانند و یکی را سنگسار کنند
و فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه انکه زن داشته باشند یا نداشته باشند
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زن داشته باشد ایشانرا سنگسار باید کرد بطریق حد زنا و اگر نداشته
باشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از انکه نزد حاکم شرع لواط شخصی بگواهان ثابت شود توبه کنند حد
از ایشان ساقط نمیشود و اگر بعد از انکه پیش امام اقرار کرده باشند انگاه توبه کنند امام مخیر است میان حد
زدن و عفو کردن **فصل پنجم** در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد تازیانه است
و آن حد دو قوم است قوم اوّل حد کسیست که دشنام بکسی دهد باین طریق که تو زنا میکنی یا لواطه میکنی و هر چه
بدینها ماند و شروط آن هفت است اوّل انکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد دوّم انکه عاقل باشد چه
دیوانه را تعزیر باید کرد سیم انکه کسیرا که دشنام میدهد آزاد باشد چهارم انکه کسیرا که دشنام میدهد مسلمان
باشد پنجم انکه عفیف باشد چه اگر زانی یا کسیرا که بفسق مشهور باشد با آنچه بدان ایشانست دشنام دهد حد ندارد
ششم انکه کسیرا که دشنام باو میدهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حد نمیزنند هفتم انکه دشنام
دهنده عالم باشد بدشنامیکه میدهد چه اگر بلغتی دشنام دهد که معنی آنرا نفهمد او را حد نمیزنند و هر گاه
این شروط متحقق شود دشنام دهنده را هشتاد تازیانه باید زد و او را در میان مردم مشهور باید ساخت
تا گواهی او را قبول نکنند و در این حکم میان آزاد و بنده فرقی نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام دادن نسبت بجماعتی متعدد باشد حد نیز
متعدد میشود و اگر جمعی را دشنام دهد ایشان در طلب حد بیکدفعه جمع شوند او را یک حد باید زد
و اگر متفرق بطلب حد آیند حد نیز متعدد باید باو زد و اگر شخصیرا گوید که ای پسر زانی و زانیه در
این صورت براو دو حد لازم است و اگر بکسی بوث گوید پس گرد در عرف دشنام دهند این لفظ دشنام
باشد او را حد میزنند و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه

حد براو

۱ فرقی نیست مابین زن و شوهر داشتن و نداشتن ظم طبا
۲ و اگر آن جماعت مرد باشند جز و تعزیر نیز دارند ظم طبا
۳ و حد او جلد باشد نه رجم و جایز است تاخیر حد تا وقتیکه از مرض بهتر شود ظم طبا
۴ و هم چنین هر زمان و هر مکان شریفی ظم طبا مد ظله
۵ یعنی هر یك را حد کامله دشنام دهد ظم طبا
۶ یعنی بلفظ واحد ظم طبا
۷ و فرقی ندارد مابین لیل و نهار و هم چنین است هر زمان یا مکان شریفی یا زنا بمیته کند ظم طبا

حد براو لازم است اما اگر زن بیرحد از او ساقط میشود و بچهار امر نیز ساقط میشود اول بتصدیق مقذوف دوم بگواه گذرانیدن سیم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حد ساقط نمیشود و هرگاه کسیرا سه مرتبه حد بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم می کشند و هرگاه قذف مکرر کرده باشد و اورا حد نزده باشند یک حد باید زد قسم دوم حد شخصیکه شراب یا هرچه مست کننده باشد بخورد و هم چنین شیره انگور که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود نیز حکم شراب دارد و شروط آن چهار است اول آنکه شرابخورنده بالغ باشد طفل را حد نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی نیست سیم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بخوردن آن مضطر باشد مثل آنکه در جائی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد بمقدار شرابی توان خورد که آن لقمه را فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بحرمت و نجاست آن چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شروط متحقق گردد حد او هشتاد تازیانه است و در این حکم میان کافری که بظاهر شراب خورد و میان مسلمان و بنده و آزاد فرقی نیست و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر شارب خمر را مکرر حد بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین برانند که در مرتبه سیم او را باید کشت و اگر مکرر شراب بخورد و او را حد نزده باشند یک حد براو لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع شرابخوردن او بگواه ثابت شود توبه کند حد از او ساقط است اما اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمیشود و اگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن براو و عفو کردن از او و اگر شرابخوار را اعتقاد این باشد که شراب حلال است و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است کو مرد باشد و توبه او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که توبه او در اینصورت مقبول است و کسیکه فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر کسی فروختن آنرا حلال نداند تعزیرش باید کرد و حکم کشتن بر کسیکه غیر شراب را حلال داند جاری نیست و کسیکه شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی باکراه بخورد من داده اند حد از او ساقط میشود بشرطیکه گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بحرمت شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد

فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حد و آن حبس مخلد است و کشتن اما حبس مخلد و آن حد چند جماعت است اول کسی که امر بکشتن کسی کند دوم حد کسیکه در مرتبه سیم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند سیم حد زنیکه مرتد شده باشد و اما کشتن و آن حد بیست و پنج قوم است اول حد بنده یکه در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسیکه با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند سیم حد یهودیکه با زنان مسلمان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد خواه نباشد و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه باکراه زنا کرده باشد چهارم حد کسیکه با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسیکه بزن پدر یا کنیزیکه پدر با او دخول کرده باشد زنا کند ششم حد کسیکه او را جهة تفخیذ یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعزیرش

۱ خالی از اشکال نیست ظم طبا
۲ با علم بحرام بودن آن ظم طبا
۳ مگر آنکه علم بحرمت داشته باشد ظم طبا
مگر اینکه علم بحرمت داشته باشد مثل شراب
۴ یعنی حدش زده باشند ظم طبا

کرده باشند هفتم حد زنانی که حد ایشانرا سه مرتبه جهة مساحقه تعزیر کرده باشند هشتم حد کسانی که بجهة دشنام دادن ایشانرا سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسیکه شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسیکه شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسیکه فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسیکه محرمات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسیکه بکشتن کسی آید و گریختن او ممکن نباشد چهاردهم حد کسیکه بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسیکه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اجمعین را سب کند او را باید کشت و اگر چه بی اذن امام باشد هرگاه متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسیکه دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشد هفدهم حد کسیکه تصدیق نماید دعوی کسیرا که دعوی پیغمبری کند هجدهم حد مسلمانیکه ساحر باشد و سحر کند نوزدهم حد کسیکه با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است و در این کشتن کفاره براو لازم نیست اما اگر بحسب شرع زنای او را ثابت نسازد قصاص براو لازم است بیستم حد مرتد فطری یعنی مردیکه پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد بیست و یکم حد مرتد ملی یعنی مردیکه پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد چه او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر این چنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزیکه دلالت بر کفر او کند یا بفعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف بقصد استهزاء و استخفاف و شروط مرتد ملی و فطری چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه تعزیر لازم است سیم آنکه مختار باشد چه اگر به اکراه او را مرتد سازند چیزی براو لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد پس اگر بی قصد از او واقع شود چیزی براو لازم نیست و توبه مرتد فطری بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون هبه عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عده وفات نگاه میدارد و اگر چه با او دخول نکرده باشد بر قول اقوی و میراث خوار ترکه او را میان خود قسمت میکنند و اگر چه او را نکشته باشند و اگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت بلکه حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در او پوشانید تا اینکه توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند و این مرتد را تا نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان شود و زن او عده طلاق نگاه میدارد نه عده وفات پس اگر در عده طلاق توبه کرد مردان زن او است و اگر بعد از عده توبه کرد زن او نیست و توبه مرتد آنست که اقرار کند بانچه که انکار کرده بود و نماز کردن او کافی نیست و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست و ولایت او بسبب مرتد شدن ساقط میشود پس نمیتواند که دختر صغیر خود را بعقد دیگری عقد کند یا جهة پسر صغیر خود زنی خواست و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین برآنند که میتواند داد بیست و دوم حد کسیکه بخانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را

۱ یعنی حدش زده باشند ظم طبا
۲ این از باب دفاع است نه حد و همچنین چهاردهم ظم طبا
۳ حد بودن این نیز معلوم نیست ظم طبا
۴ اقوی قبول توبه اوست در ما عدای وجوب قتل او و خروج زوجه او از زوجیت و عده وفات و انتقال مال سابق او بوارث این بعد از توبه پاک میشود و عبادات او صحیح میشود ظم طبا
اقوی قبول توبه اوست در ما عدای وجوب قتل او و خروج زوجه او از زوجیت و عده وفات و انتقال مال سابق او بوارث پس از توبه پاک میشود و عبادات و تصرفات او صحیح میشود و زوجه خود را بعد از خروج از عده بعقد جدید میتواند بگیرد

منع کرده باشند چه او را قبل از منع نمیتوان کشت بیست و سیم حد آقائی که بکشتن غلامان خود
عادت کرده باشد بیست و چهارم حد مسلمانی که بکشتن جهود عادت کرده باشد بیست و پنجم
حد کسیکه مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض و قصاص باید کرد چنانکه در باب
بیستم مذکور خواهد شد **مطلب دوم** در آنچه تعلق بحدود دارد و در آن دو فصل است
فصل اول در آنچه حد در آن ثابت میشود بدانکه در سی و سه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن
دو عادل پیش حاکم شرع دوم بگواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال سیم باقرار کردن
دزد دو مرتبه و محاربه یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن مسلمانان و استمنا کردن یعنی
بحرکت دست منی بیرون آوردن و با حیوان دخول کردن و اینها بدو چیز ثابت میشود اول به
گواهی دادن دو مرد عادل دوم باقرار کردن یک مرتبه و لواطه بدو چیز ثابت میشود اول
بگواهی دادن چهار مرد عادل دوم اقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و
دشنام دادن بدو چیز ثابت میشود اول دو گواه عادل دوم اقرار کردن دو مرتبه و ببوی
شراب آمدن از دهن کسی شرب او ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه نیز دارد و زنا بدو چیز
ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل با چهار زن عادله دوم باقرار
کردن چهار مرتبه و شروطی که در گواهان زنا و لواطه میباید سه است اول آنکه گواهان دعوی
مشاهده کنند بطریقیکه میل در سرمه دان باشد دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند
بحسب زمان و مکان و هیئت سیم اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرقه
گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه زنا و لواطه بطریقیکه مذکور شد پیش حاکم شرع
ثابت شود اقامت حدود بر ایشان می کند غیر از امام یا نایب او دیگری متولی حد نمیتوانند شد و در اقامت
کردن آقا حد را بر غلام و کنیز خود هرگاه خود ببیند مجتهدین را خلافست و همچنین در اقامت
نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هرگاه خود ببیند نیز خلافست اما اگر پیش ایشان بگواه
ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر برخصت امام و امام مخیر است میانه حد زدن جهودان
بطریق اهل اسلام و میانه دادن ایشان باهل ملت خود تا بطریق خود حد بر او بزنند و در اقامت کردن
حد حضور گواهانی که بگواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب
باشند حد میتوان زد و سنتست امام را تلقین انکار کردن کسیرا که اقرار میکند چه مکروه است
حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسیرا که عالم بحال او باشد **فصل دوم** در
آنچه تعلق بحدود دارد و آن سی امر است دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت
و شش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حدود بر حق الله و حق الناس بعد از مطالبه
صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد واجب میدانند
و اقل ایشان یک نفر است و بعضی گفته اند اقل جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشند و بعضی
سه کس نیز گفته اند و بعضی این حاضر شدن را سنت میدانند سیم امر کردن کسیرا که میخواهند
سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از

رجم یا حد

س ۱ هرگاه توقف نداشته باشد دفع او بر کشتن مشکل است و این هم از باب حد نیست ظم طبا
س ۲ مشکل است ظم طبا
س ۳ قصاص حد نیست و لذا عفو جایز است از ولی ظم طبا
س ۴ آن برای اثبات مال نه قطع ظم طبا
س ۵ و از برای ثبوت مال یک مرتبه کافیست چنانچه در عبد از برای قطع ملاحظه نیست ظم طبا
س ۶ یا سه مرد عادل و دو زن عادله و در دو مرد و چهار زن جلد می کنند نه رجم هر چند محصنه باشد ظم طبا
ظاهر جواز است در صورتیکه آقا عادل باشد و اما اگر فاسق باشد یا زن باشد محل اشکال است
اظهر جواز است در ولد و اما در ولد ولد محل اشکال است
اظهر جواز است مشروط بر اینکه زوج حر باشد عقد دائمی و دخول شرط نیست

رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم نماز گذاردن بر او و دفن کردن او بعد از کشته شدن
پنجم آنکه گواهانی که بزنا کردن او گواهی داده اند اول ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم
آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم آنکه اگر بر شخصی رجم
و جلد واجب شود اول او را تازیانه بزنند آنگاه او را رجم کنند هشتم آنکه در سنگسار کردن
زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه
ایشان را در زمین پنهان کرده باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن بگواه شده ایشان را بر گردانند و اگر به
اقرار آن ثابت شده اگر سنگ بر او خورده بر گردانیدن او لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه کرده
سنگسار کنند بر قول بعضی و بعضی گفته اند بطریقیکه در حالت زنا کردن بوده بزنند دهم پوشیدن
عورتین مرد واجبست و زن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم
اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان و اما پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن
کسیکه او را سنگسار کرده باشند دوم اقامت حد غیر قتل بر زنیکه بیمار باشد امید نیک شدن او
باشد یا زنیکه نفاس یا استحاضه داشته باشد چه این هر دو بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحتی تقاضا
کند که اقامت حد باید نمود حد ضغث باید نمود چنانکه مذکور شد سیم اقامت حد بر زنیکه حامله باشد
تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی شود یا اگر کسی نباشد که آن طفل را تربیت کند و شیر دهد چهارم اقامت حد
در حرم کعبه کسیرا که ملتجی بحرم کعبه شده باشد پنجم گذاشتن کسیکه او را از ملق کشیده باشند زیاده از
سه روز و اما هفت امر سنت اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر بحاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت حد
دوم سنگهائی که میزنند کوچک باشد تا آنکه او زود نکشد بمیرد و کوچک نیز نباشد که او را دیر بکشد
سیم آنکه مردان را ایستاده حد بزنند و زنان را نشسته و زنان مخدره را در خانه بزنند چهارم حد را
بر بدن او متفرق گردانیدن یعنی بر یکجای بدن او نزدن پنجم آنکه در بریدن دست و پای بنوعی ببرند که آسان باشد
ششم آنکه بعد از بریدن بروغن زیت داغ کردن هفتم آنکه دست بریده را در گردن او آویختن و اما شش
امر مکروه اول حاضر شدن کسیکه حدی بر او باشد دوم اقامت حد در مساجد سیم اقامت حد در حین
سختی گرما و سرما پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان در میانه روز چهارم ضامن شدن
کسیکه حدی بر اوست پنجم شفاعت کردن در اسقاط حد از او ششم مؤخر داشتن حد بی عذر **مطلب**
سیم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی
متعلق بجماعتی که گناهان ایشان مستوجب حد نباشد از ایشان بوقوع آمده باشد و شارع مقدار آنها را
معین نکرده مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را متعین ساخته بدانکه گناهانی
که سبب تعزیر کننده آنها میشود بسی و پنج قسم است اول کسیکه در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند
چه سه امر بر او لازم است اول قضای آن روزه دوم کفاره سیم بیست و پنج تازیانه دوم کسیکه زن
آزادی داشته باشد و کنیز برای رخصت و بعقد در آورد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نیم تازیانه
که هشت یک حد زنا است باید زد و نصف تازیانه را بدست گیرند و بنصف دیگر بزنند سیم دو مرد بیگانه
که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه هر یک را از سی تا نود و نه تازیانه باید زد چهارم مرد و زن

بیگانه

س ۱ بلکه جایز نیست و اگر سنگ بر آن نخورده نیز احوط عدم رد است ظم طبا
س ۲ و همچنین مرد بیمار
س ۳ مگر آنکه مستلزم تلویث مسجد باشد پس حرام است ظم طبا
س ۴ بلکه احوط ترک در حالت سختی است در غیر رجم و قتل بلکه اگر خوف هلاک باشد حرام است ظم طبا
س ۵ ضمانت و شفاعت و تاخیر جایز نیست داخل در امور محرمه است ظم طبا
س ۶ و همچنین دو زن بیگانه برهنه بر مشهور هر چند از جهة اختلاف اخبار اولی ایکال بنظر حاکم است ظم طبا
صح چهارم و پنجم و ششم از امور محرمه است نه مکروهه

بیکانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشانرا از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی درین
صورت حد برایشان لازم میدانند پنجم کسیکه بکارت دختری را بانکشت ببرد چه او را از سی تازیانه
تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بقول بعضی از سی تا هشتاد و بعضی
از سی تا نود و نه کفته اند ششم کسیکه اقرار بحد کند بمقداری تازیانه براو میزنند که او خود کوید
که تمام شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسیکه یکمرتبه اقرار بلواطه یا سحق کند هشتم
کسیکه پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن بیکانه برهنه که در زیر یک لحاف باشند دهم کسیکه
دشنام بکسی دهد که در عرف آنرا دشنام کویند یازدهم کسیکه بکنایه چیزی بکوید که سبب آزرده کی
دیکری شود مثل آنکه بکنایه کوید که من حرام زاده نیستم دوازدهم کسیکه بزن خود کوید که من
ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم آنکه دو مردی که زن داشته باشند
یکدیکر را دشنام دهند پانزدهم کسیکه ترک واجب کند و تعزیر او برامام منوط است بشرط آنکه
انحلال از او بیند نکند شانزدهم کافریکه سحر کند هفدهم طفل و دیوانه شراب خورند ۱۸
کسیکه شراب بفروشد اما حلال نداند نوزدهم کسیکه حرام کند و حلال نداند بیستم کسیکه
بظاهر بقهر و غلبه مال کسیرا بکیرد و بکریزد بیست و یکم کسیکه مال کسیرا بخفیه بردارد و بکریزد ۲۲
کسیکه بحیله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابتها و نوشتها ابداد ۲۳ کسیکه بنک یا
داروی بیهوشی بخورد کسی بدهد ۲۴ کسیکه بحرکت دست منی بیرون آرد چه در حدیث آمده
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین شخصی را آنمقدار تازیانه بر کف دست او زده بود
که کفش سرخ شده بود ۲۵ کسیکه غلام خود را بکشد ۲۶ مسلمانی که یهودی را بکشد ۲۷
کسیکه بر مجلسیکه شراب یا آنچه مست کننده باشد بخورند برود و باختیار بنشیند یا طعام خورد
۲۸ کسیکه ماهیکه فلوس نداشته باشد بخورد ۲۹ کسیکه حیوان زنده را بخورد سی‌ام کسیکه
سپرز حیوانات را بخورد ۳۱ کسیکه پسر خود را بکشد ۳۲ طفل و دیوانه که زنا کنند سی و سیم
دزدی کردن طفل و دیوانه ۳۴ طفل و دیوانه که مرتد شوند ۳۵ دخول کردن با چهارپایان چه
در اینصورت پنج امر براو لازم است اول تعزیر او و آنچه رای امام باشد و بعضی کفته اند که بیست و پنج
تازیانه او را باید زد و بعضی صد تازیانه که حد است قرار داده اند و بعضی کفته اند حکم بکشتن کرده
اند دوم ضامن قیمت آنحیوان است که بصاحبش دهد سیم حرام شدن کوشت آنحیوان و آنچه از او متولد
میشود اگر کوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آنحیوان اگر کوشت او را خورند پنجم
بیرون آوردن آنحیوان از آنجایی که دخول کرده بشهری دیکر اگر کوشت او را نخورند و آیا در آنکه
قیمت او را بصاحبش میدهد یا خود متصرف میشود یا تصدق میکند یا نه میانه مجتهدین
خلافست و اگر آنحیوان بحیوانات دیکر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه برنند تا آنکه یکی
ماند تتمه بدانکه فرق میانه حد و تعزیر به ده امر میشود اول مقدار معین نداشتن
تعزیر در طرف قلت مکر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر
سیم موافق بودن تعزیر با کناهان در بزرکی و کوچکی چه در حد مساوی فعل کلی فاست چهارم

۱ واولی بکال بنظر حاکم است نظم لطبا ۶۶ — تمام ما فی الاستدلال ۶۶
۲ محل اشکال است نظم لطبا
۳ غیر از قذف بزنا و لواطه نظم لطبا
۴ یعنی بعد از فروختن در شهر دیکر و قول به اینکه قیمت را به والی میدهند بعد از غرامت کشیدن قیمت ظاهر از قوت نیست نظم لطبا ۶۶

چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است و اکرچه معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف حد که
تابع معصیت است پنجم آنکه هرکاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است و اکرچه فایده ندهد و بعضی
از مجتهدین برانند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمیدهد کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن
تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از آنها بتوبه ساقط نیست هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع
تعزیر بخلاف حدود که در آنها تخییری نیست مکر در محارب و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف
فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حد که مختلف نمیشود باختلاف آنها نهم آنکه اکر سبب تعزیر نسبت بدو
شهر مختلف شود در هر شهری تفاوت آنشهر را رعایت باید کرد بخلاف حد و دهم آنکه تعزیر بر
چند قسم است حق الله چون دروغ کفتن و حق الناس چون دشنام دادن بفحش و حق هر دو چون دشنام
صلحایی که مرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که در آن خلاف است

باب بیستم از کتاب جامع عباسی

در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمیکه بر آدمی زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سک
شکاری و سک کله و سکی که محافظت باغ و یا زراعت کند و در آن چند مطلبست و خاتمه **مطلب اول**
در بیان آنچه موجب کشتن است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام کشتن و در آن پنج
قسم است **قسم اول** واجب چون کشتن کافر حربی هرکاه مسلمان نشوند و یهود و ترسا و آتش پرست
هرکاه التزام دوازده شرطیکه در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نیز نشوند و کشتن بیست
و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانی که کافران در جنگ ایشانرا اسیر خود کرده
باشند و فتح ممکن نباشد مکر بکشتن ایشان **قسم دوم** حرام چون کشتن مؤمن بغیر حق و کشتن
یهود و ترسا و آتش پرست هرکاه التزام دوازده شرطیکه در بحث جهاد مذکور شد کنند و کشتن
کافرانیکه امام بجهة مصلحتی بمدت معینی با ایشان عهد کرده باشد و کشتن کافریکه او را امان داده
باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مکر بضرورت و کشتن اسیری که بعد از جنگ بدست
آیند و کشتن کافر در ماههای حرام هرکاه حرمت آنها را دانند **قسم سیم** مکروه چون کشتن کسیکه
جهاد میکند پدر خود را بدست خود **قسم چهارم** سنت چون کشتن کسیکه بجهة قصاص رود
هرکاه ترسد که اکر قصاص نکند او را ایذا کنند چه در این صورت ممکن است که مستحب باشد **قسم
پنجم** مباح چون کشتن کسی بسبب حد یا بسبب قصاص و کشتن آدمی باعتبار سبب او منقسم میشود بشش قسم
قسم اول آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره و کناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی
که کافران ایشان را در جنگ اسیر کرده باشند چه در این کفاره لازم است و کشتن مباح دوم آنکه موجب
قصاص و دیت و کفاره نباشد اما کناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن او را
کند کسیکه بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشان را باسلام دعوت کند سیم آنکه موجب قصاص و کفاره باشد
چون کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد پنجم آنکه موجب دیت باشد
و موجب کفاره نباشد چون کشتن یهود و ترسا و آتش پرست ششم آنکه موجب کفاره باشد و موجب
دیت نباشد چون کشتن بنده خود را هرکاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم بسه قسم است اول

۱ یعنی مباشرت اجراء حد بعد از حکم مجتهد نظم لطبا ۶۶
عمد بغیر حق چهارم آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مؤمن مثل خود را از روی عمد صح

خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد او را کشت دوم شبیه عمد که کشنده آن کار را کرده باشد اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهة تادیب بچیزیکه غالبا نکشد سیم عمد محض که کشنده کسی را بقصد بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت **فصل دوم** در بیان احکام قتل عمد و جراحتیکه کسی بر کسی زند و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان مواضعیکه قصاص در آنها لازم است بدانکه در پانزده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مؤمنی بغیر حق از روی عمد دوم جراحت کردن هر گاه داند که آن جراحت سرایت کند بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میان مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که در اینصورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشتم سیم بیازردن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن اندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم تیری یا سنگ سر تیزی زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد هفتم خود را از بلندی بر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن هشتم کسی را در آتش یا در آب انداختن بشرطیکه داند بشنا کردن بیرون نمی تواند آمد نهم آنکه طعام زهردار دانسته بخورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد اما اگر آنکس خود دانسته بخورد یا بی رخصت بخانه او آید بخورد قصاص نیست دهم کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگر چه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را بشرطیکه مذکور شد سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در آنجا بمیرد پانزدهم گواهی دادن بدروغ بکشتن کسی جهة قصاص و کشتن آنکس بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولی است **فصل دوم** در بیان شروط قصاص کردن بدانکه در قصاص هفت شرط است اول مساوی بودن هر دو در آزادی و بندگی پس مرد آزاد را بعوض بنده نمیکشند مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که در اینصورت او را میکشند و مرد آزاد را جهة زن آزاد نمیکشند بعد از آنکه رد کنند یعنی نصف دیت مرد را بورثه او دهند و زن آزاد را بعوض زن آزاد و مرد آزاد میکشند اما رد نمیکنند بر قول اقوی و قصاص میکنند بجهة آزاد بنده از بنده دوم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهة کافر قصاص نمیکنند اگر چه یهودی را کشته باشد بلکه تعزیرش میکنند و دیت دهد چنانچه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن یهود قصاص لازم است چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی دیت مسلمان را رد کنند ذمی را جهة ذمی میکشند و ذمی را جهة ذمیه میکشند بارد و ذمیه را جهة ذمی و ذمیه میکشند و رد نیست ذمی را جهة مسلمان میکشند و مال و فرزندان کوچک او تعلق بولی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد و اگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص میکنند سیم آنکه کشنده پدر و جد نباشد پس پدر و جد را جهة پسر و پسر زاده نمیکشند بلکه ایشان را تعزیر میکنند و کفاره و دیت بر ایشان لازم است و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر شریک

باشند

شبه عمد

سؤ ۱ اسباب قتل عمد منحصر بمذکورات نیست و مناط صدق عرفی قتل عمد است ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۲ دم چنین هرگاه به بینه معلوم شود که کشته است ولکن قاصد قتل بوده است اظهر قصاص است ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۳ بقصد کشتن یا علم باینکه کشته میشود ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۴ با علم باینکه بیمار خواهد شد ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۵ گذشت که مشکل است ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۶ و جایز است استرقاق او مگر آنکه پیش از استرقاق مسلمان شود که در اینصورت استرقاق جایز نیست بلکه همان کشتن است ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۷ بلکه بنا بر اقوی در مال او ظم طبا ۴۸۲

باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه را بورثه او میدهد چهارم آنکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشان است چه عمد ایشان خطا است و در اینها شیخ شهید ثانی سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطا است با وجودیکه تصریح کرده اند بآنکه حیوانی را که طفل ممیز بکشد شکاری که او بزند حلال است و حال آنکه در این دو امر قصد شرط است پس چون قصد آنها را در کشتن اعتبار نکرده اند در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد آنگاه دیوانه شود قصاص میکنند ششم آنکه کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشتن او بحسب شرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست هفتم آنکه کشنده بنفس خود یا بشراکت دیگری بکشد چه اگر امر بکشتن کند قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد **فصل سیم** در بیان آنچه قصاص بسبب او لازم میشود بدانکه بیکی از سه چیز ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد و خلافست میانه مجتهدین که بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا بدو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیح است اما در آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخص دیگر گوید که من کشتم او را این مسئله ایست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را بجواب آن مامور ساخته اند و آنحضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده اند و بعضی گفته اند که ولی مقتول در اینصورت مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن چه هر گاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یک مرد ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بگواهی دو زن و یک مرد و یک مرد و دو زن خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و میباید که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند ما دیدیم که او را جراحت کرده قصاص ثابت نمیشود سیم قسامه و آن چنانست که هر گاه بر کسی دعوی کنند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشند باید که خویشان او پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبهه خلافست اقوی آنست که در آن نیز پنجاه قسم است و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن در وقتیست که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاحش بخون آلوده باشد که کس ما را تو کشته یا کشته در خانه او افتاده باشد یا در کوچه که غیر مردم آنکوچه از آنجا تردد نکنند یا در دهی که دیگران در آن تردد نکنند یا در میان دو ده که غیر مردم آن دو ده از آنجا تردد نکنند و کشته در میان حقیقی آن دو ده افتاده باشد چه اگر بیکی از آن دو ده نزدیک باشد بآن نزدیک گمان بردن اولی است از دور یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن حاصل شود که مدعی راست میگوید و اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جمعی در آن تردد کنند یا در صحرا یا در مکانی که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا بر کنار جسری افتاده باشد قصاص نیست بلکه

خونبهای

سؤ ۱ بعض در حکم خطاست در باب قصاص و بنا بر این اشکال مرتفع است ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۲ و اگر عاقل مجنون را بکشد نیز قصاص نیست بلکه باید دیه بدهد ولکن هر گاه بالغ طفل را بکشد قصاص است ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۳ اقوی کفایت یک مرتبه است ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۴ اقرار مفلس بموجب خونبها صحیح است لکن شرکت با غرما نمیشود مگر با تصدیق ایشان ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۵ و اولی از اقرار خود رجوع نماید ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۶ و اما در قتل خطا و شبه عمد پس بیک مرد و دو زن یا قسم ثابت میشود ظم طبا ۴۸۲

سؤ ۷ قول ابن بعض بعید نیست ظم طبا

سؤ ۸ قول این بعض بعید نیست ولکن احوط اولی است ۴۸۲

خونبهای ورا از بیت المال میدهند و یا مظنه صدق مدعی در تفصیل دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل
شرط است یا نه مجتهدین را در این خلافست هرگاه مدعی در اینصورت پنجاه تن کس خویش داشته باشد هر یک
یک قسم میخورند که فلان خویش ما را کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه
کس باشند بر پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در این صورت مخیر است در
تعیین قسم خورندگان و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم خورند
تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد
و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی ساقط میشود
و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر مدعی علیه قسم نخورد در این صورت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین در این
صورت گفته اند که اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را
وعظ کند نیکو و آیا در این قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرط است یا نه مجتهدین را در این خلاف است
و حاضر بودن مدعی علیه در وقت قسم خوردن از پیش شیعه شرط نیست و در قسم خوردن شرط است
ذکر کردن کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا
و شبیه بعمد **فصل چهارم** در احکام قصاص و استیفای آن بدانکه هرگاه در کسی شرایط قصاص
محقق شود و کسی را بکشد قصاص او لازم میشود و اگرچه کسی او را باکراه بران داشته باشد اما اگر
طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه کسی بکشتن دارد یا مامور گرداند در این صورت قصاص بر امر کننده است
نه بر ایشان و اگر جماعتی در کشتن کسی شریک باشند ولی مقتول میتواند که همه را بکشد و زیادتی خونبهای
ایشانرا بورثه ایشان دهد و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند آیا نصف خونبها
چه دو زن بعوض یک مرد حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد میکشند آیا نصف
خونبهای مرد را میگیرند خلافست اقوی آنست که چیزی از او نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند
و نصف خونبهای مرد را بورثه ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت و نصف
خونبهای مرد را بورثه او باید داد و اگر در این صورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را بورثه او
میدهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد و اگر مرد زنی را بکشد مرد را بعوض زن
میکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او بدهند و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازم است
و در اینصورت بنده نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیر است که همه را بکشد
و زیادتی قیمت ایشانرا از خونبهای کشته شده باقاهای ایشان دهد یا بنده را در عوض بنده قصاص
لازم است و آیا در بندگان تساوی قیمت شرط است مجتهدین را در آن خلاف است و اگر بنده و آزادی آزادی را
بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای آزاد را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از
نصف خونبها باقای او میدهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت قصاص که زهرآلوده
نباشد خصوصا در قصاص عضو پس اگر در این حالت آلت قصاص زهرآلوده باشد ضامن است و قصاص نمیتوان کرد
[illegible] در وقت استیفای قصاص کردن را باید برید نه جای دیگر را و اگر جنایت کننده سر او را بریده جدا
کرده باشد آیا قاتل سر او را جدا میتواند کرد اقرب آنست که میتواند اما اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد

میانه

ح۱ یعنی آیا کفایت میکند در ثبوت قصاص تحقق ظن در نوع قاتل یا نوع قتل هرچند مظنه نسبت بخصوص شخص مدعی علیه یا کیفیت قتل از عمد بودن یا خطا بودن حاصل نباشد و یا باید خصوص مدعی علیه هم مظنون شود و همچنین خصوصیت قتل هم مظنون شود ظم طباه

ح۲ یعنی و اگر یک مرد و یک خنثی مردی را بکشند میتواند هر دو را بکشد و نصف دیه بورثه مرد بدهد و ربع دیه بورثه خنثی ظم طباه

ح۳ یعنی نصف خونبهای مقتول را بوارث او میدهد ظم طباه

ح۴ و اگر آزاد نشود میتواند او را قصاص کند و میتواند استرقاق کند و آیا جایز است که مولای او اختیار او را عتق کند پیش از استرقاق یا نه محل خلاف است ظم طباه

ح۶ و میتواند هر یک را بقدر جنایتش استرقاق کند پس هرگاه دو بنده شریک شوند در کشتن و قیمت هیچیک از عشر دیه زیادتر نباشد همه را استرقاق میتواند کرد ظم طباه

ح۵ و اگر بنده را بکشند مولای او مخیر است در کشتن همه و زیادتی قیمت دادن یا استرقاق هر یک بقدر جنایتش [illegible]

[illegible]

میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که نمیتواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن یا به آب غرق کردن یا بآتش سوزانیدن
و اگرچه جنایت باین طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند بطریقی که کشته او را
میتوان کشت و حرام است کشتن بشمشیر کند [illegible] اما اگر بآن کشد چیزی بر قصاص کننده نیست بغیر از گناه
لازم نیست و قصاص کردن بزن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را
شیر دهد و اجرت کسیکه قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد کسی که او را شیر بدهد
و اجرت کسیکه قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات کرده
دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد و کسیرا قصاص کردن میرسد که میراثخور مقتول باشد مگر زن و شوهر
که ایشانرا قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین بر آنند که قصاص کردن مخصوص بخویشان پدری است و مادر و خویشان
او را دخلی نیست و بعضی گفته اند که اناث را مطلقا دخلی نیست و ولی بی اذن امام میتواند قصاص کرد اما اذن
امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص کردن واجب میدانند و اگر
ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع ایشان است و بعضی از مجتهدین گفته اند که حاضرانرا قصاص میرسد
و اگر ولی مقتول طفل باشد آن طفل پدر و جدی داشته باشد ایشان قصاص او را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند
تا آن طفل بالغ شود و بعضی بر آنند اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است که
تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیاء راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبها از بعض را بشرط قصاص
میرسد که حصه جماعتی که بخونبها راضی شده اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در دار الاسلام قصاص
کند چه اگر در دار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند قصاص لازم است و جایز است سفیه و مفلس را استیفای
قصاص کردن هرگاه بالغ و عاقل باشند و قرضخواهان را نمیرسد که مفلس را از قصاص کردن مانع شوند
و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر وکیل را عزل کند و پیش از آنکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی بر او
لازم نیست **فصل پنجم** در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی تلف کردن آن عضو است یا
آنچه در حکم تلف کردن باشد بچیزی که غالبا تلف کند اگرچه قصد تلف نداشته باشد یا بغیر چیزی که غالبا تلف کند
با قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهة
قصاص اعضا میانه مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند که در جائی که خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید
خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید بخورد
و اگر خونبهای اعضا کمتر از یک شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین بر آنند
که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه در آن خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد بنسبت
بآن قسم باید خورد و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی
بودن اعضا است در صحت و عدم آن پس دست صحیح را بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست
صحیح راضی شود که دست شل را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است بشرطیکه از سرایت نترسند چه با
خوف سرایت جایز نیست پس اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن است و بعوض دست راست چپ را
نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد چه در آنحالت دست چپ ورا بعوض دست راست
ببرند و اگر هیچیک از دست راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند و اگر کسی

یک چشم

ح۱ لکن آن دیه میبرند هر چند در عمد باشد و مصالحه بدیه شود ظم طباه

ح۲ بلکه احوط است که هر چند بر تقدیر مبادرت دیه و قصاص لازم نماید ظم طباه

ح۳ محل تامل است ظم طبا

ح۴ قول این بعض اقرب است ظم طباه

ح۵ و هم چنین میرسد ایشانرا که عفو کنند ظم طباه

ح۶ یعنی هرگاه بدیه راضی شوند بقرضخواهان باید داد ظم طباه

یک چشم داشته باشد یکچشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یکچشم را بعوض چشم او کور میتوان کرد و بد
عکس یکچشم صحیح بعوض یکچشم او کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خونبها باید نیز بدهد زیرا که یك
چشم او بجای دو چشم است پس بکور کردن آن کل خونبها لازم است دوم اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم
کسی رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده که قدری پنبه را
تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینهٔ گرمی که او را رو بآفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه
بینائی چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص در این صورت آنست که بهر طریقی که ممکن باشد
که بینائی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه بحال خود بماند جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر و بینی
صحیح را بعوض بینی که بوی بهار انشنود و ذکر جوان بعوض ذکر مرد پیر و ختنه کرده را بعوض ختنه نا
کرده میتوان برید و کسیکه دندان دیگری را کنده باشد مثل دندان او را باید کند بشرطیکه دندان
آنکس را که کنده است بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع در این باهل خبرت باید کرد
پس اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمیآید و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف
عادت چیزی بر او نیست و اگر دندان کسیرا که اهل خبرت گویند که بیرون نمیآید و او قصاص کرده باشد ارش بر
او لازم است و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن آن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص
بر او لازم است اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهة زمانیکه دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید نیز
ارش میگیرد و اگر پیش از بیرون آمدن دندان یا پیش از مأیوس شدن از برآمدن دندان طفل بمیرد در این
صورت ارش لازم است و دندان اصلی را جهة دندان زیادتی نمیتوان کند همچنین دندان زیادتی را
بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد نمیتوان کند اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست
دیگری را با انگشت او را باید برید نگاه دست او را اگر برید از انگشت سابق باشد و اگر برید از دست سابق
باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را بصاحب انگشت دهند و هر عضوی که قصاص در آن واجب باشد
هرگاه یافت نشود خونبهای او را باید داد و قصاص ثابت میشود در حارصه یعنی زخمیکه پوست سر را بشکافد
و در باضعه یعنی زخمیکه در گوشت سر فرو رفته باشد و در سمحاق یعنی زخمیکه از گوشت سر گذشته باشد
و بپوست نازکی که بر استخوان سر پیچیده برسد باشد نیز و قصاص میرسد در استیفای قصاص در این
زخمها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار ندارد چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوت
است و قصاص ثابت نمیشود در زخمیکه استخوان را شکسته باشد یا آنرا از جائی بجائی نقل کرده باشد
برای آنکه استیفای آن بی زیاده و نقصان ممکن نیست زیرا که البته در قصاص زیادتی و نقصانی واقع میشود
و در حال قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید در هوای
معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اگر در قصاص بیتی بهم رسد ضامن نیست
و جایز است قصاص کردن پیش از نیك شدن جراحت و اگر چه صبر کردن تا نیك شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین
برآنند که پیش از نیك شدن جراحت قصاص جایز نیست جهة آنکه احتمال سرایت بمردن دارد چه در این صورت
در قصاص نفس داخل میشود و هرگاه شخصی زخمی زند بعضو شخصی و او بعد از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد
و حال او مشتبه شود که مردن او بسبب زخم بوده یا بواسطهٔ مرض در آن قصاص نیست بلکه قصاص عضو ثابت است

مطلب دوم

مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آنچه موجب خونبها
میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد اول کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل
آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورده او را بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبهه عمد
مثل آنکه شخصی را بواسطهٔ ادب کردن چیزی بزنند که غالبا کشنده نباشد اتفاقا او را بکشد سیم کشتن
آدمی از روی عمد هرگاه از دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول
مخیر است میان قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی برآنند که هرگاه ولی مقتول بخونبها راضی شود
بر قاتل واجبست که خونبها بدهد چهارم کسیکه چاهی در راهی یا ملك غیری بدون اذن او بکند و دیگری
ندانند که چاه است در آن افتد آنکس که چاه کنده خونبها میدهد پنجم هرگاه دو کس سبب شوند یکی سابق
باشد آن سابق ضامن خونبهاست مثل آنکه سنگی بر جائی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ
خورده در چاه افتد سابق ضامن است و اگر یکی از ایشان در ملك خود سنگی گذاشته یا چاه کنده
باشد ضامن خونبها نیست ششم طبیب ضامن خونبها است از مال خود آنچه را از نفس یا عضو تلف بعلاج
کند اگر چه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب
سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست اگر بیمار پیش از مردن برائت ذمهٔ طبیب نماید آیا
خونبها ساقط میشود مجتهدین را در این دو قول است هفتم کسیکه خواب آلوده باشد و کسیرا بکشد یا
عضو کسیرا تلف کند عاقلهٔ او ضامن خونبهاست و بعضی از مجتهدین برآنند که او خود ضامن خونبهاست
از مال خود هشتم بردارندهٔ متاع هرگاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از
مال خود نهم کسیکه زن خود را بنوعیکه در بغل گیرد یا جماع کند بمیرد ضامن خونبهای او است از مال
خود دهم کسیکه غافل فریاد کند و بسبب آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشان
است از مال خود و بعضی از مجتهدین برآنند که عاقلهٔ او ضامن است یازدهم کسیکه بر کسی افتد که او را
بکشد ضامن خونبهای او است از مال خود و اگر خود او بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر
در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد او را بیندازد خون هر دو هدر است دوازدهم
هرگاه طفلی را از بلندی بر سر کسی بیندازد و قصد کشتن نکند و غالبا انداختن موجب کشته شدن نباشد
و اتفاقا بکشد خونبهای او را از مال خود ضامن است سیزدهم هرگاه کسی در راه تنگ در جای تنگ که مکان ایستادن
نباشد بایستد کسی بر او بخورد و کشته شود ضامن خونبهای اوست چهاردهم هرگاه شخصی را از خانه بیرون بیاورد
و صباح او را کشته بیابند ضامن خونبهای اوست هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه رسانیده
یا دیگری او را کشته و اگر او را مرده بیابند یا خونبها بر او لازم است مجتهدین را در این خلافست و اگر بیرون
آوردن بالتماس مقتول باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی گفته اند از مجتهدین که در این صورت نیز
ضامن است اما اگر شخصی را طلبد دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست پانزدهم اگر زن شیر دهنده در خواب
بر طفلی بغلتد و او را بکشد عاقلهٔ او ضامن خونبهای آن طفل است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شیر دادن را جهة افتخار
قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر جهة احتیاج قبول کرده عاقلهٔ او میدهد و اقوی آنست که در هر دو صورت
عاقله میدهد شانزدهم اگر شیر دهنده طفل شخصی را بکسی دیگر دهد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانهٔ ولی آن طفل

و آن زن

وان زن درانکه انشخص کوید کاین فرزند من نیست شیر دهنده کوید فرزند تست انکاه ظاهر شود که دروغ
کفته در این صورت هرکاه فرزند بکد او بشناسد حاضر نشاد ضامن خونبهای ان طفل است هفدهم هرکاه کسی
برکسی سوار شود و شخصی دیکر یکی از ایشانرا بکزد و او از ان نفرت کند و سوار را بیندازد و او کشته شود
مجتهدین را در این صورت سه قول است اول انکه خونبها بر انکسی است که کزیده و این از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقول است دوم انکه هر یک از کزنده و کسیکه بر او سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیکر ساقط است
چه او خود بلعب سوار شده سیم انکه اکر کزنده الجاج کرده باشد انکس را در انداختن بحیثیتکه بی اختیار نفرت
کرده خونبها بر کزنده است و اکر چنین نباشد خونبها بر کسیست که انداخته و این قول سیم اقوی است هیجدهم هرکاه زن
شخصی دیکر را در خانه پنهان کرده باشد بعد از انکه شوهرش ظاهر شود انشخص را بکشد خونبهای اورا آن
زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خون ان شخص هدر است نوزدهم هرکاه شخصی طفلی را
باذن ولی خواهد که شنا یاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای ان طفل است خواه تقصیر کرده باشد
وخواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین کفته اند اکر تقصیر نکرده ضامن نیست بیستم هرکاه کسی در
راه مسلمانان بنائی احداث کند یا سنکی بکذارد یا چاهی بکند چنانکه راه تنک شود و شخصی بسبب ان کشته کردد
ضامن خونبهای انشخص است هرکاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اکر راه کشاده و امام اذن داده
باشد ضامن نیست بیست و یکم هرکاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد صاحب دیوار عالم بافتادن
ان باشد و ممکن بوده که انرا اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست بیست و دوم ناودان یا پنجره
خانه شخصیکه بر راه مسلمانان باشد با علم صاحب ان بیفتد و کسیرا تلف کند ضامن خونبهاست و اکر بی علم
صاحب خانه و تقصیر او کسیرا تلف کند مجتهدین را در ان خلافست اقرب انست که ضامن نیست بیست و سیم
هرکاه کسی زیاده از قدر احتیاج آتش در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت به تلف
دیکری کند ضامن خونبهای اوست هرکسی که بسوزد و همچنین اکر در روز یا در شب باد آتش در ملک خود روشن سازد
و همچنین اکر در غیر ملک خود آتش روشن کند چنانکه سرایت بدیکری کند بیست و چهارم هرکاه در حفظ چاروای
خود تقصیر کند و آن چاروا کسیرا بکشد ضامن خونبهای انکس باشد چه واجبست بر صاحبان چاروای
مست شده و درنده محافظت آنها کردن بیست و پنجم هرکاه کسی شخصی کسیرا بضیافت بطلبد سک او آن
شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اکر چه نداند سک او درنده است بیست و ششم هرکاه کسی بر چاروای
سوار باشد یا او را بدست میکشیده باشد و صاحبش همراه نباشد ان چاروا بدستها و سر کسیرا بکشد
ضامن خونبهای اوست اما انچه بپاها تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم هرکاه کسی بر چاروای سوار
باشد یا او را بدست کرفته ایستاده باشد ان چاروا بدست یا سر یا پا کسیرا بکشد ضامن خونبهای
اوست و اکر دو کس سوار باشند هر دو در ضامنیت خونبها مساویند هرکاه یکی طفل یا بیمار نباشد ۲۸
هرکاه صاحب چاروا کاری کند که چاروا او را رم کند کسیرا بکشد ضامن خونبهای اوست ۲۹ هرکاه
کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اکر بعد از کرفتن خونبها عقل او بحال
خود باز آید خونبها را از او باز نمیتوان کرفت ۳۰ هرکاه کسی کاری کند که کوشهای کسی کر شود و چیزی
نشنود بشرطیکه مأیوس شوند از شنیدن او خونبها او را باید داد و اکر از شنیدن او مأیوس نشوند بلکه

ممکن

س ۱ ـ واکر فرزندی آورد که محتمل باشد همان است قول او و مقبول است حتی با کذب سابق ظم طبا ۵۵۲

س ۲ ـ حدیث منقول این است که نصف بر کزنده و نصف بر کزیده شده است ظم طبا ۵۵۲

س ۳ ـ این نیز منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام است ظم طبا ۵۵۲

س ۴ ـ وان مرد نیز صدیق ان زن باشد برنا ظم طبا ۵۵۲

ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی و یکم هرکاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی نه بیند
خواه حدقه بحال خود باقی باشد خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم هرکاه کسی کاری کند که هیچ بوی
را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار بحال او ببوهای خوش و بد میتوان کرد و اکر این معلوم نشود بقسامه عمل کنند
و در بعضی از احادیث وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که لته را بسوزانند و پیش دماغ او برند
اکر چشم او پر آب شود دروغ میکوید والا راست است سی و سیم انکه کسی کاری کند که ذایقه شخصی بر طرف شود
ضامن خونبهای اوست بقول بعضی از مجتهدین سی و چهارم انکه کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او به
دشواری بیرون آید سی و پنجم انکه کسی کاری کند که زن او حامله نشود سی و ششم انکه کسی کاری کند که همیشه
بول انشخص بی انقطاع نشود بر قول بعضی از مجتهدین ۳۷ انکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان
داشته باشد اکر بعضی از حروف را نتواند کفت و بعضی را تواند کفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد ۳۸
انکه کسی هر دو استخوان که دندانهای آدمی بر ان نشسته کوشت دور و پیل بشکند هرکاه دندانها با ان نباشد
سی و نهم انکه کسی کردن شخصیرا بشکند و همچنان کج بماند ۴۰ انکه کسی کاری کند که چیزی بکلوی شخصی
فرو نرود ۴۱ انکه کسی هر دو دست کسیرا از بند دست که انرا زند کویند ببرد چهل و دوم انکه کسی دو استخوان
دست کسیرا که ذراع کویند تمام از هم جدا کند ۴۳ انکه کسی هر دو بازوی کسیرا تا دوش جدا ببرد ۴۴ انکه
کسی پشت شخصیرا بشکند همین حکم دارد اکر کسیرا کوژ پشت کند بحیثیتیکه تا در برنشستن سبب شد
چهل و پنجم انکه کسی زخمی بر دیکری زند چنانکه مغزیکه در میان مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم انکه
کسی هر دو پستان مرد یا زن را ببرد و همین حکم دارد سرهای پستان ایشان بقول بعضی ۴۷ کسی ذکر کسیرا
از بیخ یا از حشفه ببرد و اکر چه عنین باشد ۴۸ انکه شخصی بیضه کسیرا ببرد ۴۹ انکه کسی هر دو طرف
فرج زنی را ببرد خواه صحیح باشد ان زن و خواه علت دار چون رتقاء و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر و خواه
کوچک و خواه بزرک ۵۰ انکه کسی زنی را دخول کند چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را
بدراند و هر دو راه را یکی کند خواه شوهر باشد خواه اجنبی و خواه بالغ باشد خواه غیر بالغ اما در بالغه هرکاه
شوهر او باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم انکه کسی هر دو نشستنکاه کسیرا ببرد که با استخوان د
پنجاه و دوم انکه کسی هر دو پای شخصیرا ببرد تا مفصل ساق پنجاه و سیم انکه کسی انکشتان کسی هر دو دست
شخصیرا ببرد و کفها را بکذارد ۵۴ انکه کسی انکشتان پای کسیرا ببرد و باقی را بکذارد ۵۵ انکه کسی هر دو
پایهای کسیرا تا زانو جدا کند ۵۶ انکه کسی هر دو زانوی کسیرا ببرد تنها اکر با ساقین ببرد در هر دو یک
خونبها دادن لازم است ۵۷ انکه کسی استخوان کون آدمیرا بشکند و سبب این شود که همیشه غایط از او اید
۵۸ انکه کسی بکارت بکری را بانکشت ببرد چنانکه مثانه او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم
انکه کسی بینی کسیرا ببرد یا بشکند فاسد شود شصتم انکه کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید ۶۱
انکه کسی پلکهای چشم کسیرا ببرد شصت و دوم انکه کسی کاری کند که موی ریش کسیرا بریزاند شصت و سیم
انکه کسی موهای مژه هر دو چشم کسیرا بریزاند که دیکر بیرون نیاید ۶۴ انکه کسی هر دو لب کسیرا ببرد ۶۵
انکه کسی زبان کسیرا از بیخ ببرد ۶۶ انکه کسی بیست و هشت دندان کسیرا بشکند ۶۷ انکه کسی کاری
کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد ۶۸ انکه کسی شخصیرا در ماه حرام

نابسل

س ۱ ـ محل تامل است ظم طبا ۵۵۲

س ۲ ـ محل تامل است ظم طبا ۵۵۲

س ۳ ـ واکر دندانها با ان باشد دو خونبها بدهند ظم طبا ۵۵۲

س ۴ ـ مشهور علما در حد عنین ثلث دیه کفته اند ظم طبا ۵۵۲

س ۵ ـ و همچنین است اکر بغیر دخول باشد ظم طبا ۵۵۲

س ۶ ـ خالی از قوت نیست ظم طبا ۵۵۲

س ۷ ـ محل اشکال و تامل است بلکه بعید نیست ارش باشد ظم طبا

بکشد چه در اینصورت جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در
حرم مکه بر قول بعضی از مجتهدین **فصل دوم** در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار قسم است
قسم اول آنچه سبب نصف خونبها میشود و آن بیست امر است اول آنکه کاری کند که موهای ابروی شخصی
برود دوم آنکه یکچشم کسی را کور کند سیم آنکه یکدست کسی را از زند ببرد چهارم آنکه ذراع کسی را تا
مرفق ببرد پنجم آنکه یکبازوی کسی را تا کتف ببرد هرگاه اینها را تنها ببرد و اگر یکدفعه اینها را تا کتف
ببرد نیز موجب نصف خونبهاست بر قول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یکپای کسی را تا مفصل ساق
ببرد هفتم آنکه یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد هشتم آنکه زانوی کسی را ببرد و اگر یکدفعه یکپا را تا
زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست نهم آنکه یک استخوان زوج را که دندانها در اوست بشکند یا
ببرد دهم آنکه یکی از لبهای شخصی را بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه یکپستان زن را ببرد دوازدهم
آنکه یک خصیهٔ شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم یکطرف فرج زنی را ببرد ۱۴
یکطرف نشستنگاه کسی را ببرد پانزدهم آنکه کاری کند که گوش کسی را چیزی نشنود شانزدهم
یک گوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری کند که یکچشم کسی چیزی نبیند هجدهم آنکه کاری کند
که مژهٔ یکچشم شخصی بریزد نوزدهم آنکه کاری کند که از یکسوراخ بینی بوی نشنود بیستم
آنکه دو سواره یا دو پیاده در تاریکی ندیده بیکدیگر خورند و هر دو کشته شوند ورثهٔ هر
یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند **قسم دوم** آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست و آن
در صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پای او شل شود **قسم سیم**
در آنچه دو خونبها در آن باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوان که دندانها
در اوست با دندانها دوم هرگاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد سیم هرگاه چیزی
بر شخصی زنند که عقل او برود چهارم هرگاه چیزی بر دو گوش کسی زنند که فاسد کر شود یا هر دو
گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود پنجم هرگاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود **قسم
چهارم** آنچه موجب خونبها و زیادتی ارش است و آن وقتی است که پستان زن را ببرند که شیر آن
منقطع شود **قسم پنجم** آنچه سبب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن لب
پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کنند که هر دو لبهای شخصی سست شود
و از خلقت طبیعی درازتر گردد سیم هرگاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین
چهارم بریدن خصیهٔ چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین **قسم ششم** آنچه موجب ثلث خونبهاست
و آن چهارده امر است اول بریدن لب پائین بر قول بعضی از مجتهدین دوم زایل ساختن پلکهای پائین
چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سیم بر طرف کردن حایلی که میانهٔ دو سوراخ بینی است
چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم تیر از دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که سوراخ آن بهم
نیاید ششم هرگاه پشت کسی را بشکند آنگاه نیکو شود هفتم آنکه کاری کند که بول کسی
منقطع نشود آنگاه نیک شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیهٔ راست کسی بر
قول بعضی از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زن را با انگشت ببرند چنانکه بول و غایط او بند

نشوند

نشوند یازدهم هرگاه کسی پای بر شکم کسی بزند که بول و غایط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت
ابهام یعنی انگشت نر خواه از دست باشد خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی
به کسی زند که به اندرون شکم او برسد چهاردهم آنکه زخمی بر کسی زند که بخریطهٔ دماغ برسد بر قول
بعضی از مجتهدین **قسم هفتم** آنکه موجب ربع خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از
دو ابرو دوم بریدن سر هر دو پستان مرد سیم برطرف ساختن موی مژهٔ یک پلک از دو چشم **قسم
هشتم** آنکه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول هرگاه تیری زند و سوراخ بینی کسی بگذراند
و بعد از آن جراحت بهم آید دوم هرگاه شش کس را بی شنا کنند یکی از ایشان غرق شود بر هر یک
از ایشان پنج خمس خونبهای غرق شده واجب است بر قول بعضی از مجتهدین **قسم نهم** آنکه سه خمس
خونبها در آن لازم است چون شکستن دوازده دندان پیش شش از پائین که ابتدای آن از پیشتر باشد
و انتهای آن دندان پست تر و شش از بالا بطریق مذکور **قسم دهم** آنچه در آن دو خمس خونبها
لازم است و آن دو امر است اول شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی
کاری کند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود **قسم یازدهم** آنچه در آن چهار خمس خونبها لازم
است و آن در صورتی است که کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود چنانکه قادر بر راه رفتن
نباشد که در وقت رفتن پایها را نزدیک گذارد **قسم دوازدهم** آنکه موجب سدس خونبها
است و آن در صورتی است که چیزی از یکسوراخ بینی شخصی بگذرانند آنگاه آن جراحت نیک
نشود **قسم سیزدهم** آنچه موجب عشر خونبها میشود و آن پنج امر است اول بریدن یکی
از پنج انگشت خواه از دست باشد خواه از پا دوم چیزی که از سوراخ بینی کسی گذرانیده و بعد
از آن آن جراحت نیک شود سیم آنکه کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد اما هنوز به
حرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه آن طفل مرد باشد خواه زن خواه یهود باشد خواه
نصاری خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در اینها عشر خونبها دادن لازم است چهارم بریدن سر پستان
مرده پنجم زخمی بر کسی زنند که به استخوان رسیده بلکه آنرا شکسته باشد **قسم چهاردهم**
آنچه در آن نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان
پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد انتها از دندان پست تر **قسم
پانزدهم** آنچه در آن نصف نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است
اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که
نزدیک دل باشد **قسم شانزدهم** آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن ده
امر است اول آنکه کاری کند که چشم کور کسی روید چه در آن ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن
نرمهٔ بینی هر دو گوش چه در حدیث آمده که خونبهای آنها ثلث خونبهای گوشهاست سیم مثله ساختن
بینی کسی چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن ثلث خونبهای اصلی است هرگاه تنها کنده
باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در او لازم نیست پنجم بریدن انگشت زیادتی بر قول
بعضی از مجتهدین ششم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است

مثله

شل کردن انگشت کسی چه دران ثلث خونبهای انگشت صحیح ان عضو لازم است هشتم کوفتن استخوان هر عضو چه دران ثلث خونبهای ان عضو لازم است نهم شکافتن هر دو لب آدمی بطریقیکه دندانها نمایان شود چه دران ثلث خونبهای هر دو لب ان عضو لازم است خواه تمام لبها شکافته شده باشد خواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها و دران ثلث خونبهای لب لازم است **قسم هفدهم** انچه دران دو ثلث خونبهای ان عضو لازم است و آن چهار امر است اوّل شل کردن انگشتان صحیح خواه از دست باشد خواه از پای دوم کندن ناخن انگشتان و بیرون آمدن آن سیاه سیم شکستن استخوان عضوی چنانکه ان عضو اشل شود چهارم هرگاه کاری کند که شخص تا نصف روز بول منقطع نشود **قسم هجدهم** انچه دران خمس خونبهای هر عضو لازم است و آن چهار امر است اوّل شکستن هر عضو دوم هرگاه زخمی بر عضو شخصی بزند که استخوان را ظاهر سازد چه دران خمس خونبهای شکستن ان عضو لازم است سیم آنکه کاری کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از آن نیک شود چه دران خمس خونبهای لبها است چهارم شکافتن یک لب که بعد از ان نیک شود چه دران خمس خونبهای یک لب است **قسم نوزدهم** انچه دران چهار خمس خونبهای هر عضو لازم است و ان دو امر است اوّل هرگاه استخوان عضوی را بشکنند انگاه نیک شود دوم هرگاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از ان نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن لازم است **قسم بیستم** انچه هشت یک خونبها دران لازم است چون بریدن یکی از پستان مرد **قسم بیست یکم** انچه دران یک نفر شتر لازم است چون خارصه و ان زخمی است در سر که پوست را بشکافد **قسم بیست و دوم** انچه دران دو نفر شتر لازم است چون دامیه و ان زخمیست در سر که از پوست گذشته به گوشت رسیده باشد لیکن فرو نرفته باشد **قسم بیست و سیم** انچه دران سه نفر شتر لازم است چون باضعه و آن زخمیست در سر که در گوشت فرو رفته باشد و انرا متلاحمه نیز گویند **قسم بیست و چهارم** در انچه چهار نفر شتر لازم است چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و ان زخمی است در سر که از گوشت گذشته بپوست نازکی که استخوان را پوشیده باشد رسیده باشد **قسم بیست و پنجم** آنچه دران پنج نفر شتر لازم است چون موضحه و ان زخمیست در سر که باستخوان رسیده باشد و انرا ظاهر کرده باشد **قسم بیست و ششم** انچه در آن ده نفر لازم است چون هاشمه و ان زخمی است در سر که به استخوان رسیده انرا شکسته باشد **قسم بیست و هفتم** انچه در آن پانزده نفر شتر لازم است چون منقله و ان زخمی است که استخوان را از جایی بجایی دیگر نقل کرده باشد **قسم بیست و هشتم** انچه دران سی و سه نفر شتر لازم است چون مأمومه و ان جراحتی است در سر که بخریطهٔ دماغ که انرا ام الراس میگویند رسیده باشد بعضی از مجتهدین خونبهای انرا سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند **قسم بیست و نهم** آنچه در آن سی و سه نفر شتر و زیادتی ارش لازم است چون دامغه و ان زخمیست در سر که خریطهٔ دماغ را بشکافد و دور است که آدمی با این زخم زنده بماند **قسم بیست و نهم** انکه در خونبهای ان قیاس همان عضو باید کرد چون خارصهٔ دست مثلا چه دران نصف شتر باید داد **قسم سیم** انچه دران ده مثقال طلا لازم است و آن سه امر است اوّل شکستن ضلعیکه نزدیک بازو باشد دوم منی را بیرخصت زن آزاد دائمی بیرون فرج او ریختن چه در این صورت براو لازم است که ده مثقال طلا بان زن بدهد سیم آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود که کسی منی خود را در خارج

نعم لمکو دندان محکوم بحکم لبها ... ظم لبا (ح)

۱ برقول بعضی از فقها بیست و پنج دینار است و همچنین هرگاه بیرون نیاید و اگر بیرون اید سفید پس پنج دینار است ظم لبا (ح)

۲ بلکه یک استخوان یعنی جدا کردن از محل ان چنانکه باطل شود و مع ذلک خالی از اشکال نیست چنانچه میاید ظم لبا

۳ اگر خوب نشود والا چهار خمس شکستن است چنانچه میاید ظم لبا (ح)

۴ بلکه ربع خونبهای شکستن است ظم لبا (ح)

۵ بیست در منقله پانزده شتر است ظم لبا (ح)

۶ دران ثلث دیه است و در ارش تامل است ظم لبا

۷ برقول بعضی ولکن معلوم نیست ظم لبا (ح)

۸ اگر نمرد قصاص است یا تمام دیه و اگر نمرد ثلث تمام دیه است و ارش محل تامل است (ح)

فرج زن بریزد **قسم سی و یکم** انچه دران بیست مثقال طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از انکه نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد بیفتد **قسم سی و دوم** انچه دران چهل مثقال طلا لازم است و آنچنانست که کسی کاری کند که بعد از انکه نطفه در رحم زن علقه شده یعنی خون بسته باشد بیفتد **قسم سی و سیم** انچه دران شصت مثقال طلا لازم است و ان آنست که کسی کاری کند که بعد از انکه نطفه در رحم زن مضغه یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد بیفتد **قسم سی و چهارم** انچه در آن هشتاد مثقال طلا لازم است و آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زن طفلی که استخوان داشته باشد خلقت او تمام و متحرک نشده باشد بیفتد و اگر با دران طفل خود انداخته باشد بر او لازم است که خونبهای او را چنانکه مذکور شد بپدر طفل بدهد **مطلب بیستم** در بیان انکه در چند موضع تمام خونبها اگرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها بدانکه در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط میشود و در دو موضع نصف خونبها اما ان بیست و دو موضع که تمام خونبها ساقط است اوّل انکه ولی مقتول خونبها را بقاتل عفو کند اگر ولی نداشته باشد امام ولی اوست و آیا امام را میرسد که عفو کند یا نه میان مجتهدین خلافست دوم آنکه هرگاه شخصیکه تیر میاندازد بشخصی گوید که برحذر باش و انشخص حذر نکند تیر براو بخورد و بکشد سیم آنکه دو بنده پیاده یا سواره در اثنای دویدن بیکدیگر خورند و هر دو بمیرند چهارم انکه باد کسیرا از بلندی بیندازد و در زیر کسیرا بکشد پنجم آنکه کسی خود را بر کسی اندازد و خود کشته شود ششم انکه کسی بدزدی کردن بخانهٔ کسی آید و کشته شود هفتم آنکه دزدان بر سر راه مسلمانان آیند و کشته شوند هشتم آنکه کسیرا که جهت قصاص بکشند نهم آنکه هرگاه مقتول کافر حربی یا ذمی باشد که بشرایط عمل نکند دهم آنکه مسلمانانرا که کفار اسیر کرده باشند فتح ممکن نباشد مگر بکشتن او یازدهم انکه هرگاه زن شخصی در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد دوازدهم انکه شخصی در راه واسعی باذن امام بنائی احداث نماید یا سنگی نصب کند که بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان یا پنجرهٔ خانهٔ شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بی علم او بیفتد و کسیرا بکشد چهاردهم آنکه کسی روزیکه باد نباشد بقدر احتیاج در ملک خود آتش روشن کند و سرایت بسوختن کسی کند پانزدهم انکه چاروای شخصیکه بر او سوار شده باشد یا او را میکشیده باشد بپا هاکسیرا بکشد شانزدهم انکه شخصی هر دو دست کسیرا قطع کرده باشد انگاه انکس او را از روی عمد بکشد پس هرگاه در اینصورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض ان ببرند چنانکه سرایت بکشتن کند پس هرگاه ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هجدهم آنکه شخصی هر دو دست کسیرا ببرد و خونبها بگیرد انگاه سرایت بمردن کند چه ولی مقتول او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود نوزدهم انکه شخصی دستهای کسیرا ببرد انگاه دستهای انکس را عوض ان ببرند و سرایت باو کند ... انگاه ... چه در این صورت ولی او را میتواند کشت اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از ... نمیتواند گرفت برقول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامیرا که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرد انگاه

۱ بجهة مجهول ظم لبا (ح)

۲ زیرا که چون دو دست او را قطع کرده است گویا بعد ... خونبها باو ... است ولکن این حکم محل اشکال است و هم چنین در چند موضع بعد از جهة اینکه در قتل عمد قصاص است و خونبها ساقط نیست مگر بمصالحه و در آن مساوات با دیه شرط نیست بلکه تابع قرار داد و تراضی است پس بمجرد عفو از قصاص چیزی ثابت نیست تا ساقط شود یا نشود در اثبات آن بصلح مانعی ندارد ظم لبا

اگر امام علیه السلام عفو فرمود ... منع است (ح)

۳ یعنی بخونبهای ... که مستلزم سرایت باشد الا هدر است چون ازبا ... قصاص بوده و سرایت ان هدر است ظم لبا (ح)

وجه سقوط اینست که چون دو دست او را قطع کرده است گویا بعد خونبها باو رسیده است ولکن این حکم محل اشکال است و همچنین در چند موضع بعد از جهة اینکه در قتل عمد قصاص است خونبها ساقط نیست ... مساوات ... شرط نیست بلکه تابع قرار داد و تراضی است پس بمجرد عفو ... [illegible]

اذن غلام آزاد شود و بعد از ان بمیرد ورثه غلام نمیتوانند کرد الا اگر عفو کنند خونبها نمیتوانند گرفت
زیرا که خونبها دست او و مال آقای او نیست بیست و یکم هر گاه کسی خود را بکشد بیست و دویم هر گاه کسی
روی عمر بظلم کسی را بکشد انکه بیت و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبها از او ساقط است و اما
ان دو موضعیکه نصف خونبها ساقط است اول انکه دو مرد از سواری یا پیاده که در دو ... بر یکدیگر خورند
و هر دو کشته شوند پس هر یک از ورثه نصف خونبها بورثه دیگر میدهند دویم انکه زنی دو دست مردی را
ببرد بعوض ان هر دو دست زن را ببرند انکاه سرایت کند و ان مرد بمیرد بعد از ان ولی مرد زن را از کشتن
عفو کند نصف خونبها ساقط میشود **مطلب چهارم** در بیان مقدار خونبهاء در قتل عمد و خطا
و شبیه بعمد و آن بر هفت قسم است **قسم اول** خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد یا دیوانه
مرد مسلمان در صورتیکه کسی او را بغیر حق عمدا کشته باشد از هر دو طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش چیز است
اول صد نفر شتر که پنجساله یا بیشتر داشته باشند علت دار و لاغر نباشند قیمت هر شتر ده مثقال
طلا یا صد بیست درهم باشد دویم دویست راس گاو که در عرف نهاده گاو گویند سیم دویست حله
و هر حله دو جامه از برد یمانی است و معتبر آنست که هر دو جامه بیان صادق آید چهارم هزار فرد گوسفند
بطریقیکه در گاو مذکور شد میباید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا یا صد بیست درهم باشد
پنجم هزار مثقال طلا شرعی خالص ششم ده هزار درهم شرعی نقره و در این شش چیز فرقی میان قتل عمد و شبیه
بعمد و خطا نیست مگر در سه چیز اول حکم شتر چه در صورتیکه بخطا کشته باشد صد نفر شتر را بطریق
باید داد که در صد بیست شتر ... و ارد شده که بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و
شتر ماده دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد در حدیث صحیح وارد شده چهل شتر پنجساله و سی
شتر سه ساله و سی شتر دو ساله دویم آنکه در صورتیکه بعمد یا شبیه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال
خود بدهد و در صورتیکه بخطا کشته باشد عاقله میدهند و مذور باشد که عاقله در خطا تمه
مذکور شود سیم آنکه در قتل عمد خونبها را در مدت یکسال میگیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است تا
اخر سال و زیاده از یکسال دادن جایز نیست مگر برضای ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال
هر سال ثلث خونبها را تا اخر سال از عاقله باید گرفت و در شبیه بعمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت
تا اخر سال و در خونبهای او لازم نیست هر گاه اظهار اسلام کند بخلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای
مسلمانان است و بعضی بر آنند که مثل خونبهای یهود است و آن هشتصد درهم است **قسم دویم**
خونبهای زن مسلمان و ان نصف خونبهای مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صد راس گاو یا پانصد فرد گوسفند
یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم نقره و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی
میانه مرد و زن نیست تا انکه خونبهای ان عضو بثلث خونبهای مرد برسد انکاه خونبهای عضو زن نصف
خونبهای عضو مرد میشود **قسم سیم** خونبهای خنثی و ان سه ربع خونبهای مرد است **قسم چهارم**
خونبهای زن خنثی ... نصف خونبهای خنثی ... **قسم پنجم** خونبهای مردان یهود
و ان هشتصد درهم شرعی است **قسم ششم** خونبهای زنان یهود و ان چهارصد درهم شرعی است
قسم هفتم خونبهای غلام و ان قیمت او است بشرط انکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای

ستون ۱ اکر حال داشته باشد بقول بعضی از مجتهدین بلکه اکر کم یخته باشد و در ان حال بمیرد از ترکه او داده می شود ظم طبا م ح ع

ستون ۲ مشکل است مثل موضع شانزدهم و چند جا بعد از ان ظم طبا م ح ع

ستون ۳ منافی صدق گاو بعد از ان اعتبار قیمت بر نحو معلوم نیست ظم طبا م ح ع

ستون ۴ منافی صدق گوسفند و قیمت بر نحو معلوم نیست ظم طبا م ح ع

ستون ۵ اظهر است ظم طبا م ح ع

اعضا غلام بطریقی است که در خونبهای اعضای آزاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای اعضای آزاد باشد
در غلام نصف قیمت او میشود و همچنین در هر عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبها مقرر باشد از قیاس
بقیمت غلام باید کرد پس انچه در غلام قیمت کنند در آزاد انرا باید داد و اگر غلام شخصی از روی خطا زخمی بر
کسی زند که خونبهای او مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد در انکه غلام را بدهد یا خونبهای او را
و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای او مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد
و قیمت ان غلام را بگیرد یا انکه غلام را نگاه دارد و چیزی نطلبد **مطلب پنجم** در بیان انچه سبب ارش می
شود یعنی تفاوتیکه میانه صحیح و غیر صحیح بوده عضو آدمی است بدانکه در شانزده موضع ارش لازم
است اول انکه کسی کاری کند که بسبب ان چیزی بگلوی شخصی فرو رود و بعد نیکشود دویم انکه کسی انگشت
دیگری را بشکند انکاه نیکشود سیم انکه کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین گفته
و بعضی در این صورت خونبها لازم میدانند چهارم انکه کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز ببرد
پنجم انکه شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی ببرد ششم انکه کسی دست زیادتی
کسی را ببرد هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم انکه بریدن رگی که آن چیز نیست
در زن که مثل پستان ها راست در مرد نهم انکه چیزی بر شکم کسی زنند که بول یا غایط از او بیرون
آید دهم انکه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود انکاه نیکشود یازدهم انکه کسی کاری کند که بول
کسی منقطع نشود انکاه نیکشود دوازدهم انکه پستانهای زن را ببرند که شیر از او منقطع شود یا دیر
بیرون آید چه در این صورت خونبها از یادتی ارش باید داد سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه
دماغ او را بشکافد چه در اینصورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد چهاردهم هر گاه سیلی بر روی کسی
زنند که روی او سرخ یا زرد یا سیاه شود بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی بر آنند که اگر سرخ شود یک مثقال
و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد شود سه مثقال و بعضی گفته اند که اگر اینها در بدن
واقع شود نصف انچه مذکور شد باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زن است پانزدهم انکه موی
کسی از شخصی عیب ناک کند چه در این صورت تفاوت عیبناکی او را میدهد شانزدهم انکه هر گاه شخصی حیوان
کسی را بکشد ان بر دو قسم است قسم اول انکه قابل کشتن باشد و ان بر دو قسم است اول انکه گوشت
او را خورند چه در اینصورت تفاوت قیمت میان کشته و زنده او باید داد و آیا در این صورت مالک را میرسد
که بکشنده بگوید که کشته را تو بردار و قیمتیکه انرا خریده ام بمن ده مجتهدین را در این دو قول
است اگر تفاوت نداشته باشد و اگر کشته او قیمت نداشته باشد مثل انکه گوسفند برادر صحرای بکشند
که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت او را باید داد دویم انکه گوشت او حرام باشد چه قیمت زنده
که کشته است میدهد پس اگر در زنده که قیمت میدهد موی و پشم و وبر او قیمت داشته باشد زیادتی ازا
کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بقول بعضی از مجتهدین قیمت اعلا انرا از روز غصب تا روز
تلف میدهد قسم دویم انکه قابل کشتن نباشد و ان بر پنج قسم است اول سگ شکاری و در آن
چهل درهم لازم است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی بر آنند که قیمت انرا باید داد دویم سگیکه
محافظت گله میکند و در ان یک گوسفند بر او لازم است و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند

ستون ۱ و اگر خونبهای او کمتر از قیمت او باشد مثل انکه یکدست او را ببرد بقدر نصف خونبها از قیمت میگیرد و واجب نیست که چیزی از غلام را بدهد ظم طبا م ح ع

ستون ۲ غیر از انکه گم کردن که گذشت ثلث خونبها در ان ظم طبا م ح ع

ستون ۳ گذشت تامل در آن ظم طبا م ح ع

ستون ۴ بلکه سبز شود و این قول اظهر است ظم طبا م ح ع

ستون ۵ بعید نیست ظم طبا

ستون ۶ بعید نیست ظم طبا م ح ع

ستون قول ابن بعض خالی از قوة نیست م ح ع

وبعضی برقیمت آن رفته اند سیم سکیکه بمحافظت باغ میکند ودران بیست درهم لازم است بر قول مشهور وبعضی از مجتهدین برانند که قیمت انرا باید داد چهارم سکیکه محافظت زراعت میکند ودران فرجه یعنی خروارے از کندم باید داد ودر غیر این چهار سک چیزی لازم نیست پنجم خوک کسیکه خوردن کوشت اورا حلال داند هرچه قیمت انرا باید داد وهم چنین قیمت ظرف شراب باید داد اکر تلف کند باید داد

خاتمه در بیان کفارهٔ قتل و تحقیق عاقله ودران دو مبحث است **بحث اول** در کفارهٔ قتل بدانکه در کشتن مسلمان بناحق وانکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان واکرچه در شکم باشد ودیوانکان ومسلمان وغلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجبست که کفاره بدهند چنانچه در بحث کفاره مذکور شد اکر ولی مقتول بخونبها راضی نشود واورا بعوض مقتول بکشد یا کفاره واجبست یا نه در ان خلافست اقرب آنست که واجبست واز مال او بیرون باید کرد وهمچنین هرکاه کسی کاری کند که بسبب ان شخصی کشته شود مثل انکه سنکی در جائی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی در انجا کذاشتن موجب کفاره است واکر جمعی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفارهٔ علیحده واجبست وهم چنین در کشتن مسلمانی که در میان کفار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفاره واجبست ودر کشتن یهودان و ترسایان وغیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه کردن نهاده باشند خواه نباشند کفاره واجب نیست وهم چنین شخصی خودرا بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله بیندازد بشرط آنکه بچه در حرکت نیامده باشد خلقت او تمام نباشد کفاره واجب نیست **بحث دوم** در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جمعی اند که خونبهای کسیراکه خویش ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند چون پدر وفرزندان پدر وخویشان پدری وشروط عاقله ده است اول آنکه پدر یا خویشان پدری باشند پس بر مادر وخویشان مادری خونبها دادن واجب نیست دوم انکه مرد باشند چه بر زنان واجب نیست سیم انکه بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست چهارم انکه عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم آنکه در وقت دادن خونبها مالدار باشند چه اکر مفلس باشند در ان وقت بر ایشان واجب نیست واکرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم انکه کشتن را بکواهان عادل به ثبوت رسانیده باشد پس اکر کشنده اقرار کند یا با ولی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست هفتم انکه بخطا باشد پس اکر عمداً کشته باشد خونبها بر عاقله نیست هشتم انکه کشته شده آزاد باشد چه اکر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند نهم انکه کشته شده یهودی نباشد چه یهود را عاقله نیست دهم آنکه کشنده آزاد باشد چه بنده عاقله نیست وآقای او مخیر است در آنکه خونبها دهد یا غلام را بولی مقتول سپارد هرکاه این شروط متحقق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند واکرچه ایشان در آن حال از قاتل میراث نمیبرند واکر خویشان موجود نباشند عاقلهٔ قاتل کسی است که اورا آزاد کرده باشد واکر او نیز موجود نباشد عاقله کسیست که نزد حاکم شرع کفته باشد که هر جنایتی که از او سر زند ضامن باشد واکر او نیز موجود نباشد عاقلهٔ او امام است ودر کشتن عمد وشبیه عمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست مکر انکه کشنده مرد باشد یا کریخته باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین کفته اند که خونبهارا خویشان دیک او میدهند هرکاه مالی نداشته باشد وهم چنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هرکاه چهارپای کسی کسیرا بکشد بلکه در اینصورت از مال قاتل باید داد ویهودان عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهد

خونبهای

حاشیه:
۱ بعید نیست ظم لمبا الله
۲ مشکل است وقیمت بعید نیست ظم لمبا الله
۳ خالی از اشکال نیست ظم لمبا الله
۴ مشکل است بلکه اظهر عدم وجوب است ظم لمبا الله
۵ ودر وجوب بر صبی ومجنون خلاف است ظم لمبا
۶ اعتبار این شرط معلوم نیست ظم لمبا الله

خونبهای کشته شده است خواه بعمد واقع شده باشد وخواه بخطا واکر خویشان چیزی نداشته باشند امام عاقلهٔ ایشان است زیرا که او جزیه از ایشان میکیرد وخونبهارا امام بعد از کذشتن سه سال بر عاقله قسمت میکند وبعضی کفته اند که مالدار از ایشان نیم مثقال طلا میدهد وفقیر ایشان چهاریک مثقال وقول اقرب آنست که امام از آنچه رای خود بطریقی که مراتب میراث در عاقله قسمت میکند پس اکر فرزندان از عهدهٔ خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند پدر ومادر یا فرزندان ایشان بران قادر باشند ایشان میدهند هم چنین اکر ایشان عاجز آیند اعمام او واکر عاجز باشند اولاد ایشان واکر ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر او واولاد ایشان واکر ایشان نباشند اعمام جد او واولاد ایشان واکر ایشان نباشند آزاد کنندهٔ او واکر او نباشد ضامن جریره واکر او نیز نباشد امام میدهد وخویشانی که حاضر وغایب هر دو در خونبها شریکند پس در این صورت حاکم شرع آن شهر چیزی بحاکم شرع غایب می نویسد که خونبهارا بر ایشان قسمت کند واکر حاکم شرع در حکم خطا کند خونبهارا از بیت المال میدهد نه غیر حاکم از روی خطا عاقله او میدهد نکته راعی دولت وقاهره نظام الدوله ساجی کوید که از استماع عظیم افضل المتاخرین بهاء الملة والحقیقة والدین محمد علی طاب ثراه شنیده شد که روزی نواب اعلی که هزار جان کرامی فدای نامش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند بحث عاقله در میان بود نواب اعلی پرسیده اند که عاقله چه معنی دارد ایشان کفته اند که عاقله جمعی اند که هرکاه از روی خطا کسیرا بکشند خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرموده باشند که حکمت در این چه باشد که دیکری کسی را بکشد وخونبها دهند ایشان در جواب کفته اند که ظاهرا حکمت در این آنست که چون ایشان دانند که هرکاه یکی از خویشان ایشان کسیرا بکشد ایشان خونبهای میدهند نکذارند که هرزه کردی نمایند وهمیشه در محافظت ایشان باشند تا کسیرا نکشند حضرت اعلی فرموده اند که حکمت در این این خواهد بود که چون خویشان جرمانه کناه او را میکشند آن شخص همیشه شرمندهٔ ایشان باشد ودیکر اینچنین کاری نکند امید که این رساله فواتح وخواتیم این پادشاه جوان بخت سرافراز تخت را بیامن برکات بی منتهای خویش وبانواع ظفر ونصرت وخرمی وکامرانی مقرون وارادهٔ ربع معمور از بسیط زمین این پادشاه اسلام کرده اعدای دین ودولت او را همیشه مقهور ومنکوب کرداناد بحق النبی واله الامجاد ع یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن وختم این مسوده کتاب عماد دولت ابد قرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع امدس اعلی کردیده سبب حصول مطالب ومقاصد این داعی کشته در بقای عمر از فواضل انعامات این پادشاه کردون دولت مخلد وبر اعداء مظفر باد بهره مند شده در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت وعبادت الهی ووظیفهٔ دعاکوئی دوام عمر ودولت ابد قرین شاه ظل اللهی قیام واقدام تواند نمود والله الحمد علی فواضل نعمائه وتوافل مبراته وحسناته وجزائل آلائه وقد تم الکتاب بعون الله الملک الوهاب وبمن الله تعالی الحسن التوفیق فی اتمام هذا

آقا
حسب الفرمایش جناب قبلهٔ اکرم ولد ارشد جناب مستطاب العالی جاه آقا میرزا محمد که قلمی کردید
توفیق امید که ناظر بدعا نمایند
محمد مهدی حسین معظم آقا شهمیرزادی عمدة الاعاظم جناب آقا احمد آقا دارالعبادی
کتبه اقل الکاتبین علی اسکوئی
۱۳۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
۴	۸	که ازاین	که این	[illegible]
	۱۵	بعبارت	بعبارات	
۵	...	...	...	
	۲	ملك	وملك	[illegible]
	۲۳	دوعضوی	دوعضویکه	
	۲۸	...	...	[illegible]
۶	۱	نیز	نیز باید	
	۳	ازوضوء	ازوضو باید کرد	
	۴	متن بالای وغسل	وغسل	
	۵	دردمکان	ودرمکان	[illegible]
	۱۵	وبرك	وبرك	
	۳	دوسوراخهای	درسوراخهای	
۷	۱	...	...	[illegible]
	۲	...	...	[illegible]
	۲	درمتن ...	...	
	۲	متن بالای طهارتکردن	طهارتکردن	[illegible]
	۸	...	...	[illegible]
	۹	وضو باطلت	وضو باطلات	[illegible]
	۱۱	اگر با انگشت قرار	اگر با انگشت قرار	[illegible]
	۱۱	...	...	[illegible]
	۱۷	طهارت نهد	طهارت نهد	[illegible]
	۱۸	وضوبان ...	وضوبادست ...	[illegible]
	۱۸	...	...	[illegible]
		...	...	[illegible]
	۱۸	وحدیث بابنعنی	وحدیث بابنعنی	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	۲۱	اینهذهب	اینهذهب ...	
	۲۴	درست	درست	
		...	...	
	۲۹	...	...	درحاشیه نیت وجوب ندب ...
	۲۵	متن از وضو باطلست	از وضو باطلست	
	۲۸	باید	باید کرد	
	۲۹	[illegible]	[illegible]	
	۲۹	واجب میدانم	واجب میدانم	[illegible]
	۳۰	مباح بودن	مباح بودن نماز	
	۳۱	[illegible]	[illegible]	
	۳۲	درست	هم درست	
۸	۴	راست	راست است	
	۶	نباشد	باشد	
	۱۵	[illegible]	[illegible]	
	۲۳	روان باشد	روان باشد	
۹	۱	وصاع	وصاع	
	۳	بذکرك	بذکرك وشکرك	
	۱۵	حبل المتین	حبل المتین	
	۱۹	صحیح نیست	صحیح نیست	
	۱۹	[illegible]	[illegible]	
	۲۳	بروبال	بروبال	
	۲۹	[illegible]	[illegible]	
	۲۹	هرگاه طواف	هرگاه طواف	
	۳	[illegible]	[illegible]	
	۳۰	[illegible]	[illegible]	
	۳۰	حوضهای آن	حوضهای آن	[illegible]
	۳۱	[illegible]	[illegible]	
۱۰		...	...	
۱۰	۲۹	بایشان ...	[illegible]	
۱۱	۱۸	ازحلق کشیده باشند	ازحلق کشیده باشد	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
۱۱	۲۶	سنتست	سنت است	[illegible]
	۲۸	....	....	
	۲۸	[illegible]	[illegible]	
	۳۱	صحیح است	صحیح است	
۱۲	۷	[illegible]	[illegible]	حاشیه مانده [illegible]
	۱۱	....	....	
	۱۲	روان باشد	روان باشد	
	۱۸	[illegible]	[illegible]	انچه از حاشیه [illegible]
	۲۷	مرد	از مرد	مگر آنکه پیش از نشستن [illegible]
۱۳	۱۱	قول اول	قول اول	[illegible]
	۱۶	[illegible]	[illegible]	
	۲	قران نوشتن	قران نوشتن	
	۲۱	[illegible]	[illegible]	
	۲۳	هشتم چیزی در مسجد	هشتم چیزی در مسجد	
	۲۹	[illegible]	[illegible]	
	۳	وازجانب	وازجانب	
	۳	....	....	حاشیه مانده [illegible]
۱۴	۱	نبط نباشد	نبطنباشد	حاشیه مانده در نبطیه اشکالست [illegible]
۱۴		....	....	[illegible]
	۱۳	....	....	در حاشیه
	۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	۱۸	ازده شبانه روز بیشتر	ازده شبانه روز بیشتر	
	۱۷	[illegible]	[illegible]	
	۱۷	....	....	در حاشیه [illegible]
	۱۹	خون حیض	خون حیض	
	۲۳	....	....	[illegible]
۱۴		....		
	۲	عمل کند	عمل کند	
	۳۱	[illegible]	[illegible]	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
۱۵	۲	هفت روز	هفت روز	
	۹	در متن علامت حاشیه [illegible] بربالاء نماز و روزه غلط	در سطر ۳ و بالاء [illegible] و نماز را صحیح	
	۱۰	استحاضه گند	استحاضه کند	
	۱۶	خون ازلته	خون ازلته	
	۲	حرام نیست	حرام نیست	
	۲۲	مجامعت	مجامعت	حاشیه مانده [illegible]
	۲۷	ایام نفاس اوست	ایام نفاس اوست	
۱۶	۳	اوزابقبله	اوزابقبله	[illegible]
	۹	نبعث	نبعث	
		....	....	[illegible]
	۲۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	۲۹	[illegible]	[illegible]	
		....	....	[illegible]
	۳۱	[illegible]	[illegible]	
		....	....	[illegible]
۱۷	۳	هردوگف	هردوکف	[illegible]
	۵	[illegible]	[illegible]	
	۲۷	طلاء دوز نباشد	طلادوز نباشد	حاشیه هم مانده
	۲۸	غضبی نباشد	غضبی نباشد	[illegible]
	۳	اوباشد	اوباشد	[illegible]
۱۷		....	....	[illegible]
۱۹	۱۳	محو	الله اکبر	[illegible]
۲	۱۴	وجهی	وجهی	[illegible]
	۱۶	دالوقوف	دان الوقوف	
	۲۵	بابك	تابك	
۲۱	۱	تغنیه	ما تغنیه	
۲۱	۲۷	....	....	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
	۲۱	....	....	حاشیه [illegible]
۲۲	۲	بربك تیمم کودن	بربك تیمم کردن	[illegible]
	۲۲	....	....	[illegible]
	۱۷	گر هفته هزار هزار	گر هفت هزار هزار	
	۲۳	....	....	[illegible]
	۲۶	....	....	حاشیه مانده [illegible]
	۲۷	بطرفشدن	برطرف شدن	
	۲۹	....	....	[illegible]
۲۴	۵	متن خون حلالست	خون حلالست [illegible]	
			شیرهٔ انگور	
۲۴		....	....	
	۲۱	....	....	[illegible]
	۲۳	....	....	[illegible]
	۲۵	طاهر میشود	طاهر میشود	
	۲۶	ونوبت	بدونوبت	
	۲۹	اما اگر دناب	اما اگر دراب	
۲۴		....	....	[illegible]
۲۵	۴	آنظرف طاهر میشود	آنظرف طاهر میشود	
	۷	وسبوکه ظرفست	وسبوکه دو ظرفست	
	۸	لست	حالست	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
۲۵	۱۸	یومیه	یومیه گویند	[illegible]
		....	....	
	۲۸	مانزدهم	شانزدهم	[illegible]
۲۶	۲۱	باقلیل	باخانه قلیل	
	۲۵	لعلی	بعلی	
	۲۸	....	....	[illegible]
		....	....	[illegible]
۲۷	۱۸	خال را	خال شاهد	
	۲	اگرچه خون کم از دهم	اگرچه خون کم از دهم	[illegible]
۲۸	۱۱	اندوه	اندوده	
۲۸		....	....	[illegible]
۲۸		....	....	[illegible]
۲۸		....	....	[illegible]
۲۸		....	....	[illegible]
۲۸		....	....	[illegible]
۲۹	۱۹	یا آب جاری	یا آب جاری	[illegible]
۳۰		....	....	[illegible]
۳۱	۱۵	نماز جمعه	نماز جمعه	
۳۲	۱	واقامه از سر	واقامهٔ نماز را از سر	
	۸	دارا	دارا و عملی سارا داو لادی ابرارا [illegible]	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
۳۲	۲	بوشے	پوشے وکا ابواب پیشے	
..	۱۵	ومن المقربین	ومن المقربین برحمتک یا ارحم الراحمین	
۳۳	۱۳	درابنصورت	درابن صورت	[illegible]
	۲۳	تکبیر احرام	تکبیر احرام وقرائت	
	۲۷	....	....	
۳۴	۱	بتفصیل	بترتیب وبتفصیل	
۳۴	۲۷	سگوئے	سگوئے	
۳۵	۱۱	وابن دعا	وابن دعا	[illegible]
۳۵	۲	کذارد آن نماز باطلست	گذارد که نماز او در ابنجانب آن نماز باطلست	
۳۵		....	....	
۳۷	۲۶	افضل	افضل	
۳۸	۲۲	برخاک	برخاک	
۴	۲۸	انبیاء	انبیاء وائمه	[illegible]
۴۲	۱۱	منع نیت	منع نیت	
۴۲		....	....	
۴۷	۲	بدد فوت شد	پدر فوت شد	[illegible]
	۲	....	....	
	۸	یاعذری از پدر	یا عذری از پدر	
	۱۷	دو قدم برسایر	دو قدم برسایر	
	۲۳	بکبر ازچهار	چهار	
	۳۱	الا الله والله اکبر	الا الله	
۴۸	۷	نافل	نافله	
	۱۲	انت هو	انت	
	۱۶	دور	دور گعت	
	۳۱	عبدک وسائلک	عبدک وانا ادعوک انا عبدک وسائلک	
۴۹	۱۳	خاضع	خاضع فقیر	
۵	۵	ان تذل وتخزی وان تأ	ان تذل وتخزی وان تأ	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	حواشی
۵۵	۲۶	سبحان رب	سبحان الله رب	
۵۹	۱۸	گه بوع	گه بوقوع	[illegible]
۶	۶	بخواند	نخواند	
	۷	نخواند	بخواند	
	۱۲	باسجده	یا بک سجده	
۶		....	....	[illegible]
۶۱	۱۶	....	....	[illegible]
	۲۲	شک ما دو سجده	شک تا ما دو دو سجده	
	۲۵	دیگو	دیگر آنکه	
۶۲	۵	مصلی مخیر است	مصلی مخیر است	
	۸	واجبست	واجبست	[illegible]
	۱۴	باطل میشود	باطل نمیشود	
	۱۷	....	....	[illegible]
	۳۱	چیزی بخورد	چیزی بخورد	
۶۳	۱	....	....	[illegible]
	۹	....	....	[illegible]
	۱۲	ولازم نیست	ولازم نیست	
	۱۳	....	....	درحاشیه [illegible]
	۲۲	بایستد	بایستد	
	۲۲	....	....	[illegible]
	۲۲	اذان	وبعد اذان	
۶۳	۲۵	....	....	[illegible]
۶۴	۱۱	ترتیب حاصل	ترتیب حاصل	
۶۵	۲۸	یکی از پاد	یکی از چهار	
۶۶	۲	نماز را تمام گذارد	نماز را تمام نگذارد	[illegible]
	۲	گمراه از هشت فرسخ	گمراه از هشت فرسخ	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	حواشی
۶۶		....	....	[illegible]
۶۷		....	....	[illegible]
	۲۵	محو شد	پنجم از مرتبه	
۶۸	۱	واقع	واقع شد	
	۸	....	....	[illegible]
	۲۶	گه بواسایط	گه بوسایط	
	۲۷	با وسایط	یا بوسایط	
۶۹	۲	....	....	[illegible]
	۱۶	....	....	[illegible]
	۱۶	....	....	[illegible]
۷۰	۲۶	مگرددطون	بگردد وطون	
۷۰	۲۶	افی	ما دوافی	
۷۱	۲	نگند	گنند	
	۱۲	محو شد	ثلث	
	۲۷	....	....	[illegible]
۷۳	۷	طلا شود	طلا شود	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	حواشی
۷۶	۱۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	۲۷	[illegible]	[illegible]	
۷۷	۱۴	....	....	
۷۷		....	....	[illegible]
۷۹	۵	اول ماه	اول ماه رمضان	
۸۰	۶	باگواه مجاسبه گند	باگواه معامله گند	
	۲۳	خالص	خلاص	[illegible]
۸۱	۱۷	حج اسلام	حج اسلام	
۸۲		....	....	[illegible]
۸۳	۲	قل هو الله احد	قل هو الله احد	
	۱۳	لبیک	لبیک	
	۲۶	گند	گند	
۸۴	۷	اما از جمله	اما از جمله	[illegible]
	۹	محرم	محرم	
	۱۱	تا حلال خود	تا حلال خود	
		....	....	[illegible]
۸۵	۳	قبل از	قبل از	
۸۷	۱۸	والفرج	والفرج	
۸۹	۲۱	متوجه عرفات	متوجه عرفات	
۹۰	۱	وقت	وقوف	
	۶	سبحان الله	سبحان الله بگوید	
	۱۰	الناظرین	الناظرین ویا اسرع الحاسبین	
	۱۳	بدلک	بدلک	
	۲۵	واقبلنی	واقلبنی	
	۲۶	من وفدک	من وفدک واجعلنی من حجاج بیتک الحرام واجعلنی الیوم من اکرم وفدک	[illegible]
۹۱	۸	....	....	[illegible]
	۱۲	الحلال	الحلال الطیب	

نمبر	سطر	غلط	صحیح	حواشی
١٤١	١٧	دہن ومنفعت	دہن ومنفعت	
١٤٢	٤	ومگو ربت	ومگو رست	
	٢٣	جهنا وتمتدق کند	جهنا وتصدق کند	
	٢٧	زیادہ ترا بنجشد	زیادہ ترا بہ بخشد	
١٤٥	١٤	جاروادو دہان	جاروادو دہانکہ ... بنجهای کوفته کنان ناشند	
١٤٦	١			
	٤	پس بدل	وخوبدن غلام	
	١٤	نفروشد	نفروشد	
	١٨			
	٢١	بوردشه مبرسد	بودشه مبرسد	
	٢			
	٢٣	بازادگردن غلام	ازادگردن غلام	
	٢٩	چون نماندوروزه یاندر	چون نماندوروزه یاندر	
١٤٧	١٣	گرمابعرا	گرمابع را	
١٤٩				
١٥٠	٨	بعدازدعائه کرہ کنند	بعدازدعائه کرده کنند	
١٥٠				
١٥٢				
١٥٢	٣			
١٥٢				
١٥١	٢٨	سازد صحیح بنت	سازد صحیح بنت	
١٥٠	٢٨	سازد صحیح است	سازد صحیح است	

نمبر	سطر	غلط	صحیح	حواشی
١٥٧				
١٦١	١٣	صاحب بدل	صاحب بدل	
	٣١	وده بات قیمت او	وده بات قیمت او	
١٦٢				
	٢٠	پوشانیدن	پوشانیدن	
١٦٣	٤	مزوج ساختن	مزوج ساختن	
١٦٤	٢٣	حلالست	حلالست	
١٦٨	١٠	جابزاست	جابزنیست	
	٣١			
١٧١	٢٣	از مجتهدین	از مجتهدین	
١٧٢	٢			
	١٠	نباشد	نباشد واگر او اسلام داشته	
	١٠	شند	شد	
	٢٧	صداق	صدق	
١٧٤	٢١	صبع	بیع	
١٧٦	٣١	محر	ندارزوی	
١٨٣	٢٥			
	٢	عقدکردن	عقدکردن	
	٣٢	مگروه مبدانند	مکروه میدانند	
	٣	ابهزاحوام میلانند	ابهزاحوام مبدانند	
١٨٢	١٣	کرہن خواهر	گردن خواهر	
	٢١	جابجاست	جابزاست	
١٨٥	٢	اقربلانست	اقربلانست	
	١٩	دیگرنانخورند	دیگرنانخورده	
١٨٦	٢١			
١٨٧	٣			
	٣١			
١٩٢	٩			
١٩٣	٢٥			
	١٥			
	١٧			

نمبر	سطر	غلط	صحیح	راجع بحواشی
١١١	٧	اجهنك	ابونك	
١١٢	٧	مصلس	مصلحت ایشان	
١١٢	١٣	محضر	واوحضر	
١١٣	٢١	بنزمے	بزمے	
	٣٠	خلاشی	خلاف اقربات گه بوشته نیز انچه گر مبارست	
١١٥	١٢	درمهگر	دردمهگر	
١١٩	٢١	بقلبگم	بقلبگم	
	٢٨	صتعنهم	صد	
	٢٩	نعوشند	بحقهم ومالوالى السوام	
١٢٠	١٣	واردانعم	وازدرتعم	
١٢١	٢١	با احد	باحد یانور	
١٢٢	٧	داعباعهم	واسناعهم	
١٢٨	٢٤	گز	گن	
١٢٨	٨	واختطت	واختطت	
١٢٦	١٧	ابهما	ابهمارا	
	١٩	چه نوز اکثر	چه نوز اکثر	
	٣٠	انروزنا روزه	انروزدا روزه	
١٣١	٢٢			
١٣٩	٨	وناز	ونازدشاهی	
	٣١			
	٣١	میوه وخرماست	میوه وخرماست	
١٣٦				
١٤٠	١	بان میوه وخرماے	بان میوه وخرماے	
	٣٣	ونحه کردن	نوحه گردن	
	٣٠	حرام مبدانند	حرام مبدانند	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	حواشی
۱۹۰	۱۱	بوحالك	بوعن حالك	[illegible]
۱۹۸	۸	ستوانند	ستوانند	[illegible]
	۸	....	....	[illegible]
	۸	....	....	[illegible]
	۱۹	مشخص	مشخص	[illegible]
۱۹۹	۱۱	....	....	[illegible]
۲[illegible]		....	....	[illegible]
[illegible]	۱۳	بنجاه مثقال	بنجاه مثقال	در حاشیه فوق ... [illegible]
	۳۱	....	....	[illegible]
۲۳		....	....	[illegible]
	۱۷	نصف مرسکر	نصف مر سکر	[illegible]
	۱۳	در اینصورت ضرر ندارد	در اینصورت ضرر ندارد	[illegible]
		....	[illegible]	[illegible]
		....	[illegible]	[illegible]
۲۶	۱۴	....	حاشیه ... [illegible]	[illegible]
	۱۶	جائز است	جائز است	[illegible]
	۲۰	تعلق دارد	تعلق دارد	[illegible]
۲۱	۳	....	....	[illegible]
۲۱۳	۱۲	....	....	[illegible]
۲۱۷	۱۸	....	....	[illegible]
۲۲۰	۲۴	نافعست	نافع است ... طاعت	[illegible]
۲۲	۲۰	دماغ	مغز دماغ	[illegible]
۲۲۲	۲۳	پاك	پاك باشد	[illegible]
۲۳۰		....	....	[illegible]
۲۳۸	۲۳	مالی	مالی ظاهر	[illegible]
۲۳۹	۷	برغایب میت	برغایب و میت	[illegible]
	۸	صحیح نیست	صحیح نیست	[illegible]
۲۴۲	۱۱	مدعی علیه	مدعی علیه نیز	[illegible]
۲۴۶	۱۶	جایز	جایز است	[illegible]
۲۴۷		....	....	[illegible]
۲۵۰	۳	ودو زن	ودو زن که هر ... عادل [illegible]	[illegible]
	۹	وصیت کردن	وصیت که ... [illegible]	[illegible]
	۱۴	دعوی کردن در بیع	دعوی کردن در بیع	[illegible]
	۱۸	یك مرد ودو زن	یك مرد ودو زن	[illegible]
	۱۹	بگواه	بگواه	[illegible]
۲۵۳	۳۱	برپوست بادام	بپوست بادام	[illegible]
۲۵۴	۱۸	درهم	کذا درهم	[illegible]
۲۵۶	۵	کرمحصو	کره محصور	[illegible]
		....	....	[illegible]
	۸	ددکرده	دگرده	[illegible]
	۱۲	بعد از	بعد از خوردن	[illegible]
	۲۶	....	....	[illegible]
۲۰۷		....	....	در حاشیه ... [illegible]
		....	....	[illegible]
۲۰[illegible]		قول اقوى	قول اقوى	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	حواشی
۲۶	۱۴	شریك	شریك	[illegible]
۲۷		....	....	[illegible]
۲۶۳	۳	میراث مهر	میراث مهر	[illegible]
	۱۶	خواه اناث	خواه اناث	[illegible]
	۲۳	یکی منتقل میشود	یکی منتقل میشود	[illegible]
	۲۳	سه ازان ناده	سه ازان ناده	[illegible]
۲۶۴		....	....	[illegible]
	۹	چون ضامن	چون ضامن	[illegible]
۲۶۵		....	....	[illegible]
۲۶۷		....	....	[illegible]
۲۷۶	۱۳	مادری	مادری	[illegible]
	۲۹	فرزند میراث	فرزند میراث	[illegible]
	۳	نباشد	نباشد	[illegible]
۲۷۹		....	....	[illegible]
۲۸۱		....	....	[illegible]
۲۸۲	۲	خود ما بو بود	خود مابه رد بود	[illegible]
	۳	کردن است	کردن نیست	[illegible]
۲۸۳	۷	یادرکعبه	یادرکعبه	[illegible]
۲۸۶	۱۰	چهار مرد عاقل	چهار مرد عاقل	[illegible]
۲۹۲		....	....	[illegible]
		....	....	[illegible]
۲۹۳	۹	بی اذن امام سنت	با اذن امام سنت	[illegible]
۲۹۶	۳	محو	نفرت کند	[illegible]
۲۹۷	۷	گردن او	گردن او	[illegible]
۲۹۷	۱	نباشد	نباشد	[illegible]
۲۹۸	۱۹	سبرده	سبرده	[illegible]
۳۰۰	۲۵	و بعضی از مجتهدین	و بعضی از مجتهدین	[illegible]
۳۰۱		....	....	[illegible]
۳۲۲		....	....	[illegible]
۳۲۳		دیك	نزدیك	[illegible]

تمام شد

اینمسئله موافق استفتاء مبارك حضرت مستطاب حجة الاسلام ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال حجة الاسلام ... [illegible] در این مسئله شرعیه ... [illegible]

بزرك در ... [illegible] حوض کوچك وحوض کوچك هم از کر کمتر ... [illegible]

... [illegible] آمدن آب از شیر ... [illegible] آب ... [illegible]

طریق تطهیر آنرا بیان فرمایند ج اتصال بکر کافیست در تطهیر ... [illegible]

آب از ... [illegible] لازم نیست ... [illegible]

... [illegible] صفوف ... [illegible]

عیب ندارد اگر صف اول که مقدم است ... [illegible]

... [illegible] در جانب راست و زن عقب مرد ... [illegible]

تمام شد ... [illegible]





